



## پرسشها و پاسخها

## پرسشها و پاسخها، ص: 1

## مقدمه ناشر

زیباترین کلامی که امروز پیرامون دین اسلام باید گفت این است که اسلام در محیط تفکر اجتماعی و فردی بشر بیش از هر چیز انسان را به کسب علم و معرفت تشویق می کند. امروز مخالفان مکتب انبیاء می گویند: «دین مانع پیشرفت بشر در علم و زندگی عصر جدید است» ولی آموزه‌های دینی موجود از انبیای عظام و اهل بیت علیهم السلام این تهمت را از اساس بی بنیان کرده است.

چهره دین و تعامل آن با علم آن قدر زیبا و روشن است که تاریکی غرب و تاریک باطنان غربی و شرقی نمی توانند آن را متهم سازند.

دین با صدایی رسا می گوید: «أَطْلِبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصِّينِ» «1».

قرآن کریم می فرماید:

«فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» «2».

دین با صدایی رسا بشر را به آموختن تشویق می کند. در این مقام زیباتر از همه آن است که: در اصول دین و مشرف شدن به حقایق اصولی دین، تقلید حرام است. اول نسبت به دین کسب علم و معرفت باید نمود سپس دینداری.

از این رو است که پرسش در مکتب زیبای علوی جایگاهی بس رفیع

---

(1) وسائل الشیعة: 27 / 27، باب 4، حدیث 33119.

(2) انبیاء (21): 7.

## پرسشها و پاسخها، ص: 2

دارد.

ذهن پرسشگر، انسان را از مجهولات به افق روشن علم هدایت می کند.

پرسش برای ذهن، حکم موج برای دریا را دارد که اجازه نمی دهد راکد و متوقف بماند تا تبدیل به مرداب آلوده شود.

جای بسی سعادت و افتخار است که امروز نسل جوان جوامع مختلف نسبت به مسائل دینی رویکردی علمی و تحقیقی پیدا کرده و چون تشنگان آب زلال به دنبال معارف الهی می گردند.

پس از افتتاح سایت اینترنت RI.NAFRE.WWW پایگاه اطلاع رسانی محقق گرانمایه حضرت علامه استاد حسین انصاریان دام علاه جوانان و دانشجویان و طلاب محترم اساتید محترم دانشگاهها و مراکز علمی، پرسشهای دینی خود را از طریق این سایت مطرح تا به پاسخی قانع کننده برسند.

نکته قابل توجه این است که پس از مدتی کوتاه به شهادت آرشو موجود در مرکز دارالعرفان تاکنون بیش از یکصد هزار سؤال از طریق این سایت مطرح و پاسخ نیز ارسال گردیده است.

پس از تمرکز این مجموعه توسط محققین محترم سؤالات بصورت موضوعی تفکیک و به بخشهای مختلفی چون کلامی و اجتماعی، خانواده، احکام، تاریخی و ... تقسیم گردید. با توجه به ارزشمند بودن مجموعه حاضر تصمیم بر ارائه این مجموعه به جامعه فرهنگی گردید.

کتاب حاضر حاصل پاسخ به پرسشهای اعتقادی است که از طریق سایت اینترنتی از محضر مبارک علامه محقق حضرت استاد حسین

## پرسشها و پاسخها، ص: 3

انصاریان مد ظله العالی پرسیده شده و تحت اشراف معظم له توسط گروهی از محققین مورد اعتماد ایشان با توجه به مدارک ارزشمند شیعی پاسخ داده شده سپس مجموعه را ایشان ملاحظه فرموده و پس از اصلاح طبق نظرات قیّم علمی بر اساس آیات و روایات برای پرسشگران ارسال گردیده از آن همه بخش اعتقادی آن به صورت حاضر تقدیم تشنگان معارف الهی می گردد. امید آن است که این اثر نیز همانند آثار دیگر معظم له مورد توجه تشنگان معارف دینی قرار گیرد.

در پایان از کلیه عزیزانی که در نشر این اثر ما را یاری نموده‌اند خصوصاً اساتید و اعضاء محترم هیئت علمی مرکز کمال تشکر و قدردانی را داریم.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان

واحد تحقیقات

## فصل اول: ذات خداوند متعال

### سؤال 1:

چگونه می‌توان وجود خدا را ثابت کرد؟

اعتقاد به وجود خداوند، اصل مشترك میان همه ادیان آسمانی است، قرآن کریم وجود خدا را امری روشن و بی‌نیاز از دلیل می‌داند و هرگونه شك و تردید در این باره را بی‌مورد تلقی می‌کند و می‌فرماید:

«أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» «1».

آیا در خدا که آفریننده آسمانها و زمین است، شکی هست؟

در حالی که وجود خداوند امر روشنی است اما قرآن برای کسانی که می‌خواهند از راه تفکر و استدلال خدا را بشناسند و شك و تردید احتمالی را از ذهن خویش بزایند راههایی را پیش روی آنها گشوده است که مهم‌ترین، نزدیک‌ترین و روشن‌ترین راههای خداشناسی و اثبات وجود خدا عبارتند از:

1- احساس وابستگی و نیازمندی انسان به موجودی که برتر است و نیازمند نیست و این همان ندای فطرت است که او را به سوی آفریدگارش فرا می‌خواند:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» «2».

(1) ابراهیم (14): 10.

(2) روم (30): 30.

### پرسشها و پاسخها، ص: 5

پس با توجه به بی پایه بودن شرك حق گرایانه و بدون انحراف با همه وجودت به سوی این دین توحیدی روی آور، پای بند و استوار بر سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته است باش.

خداگرایی و خداپرستی به صورت يك امر فطری در درون جان همه انسانها قرار دارد.

دانشمندان می گویند: هر انسانی را که فکر کنید از هر نژاد و هر طبقه‌ای که باشد اگر او را به حال خود واگذارید و تعلیمات خاصی نبیند و حتی از گفتگوهای خدا پرستان و مادی‌ها تهی شود خود به خود متوجه نیروی توانا و مقتدری می شود که مافوق جهان ماده است و بر تمام جهان حکومت می کند.

او در زوایای قلب و اعماق دل و روان خویش احساس می کند که ندایی لطیف و پر از مهر و در عین حال رسا و محکم وی را به طرف يك مبدأ بزرگ علم و قدرت که ما او را خدا می نامیم می خواند. این همان ندای فطرت پاک و بی آلایش بشر است.

کمتر کسی را می توانید پیدا کنید که در برابر حوادث سخت زندگی، هنگامی که دست او از تمام وسایل مادی کوتاه می گردد و هیچ گونه پناهگاهی برای خود نمی یابد بی اختیار به یاد خدا نیفتد. این ندای فطرت همیشه در درون جان آدمی هست ولی در این لحظات قوت بیشتری می گیرد.

تاریخ به ما نشان می دهد قدرتمندانی که در شرایط عادی حتی از بردن نام خدا ابا می کردند، اما به هنگامی که پایه‌های قدرت خود را متزلزل می دیدند متوسل به دامن این مبدأ بزرگ می شدند و ندای فطرت

### پرسشها و پاسخها، ص: 6

را به روشنی می شنیدند.

قرآن کریم می گوید: هنگامی که فرعون در میان امواج خروشان خود را گرفتار دید و مشاهده کرد آبی که مایه حیات و آبادی کشور او و سرچشمه تمام قدرت مادی اش بود اکنون فرمان مرگ او را اجرا می کند و در برابر چند موج کوچک عاجز مانده و دستش از همه جا کوتاه شده فریاد زد:

«آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ» «1».

ایمان آوردم که هیچ معبودی جز همان که بنی اسرائیل به او ایمان آوردند، نیست و من از تسلیم شدگان در برابر فرمانهای حق هستم.

قرآن مجید در مورد دیگر می فرماید:

«فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا بَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» «2».

مشرکان تا در امنیت و آسایشند، بر آیین شرك تعصب دارند، پس زمانی که در کشتی سوار می شوند و در وسط دریا امواج خطرناک آنان را محاصره می کند خدا را در حالی که ایمان و عبادت را برای او از هرگونه شرکی خالص می کنند، می خوانند، و چون به سوی خشکی نجاتشان می دهیم به ناگاه به آیین شرك روی می آورند.

ممکن است بعضی این توجه به خدا و ندای فطرت را واکنش تلقینات مذهبی محیط بدانند که در طول عمر تحت تأثیر آن بوده و هستیم ولی

(1) یونس (10): 90.

(2) عنکبوت (29): 65.

پرسشها و پاسخها، ص: 7

عمومیت این پدیده در همه انسانها حتی در آنهایی که معمولاً با مسائل مذهبی سر و کار ندارند نشان می دهد که ریشه ای عمیق تر از این فرضیه دارد، ریشه ای که در اعماق وجود انسان نهفته شده و مولود تبلیغ و تلقین نیست.

نقل می کنند وزیر مقتدر و نیرومندی بود که در عصر خود، بیشتر قدرت ها را به دست گرفته بود و کسی را یارای مخالفت با او نبود، روزی به مجلسی که جمعی از دانشمندان دینی در آن حضور داشتند وارد شد و رو به آنها کرده گفت: تا کی شما می گوئید جهان را خدایی است؛ من هزار دلیل بر نفی این سخن دارم.

این جمله را با غرور ادا کرد، دانشمندان حاضر چون می دانستند او اهل منطق و استدلال نیست و قدرت و مقام او را مغرور کرده است در برابر او سکوت کردند بعد از گذشت مدتی وزیر مورد اتهام قرار گرفت و زندانی شد.

یکی از دانشمندان که آن روز در مجلس حاضر بود فکر کرد که موقع بیداری وی رسیده است، اکنون از مرکب غرور پیاده شد، و حس حق پذیری در وی بیدار گردیده و نصیحت کردن او مؤثر خواهد بود به همین جهت اجازه ملاقات با وی را گرفت و به سراغش در زندان آمد، همین که نزدیک آمد از پشت میله ها مشاهده کرد که او در اطاق تنها قدم می زند و اشعاری را زیر لب زمزمه می کند و می گوید:

حمله مان از باد باشد دم بدم

ما همه شیران ولی شیر علم

جان فدای آن که نا پیداست باد

حمله مان پیدا و ناپیداست باد

یعنی ما همانند نقش های شیری هستیم که روی پرچم ها ترسیم

### پرسشها و پاسخها، ص: 8

می کنند، هنگامی که باد می وزد حرکتی دارد و گویا حمله می کند ولی در حقیقت از خود چیزی ندارد و وزش باد است که به او قدرت می دهد ما هم هر قدر قدرتمندتر شویم از خود چیزی نداریم. خدایی که این قدرت را به ما داده هر لحظه اراده کند از ما می گیرد.

دانشمند مزبور دید نه تنها در این شرایط منکر خدا نیست بلکه يك خدا شناس شده است در عین حال بعد از احوال پرسى گفت: یادتان هست که روزی گفتید هزار دلیل بر نفی خدا دارید آمده ام آن هزار دلیل را با يك دلیل پاسخ بگویم:

خداوند آن کسی است که آن قدرت عظیم را به آسانی از تو گرفت، او سر به زیر انداخت و شرمنده شد و جوابی نداد؛ زیرا به اشتباه خود معترف بود و در درون جانش نور خدا را می دید.



علاوه بر آیات قرآن، روایات فراوانی هم درباره فطری بودن خدا شناسی وارد شده است.

در حدیث معتبری که مرحوم کلینی در کافی آورده از هشام بن سالم نقل می کند که می گوید:

از امام صادق علیه السلام پرسیدم: منظور از «فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» «1» چیست؟ فرمود: منظور توحید است «2».

بنابراین توحید فطری نزدیکترین راهی است که هر کس از درون جان خود می تواند به سوی خدا و مبدأ بزرگ جهان هستی بیابد.

2- دّومین راه برای خداشناسی و اثبات وجود خداوند که روشن ترین

(1) روم (30): 30.

(2) کافی: 12 / 2، باب فطرة الخلق على التوحيد، حدیث 1.

### پرسشها و پاسخها، ص: 9

راه نیز محسوب می شود مطالعه و تفکر در جهان هستی و شگفتی هایی است که در آن وجود دارد؛ خداوند در قرآن می فرماید:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ آيَاتٍ لِأُولِي الْأَبْصَارِ» «1».

یقیناً در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه هایی بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا برای خردمندان است.

هر نظم هدفمندی نشانه ای از ناظم هدف دار است و چنین نظم هایی در سراسر جهان مشاهده می شود و همگی يك نظام کلی را تشکیل می دهند که آفریننده حکیمی آن را پدید آورده و همواره دست اندر کار اداره آن است.

شما اگر به يك كتاب درسى نگاه كنيد هرگز احتمال نمى دهيد كه بر اثر تصادف و يك سلسله فعل و انفعالات مادى بي هدف به وجود آمده و نويسنده آن هدفى ندارد بلكه اعتراف مى كنيد كه گروهى براى تهيه و تدوين و صفحه آرایی و تصاویر آن دست به كار شدند تا اين كتاب آماده شده است.

بوته گلی که در باغچه روییده و از میان خاک با چهره رنگارنگ و بویی خوش ظاهر گشته بلبللی که بر شاخ گل می سراید، شیری که درسینه مادر فراهم شده و برای نوشیدن نوزاد مهیا گشته است، مرغان دریایی که آشیانه های خود را در میان انبوه گیاهان دریایی می شناسند زنبورهای عسل که هر صبح از کندو خارج شده و کیلومترها راه را طی می کنند

---

(1) آل عمران (3): 190.

پرسشها و پاسخها، ص: 10

و شامگاهان به کندوهای خودشان باز می گردند، شگفتی و نظمی که بین اعضای بدن انسان وجود دارد، فوایدی که قسمت های مختلف بدن انسان برای انسان دارند، مانند قلب، قوه حافظه و... واقعاً اگر يك لحظه حافظه از ما گرفته شود به چه سرنوشت غم انگیزی گرفتار خواهیم شد، آیا طبیعت بی عقل می تواند خالق عقل و شعور باشد؟! دقت در آفرینش و خلقت شگفت انگیز حقّاش «1» و سایر پرندگان، نظم و هماهنگی که بین ستارگان و کهکشانها بر قرار است پیدایش روز و شب، حرکت ماه و خورشید و... همگی نشانه هایی از وجود با عظمت خداوند هستند.

---

(1) نهج البلاغه: خطبه 154.

پرسشها و پاسخها، ص: 11

سؤال 2:

توحید در صفات «1» به چه معنی است؟

توحید در صفات یعنی این که صفات خداوند هیچ يك خارج از ذات او نبوده، با ذات خداوند وحدت دارند و عین ذات او است از این رو حقیقتاً کثرتی در صفات خدای متعال وجود ندارد و این تعدّد و کثرتی که ما برای صفات خداوند در نظر می‌گیریم واقعیت ندارد و همه صفات جلوه‌هایی از آن ذات واحد هستند.

ممکن است کسی بگوید: اتحاد صفات با ذات، به خدا اختصاص ندارد بلکه اتحاد صفت با موصوف در همه موجودات حکمفرما است؟

مثلاً می‌گوییم: صدف سفید است، عسل شیرین است و... در این مثال‌ها سفیدی صدف با خود او اتحاد و یگانگی دارند و هرگز نمی‌توان به شیرینی جدا از عسل اشاره کرد و همچنین است سفیدی صدف.

در جواب می‌گوییم: مقصود از اتحاد ذات خدا با اوصاف خویش، غیر از اتحاد سفیدی با صدف و یا افلاطون با علم و دانش او است.

درست است که علم افلاطون با خود او در خارج يك نوع اتحاد دارد اما هرگز با ذات او در همه مراحل ذات اتحاد ندارد بلکه این اتحاد در مراحل سطحی و ظاهری ذات است چرا که افلاطون زمانی در دل اجتماع بود ولی عالم نبود سپس علم و دانش را پیدا کرد و این تحصیل

---

(1) آن چه در این بخش مورد نظر است صفات ذات خدا است مانند علم و قدرت نه صفات فعل مانند رازقیّت.

### پرسشها و پاسخها، ص: 12

علم و دانش آن چنان نیست که به ذات و حقیقت او نفوذ کرده و تشکیل دهنده ذات او باشد. به عبارت دیگر: ملاک انسانیت افلاطون و عناصر تشکیل دهنده ذات او حیوان ناطق بودن است که در همه انسان‌ها وجود دارد اما علم و دانش او زیوری است بر چهره انسانیت او که به وی برتری بخشیده است.

فرض کنید ساختمانی است که کار بنایی آن به پایان رسیده است، فقط نقاشی لازم دارد در این موقع هر نوع نقش و نگار بر در و دیوار ساختمان بر جمال و زیبایی آن می‌افزاید در این موقع درست است که رنگ جدا از دیوار نیست، اما در عین حال تشکیل دهنده حقیقت خانه با در و دیوار هم نیست؛ زیرا عناصر تشکیل دهنده خانه آهن، سیمان، گچ و

آجر است نه رنگ، رنگ در واقعیت در دیوار نفوذ نکرده بلکه با قشری از در و پوسته‌ای از دیوار اتحاد و یگانگی پیدا کرده است نه با ذات و حقیقت آن، همین طور است سفیدی صدف و شیرینی عسل.

بنابراین مقصود از اتحاد صفات خدا با ذات این است که صفات خدا تشکیل دهنده ذات او است و آن چنان نیست که خداوند ذاتی داشته باشد و اوصافی بلکه اوصاف وی همان ذات و واقعیت او است در این صورت ذات وی عین علم است، عین قدرت است، عین حیات است و.....

هر گاه بگوئیم ذات خدا عین علم و قدرت او است، در این صورت خدا در آگاهی خویش و ایجاد چیزی به غیر خود نیاز نخواهد داشت ولی هر گاه صفات او زائد بر ذات باشد او در آگاهی و توانایی به غیر خود محتاج خواهد بود و احتیاج و نیاز شایسته مقام خدا نیست.

### پرسشها و پاسخها، ص: 13

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«وَكَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُصَوِّفِ وَشَهَادَةِ كُلِّ مُصَوِّفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَّبَهُ، وَمَنْ قَرَّبَهُ فَقَدْ تَنَاهَى وَمَنْ تَنَاهَى فَقَدْ جَزَّأَهُ، وَمَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهَلَهُ»

. توحید خالص این است که صفات زائد بر ذات را که شیوه مخلوق است، از او سلب کنیم؛ زیرا هر نوع وصفی گواهی می‌دهد که با موصوف خود مغایرت دارد و هر موصوفی نیز گواهی می‌دهد که وجود او غیر از وجود صفت است.

هر گاه خدا را مانند مخلوق توصیف کنیم و صفات او را زائد بر ذات وی بدانیم او را با چیز دیگری همراه ساخته‌ایم و نتیجه این است که او را دو گانه دانسته‌ایم و هر کسی که او را دو گانه بداند و بگوید ذات او غیر از صفت او است برای او جزئی قائل شده و او را مرکب دانسته است و شخصی که معرفت او نسبت به خدا این باشد به طور مسلم خدا را نشناخته است «1».

(1) نهج البلاغه: خطبه 1.

### پرسشها و پاسخها، ص: 14

## سؤال 3:

توحید افعالی به چه معنا است؟

توحید افعالی از منظر قرآن کریم یعنی هیچ مؤثر بالذات و سبب مستقّلی در عالم غیر از خدای سبحان نیست و آفرینش هستی، مالکیت، ربوبیت، رازقیت و ولایت که هر يك بر دیگری مترتب است منحصرأ از آن خدا است و فاعل دیگری همکار و یاور خداوند در انجام افعال نیست.

البته منظور از این که فاعل دیگری در کنار خداوند تصوّر نمی شود این است که فاعلی وجود ندارد که در عرض فاعلیّت خداوند قرار بگیرد ولی این مسأله با بودن يك سلسله فاعل های طولی برای انجام افعال الهی، منافات ندارد. برای توضیح مطلب لازم است اشاره ای به فاعل طولی و عرضی داشته باشیم.

## فاعل طولی و فاعل عرضی:

هنگامی که يك فعل در خارج صورت می گیرد گاهی چند فاعل در کنار یکدیگر و با همکاری هم آن را انجام می دهند مثلاً زمانی که 5 نفر باری سنگین را به کمک یکدیگر از زمین بلند می کنند هر يك از این 5 نفر فاعلی در عرض و رتبه دیگر افراد محسوب می شود و فاعل حقیقی فعل در حقیقت نیروی مرکب از نیروهای 5 نفر می باشد و نیروی هر يك از افراد جزئی از نیروی فاعل بشمار می رود. اما گاه ممکن است چندین

## پرسشها و پاسخها، ص: 15

فاعل در طول هم قرار گیرند و فعلی انجام شود در این صورت فاعل حقیقی یکی بیش نیست و فاعل های بعدی در پرتو فاعلیّت فاعل حقیقی نقش فاعلی پیدا کرده اند.

مهروه های فراوانی را در نظر بگیرید که به اشکال مختلف پشت سر هم چیده شده اند شما با ضربه دست این مهره را به حرکت در می آورید مهره اول به مهره دوم برخورد می کند مهره دوم به مهره سوم و همین طور هزاران مهره یکی پس از دیگری به حرکت در می آیند در این مثال می بینیم که حرکت های متعددی رخ داده است و ظاهراً چنین به نظر می رسد که

چند فاعل متعدّد وجود دارد یعنی ضربه دست صرفاً فاعل حرکت مهره اول است و فاعل حرکت مهره دوّم، مهره شماره يك و فاعل حرکت سوّمی مهره دوّم و... است.

اما در حقیقت، فاعل حقیقی حرکت های دوّم و سوّم نیز همان نیروی دست شما است و فاعلیّت و محرّک بودن مهره های بعدی در طول و در اثر فاعلیّت دست شما است و چنین نیست که مهره های اول و دوّم فاعل هایی در عرض شما و شريك در فاعلیّت محسوب شوند و به تعبیر دیگر هیچ کدام از آنها نقش تولید نیرو را ندارند.

حال پس از بیان مثال فوق، می گوییم: اگر فاعل دیگری بخواید حقیقتاً شريك خداوند محسوب شود بایستی در عرض فاعلیّت خداوند قرار گیرد و مستقلاً در انجام افعال دخالت داشته باشد و لازمه این فاعلیّت عرضی این است که این فاعل نیز واجب الوجود «1» باشد، چرا که

---

(1) وجودی که در موجودیّت خود محتاج غیر خود نیست ولی غیر او همه به او محتاجند.

### پرسشها و پاسخها، ص: 16

اگر خود ممکن الوجود و معلول باشد در حقیقت متعلّق و وابسته به خداوند بوده و ذاتاً استقلالی در فاعلیّت ندارد.

از طریقی در بحث توحید ذاتی ثابت شده که دو واجب الوجود نمی توانند وجود داشته باشند و تعدّد و کثرت واجب امری محال و ممتنع است علاوه بر این که لازمه دو یا چند علّت و فاعل عرضی توارد دو یا چند علّت بر يك معلول واحد است و این نیز امری محال است چون مستلزم آن است که يك موجود واحد در عین حال دارای چند وجود باشد و مستلزم آن است که يك شی در عین حالی که يك شی است دو موجود باشد چون فرض این است که دو علّت تامّه (واجب الوجود) وجود دارد و هر کدام از این دو علّت تامّه به آن شیء واحدی که می تواند لباس هستی بپوشد لازم است افاضه وجود و اعطای هستی نماید و اگر یکی از آن دو در افاضه هستی و وجود کوتاهی نماید با واجب الوجود بودن او منافات خواهد داشت، چرا که لازمه واجب الوجود بودن واجب الفیض بودن نیز هست.

از طرف دیگر معلول چون از ناحیه خود هیچ گونه استقلالی ندارد و وابسته به علّت است با تحقّق علّت تامّه ضرورتاً موجود می شود و چون واجب الوجود علّت تامّه هر موجود معلولی بشمار می رود با وجود دو علّت تامّه (دو واجب الوجود) می بایست يك امر ممکن الوجود (معلول) از ناحیه هر دو علّت تامّه لباس هستی و وجود را بپذیرد یعنی يك شی

در عین حالی که يك شی است دو وجود پیدا کند و این امری است محال، چرا که معنای آن «دو» بودن «واحد» در عین واحد بودن آن است، که امری است متناقض.

### پرسشها و پاسخها، ص: 17

بنابراین فاعل حقیقی در عرض فاعلیت خداوند متعال وجود ندارد و وجود يك سلسله وسائط و اسباب طولی برای تحقق افعال الهی منافاتی با «توحید افعالی» ندارد.

موجودات جهان همچنان که در ذات و اصل هستی استقلال ندارند و همگی وابسته به خدا هستند در مقام علیت و تأثیر هم استقلالی از خود نداشته و به حول و قوه و اراده و خواست او کار می کنند در نتیجه خدا نه شریک در ذات دارد و نه شریک در فاعلیت و علیت بلکه در مجموع هستی يك فاعل مستقل و يك علت قائم به نفس وجود دارد و آن خدا است و اسباب و فاعل های دیگر هم ذات و وجود و هم تأثیر و فاعلیت آن ها قائم به او می باشد و این است معنای:

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

آیاتی که بر تأثیر علل طبیعی صحه می گذارد و جهان آفرینش را توده ای از علل و معالیل می داند که همگی به اراده و مشیت خداوند کار می کنند و تأثیر و فاعلیت همه فرع فاعلیت خدا و در طول علیت او است. فراوان است «1» مانند این آیه شریفه:

(1) «وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيْفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ» «و به آنان گویند: سلام بر شما به پاس استقامت و صبرتان در برابر عبادت، معصیت و مصیبت پس نیکوست فرجام این سرای» رعد (13): 24؛ «أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ» «آیا ندانسته اند که ما آب را به سوی زمین بی گیاه می رانیم و به وسیله آن زراعتی را بیرون می آوریم که دام هایشان و خودشان از آن می خورند؟ پس آیا آثار رحمت خدا را نمی بینند؟!» سجده (32): 27؛ «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَّامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِزَّابًا فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ» «آیا ندانسته ای که خدا ابری را به آرامی می راند، آن گاه میان اجزای آن پیوند برقرار می کند، سپس آن را انبوه و متراکم می سازد، پس می بینی که باران از لابلای آن بیرون می آید، و از آسمان از کوههایی که در آن ابر یخزده است، تگرگی فرو می ریزد، پس آسیب آن را به هر که بخواهد می رساند، و از هر که بخواهد برطرف می کند، نزدیک است درخشندگی برکش دیده ها را کور کند» نور (24): 43؛ «اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ

الرِّيحُ فَتُثِيرُ سَحَاباً فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسْفاً فَتَرَى الْوُدُقَ يُخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» «خداست که بادهای را می فرستد تا ابری را برمی انگیزد، پس آن را در آسمان آن گونه که بخواهد می گستراند و به صورت بخش بخش و پاره های مختلف در می آورد، پس باران را می بینی که از لابه لای آن بیرون می آید و چون آن را به هرکس از بندگانش که بخواهد می رساند، آن گاه شادمان و خوشحال می شوند» روم (30): 48.

پرسشها و پاسخها، ص: 18

«وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقاً لَكُمْ» «1».

و از آسمان، آبی مانند برف و باران نازل کرد و به وسیله آن از میوه های گوناگون، رزق و روزی برای شما بیرون آورد. در این آیه شریفه میوه ها معلول و مسبب از آب و باران معرفی شده اند اما سببیت آب و باران به اذن و اراده خدا و در طول فاعلیت خدا است.

در پایان باید بگوییم که توحید افعالی را می توان در دو بخش خلاصه کرد:

- 1- در جهان هستی يك خالق اصیل و مستقل بیش تر نداریم و خالقیت علل دیگر در طول خالقیت او و به اذن و فرمان او صورت می گیرد.
- 2- مدیر و کارگردان جهان آفرینش یکی بیش نیست و آن خدا است و هر نوع تدبیری در جهان صورت پذیرد به فرمان و به اراده و مشیت او است.

---

(1) بقره (2): 22.

پرسشها و پاسخها، ص: 19

بخش اول همان «توحید در خالقیت» و بخش دوم همان «توحید در ربوبیت» است.

پرسشها و پاسخها، ص: 20



## سؤال 4:

منظور از توحید در خالقیت چیست؟

منظور از توحید در خالقیت که بخشی از توحید افعالی است این است که در عالم هستی تنها يك خالق وجود دارد. همه موجودات امکانی و افعال و آثار آنها، مخلوق خدای یکتا هستند. حتی افعال و کارهای انسان مثل حرف زدن و راه رفتن آنها نیز به طور غیر مستقیم مخلوق خداوند است.

آیات فراوانی «1» در قرآن کریم بر این مطلب گواهی می دهند.

«قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» «2».

(1) «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ» «خدا آفریننده هر چیزی است و او بر هر چیزی نگهبان و کارساز است» زمر (29): 62؛ «ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ» «این است خدا پروردگار شما که آفریننده هر چیزی است، هیچ معبودی جز او نیست، پس چگونه از حق منصرفتان می کنند؟» غافر (40): 62؛ «ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ» «این است خدا پروردگار شما، جز او معبودی نیست، آفریننده همه چیز است؛ پس تنها او را پرستید، و او کارساز هر چیز است» انعام (6): 102؛ «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» «اوست خدا، آفریننده، نوساز، صورتگر، همه نامهای نیکو ویژه اوست. آنچه در آسمانها و زمین است همواره برای او تسبیح می گویند، و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است» حشر (59): 24؛ «بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» «او پدید آورنده آسمانها و زمین است، چگونه او را فرزندی باشد؟! در صورتی که برای او همسری نبوده، و همه چیز را او آفریده؛ و او به همه چیز داناست» انعام (6): 101.

(2) رعد (13): 16.

پرسشها و پاسخها، ص: 21

آفریننده همه چیز فقط خداست و تنها او یکتای پیروز است.

از طرفی از آیات قرآن استفاده می‌شود قانون علیّت در جهان حاکم است و بعضی از مخلوقات عامل ایجاد چیزهای دیگر هستند مثلاً میوه‌ها معلول و مسبب از آب و باران معرفی شده‌اند «1»، افعال انسان نیز به خود انسان نسبت داده شده است با این توضیح می‌گوییم: منظور از توحید در خالقیت در ذات خداوند این است که تنها خالق بالاستقلال که در خالقیت خود نیازمند موجود دیگری نیست خداوند است.

بنابراین خالق بودن موجود دیگر چنانچه به اذن و قدرت خداوند باشد با این توحید منافات ندارد کما این که تمام افعال و آثار موجود نیز به اذن و قدرت او است؛ این خداوند است که سببیت سوزاندن را به آتش داده است و آتش به اذن او می‌سوزاند.

با این تفسیر روشن می‌شود که بین آیاتی که خالقیت را در خدا منحصر کرده‌اند، با آیاتی که قانون علیّت را مطرح می‌کنند تنافی وجود ندارد.

شاهد آن هم این است که در برخی از آیات پس از آن که آثار را به موجودات نسبت می‌دهد دوباره همان‌ها را به خداوند نسبت می‌دهد مانند:

(1) «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُندَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» «آن پروردگاری که زمین را برای شما بستری گسترده و آسمان را سقفی برافراشته قرار داد و از آسمان، آبی مانند برف و باران نازل کرد و به وسیله آن از میوه‌های گوناگون، رزق و روزی برای شما بیرون آورد؛ پس برای خدا شریکان و همتایی قرار ندهید در حالی که می‌دانید برای خدا در آفریدن و روزی دادن، شریک و همتایی وجود ندارد» بقره (2): 22.

پرسشها و پاسخها، ص: 22

«اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا» «1».

خداست که بادهای را می‌فرستد تا ابری را برمی‌انگیزد.

«وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» «2».

به کشتن دشمنان بر خود مبالید شما آنان را نکشتید، بلکه خدا آنان را کشت.

(1) روم (30): 48.

(2) انفال (8): 17.

پرسشها و پاسخها، ص: 23

## سؤال 5:

اگر همه چیز آفریده خدا است پس خدا آفریده کیست؟

اولاً: عین این اشکال به مادیون و کسانی که منکر وجود خدا هستند نیز بر می‌گردد. اگر مادیون سؤال کنند که مبدأ آفرینش کیست؟ ما در جواب می‌گوییم: «مبدأ آفرینش موجودی است با شعور که در تمام کارهای خود از دقیق‌ترین هدف‌ها و نقشه‌ها برخوردار است و تمام افعال خود را بر اساس حکمت انجام می‌دهد» اما منکر خداوند می‌گوید: «مبدأ آفرینش ماده است».

اگر انسان مادی بگوید خدا را که به عقیده شما مبدأ آفرینش است چه کسی آفریده است چون هر موجودی نیازمند به علت است پس خداوند نیز باید علتی داشته باشد. همین سؤال را ما از او می‌پرسیم که ماده اولیه را چه کسی آفریده است؟ در جواب می‌گوید: ماده اولیه از ازل بوده و ابتدایی نداشته است تا به دنبال مبدأ آن باشیم.

اگر مادی با این جمله که «جهان ازلی است و از ازل بوده است» خود را از پاسخ به سؤال مذکور راحت می‌کند چرا در پاسخ به این سؤال که خدا را چه کسی آفریده است؟ همین سخن را نمی‌گوید که خدا از ازل بوده و ابتدایی نداشته است!

ثانیاً: مادیون می‌گویند: ماده ازلی است در حالی که متخصصان علم

پرسشها و پاسخها، ص: 24

فیزیک می گویند: «جهان ما نه ازلی بوده و نه ابدی خواهد بود» «1» همان گونه که کلوند کوثرن ریاضی دان و شیمی دان آمریکایی می گوید:

«در علم شیمی این مطلب ثابت شده که ماده روزی نابود می شود بنابراین ماده ازلی نیست و از این قرار ناچار آغازی داشته است... عمل آفرینش باید به وسیله عامل غیر مادی صورت گرفته باشد عجایب حیرت انگیزی که در عمل آفرینش به نظر می رسد نشان می دهد که آن عامل غیر مادی باید صاحب شعوری خارج از حد تصور ما بوده باشد...» «2».

ثالثاً: در مورد اصل علیّت دو مطلب وجود دارد که یکی صحیح است و دیگری غلط:

1- هر پدیده ای علّتی دارد.

2- هر موجودی علّتی دارد.

آن چه که در اصل علیّت مطرح است همان مطلب اول می باشد که هر پدیده ای علّتی دارد و پدیده آن است که نبوده و بعداً تحقق پیدا کرده است مانند همه ما که نبودیم و بعداً به وجود آمدیم.

پدیده را در اصطلاح فلسفی موجود ممکن می گویند موجود ممکن «3» است که نیاز به علّت دارد یعنی هر موجودی که ذاتاً امکان عدم داشته

(1) اثبات وجود خدا: 17، مقاله دکتر فرانک آلین.

(2) همان: 44، مقاله جان کلوند کوثرن، این جمله معروف از او است: «اگر نیکو بیندیشید علم شما را ناچار از آن خواهد کرد که به خدا ایمان داشته باشید».

(3) برای آشنایی بیشتر با اصطلاحات ممکن و واجب رجوع کنید به کتاب آموزش فلسفه، ترجمه و شرح بدایة الحکمه.

باشد و فرض نبودن آن محال نباشد، حال آن که خداوند متعال واجب الوجود است یعنی فرض نبودن آن محال است و وجود برایش ضرورت دارد و عدم برای او محال است آن چه که نیازمند به علت است موجودی است که بود و نبود آن مساوی است در حد و مرز میان عدم و وجود قرار دارد و علت می آید و آن شی را مثلاً لباس وجود می پوشاند چرا که شی به خودی خود نه می تواند معدوم شود و نه موجود بلکه عدم علت برای عدم شی کافی است و وجود علت، علت برای وجود شیء می شود.

اما خداوند متعال واجب الوجود است و وجود برای او ضروری و حتمی است بنابراین مطلب دوم که هر موجودی علتی دارد باطل است؛ زیرا موجود اگر ممکن و از اقسام پدیده‌ها باشد علت می خواهد اما اگر پدیده نباشد و از ازل وجود داشته و تا ابد هم وجود خواهد داشت چنین موجودی به خاطر بی نیازی از علت، علت نداشته و نمی تواند دارای علت باشد.

رابعاً: اگر فرض شود که خداوند که واجب الوجود است نیز علتی دارد که او را به وجود آورده است دچار تسلسل خواهیم شد که باطل است.

تسلسل باطل به این معنی است که سلسله علت و معلول تا بی نهایت پیش برود به نقطه‌ای منتهی نگردد و هر يك از اجزای این سلسله در عین این که معلول علت پیشین است خود علت برای جزء بعدی باشد و هر يك از اجزای این رشته به حکم این که معلول است ذاتاً فاقد هستی و وجود بوده و هستی از علت خود گرفته است و این حکم در همه اجزای این سلسله جاری است. همه اجزا از طرفی معلول علت خود

### پرسشها و پاسخها، ص: 26

هستند پس ذاتاً فاقد هستی خواهند بود و محتاج به علت و چون علت برای جزء بعدی به حساب می آیند دارای هستی می باشند و بی نیاز از علت و این تناقض در همه اجزای این سلسله وجود دارد. برای حل مشکل دو راه وجود دارد:

الف: رشته علت‌ها و معلول‌ها در نقطه‌ای متوقف گردد یعنی به جایی برسیم که علت باشد نه معلول، و هستی او از خود او باشد نه از جای دیگر در این صورت گفتار خدا پرستان ثابت شده و محقق می گردد که جهان آفرینش مخلوق خدا است و او به حکم این که معلول نیست بی نیاز از علت خواهد بود و به بیان دیگر صانع است نه مصنوع، آفریننده است نه آفریده شده، وجود او از خود او است نه از جای دیگر.

ب: فرض کنیم رشته معلول‌ها به صورت نامتناهی پیش بروند و هرگز در میان این رشته نامتناهی موجودی نباشد که علت باشد نه معلول، بی نیاز باشد نه نیازمند در این صورت این سؤال پیش می‌آید این سلسله نامتناهی که به حکم معلول بودن هر یک از اجزا و افراد آن محتاج و نیازمند به وجود دهنده است و از جای دیگر باید به آن‌ها وجود و هستی داده شود چگونه ممکن است چند رشته و سلسله‌ای که احتیاج، بر آن حکم فرما است بدون تکیه‌گاهی بی نیاز، جامه هستی بپوشد و سر از عدم بیرون آورد. شما روی هر یک از این اجزا انگشت بگذارید با زبان حال می‌گویید: هستی من از خود من نیست بلکه هستی را از جای دیگر گرفته‌ام.

اکنون می‌پرسیم این سلسله سرا پا فقیر و نیازمند از چه مبدئی وجود و هستی را دریافت کرده‌اند چون نیازمند به مبدئی می‌باشند که وجود او

### پرسشها و پاسخها، ص: 27

از خود او باشد نه از جای دیگر و اصولاً چگونه می‌توان گفت: یک رشته نامتناهی که همه اجزای آن به حکم معلول بودن فقیر و نیازمند می‌باشند و باید از جای دیگر کسب وجود کنند، بدون آنکه به یک مبدئی که «غنی بالذات» باشد و جود او از خود او باشد وجود پیدا کرده است مگر از اجتماع بی نهایت صفر عدد تشکیل می‌گردد و یا از اجتماع عوامل بی شمار، مرگ زندگی و حیات به وجود می‌آید؟

رشته‌ای که فقر و نیاز بر تمام اجزای آن حکومت می‌کند هرگز بدون علتی که غنی بالذات و بی نیاز مطلق باشد وجود پیدا نمی‌کند. بنابراین اجزای این سلسله هستی را از غنی بالذات (خداوند) می‌گیرند. و در نتیجه از نامتناهی بودن خارج می‌گردند و به وجود صانع بی نیاز منتهی می‌شوند.

از این بیان این مطلب نیز روشن می‌گردد که بی نیاز بودن خداوند از علت، تخصیص و استثنا در قاعده عقلی (هر معلولی علت می‌خواهد) نیست؛ زیرا خداوند معلول نیست تا نیاز به علت داشته باشد.

گاهی برای تقریب مطلب به ذهن مثال‌هایی مطرح می‌شود مثلاً گفته می‌شود که هر چیزی به وسیله نور روشن می‌شود و دیده می‌شود اما روشنایی نور از خود آن است یا رطوبت آب، چربی روغن و شوری نمک از چیز دیگری نیست این خاصیت طبیعی و ذاتی آن‌ها است وقتی هم سؤال شود که هستی هر موجودی از خدا است پس هستی خدا از کیست؟ می‌گوئیم هستی خداوند ذاتی او و از خود او است.

البته نباید فراموش کنیم که منظور از ذاتی بودن رطوبت برای آب، شوری برای نمک و... به این معنی نیست که مثلاً رطوبت آب چون

### پرسشها و پاسخها، ص: 28

ذاتی آن است پس آفریدگاری ندارد بلکه منظور این است که آفریدگار جهان آب را ذاتاً مرطوب آفریده است به طوری که هرگز نمی توان رطوبت را از آب جدا کرد و آب بودن آن را حفظ کرد پس واضح است که این مثالها برای نزدیک کردن مطلب به ذهن زده می شود و آلا بین این مثالها و موضوع مورد بحث تفاوت از زمین تا آسمان است.

### پرسشها و پاسخها، ص: 29

#### سؤال 6:

هدف خداوند از آفرینش جهان و انسان چه بوده است؟

آنچه را خدای متعال می آفریند یا موجود مجرد است (که در لحظه وجود تمام کمالاتی که برایش ممکن است دارا می شود) یا مادی اگر مخلوق مجرد تام باشد تمام کمالات وجودی را خواهد داشت و دیگر حالت منتظره ای برای او نیست و تحوّل و تغییر، انتقال از جایی به جای دیگر و امثال آن در او ممکن نیست، رشد و تکامل و ازدیاد کمالات در او فرض نمی شود هدف وجودی چنین موجودی خارج از وجودش نیست نمی توان گفت این موجودی که تکامل و رشد ندارد برای چه آفریده شده است آیا برای کمال دیگری آفریده شده است؟ این معقول نیست.

به عبارت دیگر چنین موجودی آفریده می شود برای این که رحمت الهی را به حسب مرتبه وجودی اش دریافت کند و مسأله استعداد پیدا کردن یا شکوفایی استعداد در او مطرح نیست، چون استعدادی ندارد، همه فعلیت است ولی اگر موجودی مادی بود؛ مادی محض مثل جسمانیات یا مجرد متعلّق به ماده مانند نفوس متعلّق به بدن این موجودات هدفی در وجود خود غیر از اصل وجود دارند یعنی هدف هستی و وجودشان کمالاتی است که کسب می کنند.

در چنین مخلوقاتی می‌توان گفت: خداوند این‌ها را در این ظرف تغییر و تکامل آفریده تا به کمالاتی که لایقش هستند برسند و استعداد فیض و رحمت بیشتری پیدا کنند.

### پرسشها و پاسخها، ص: 30

علمی که ما می‌شناسیم و با آن سر و کار داریم علمی است مادی و جسمانی که دارای تغییر و تحوّل است بنابراین ممکن است سؤال شود هدف از آفرینش این‌ها غیر از دریافت اصل هستی و رحمت الهی چیست؟ پاسخ کلی آن این است که آفرینش این‌ها برای تکامل و استعداد کمالات بیشتر است.

ممکن است بگویید: چرا خداوند به این موجودات همه کمالاتشان را همان نخست نمی‌بخشد؟ چرا درختی که لیاقت رشد و دادن يك خروار سیب پس از ده سال را دارد از همان اول با يك خروار سیب آفریده نمی‌شود؟

این سؤالی خام و سطحی نگرانه و ناشی از عدم ورزیدگی عقل سؤال کننده است اگر يك موجودی از اول واجد کمال خود باشد این موجود دیگر مادی نخواهد بود بلکه مجرد است و فرض ما در موجودات مادی است که در این عالم ماده وجود دارند.

موجود مجردی اگر امکان وجود داشته باشد خداوند آن را خلق کرد، و بخل نورزیده است، مثلاً ملائکه از اول واجد همه کمالاتشان بوده‌اند و از مرتبه‌ای به مرتبه دیگر عروج نمی‌کنند. از آیات و روایات نیز این مطلب استفاده می‌شود. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

«مَنْهُمْ سُجِدٌ لَا يَرْكَعُونَ وَرُكُوعٌ لَا يُقِيمُونَ...» «1»

. يك عده از ملائکه را خداوند ساجد آفریده همیشه در حال سجودند هیچ وقت به فکر رکوع نمی‌افتند و رکوع نمی‌کنند و دسته دیگر در حال

(1) نهج البلاغه: خطبه 1.

### پرسشها و پاسخها، ص: 31

رکوعند و به حال قیام نمی‌ایستند.



در قرآن کریم نیز می‌فرماید:

«وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ» «1».

و هیچ يك از ما فرشتگان نیست مگر اینکه برای او مقامی معین است.

شاید بتوان از این تعبیر چنین استفاده کرد که هیچ ملکی از مقام خود نمی‌تواند بالاتر برود، این گونه آفریده شده و تا آخر همان خواهد بود.

بعد از این که عالم مجردات تکمیل شد نوبت به عالم ماده می‌رسد.

آیا خدا عالم ماده را خلق کند یا نه؟ اگر خلق شود لازمه‌اش تغییر و تکامل و تدریج و سایر لوازم ماده است و اگر خلق نکند بخشی از عالم که امکان وجود داشته است از نور وجود محروم خواهد شد و فیاضیت مطلقه الهی با تعطیل فیض سازگار نیست. وقتی بنا است عالم ماده خلق شود ناچار موجودات این عالم دست خوش تغییرات و تحولات قرار می‌گیرند و از جمله، تغییراتی است که موجب کمالات جدیدی برای آنها می‌شود، به عبارت دیگر: ماده در اثر تحولات خود، استعداد فیض‌های جدیدتری پیدا می‌کند؛ خاک در اثر تحولات این استعداد را پیدا می‌کند که تبدیل به گیاه شود، نطفه این استعداد را پیدا می‌کند که روح انسانی در آن دمیده شود خود این تحولات موجب استعداد فیض‌های جدیدی می‌شود و سرانجام یکی از موجوداتی که ممکن است در این عالم به وجود آید انسان است که کامل‌ترین موجودی است که خدا در عالم ماده خلق کرده است که با اختیار خود می‌تواند از ملائکه

---

(1) صفات (37): 164.

پرسشها و پاسخها، ص: 32

بالاتر رود و یا از حیوانات هم پست‌تر شود «1» و این خصوصیت مخصوص موجودی است که در عالم مادی زندگی می‌کند یعنی باید در او تحوّل و تغییر پیدا شود. این موجود با این خصایص در عالم مجردات جای ندارد چون آن جا عالم ثبات است و تحوّل در آن جا نیست بنابراین برای این که چنین موجودی آفریده شود و دارای این خصایص باشد باید عالم ماده‌ای وجود داشته باشد بنابراین می‌توان حدس زد که عالم ماده مقدمه پیدایش انسان است خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً» «2».

اوست که همه آنچه را در زمین است برای شما آفرید.

پس همه نعمت‌های زمین و آسمان برای انسان آفریده شده پس هدف از آفرینش جهان، پیدایش انسان است اما در این که هدف از خلقت انسان چیست از بعض آیات قرآن «3» استفاده می‌شود که خلقت آسمان‌ها و زمین و آن چه که در آن‌ها است مقدمه‌ای است برای این که انسان به مرحله آزمایش در آید، جاذبه‌ها او را به طرف خود بکشند تا يك طرف را انتخاب کند زمین آزمایشگاه انسان است خدا وسایل آزمایش را فراهم کرده تا انسان را بیازماید که به چه چیز جذب می‌شود: خدا یا دنیا «4»؟ و مراد از آزمایش نسبت به خداوند فراهم کردن زمینه است برای به فعلیت رسیدن استعدادهای نهانی انسان در میدان اختیار.

(1) اعراف (7): 179.

(2) بقره (2): 29.

(3) ملك (67): 2؛ كهف (18): 7.

(4) آل عمران (3): 153.

### پرسشها و پاسخها، ص: 33

دسته دیگر از آیات هدف خلقت انسان را عبادت و بندگی او معرفی می‌کنند خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» «1».

و جن و انس را جز برای اینکه مرا بپرستند نیافریدم.

البته باید توجه داشت که آزمایش انسان‌ها یا عبادت آن‌ها و سایر مواردی که به عنوان هدف خلقت بشر ذکر می‌شود مانند علم و دانش، قدرت و توانستن، استفاده از مواهب طبیعت و... هیچ کدام خود به خود هدف نهایی نیستند بلکه جنبه مقدماتی دارند.

قرآن، انسانی می‌خواهد که آرمانش فقط خدا باشد و اهداف دیگر برای او جنبه مقدماتی داشته باشد در اسلام همه چیز بر محور خدا می‌چرخد و هدف بعثت پیامبران و یا هدف زندگی در چرخه عبودیت او است هدف آفرینش انسان رسیدن به قرب الهی و کمال در سایه معرفت و عبادت و سر بلند بیرون آمدن از میدان آزمایش است، کسانی که عقیده به عالم آخرت دارند در برخورد با حوادث و مشکلات ناامید نگشته و سعادت جاودانی را در جهان دیگر جستجو می‌کنند و می‌دانند که خداوند انسان را آفرید و استعدادهای شایسته‌ای در نهاد او به ودیعت گذارد و پیامبران الهی را به تربیت او گمارد تا در سایه بندگی خدا و پیروی از فرمان‌های سعادت بخش او به تکامل همه جانبه خود نایل آید و آماده زندگی کامل‌تر در جهانی وسیع‌تر گردد.

بنابراین هدف آفرینش انسان را نباید در چهار چوبه جهان مادی پیدا

### (1) ذاریات (51): 56.

#### پرسشها و پاسخها، ص: 34

نمود بلکه باید آن را در جهان دیگر جستجو کنیم و بدانیم که انسان با مرگ خود باز به سیر تکامل خود ادامه داده و به سوی يك کمال مطلق (خداوند) رهسپار می‌باشد. هدف نهایی از خلقت انسان رسیدن به کمال ممکن به واسطه شناخت حقیقی خداوند و نیایش به مقام شامخ او است.

پایان سخن را زینت می‌دهیم به کلام نورانی سیدالشهداء علیه السلام که فرمود:

«إِيَّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ، فَإِذَا عَبَدُوهُ، اسْتَعْتَبُوا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَا سِوَاهُ»

. ای مردم! خداوند بزرگ بندگانش را نیافرید جز برای این که او را بشناسند و پس از شناختن او را پرستش نمایند و آن گاه که او را عبادت کنند از بندگی غیر او آزاد شوند «1».

### (1) علل الشرایع: 9/1، باب 9، حدیث 1، بحارالانوار: 312/5، باب 15 حدیث 1.

#### پرسشها و پاسخها، ص: 35

## فصل دوم: اسماء و صفات خداوند متعال

## سؤال 1:

آیا جایز است اسم یا صفتی که در کتاب و سنت بر خدای سبحان اطلاق نشده است، آن را بر خدا اطلاق کرد؟ برخی می گویند: اسماء الله و صفات او، همان است که در قرآن و احادیث آمده است و ما نیز فقط باید همانها را استعمال کنیم که مراد از توقیفی بودن اسمای خداوند نیز همین است. دلایل توقیفی بودن اسماء الله:

## 1- «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَ ذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» «1».

و نیکوترین نامها به لحاظ معانی ویژه خداست، پس او را با آن نامها بخوانید؛ و آنان که در نامهای خدا به انحراف می گرایند و او را با نامهایی که نشان دهنده کاستی و نقص است، می خوانند رها کنید؛ آنان به زودی به همان اعمالی که همواره انجام می دادند، جزا داده می شوند. علامه طباطبائی رحمه الله فرموده اند «2»:

استدلال به این آیه شریفه مبتنی بر دو امر است:

## 1- «ال» در کلمه «الاسماء» برای عهد باشد که اشاره دارد به اسمائی که در کتاب و سنت صحیحه وارد شده است.

(1) اعراف (7): 180.

(2) المیزان: 8 / 358 - 359.

## پرسشها و پاسخها، ص: 36

اشکال: ظاهر در آیه این است که «ال» برای استغراق است و لفظ جلاله الله نیز برای افاده حصر مقدم شده است. معنای آیه شریفه نیز این است که هر اسمی که در عالم وجود احسن است، آن اسم برای خداوند است و کسی در آن اسم با خداوند شریک نیست و اگر کسی داشته باشد خداوند به او داده است.

2- منظور از الحاد در آیه شریفه، تعدی کردن از محدوده اسمائی است که وارد شده است. یعنی اگر کسی غیر از این اسما، اسم دیگری را در خداوند به کار برد، کار او الحاد در اسما به حساب می آید.

اشکال: الحاد یعنی تمایل از حدّ وسط، به یکی از دو طرف آن، الحاد در اسما به این صورتها تحقق پیدا می کند:

الف: اسامی خداوند با اندکی تغییر در بتها به کار برده شود، مانند اللات که تغییر یافته الله است والعزّی که تغییر یافته کلمه العزیز است و منات که گرفته شده از کلمه «المّتان» است.

ب: اسامی که تنقیص خداوند محسوب می شود و همراه با عیب و نقص در خداوند باشد مانند این که به خداوند بگوییم: أبيض الوجه (سفید روی)

ج: برخی از اسمای الهی را درباره خدا به کار برد ولی برخی دیگر را به کار نبرد مثلاً «یا الله» بگوییم ولی «یا رحمن» نگوییم.

بنابراین استدلال به آیه شریفه تمام نیست و نمی توان از آیه توقیفی بودن اسماء الله را استفاده کرد بلکه ظاهر آیه کریمه نهی از خواندن خدای سبحان به غیر اسمای حسنی است.

بنابراین اطلاق اسم و وصفی که در قرآن و سنت نیامده بر خداوند با

## پرسشها و پاسخها، ص: 37

دو شرط جایز است:

یکی آن که: اسم و وصف دلالت بر حُسن بکند و از هر قبیحی منزّه باشد، دیگر آن که: آن اسم حَسَن از محدودیت و نقص و عیب منزّه باشد و این دو شرط همان سبوح و قدّوس بودن خدا است.

2- دلیل دوم بر توقیفی بودن، دو دسته از روایات می باشد:

الف: روایاتی که مضمون آنها اسماء الله را منحصر در عدد خاصی می کند مانند روایت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله که فرمودند:

«إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى تِسْعَةً وَتِسْعِينَ إِسْمًا، مِائَةٌ إِلَّا وَاحِدًا، مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ...» «1»

. برای خداوند نود و نه نام است که هر کس آنها را شماره کند داخل بهشت می شود.

این روایات نه دلالت بر توقیفی بودن اسماء دارد و نه دلالتی بر حصر اسما در نود و نه اسم، چون اولاً: در بعضی از روایات اسامی مخصوصی برای خدا آمده است که در قرآن نیست و ثانیاً: بعضی دیگر اسمایی را که در قرآن آمده است ندارد و ثالثاً: در روایات دیگر اسمای الهی بیش از نود و نه اسم است چنان که در دعای جوشن کبیر هزار و یک اسم برای خدا ذکر شده است.

ب: روایاتی که مضمون آنها از این که کسی خدا را به غیر آن چه در قرآن کریم آمده وصف کند منع می کند، در برخی از کتب روایی بابی تحت عنوان

«بَابُ النَّهْيِ عَنِ الصِّفَةِ بِغَيْرِ مَا وُصِفَ بِهِ نَفْسُهُ تَعَالَى» «2»

منعقد شده

(1) توحید شیخ صدوق: 195 باب 29، حدیث 8.

(2) کافی: 100/1.

پرسشها و پاسخها، ص: 38

است.

از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمودند:

«اللَّهُمَّ لَا أَصِفُكَ إِلَّا بِمَا وَصَفَتْ بِه نَفْسُكَ وَلَا اشْبَهُكَ بِخَلْقِكَ» «1»

. ولی این روایات نیز دلالتی بر توقیفی بودن اسما ندارد؛ زیرا مفاد آنها و مضمون آنها همان دو شرطی است که قبلاً ذکر شد که اسم و وصف باید حسن باشد و از هر عیب و نقص و محدودیتی منزّه باشد با تحقق این دو شرط اطلاق وصف و اسم بر خدا جایز است و دلیل معتبری بر توقیفی بودن اسماء نداریم. بله شاید همان گونه که علامه طباطبائی رحمه الله فرموده‌اند، مقتضای احتیاط در دین و تأدب آن باشد که در نامیدن خدا به آن چه که از کتاب و سنت به ما رسیده است اکتفا شود «2».

---

(1) الکافی: 101 / 1، حدیث 3.

(2) المیزان: 359 / 8.

پرسشها و پاسخها، ص: 39

## سؤال 2:

آیا ما در صفات با خدا تشابه داریم؟

هیچ تشابهی در صفات بین ما و خدا وجود ندارد، قیاس کردن صفات خدا به صفات مخلوقات گوناگون این جهان صد در صد اشتباه و گمراهی است. ذاتی که از هر جهت نامتناهی و نامحدود است با ذاتی که از تمام جهات محدود و متناهی است ابداً قابل مقایسه نخواهد بود. بنابراین مهم‌ترین مسأله در راه معرفت به «صفات خدا» این است که بدانیم آن ذات مقدّس با هیچ چیز شباهت ندارد. حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام وقتی خدمت امام هادی علیه السلام رسید عرضه داشت:

«من معتقدم که خدا یکی است و ذات مقدّس او به هیچ چیز شباهت ندارد، آن طور عقیده‌ای که او را از دو حدّ «ابطال و تشبیه» خارج کند» «1».

خروج از حدّ «ابطال» یعنی از روی آثار و مخلوقات بی به ذات مقدّس او می‌برم و عقل خود را برای شناسایی او به کار می‌اندازم، و خروج از حدّ «تشبیه» یعنی ذات پاك خدا منزه است از این که شبیه به موجودات دیگر باشد یعنی او خارج از حدّ تصوّر و تشبیه است.

البته درك این حقیقت از نظر علمی و به صورت کلی چندان دشوار نیست ولی از نظر عملی چه بسیار می‌شود که هنگام مطالعه در جزئیات

### (1) توحید شیخ صدوق: 81، حدیث 37.

#### پرسشها و پاسخها، ص: 40

مطلب و بررسی يك يك صفات خدا عملاً این مطلب را فراموش کرده و دچار اشتباه «تشبیه و قیاس» می‌شویم.

در کلمات بزرگان اسلام این مطلب زیاد دیده می‌شود که مردم را از تفکر در کنه ذات و صفات پروردگار نهي فرموده‌اند و علت آن این است که عقول ناقص و محدود ما به کنه ذات و صفات او نمی‌رسد و نتیجه‌ای غیر از تحجّر یا گمراهی ندارد. خداوند در قرآن کریم نیز این واقعیت را بیان کرده است:

«و يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ» «1»\*.

خدا شما را از عذاب خود بر حذر می‌دارد.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در پاسخ به سؤال‌های شخصی به او فرمودند:

«ولا تُقَدِّرْ عَظَمَةَ اللَّهِ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ» «2»

. عظمت خدا را محدود به حدّ عقل خود مکن.

امام باقر علیه السلام فرمودند:

«تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَلَا تَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزِيدُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحِيْرًا» «3»



. درباره خلق خدا صحبت کنید ولی درباره ذات او سخن مگوئید مسلماً سخن در ذات خداوند حیرت و بهت و تعجب انسان را زیاد می کند.

در بعضی از کلمات ائمه: این جمله دیده می شود که:

---

(1) آل عمران (3): 28 و 30.

(2) بحار الانوار: 278 / 4، باب 4 حدیث 16؛ توحید شیخ صدوق: 55، حدیث 13.

(3) الکافی: 92 / 1، باب التّهی عن الکلام فی کیفیّه، حدیث 1.

پرسشها و پاسخها، ص: 41

مورچه گمان می کند که خداوند مانند او دو شاخك دارد «1».

این تعبیر اشاره به این حقیقت است که افکار ناقص و کوتاه، صفات خدا را از راه قیاس و مقایسه با صفات خود جستجو می کنند و میل دارند خدا هم صفاتی مانند آنها داشته باشد.

به فکر این ره نمی شود طی

به عقل نازی حکیم تا کی؟

اگر رسد خس به قعر دریا

به کنه ذاتش خرد برد بی

بلکه باید گفت:

خرد به ذاتش نمی برد بی

شود رسد خس به قعر دریا

کابجا همیشه باد به دست است دام را

عنقا شکار کس نشو دام باز چین

امام رضا علیه السلام در يك حديث طولانی اسامی و صفات خدا را بیان کرده و فرمودند: ما در اسم با او جمع شدیم یعنی در ظاهر اسم ما شبیه به اسم و صفات خدا است اما از نظر معنی و مصداق تفاوت وجود دارد مثلاً شنیدن در ما به این معنی است که ما با سوراخی (گوش) صداها را می شنویم ولی با آن نمی توانیم ببینیم اما در مورد خداوند سمیع به این معنا است که هیچ صدایی از خدا پنهان نیست.

«لا يُخْفِي عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنَ الْأَصْوَاتِ» «2»

(1) بحار الانوار: 293 / 66، باب 37.

(2) الكافي: 121 / 1، حديث 2.

پرسشها و پاسخها، ص: 42

### سؤال 3:

معنای کلمه «اللَّهُ» و ریشه آن را بیان کرده و بگویید قبل از اسلام نیز آیا این کلمه استعمال می شده است؟

اللَّهُ یکی از نامهای خدا است. نام گذاری افراد یا اشیا گاهی از نوع علامت است و گاهی از نوع وصف است. در قسم اول گرچه اسما خود دارای معانی هستند ولی معنای آنها منظور نگردید، بلکه فقط برای شناسایی این اسم گذاشته شده است و فقط حکم يك علامت را دارد. اما در قسم دوم نام صفتی از صفات صاحب نام را بیان می کند.

در مورد خداوند باید گفت: تمام اسامی خداوند بیانگر حقیقی از حقایق ذات مقدس او هستند. در قرآن کریم حدود صد اسم برای خدا آمده که در واقع صد صفت هستند. رحمن - رحیم - مالک و... ولی هیچ کدام جامعیت اللّهُ را ندارند چون آنها هر کدام یکی از کمالات او را نشان می دهند ولی این نام نمایانگر ذات مستجمع صفات کمالیه است شاهد بر این مطلب مهم این است که در قرآن اسامی دیگر خداوند برای «اللّهُ» به عنوان وصف آمده است امّا «اللّهُ» به عنوان وصف استعمال نشده است:

«هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» «1».

اوست خدا، آفریننده، نوساز، صورتگر، همه نام‌های نیکو ویژه اوست.

کلمه الله در اصل الاله بوده است و همزه به خاطر کثرت استعمال

(1) حشر (59): 24.

پرسشها و پاسخها، ص: 43

حذف گردیده است.

درباره ریشه این کلمه اقوال زیادی مطرح است که علامه نخواندی رحمه الله در کتاب وسیلة النجاة «1» حدود سیزده قول را بیان کرده‌اند. بعضی گفته‌اند از «آله» مشتق شده و بعضی گفته‌اند از «وَلَّه» گرفته شده است و إله فعال به معنای مفعول است مانند کتاب به معنای مکتوب، اگر از آله مشتق شده باشد به معنای عَبَدَ خواهد بود پس الله یعنی ذات شایسته پرستش که از جمیع جهات کامل است چون موجودی که دارای نقص است شایسته پرستش نخواهد بود پس همین که گفته می‌شود: الاله یعنی آن ذاتی که به گونه‌ای است که او را باید پرستش کرد و قهراً این معانی در این کلمه نهفته است: ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه و مبرّأ از هر گونه نقص.

و اگر از وَلَّه مشتق شده باشد یعنی تَحَيَّرَ، و إله یعنی حیران و یا به معنای شیدا و عاشق است و از این جهت خداوند را الله گفته‌اند که عقل‌ها از درك ذات مقدّس او حیران و یا متوجّه و عاشق او و پناهنده به او هستند.

احتمال قوی دارد که آله و وَلَّه دو لهجه از يك لغت باشند یعنی اَوَّلَ وَلَّهَ بوده و بعد آن را به صورت آله استعمال کرده‌اند و وقتی آن را به صورت آله تلفّظ کردند معنای پرستش هم پیدا کرده است. بنابراین معنای کلمه الله این چنین می‌شود:

آن ذاتی که همه موجودات نا آگاهانه واله او هستند و او تنها حقیقتی

(1) وسیلة النجاة، نخواندی: 59.

پرسشها و پاسخها، ص: 44

است که شایستگی پرستش را دارد.

از آیات قرآن استفاده می‌شود که قبل از نزول قرآن نیز این نام مقدس در میان اعراب جاهلیت رایج بوده است:

«وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» «1».

و اگر از آنان بپرسی: چه کسی آنان را آفریده است؟ یقیناً می‌گویند: خدا.

«فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِرِغْمِهِمْ وَ هَذَا لِشُرَكَائِنَا» «2».

و به گمان بی‌اساس خود گفتند: این سهم خدا، و این سهم بتان ما.

در قرآن کریم راجع به ملکه سبا آمده که وقتی نامه حضرت سلیمان علیه السلام را قرائت کرد گفت:

«إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» «3».

یقیناً این نامه از سوی سلیمان است و سرآغازش به نام خدای رحمان و رحیم است.

---

(1) زخرف (43): 87.

(2) انعام (6): 136.

(3) نمل (27): 30.

پرسشها و پاسخها، ص: 45

سؤال 4:

ازلّیت و ابدیّت خداوند متعال را توضیح دهید؟

اگر موجودی معلول و نیازمند به موجود دیگری باشد وجودش تابع آن خواهد بود و با مفقود شدن علتش، به وجود نخواهد آمد به بیان دیگر: معدوم بودن موجودی در برهه‌ای از زمان، نشانه نیازمندی و ممکن الوجود بودن آن است، و چون واجب الوجود خود به خود وجود دارد و نیازمند به هیچ موجودی نیست همیشه موجود خواهد بود.

بدین ترتیب دو صفت ازلی بودن و ابدی بودن برای خدا اثبات می‌شود؛ مقصود از ازلیت این است که وجود خداوند مسبوق به عدم نیست؛ زیرا واجب الوجود بالذات است و ابدیت عبارت است از این که بر وجود خداوند هرگز عدم لاحق و عارض نخواهد شد چرا که واجب الوجود بالذات است. گاهی مجموع این دو صفت را تحت عنوان «سرمدی» بیان می‌کنند.

و این که گاهی گفته می‌شود: ازلیت یعنی خداوند در همه زمان‌های گذشته وجود داشته و ابدیت یعنی در همه زمان‌های آینده وجود خواهد داشت و سرمدیت یعنی خداوند در همه زمان‌ها - اعم از گذشته و آینده - موجود بوده و خواهد بود خالی از مناقشه نیست؛ زیرا اگر چه هیچ زمانی را نمی‌توان فرض کرد که خداوند در آن زمان وجود نداشته باشد ولی سنجش ازلیت و ابدیت خداوند با مقیاس زمان مستلزم آن

#### پرسشها و پاسخها، ص: 46

است که خداوند را موجود زمانی بدانیم در حالی که همه حکما و متکلمین اتفاق دارند که خداوند منزّه از زمان است. در حقیقت این تفسیر ناشی از نگرشی سطحی درباره وجود خداوند و از ناحیه ضیق بیان است. و الا چون وجود خداوند فراسوی حرکت و زمان است هیچ یک از مختصات زمان از قبیل آغاز، انجام، گذشته، حال، آینده، تدریج، تقدم، تأخر ... به هیچ وجه به خدا نسبت داده نمی‌شود.

ماضی و مستقبل و حالش کجا است

لا مکانی که در او نور خدا است

در قرآن کریم «1» و روایات اهل بیت «2» علیهم السلام نیز این دو وصف از اوصاف خداوند به چشم می‌خورد که در این جا به ذکر چند مورد می‌پردازیم:

«هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» «3».

اوست اول و آخر و ظاهر و باطن، و او به همه چیز داناست.

منظور از اول بودن همان ازلیت و آخر بودن همان ابدیت است. چون همان گونه که تصوّر آغاز و ابتدا او را محدود می‌سازد همان طور تصوّر غایت و پایان مخالف بی نهایت بودن است و محدودیت خداوند مستلزم نقص او است در حالی که هیچ نقصی در ذات مقدّس او راه ندارد. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام صادق علیه السلام نیز می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ الْأَوَّلُ فَلَيْسَ قَبْلَكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ الْآخِرُ فَلَيْسَ بَعْدَكَ شَيْءٌ» «4»

. خداوندا تو آغازگری و پیش از تو چیزی نبوده و تو آخری و بعد از تو

(1) الرّحمن (55): 26 و 27؛ طه (20): 73؛ قصص (28): 88.

(2) نهج البلاغه: خطبه 95، 100، 162؛ الکافی: 1/ 115، باب معانی الاسماء، حدیث 5.

(3) حدید (57): 3.

(4) صحیح مسلم: 8/ 78؛ الکافی: 2/ 504 باب 6.

پرسشها و پاسخها، ص: 47

چیزی نیست.

پرسشها و پاسخها، ص: 48

سؤال 5:

صمد به چه معنا است؟

«صمد» یکی از اوصاف ذات مقدّس خداوند است که معانی زیادی در روایات و کلمات مفسّران و ارباب لغت برای آن ذکر شده است:

راغب اصفهانی در مفردات می‌گوید: صمد به معنای آقا و بزرگی است که برای انجام کارها به سوی او می‌روند «1».

در مقایس اللّغه آمده است که «صمد» دو ریشه اصلی دارد: یکی به معنای قصد است و دیگری به معنی «صلابت و استحکام» و این که به خداوند متعال صمد گفته می‌شود به خاطر این است که بندگانش قصد درگاه او می‌کنند «2» و شاید به همین مناسبت است که معانی متعدّد زیر در کتب لغت برای «صمد» ذکر شده است: شخص بزرگی که در منتهای عظمت است و کسی که مردم در حوایج خویش به سوی او می‌روند، کسی که برتر از او چیزی نیست و کسی که دائم و باقی بعد از فنای خلق است.

از این رو امام حسین علیه السلام در حدیثی برای صمد پنج معنی بیان فرمودند:

«صمد کسی است که در منتهای سیادت و آقایی است.

«صمد» ذاتی است دائم ازلی و جاودانی.

(1) مفردات غریب القرآن: 286.

(2) معجم مقایس اللّغه: 309.

پرسشها و پاسخها، ص: 49

«صمد» وجودی است که جوف ندارد.

«صمد» کسی است که نمی‌خورد و نمی‌آشامد.

«صمد» کسی است که نمی‌خواهد «1».

از امام علی بن الحسین علیه السلام پرسیده شد؛ که فرمود:

«صمد» کسی است که شریک ندارد، و حفظ چیزی برای او مشکل نیست، و چیزی از او مخفی نمی‌ماند «2».

بعضی گفته‌اند «صمد» کسی است که هر وقت چیزی را اراده کند می‌گوید موجود باش، آن هم فوراً موجود می‌شود.

بعضی گفته‌اند «الصمد» پنج حرف است در هر حرف دلیلی است بر صفات کمال خداوند:

«الف» احدیت او است، «لام» دلیل الهیت، «صاد» از صدق است، «میم» از ملك و «دال» از دوام «3».

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند:

«صمد» غالی باشد که بر او نمی‌توان غلبه کرد» «4».

در حدیثی آمده که اهل بصره به محضر امام حسین علیه السلام نوشتند و از معنی «صمد» سؤال کردند، امام علیه السلام در پاسخ آن‌ها فرمود:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

. اما بعد در قرآن مجادله و گفتگو بدون آگاهی نکنید چرا که من از جدّم

(1) بحارالانوار: 223/3، باب 6، حدیث 12.

(2) همان.

(3) روض الجنان و روح الجنان: 46/20.

(4) همان.

پرسشها و پاسخها، ص: 50

رسول الله شنیدم می‌فرمود: هر کس بدون علم سخن بگوید باید در محلی از آتش که برای او تعیین شده جای گیرد. خداوند خودش «صمد» را تفسیر فرموده است: «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ\* وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» نه زاده نه زاده شد و احدی مانند او نیست.



آری، خداوند صمد، کسی است که از چیزی به وجود نیامده و در چیزی وجود ندارد و بر چیزی قرار نگرفته، آفریننده اشیا و خالق آنها است.

همه چیز را به قدرتش به وجود آورده، آن چه را برای فنا آفریده به اراده‌اش از هم متلاشی می‌شود و آن چه را برای بقا آفریده به علمش باقی می‌ماند، این است خداوند صمد...» «1».

بنابراین صمد مفهوم جامع و وسیعی دارد ولی در اصل لغت به معنی شخص بزرگی است که همه نیازمندان به سوی او می‌روند و از هر نظر کامل است و ظاهراً بقیه معانی و تفسیرهای دیگری که برای آن ذکر شده به همین ریشه باز می‌گردد.

---

(1) توحید، شیخ صدوق: 90 حدیث 5، بحارالانوار: 223/3، باب 6، حدیث 14.

پرسشها و پاسخها، ص: 51

### سؤال 6:

صفت «المتکبر» در خداوند به چه معنا است و ارتباطش با حدیث

«تَخَلَّفُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ»

- آراسته به اخلاق خدا شوید - چگونه است؟

متکبر به دو معنی آمده است؛ ممدوح که در مورد خداوند به کار می‌رود و آن دارا بودن کبریایی، عظمت، بزرگی و صفات پسندیده فراوان و دیگری نکوهیده و مذموم که در مورد غیر خدا به کار می‌رود به این معنی که افراد کوچک و کم مقدار ادعای بزرگی کنند و صفاتی را که ندارند به خود نسبت داده و از این که خود را برتر از دیگران ببینند احساس آرامش کنند و از آن جا که عظمت، بزرگی و کبریایی تنها شایسته مقام خدا است این واژه به معنای ممدوحش تنها درباره او به کار می‌رود و هر گاه در غیر خداوند استعمال شود به معنای مذموم خواهد بود.

قرآن کریم «تکبر» را از زشت‌ترین صفات و بدترین اعمال و ناپسندترین خصلت‌های انسانی می‌شمارد، صفتی که می‌تواند سرچشمه انواع گناهان و حتی سرچشمه کفر گردد و آن‌ها که گرفتار چنین صفتی هستند هرگز روی سعادت را نخواهند دید و راه به سوی قرب خدا پیدا نمی‌کنند بنابراین سالکان الی الله قبل از هر چیز باید ریشه خودخواهی و خود برتر بینی را در وجود خود بخشکانند که بزرگ‌ترین مانع راه آن‌ها است. به همین جهت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

پرسشها و پاسخها، ص: 52

«إِخْدَارَ الْكِبَرِ فَإِنَّهُ رَأْسُ الطُّغْيَانِ وَمَعْصِيَةُ الرَّحْمَنِ» «1»

. از تکبر بر حذر باش چرا که سرآغاز طغیان‌ها و معصیت و نافرمانی خداوند رحمان است.

اما معنای «تُخَلِّقُوا بِاخْلَاقِ اللَّهِ» این است که آنچه در شأن شما است از ذات مقدس حق بگیریید او عادل است شما هم در زندگی عدالت را رعایت کنید او ظلم نمی‌کند شما هم ظلم نکنید او اهل تقوی است شما هم با تقوی باشید او دروغ نمی‌گوید شما هم دروغ نگوئید موجودی که فقیر است باید داعیه فقر داشته باشد و این کلام مولی علی علیه السلام زمزمه او باشد که

«مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْعَنِيُّ وَأَنَا الْفَقِيرُ» «2»

. بنابراین اگر داعیه غنی داشته باشد دروغ گفته چرا که خداوند می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» «3».

ای مردم! شما باید نیازمندان به خدا.

اگر متکبر باشد دروغ گفته چون کبریاپی و بزرگی مخصوص خدا است او است که «لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لَا نَوْمٌ» «4» خداوند چون قیوم و قائم است خواب و غفلت در او راه ندارد ولی بقیه موجودات قائم به او هستند «5» پس معلوم شد بعضی صفات ویژه ذات خداوند می‌باشد و احدی در این صفات با خداوند شریک نیست.

(1) غرالحکم: 309، حدیث 7122.

(2) بحار الأنوار: 110/91، باب 32، حدیث 15.

(3) فاطر (35): 15.

(4) بقره (2): 255.

(5) المیزان: 332 / 2؛ تفسیر نمونه: 265 / 2 و 264.

پرسشها و پاسخها، ص: 53

امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

اظهار عزت و بزرگی و کبریایی به منزله دو لباس ویژه خدا است (یعنی چنانچه در لباس مخصوص سلطان کسی حقّ شرکت ندارد در این دو صفت هم هیچ مخلوقی حق شرکت با خدا را ندارد) پس هر کس به یکی از این دو صفت دست اندازد خداوند او را در دوزخ سرنگون می‌فرماید «1».

باز هم از آن حضرت رسیده که فرمود:

کبر و بزرگی به منزله لباس مخصوص خداوند است و کسی که تکبر می‌کند در صفت ویژه خداوند با او ستیزه نموده است «2».

زیرا شخص متکبر در حال تکبر کردن بندگی خود و این که همه چیزش از خدا است را فراموش کرده و خود را مستقل می‌داند و فرعون وار می‌گوید من بزرگتر و بالاترم.

خلاصه کلام این که انسان می‌تواند به هر يك از صفات خدا که در شأن انسان است و انسان می‌تواند آن صفت را دارا شود متّصف گردد مانند: عفو - رحم - جود - احسان - حلم - محبّت - تقوی و ... بلکه درجات قرب به مقدار شدت و ضعف ظهور این صفات است لیکن صفت و عظمت و کبریایی از صفات مختصّ خدایی است و هیچ بنده‌ای را نمی‌رسد که خود را به این دو صفت متّصف سازد. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

(1) الکافی: 309 / 2، حدیث 3.

(2) بحارالانوار: 214 / 73، حدیث 4؛ میزان الحکمه: 5078 / 11، حدیث 17229.

پرسشها و پاسخها، ص: 54

«وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» «1».

و کبریایی و عظمت در آسمانها و زمین ویژه اوست.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند:

أَمَّا الْكِبْرِيَاءُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

کبریا و بزرگی خاص خداوند، پروردگار جهانیان است «2».

---

(1) جائیه (45): 37.

(2) کافی: 349 / 2، حدیث 6.

پرسشها و پاسخها، ص: 55

سؤال 7:

فلسفه وجود جهنم و عذابهای دردناک آن با توجه به ارحم الراحمین بودن خدا چیست؟

أولاً: خداوند متعال چنانچه ارحم الراحمین است

«فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ»

أشدّ المعاقبين است

«فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَالنَّقْمَةِ» «1»

و چون رحمتش بر قهر و غضب او سبقت گرفته است راضی نیست که کسی کافر شود و به دوزخ برود اما اگر بندگان با سوء اختیار خود مسیر انحراف و معصیت و نافرمانی او را در پیش گرفتند و از صراط مستقیم دوری گزیدند با جبر و اکراه از عملشان باز نمی‌دارد، چرا که احتیاجی به ایمان ما ندارد چنانچه به رحمت و رأفت خود نسبت به بندگان، به روی آنان باب توبه را گشوده است تا برگردند و گذشته خود را جبران کنند. باز اگر بندگان از این سبب رحمت نیز رویگردان شدند آن‌ها را مجبور به توبه نمی‌فرمایند چرا که توبه با اکراه فایده‌ای ندارد.

رحمت و لطف و مهربانی خداوند است که تکالیف را بر ما واجب کرده است و با امر به واجبات راه رسیدن به بهشت و نعمت‌های بی‌پایانش را به ما نشان داده و با نهی کردن از محرمات نیز ما را از راهی که به دوزخ و عذاب‌های دردناک آن منتهی می‌شود باز داشته است. این بندگان هستند که با اختیار خود در یکی از این دو مسیر قرار می‌گیرند؛

### (1) مفاتیح الجنان: دعای افتتاح؛ اقبال الاعمال: 133/1، فصل 13.

#### پرسشها و پاسخها، ص: 56

گروهی با پیروی از پیامبران الهی و به کار بستن تعالیم آسمانی راه پاکی و درستی را در پیش می‌گیرند، مدارج کمال را یکی پس از دیگری می‌پیمایند، خود را به اوصاف و اخلاق بهشتیان متخلّق می‌سازند و زمینه سعادت ابدی خویش را در آخرت فراهم می‌آورند.

گروهی نیز با پیروی از شهوات و هوای نفس مسیر حق را ترك می‌گویند، از راه پاکی و فضیلت منحرف می‌شوند، و زمینه عذاب و دوزخ را برای خود مهیا می‌سازند. خلاصه، بهشت و دوزخ نتیجه اندیشه و افکار خوب و بد و محصول گفتار و رفتار درست و نادرست مردم است.

ثانیاً: همان طور که بهشت نشانه لطف خداوند به بندگان می‌باشد جهنّم نیز اگر چه در ظاهر عذاب و درد و رنج و مجازات است اما در باطن لطف خدا محسوب می‌شود. چون همه مردم در معرفت به خدا و معارف الهی در يك سطح قرار ندارند گروهی خدا را عاشقانه عبادت می‌کنند، عده‌ای هم برای رسیدن به بهشت و نعمت‌های فراوان بهشتی رو به بندگی و اطاعت حق می‌آورند، گروه فراوانی از مردم نیز به خاطر ترس از جهنّم و عذاب‌های آن خدا را اطاعت کرده و از کجی و انحراف خود را حفظ می‌کنند «1»، بنابراین جهنّم و اشاره به عذاب دردناک و عقوبت‌های جانکاه دوزخ بهترین عامل باز دارنده از معاصی است و چه بسیارند کسانی که از خوف جهنّم به سعادت و شرافت جاودانه نایل آمده‌اند و اگر نبود این جهنّم سوزان چه بسا بیشتر انسان‌ها اهل

(1) نَحْيِ الْبَلَاغَةَ: حکمت 237؛ بحارالانوار: 196/67، باب 53.

پرسشها و پاسخها، ص: 57

بندگی نبودند و به همین جهت است که در قرآن کریم خداوند متعال دوزخ را در شمار نعمت‌ها آورده است و می‌فرماید:

«هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ \* يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ حَمِيمٍ آتِنِ \* فَيَأْتِي آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» «1».

این همان دوزخی است که گنهکاران آن را دروغ می‌پنداشتند.\* آنان در میان آتش و آب جوشان رفت و آمد می‌کنند\* پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟

علامه حلّی رحمه الله می‌فرماید: «دلیل بر این که عقاب لطف است، این است که اگر شخص مکلف عالم باشد که در صورت ارتکاب گناه عقوبت دامنگیر او خواهد شد در این صورت وی از ارتکاب به معصیت امتناع ورزیده و به انجام طاعات نزدیک می‌شود» «2».

پس وجود جهنم نقش بازدارندگی ایفا می‌کند همان‌طور که قوانین جزایی در ممالک مختلف نیز نقش بازدارندگی دارند و ضامن اجرای قوانین می‌باشند.

علامه حلّی رحمه الله می‌فرماید: «عقاب الهی نیز مهم‌ترین ضامن اجرایی برای انجام تکالیف به شمار می‌رود چرا که عدّه زیادی اگر بدانند که در صورت ارتکاب به جرم هیچ‌گونه مجازاتی در کار نیست در ارتکاب به جرائم بی‌بک و بی‌پروا خواهند شد و بی‌نظمی و بی‌عدالتی رواج پیدا خواهد کرد» «3».

(1) الرَّحْمَنِ (55): 43 - 45.

(2) نَحْيِ الْحَقِّ وَ كَشْفِ الصِّدْقِ: 377.

(3) نَحْيِ الْحَقِّ وَ كَشْفِ الصِّدْقِ: 377.

پرسشها و پاسخها، ص: 58

بشر پیوسته باشد طالب سود	کند راه ضرر بر خویش مسدود
نبیند کیفر خود را ستمکار	ستمکش را کند پیوسته آزار
پی تعدیل آز آدمیزاد	خدا کیفر برای کار بد داد
اگر کیفر به کار بد نبودی	به هر دم ظلم در دنیا فزودی

ثالثاً؛ عذاب‌های اخروی تجسّم اعمال و کردار خود انسان است.

نعمت‌ها و عذاب‌های اخروی همین اعمال نیک و بد است که انسان‌ها در دنیا انجام می‌دهند که وقتی پرده‌ها کنار رود تجسّم و تمثّل پیدا می‌کند آیات «1» و روایات فراوانی هم این مطلب را اثبات می‌نمایند از جمله این آیه شریفه که می‌فرماید:

«وَمَنْ جَاءَ بِالسَّبِيَّةِ فُكِّبَتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» «2».

و آنان که کارهای بد و زشت بیاورند به رو در آتش افکنده می‌شوند؛ و به آنان گویند: آیا جز آنچه دادید پاداشتان داده‌اند؟

قیس بن عاصم که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است نقل کرده که روزی با گروهی از «بنی تمیم» خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شرفیاب شدم، گفتم: یا رسول الله! ما در صحرا زندگی می‌کنیم و از حضور شما کمتر بهره‌مند می‌گردیم ما را موعظه فرمایید.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله نصایح سودمندی فرمود و از آن جمله چنین فرمود:

«... برای تو به ناچار همنشینی خواهد بود که هرگز از تو جدا نمی‌گردد؛

(2) نمل (27): 90.

پرسشها و پاسخها، ص: 59

با تو دفن می‌گردد در حالی که تو مرده‌ای و او زنده است. همنشین تو اگر شریف باشد تو را گرامی خواهد داشت و اگر نابکار باشد تو را به دامان حوادث می‌سپارد. آنگاه آن همنشین با تو محشور می‌گردد و در رستاخیز با تو برانگیخته می‌شود و تو مسؤول آن خواهی بود، پس دقت کن که هم نشینی که انتخاب می‌کنی نیک باشد؛ زیرا اگر او نیک باشد مایه انس تو خواهد بود و در غیر این صورت موجب وحشت تو می‌گردد. آن همنشین کردار تو است» «1».

(1) بحارالانوار: 110 / 77 باب 6، حدیث 1؛ معانی الاخبار: 233، حدیث 1؛ سفینه البحار: 394 / 7.

پرسشها و پاسخها، ص: 60

سؤال 8:

آیا تلاش برای کسب روزی با رازقیّت خداوند منافات ندارد و آیا تلاش برای تحصیل رزق و فکر کردن درباره مسایل مربوط به ارزاق دخالت در کار خدا محسوب نمی‌شود در حالی که او رساندن رزق و روزی به همه جنبندگان را به عهده گرفته است؟

قبل از این که به جواب این سؤال بپردازیم بد نیست به دو نکته به عنوان مقدمه جواب اشاره‌ای داشته باشیم:

1- در این که خداوند روزی رسان است، رزق همه موجودات از ناحیه او است و متکفل و عهده‌دار روزی موجودات می‌باشد هیچ شکی نیست و در قرآن کریم به طور صریح بیان شده که:

«إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» «1».

بی‌تردید خدا خود روزی‌دهنده و صاحب قدرت استوار است.



و در موارد متعددی در قرآن کریم خداوند با وصف «خَيْرُ الرَّازِقِينَ» «2» معرفی شده است.

2- همان طور که در بحث صفات خداوند بیان شد یکی از مهم‌ترین خطراتی که در مسیر شناخت خدا و صفات او وجود دارد خطر «تشبیه» است به این معنی که انسان صفات خداوند را با صفاتی که در وجود او

(1) ذاریات (51): 58.

(2) مائده (5): 114؛ حج (22): 58؛ مؤمنون (23): 72؛ سبأ (34): 39؛ حجر (15): 30؛ جمعه (62): 11.

### پرسشها و پاسخها، ص: 61

است قیاس کند در حالی که عالم بودن، سمیع بودن، قادر بودن، رزاقیت خداوند و سایر صفات او هیچ شباهتی با صفات ما ندارد.

با توجه به این دو نکته و برای رسیدن به پاسخ سؤال باید بینیم رزاقیت خداوند به چه معنا است. رزاق بودن خداوند به این معنا است که خداوندی که خالق و به وجود آورنده موجودات است خلاق را طوری آفریده که احتیاج به رزق دارند و رزق و روزی آنها را می‌دهد و بین همه موجودات يك نوع نظم، هماهنگی، وابستگی و ارتباط دقیق برقرار کرده و با این نظم و هماهنگی زمینه رسیدن روزی به آنها را فراهم می‌کند.

قوه جذب و تغذی که در گیاهان است، جهازات تغذیه که در گیاه و حیوان و انسان است، میلها و غریزههایی که در جانداران وجود دارد و آنها را به سوی مواد غذایی می‌کشاند، عقل و اراده انسان و احساس انسان به این که خودش باید حق خود را حفظ کند، به حقوق دیگران احترام بگذارد، در برابر متجاوزان به حقوق خود ایستادگی کند و دستورهایی که در این رابطه از طرف دین به ما رسیده است همه از مظاهر رزاقیت خداوند می‌باشد. اگر رزاقیت خداوند نبود هیچ يك از اینها نبود و اگر اینها نبودند نه گیاهی بود نه حیوانی و نه انسانی بلکه هیچ موجودی نبود چرا که رزق و روزی به معنای اعم چیزی جز مددگیری موجودات از یکدیگر و در نهایت مددگیری همه از خداوند نیست.

فکر کردن ما، تلاش و کوشش ما به موجب رزاقیت خداوند است.

رزاق بودن او است که روزی و روزی خور را در پی یکدیگر برانگیخته

## پرسشها و پاسخها، ص: 62

و بین آنها ارتباط و هماهنگی برقرار کرده است.

طبق این نظم و هماهنگی که در عالم هستی وجود دارد يك وقت روزی وظیفه دارد که به سوی روزی خور حرکت کند مانند باران که مکلف است با مرکب ابر به سوی زمینهای خشک برود «1».

ابر را راند هماره سوی او

چون زمین را پا نباشد جود او

آید و ریزد وظیفه «2» بر سرش

طفل را چون پا نباشد مادرش

در يك جا هم روزی خور وظیفه دارد که به طرف روزی حرکت کند؛ گیاهان که از آب و خاک و نور و هوا استفاده می کنند به همین اندازه وسایل استفاده و ارتزاق در اختیار آنها قرار داده شده و به همان اندازه هدایت شده اند که می توانند خود را به روزی خود برسانند. به حیوانات که برای رفع نیاز خود نیاز به حرکت از نقطه ای به نقطه دیگر دارند وسیله نقل مکان داده شد، تا از مکانی به مکان دیگر منتقل شوند و به تناسب نیازهای آنها حواس مختلف و غرایز حیرت انگیزی به آنها عنایت شده است.

اما انسان که از همه موجودات بالاتر است باید مسیر بیشتری را برای تحصیل روزی طی کند و به همین نسبت دستگاه هدایت در انسان قوی تر است به او عقل و علم و قوه تفکر داده شده، وحی و نبوت به کمک او آمده و برایش وظیفه و تکلیف مقرر کرده است همه این موارد از شؤون رزاقیت خداوند است. پس این که می گویند:

هر آن کس که دندان دهد نان دهد

خور هول ابلیس تا جان دهد

حرف درستی است اما نه به این معنا که داشتن دندان کافی است و نیازی به سعی و تلاش ما وجود ندارد چون خداوند رزق موجودات را ضمانت کرده است، بلکه به این معنا است که بین دندان و نان در دستگاه آفرینش ارتباط وجود دارد بین روزی و روزی خور، وسایل تحصیل روزی و وسایل خوردن، هضم و جذب روزی و وسایل هدایت و راهنمایی به سوی

روزی در متن خلقت ارتباط است. پس ما وظیفه داریم بعد از معرفت به این ارتباط و وابستگی بین موجودات هستی بختی بهترین راه را برای رسیدن به روزی انتخاب کنیم و قوای خود را در آن راه بکار اندازیم.

بنابراین اساس پایه کسب روزی تلاش و فعالیت صحیح، مشیت، سازنده و دور از هرگونه افراط و تفریط است به همین دلیل قرآن مجید کراراً انسان را در گرو سعی و تلاش و فعالیت خود شمرده و بهره او را از زندگی به میزان سعی و تلاش او می‌داند «1». روایات فراوانی هم در زمینه تلاش و کوشش و مذمت بیکاری و تنبلی در مورد تحصیل رزق و روزی از معصومین علیهم السلام به ما رسیده است که بیان گر این مطلب است که اگر چه خداوند عهده دار رزق انسان و سایر موجودات شده است اما با وجود ارتباط بین موجودات، راه رسیدن به روزی و تحصیل آن را نیز برای ما مشخص کرده که یکی از مهم‌ترین مسائل برای رسیدن به روزی تلاش و کوشش است لذا امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَمَّا ازْدَوَجَتْ ازْدَوَجَ الْكَسَلُ وَالْعَجْزُ فَنَتَجَا بَيْنَهُمَا الْفَقْرُ» «2»

(1) نجم (53): 39.

(2) کافی: 85/5، حدیث 8؛ وسائل الشیعه: 60/17، حدیث 7.

پرسشها و پاسخها، ص: 64

هنگامی که موجودات در آغاز با هم ازدواج کردند، تنبلی و سستی با هم پیمان زوجیت بستند و فرزندی از آنها به نام فقر متولد شد.

در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«لَا تَكْسَلُوا فِي طَلَبِ مَعَايِشِكُمْ فَإِنَّ آبَاءَنَا كَانُوا يَرْكُضُونَ فِيهَا وَيَطْلُبُونَهَا» «1»

. در طلب نیازهای زندگی تنبلی نکنید چرا که پدران ما به دنبال آن می‌دویدند و آن را طلب می‌کردند.

امام باقر علیه السلام نیز در همین رابطه می‌فرماید:

«إِنِّي لَأَبْغِضُ الرَّجُلَ أَنْ يَكُونَ كَسَلَانًا عَنْ أَمْرِ دُنْيَاهُ وَمَنْ كَسِلَ عَنْ أَمْرِ دُنْيَاهُ فَهُوَ عَنْ أَمْرِ آخِرَتِهِ أَكْسَلُ» «2»

. من مردی را که در امر دنیایش تنبل باشد مبعوض می دارم کسی که در کار دنیایش تنبل باشد در کار آخرتش تنبل تر است.

(1) مَنْ لَا يَحْضِرُهُ الْفَقِيه: 157 / 3، حدیث 3576؛ وسائل الشیعه: 60 / 17، حدیث 21980.

(2) الکافی: 85 / 5 حدیث 4؛ وسائل الشیعه: 59 / 17 حدیث 21973.

پرسشها و پاسخها، ص: 65

6

### سؤال 9:

معنای سبحان الله و ریشه این کلمه را بیان کنید؟

سبحان الله منزّه دانستن خدا از هر صفت عدمی و سلبی می باشد اما الله اکبر منزّه دانستن خدا است از هر وصفی که ما برایش ذکر کنیم چه وجودی و چه عدمی، برای این که هر صفتی که ما برای خدا ذکر کنیم محدود است و شامل مفاهیم دیگر نمی شود در حالی که خداوند به هیچ حدی محدود نمی گردد.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

تسبیح از اسمای خدا و دعوی اهل بهشت است «1».

علامه طباطبائی رحمه الله می فرماید: مراد از تسبیح همان «سبحان الله» گفتن ما است. بنابراین تسبیح و سبحان الله از يك ریشه می باشند.

تسبیح در لغت دارای دو معنا است: یکی دور ساختن و در آیات قرآن و روایات به معنی دور شمردن خداوند از هر گونه عیب و نقص است:

«عن هشام الجوالیقی قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل سبحانه الله ما يعني به؟ قال تنزيهه».

از امام صادق پرسیدم که مراد از سبحان الله چیست؟ فرمود: منزّه دانستن خداوند مراد است «2».

(1) تفسیر العیاشی: 120 / 2، حدیث 9؛ بحارالانوار: 183 / 90، حدیث 22.

(2) التوحید؛ صدوق 305، باب 45، حدیث 3.

### پرسشها و پاسخها، ص: 66

و دیگر به معنای حرکت سریع در آب و شنا کردن است. (از ماده سبج و سباحه) ولی هر دو معنی را می توان به يك اصل باز گرداند و آن حرکت سریع است، خواه در مسیر عبادت و بندگی و تنزیه و تقدیس خداوند از هر عیب و نقص باشد و یا حرکت سریع در آب یا هوا یا روی زمین، چرا که حرکت از يك سو انسان را به چیزی نزدیک می کند و از چیز دیگری دور می سازد، در آن جا که به معنای تنزیه از عیب و نقص است جنبه دور ساختن مورد توجه می باشد و در آن جا که به معنای شنا کردن و شکافتن آب و هوا است جنبه حرکت مورد توجه است.

### پرسشها و پاسخها، ص: 67

## سؤال 10:

تسبیح موجودات که در آیات قرآن و روایات مطرح شده به چه معنا است؟

تسبیح در لغت همان طور که در معنای سبحان الله گذشت به معنی تنزیه از نقایص است هر گاه موجودی را از نقایص و عیوب، تنزیه و تقدیس نماییم آن را تسبیح گفته ایم.

در قرآن کریم «1» تسبیح موجودات با تعبیرهای مختلف بیان شده است. گاهی تسبیح موجودات را يك امر عمومی که همه موجودات را در بر می گیرد مطرح می کند که صریح ترین آیه در این مورد در سوره مبارکه اسرا است چنان که می فرماید:

«تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ خَلِيماً غَفُوراً» «2».

آسمان‌های هفتگانه و زمین و هر کس که در آنهاست، او را تسبیح می‌گویند، و هیچ چیزی نیست مگر اینکه همراه با ستایش، تسبیح او می‌گوید، ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید، یقیناً او بردبار و بسیار آمرزنده است.

گاهی از تسبیح فرشتگان به طور صریح یا کنایه سخن می‌گوید آن جا که می‌فرماید:

(1) حدید (57): 1؛ حشر (59): 1 و 24؛ صف (61): 1؛ جمعه (62): 1؛ تغابن (64): 1.

(2) اسراء (17): 44.

پرسشها و پاسخها، ص: 68

«وَ الْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ» «1».

و فرشتگان، پروردگارشان را همواره همراه با سپاس و ستایش تسبیح می‌گویند، و برای کسانی که در زمین هستند، درخواست آمرزش می‌کنند.

گاهی هم پس از يك بيان عمومی، تسبیح مرغان هوا را متذکر می‌شود و چنین می‌فرماید:

«أَمْ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ» «2».

آیا ندانسته‌ای که هرکه در آسمان‌ها و زمین است و پرندگان بال گشوده، خدا را تسبیح می‌گویند؟ به یقین هر يك نماز و تسبیح خود را می‌داند.

در برخی آیات هم تصریح شده که کوهها در اوقات خاصی خدا را تسبیح می‌گویند:

«إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِشْرَاقِ» «3».

همانا ما کوهها را مسخر و رام کردیم که با او در شبان‌گاه و هنگام برآمدن آفتاب تسبیح می‌گفتند.

و در مرحله پنجم تسبیح رعد را متذکر می‌گردد و می‌فرماید:

«و يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ» «4».

و رعد، همراه با ستایش خدا تسبیح می‌گوید.

(1) شوری (42): 5؛ اعراف (7): 206؛ رعد (13): 13؛ فصلت (41): 38.

(2) نور (24): 41.

(3) ص (38): 18.

(4) رعد (13): 13.

#### پرسشها و پاسخها، ص: 69

بنابراین عالم هستی پر از زمزمه و غوغا است و هر موجودی به نوعی به تسبیح و حمد و ثنای خداوند مشغول است اما در این که حقیقت این تسبیح چیست آرای متفاوتی در میان مفسران و دانشمندان وجود دارد که به بعضی از آنها اشاره می‌نمائیم:

نظریه نخست: مقصود از تسبیح همان خضوع تکوینی هر موجودی در برابر فرمان و اراده الهی است و سراسر هستی در برابر اراده و مشیت خداوند خاضع بوده و در پذیرش وجود و پیروی از قوانینی که خداوند برای آنها تعیین نموده است مطیع و تسلیم می‌باشند.

نظریه دوم: مراد از تسبیح موجودات این است که نظم و نظام شگفت‌انگیز هر موجودی با رمز و اتقانی که در ساختمان آنها به کار رفته است، شاهد و گواه بر قدرت بی‌نهایت، عقل، شعور و حکمت بی‌پایان سازنده او است سازمان دقیق اسرار پیچیده هر موجودی همان طور که بر وجود صانع خود گواهی می‌دهد به زبان تکوینی گواهی می‌دهد که خالق آن دانا و توانا است و از هر نوع عجز و جهل مبرا و منزّه است.

آیا می‌توان منکر شد که ساختمان‌های عظیم و کارخانه‌های بزرگ با زبان بی‌زبانی از سازنده و مخترع و مبتکر خود سخن می‌گویند و هر يك در حدّ خود از آنها ستایش می‌کنند؟

بنابراین باید قبول کرد که عالم هستی با آن نظم عجیبش، با آن همه رازها و اسرار همگی تسبیح خدا می‌گویند. ساختمان و نظم این عالم هستی می‌گوید خالق آن از هر گونه نقص و عیبی مبرا است.

نظریه سوّم: این نظریّه مربوط به فیلسوف گرامی اسلام مرحوم

### پرسشها و پاسخها، ص: 70

صدرالمتألهین است. وی می‌گوید:

تمام موجودات جهان از روی علم و شعور و درك و آگاهی به حمد و ثنا و تسبیح و تنزیه خداوند بزرگ اشتغال دارند و هر موجودی در هر پایه‌ای از وجود که هست و هر اندازه که از هستی سهمی دارد، به همان اندازه به خالق و آفریدگار خود علم و آگاهی دارد و او را از این طریق حمد و ثنا می‌گوید و از نقایص و عیوب تنزیه می‌کند. علم و ادراك در تمام مراحل و مراتب وجود از واجب الوجود گرفته تا برسد به جهان نبات و جماد، تحقّق دارد و هر موجودی در هر مرتبه‌ای از وجود باشد بهره‌ای از صفات عمومی مانند علم و شعور و حیات و... داشته و هیچ موجودی از آن خالی نیست منتهی گاهی بر اثر ضعیف بودن این صفات، وجود آنها برای ما مکشوف نیست. موجودات جهان، هر چه از مادّه و آثار آن دوری گیرند و به صورت يك موجود مجرّد در آیند و یا در مسیر تجرّد قرار گیرند این صفات در آنها قوی‌تر و واضح‌تر می‌شود و هر اندازه از نظر وجود به مادّه گرایش پیدا کنند این صفات در آنها به همان اندازه تنزّل پیدا کرده تا آن جا که به نظر می‌رسند که فاقد علم و ادراك هستند ولی در حقیقت چنین نیست بلکه اصل این صفات را به طور ضعیف دارا هستند هر چند برای ما انعکاس ندارد.

اگر قرآن می‌فرماید: «وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»<sup>1</sup> شما از تسبیح و تحمید موجودات آگاهی ندارید مربوط به نوع مردم است؛ زیرا اکثریت مردم حقیقت تسبیح آنها را درك نمی‌کنند ولی مانعی ندارد که

(1) اسراء (17): 44.

### پرسشها و پاسخها، ص: 71



برخی از روشن دلان که روح و روان آنان با حقایق موجودات ارتباطی پیدا کرده است با گوش دل، تسبیح و تنزیه آنها را بشنوند و از تسبیح کائنات در برابر فرمان خدا آگاه باشند. قلبی که از وسوس و علایق مادی خالی گردد و مرکز فرود انوار حق و برکات معنوی باشد از طریق مکاشفه وجدان همه این حقایق را دیده و درک می کند.

مولوی با بینش خاص خود این حقیقت را دریافته و در این باره چنین می گوید:

گر تو را از غیب چشمی باز شد	جمله ذرات جهان هم راز شد
نطق آب و نطق خاک و نطق گل	هست محسوس حواس اهل دل
جمله اجزا در تحرك در سکون	ناطقان کاتا الیه راجعون
ذکر تسبیحات اجزای نمان	غلغلی افکنده در این آسمان
جمله اجزای زمین و آسمان	با تو می گویند روزان و شبان
ما سمیعیم و بصیریم و هُشیم	با شما نا محرمان ما خائِشیم

خائِشیم و نعره تکرارمان می رود تا پای تخت یارمان

دقت درباره هر يك از این ابعاد به اصطلاح منفی و شر ثابت می کند که هرگز در نهاد انسان چنین ابعادی به صورت ابتدایی وجود ندارد بلکه آن چه که بعد منفی یا شر نامیده می شود همگی طغیان یافته يك رشته غرایز ضروری وجود انسان است که بر اثر فقدان رهبری صحیح به چنین

پرسشها و پاسخها، ص: 146

صورتی درمی آیند.

مثلاً حرص و آز در انسان حالت طغیان یافته غریزه حبّ ذات است که بر اثر فقدان تعدیل، حالت حرص و آزمندی به خود می‌گیرد.

حالت مجادله‌گری انسان شاخه‌ای از حسّ کنجکاوای او است منتهی اعمال این حسّ در موارد دیگر برای کشف حقیقت و واقع‌گرایی است ولی آن جا که به صورت جدال در می‌آید این حس در طریق یک رشته اغراض غیر صحیح قرار می‌گیرد و انسان حالت مناقشه‌گری به خود می‌گیرد و همچنین است دیگر غرایز منفی انسان مانند کشش به سمت جنس مخالف.

گواه بر این که ابعاد به اصطلاح منفی در نهاد بشر در ابتدا موجود نبوده بلکه این ابعاد حالت‌های طغیان یافته غرایز بشری می‌باشند این است که قرآن در موارد متعددی که انسان را به اصطلاح به ابعاد منفی توصیف می‌کند به دنبال آن افراد صابر را که دارای اعمال صالح و نیک می‌باشند از این ابعاد فوراً استثنا می‌کند و می‌فرماید:

«وَالْعَصْرِ \* إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ \* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَصَّوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَصَّوْا بِالصَّبْرِ» «1».

سوگند به عصر ظهور پیامبر اسلام\* که بی‌تردید انسان در زیان کاری بزرگی است؛\* مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند و یکدیگر را به حق توصیه نموده و به شکیبایی سفارش کرده‌اند.

## (1) عصر (103): 1- 5.

پرسشها و پاسخها، ص: 147

در جای دیگر می‌فرماید:

«وَلْيُنْ أَدْفُنَاهُ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسْتَهْ لَيْقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتِ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحَ فَخُورٌ \* إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ» «1».

و اگر پس از گزند و آسیبی که به او رسیده خوشی و رفاهی به او بچشانیم، قطعاً خواهد گفت: همه گزندها و آسیبها از فضای زندگی‌ام رفت و دیگر آسیبی نمی‌بینم و مسلماً در آن حال که غافل از حوادث آینده است بسیار شادمان و خودستا خواهد بود.\* مگر کسانی که در خوشی‌ها و آسیبها شکیبایی ورزیدند و کارهای شایسته انجام دادند، اینانند که برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ است.

این استثنا کردن برای این است که شرور و بدی‌ها و به اصطلاح ابعاد منفی در وجود انسان به صورت ابتدایی وجود ندارد؛ زیرا آفرینش همه انسان‌ها یکسان بوده و در این مورد تبعیضی نیست بلکه يك چنین حالتی معلول طغیان پذیری غرایز افراد غیر مؤمن به خدا است، ولی گروه با ایمان که در برابر محرمات حالت استقامت و خویشتر داری دارند از چنین طغیان پیراسته بوده و غرایز آنان در مسیر صحیح صلاح و تکامل آنان قرار می‌گیرد.

در این جا ممکن است این سؤال مطرح شود که اگر اصل غرایز مایه بقای حیات انسان است چرا انسان به گونه‌ای آفریده شده است که

(1) هود (11): 10- 11.

### پرسشها و پاسخها، ص: 148

می‌تواند جلو اعمال غریزه را بگیرد و یا در اعمال آن زیاده روی نشان دهد، فلسفه وجود چنین حالتی در آفرینش انسان چیست؟

در جواب باید گفت: داشتن چنین حالتی پایه تکامل و مقدمه رشد انسان است و اگر انسان دارای چنین اختیار و آزادی نبود هرگز نمی‌توانست از نظر روح و روان یا جسم و تن تکامل پیدا کند. مفهوم تکامل درباره انسانی صادق است که بر سر دو راهی‌ها بتواند مسیر غرایز را دگرگون سازد و به آن‌ها هدف ببخشد.

اگر در وجود انسان میل به امور جنسی به ودیعت نهاده شده است در مقابل آن عقّت و حیا نیز به صورت زمینه در وجود او تعبیه شده است.

اعمال هر يك از این دو غریزه بدون قید و شرط، بدون تعدیل و رهبری مایه تباهی عمر و زندگی است. این جا است که انسان در پرتو خرد که چراغ ماشین زندگی است و در سایه حرّیت و آزادی که حکم ترمز را دارد می‌تواند غرایز را که موتور محرّک زندگی می‌باشند به صورت صحیح تعدیل و رهبری کند و از هر دو غریزه به صورت صحیح بهره‌برداری نماید و در نتیجه به سعادت خود لطمه‌ای نزند.

اگر اصل غریزه جنسی از بین برود و یا از آن بهره‌گیری نشود نسل انسان قطع می‌گردد. بنابراین هر غریزه‌ای در انسان برای برطرف کردن نیازهای جسمی و روحی او است و باید به کلیه نیازهای انسان کاملاً توجه نمود و نباید از این نکته

غافل شد که اعمال غریزه و ارضای خواسته‌های درونی جنبه هدفی ندارد و انسان برای خوردن و خوابیدن و خشم و شهوت و... آفریده نشده است بلکه از آن جا که ادامه حیات انسانی در گروه اعمال و ارضای آنها است از این جهت باید از آنها به

پرسشها و پاسخها، ص: 149

عنوان وسیله و نردبان ترقی استفاده نمود.

پرسشها و پاسخها، ص: 150

### سؤال 13:

معنای هدایت و اضلال الهی را تبیین کنید؟

برای این که معنای هدایت و اضلال الهی روشن شود ابتدا اقسام هدایت و اضلال را بررسی می‌کنیم، هدایت دو قسم است:

هدایت ابتدایی که خداوند در باطن از راه عقل (که رسول باطنی است) و فطرت و از بیرون هم توسط انبیا و اولیا، انسان‌ها و جوامع بشری را به حق و عدل هدایت کرده است. آنها که به ندای عقل و فطرت و به ندای انبیا و اولیای الهی لبیک گفتند و به حق عمل کردند خداوند به آنها توفیق اعمال بیشتری در جهات رضای حق عنایت می‌کند که به این توفیق الهی هدایت پاداشی گفته می‌شود که آیات قرآن هم بر آن دلالت دارد:

«وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ» «1».

و هر کس به خدا ایمان بیاورد، خدا قلبش را به حقایق راهنمایی می‌کند.

«وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا» «2».

و اگر او را اطاعت کنید هدایت می‌یابید.

اما اضلال ابتدایی وجود ندارد چون خداوند با فطرت و عقل، بشر را

(1) تغابن (64): 11.

(2) نور (24): 54.

### پرسشها و پاسخها، ص: 151

هدایت کرده، انبیا و اوصیا را هم فرستاده برای هدایت انسان‌ها از این رو اضلال ابتدایی معنا ندارد. آن چه که در آیات کریم به عنوان اضلال الهی دیده می‌شود اضلال کیفری و مجازاتی است که به معنای سلب توفیق و امساک از نازل کردن رحمت است نه به معنای گمراه کردن.

در توضیح این معنا باید بگوییم که همیشه اعمال و کردار انسان نتایج و ثمرات و بازتاب خاصی دارد از جمله این که اگر عمل نیک باشد نتیجه آن، روشن بینی و توفیق و هدایت بیشتر به سوی خدا و انجام اعمال بخت است همان طور که در سوره مبارکه انفال به این حقیقت اشاره شده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» «1».

ای اهل ایمان! اگر در همه امورتان از خدا پروا کنید، برای شما بینایی و بصیرتی ویژه برای تشخیص حق از باطل قرار می‌دهد.

و اگر دنبال زشتی‌ها بروید تاریکی و تیرگی قلبش افزون می‌گردد و به سوی گناه بیشتر سوق داده می‌شود و گاه تا سر حدّ انکار خداوند می‌رسد و شاهد این گفتار این کلام خدا است:

«تَمَّ كَانْ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسْأَوْا السُّوَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ» «2».

آن گاه بدترین سرانجام، سرانجام کسانی بود که مرتکب زشتی شدند به سبب این که آیات خدا را تکذیب کردند و همواره آن‌ها را به مسخره می‌گرفتند.

---

(1) انفال (8): 29.

(2) روم (30): 10.

پرسشها و پاسخها، ص: 152

و در آیه دیگر می فرماید:

«فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» «1».

پس هنگامی که از حق منحرف شدند، خدا هم دل‌هایشان را از پذیرفتن هدایت منحرف کرد.

بنابراین انتخاب راه خوب یا بد از اول در اختیار خود ما است. پس باید در انتظار نتیجه قهری آن باشیم. نتیجه این که هدایت و ضلالت در قرآن به معنای اجبار بر انتخاب راه درست یا غلط نیست بلکه به تصریح خود قرآن «هدایت» به معنی فراهم آوردن وسایل سعادت و «اضلال» به معنی از بین بردن زمینه‌های مساعد است بدون این که جنبه اجباری به خود بگیرد.

و این فراهم ساختن اسباب که نام آن را توفیق می‌گذاریم یا بر هم زدن اسباب که نام آن را سلب توفیق می‌گذاریم نتیجه اعمال خود انسان‌ها است که این امور را در پی دارد پس اگر خدا به کسانی توفیق هدایت می‌دهد و یا از کسانی سلب توفیق می‌کند نتیجه مستقیم اعمال خود آن‌ها است و پر واضح است که اگر از کسی بر اثر عمل سوء، سلب توفیق شود و عنایت و لطف خدا از او قطع شود به حال خود واگذاشته شده و سرانجام چنین فردی ضلالت و گمراهی است. مگر این که برگردد و توبه کند و نقصی را که در اثر گناه بر فطرتش وارد کرده جبران نماید که در این صورت خداوند او را هدایت خواهد کرد.

---

(1) صف (61): 5.

پرسشها و پاسخها، ص: 153

بنابراین اضلال الهی همان اضلال مجازاتی و کیفری است که نتیجه عمل خود شخص است و خداوند در قرآن کریم در هیچ جای کلام خود اضلال را به خود نسبت نداده مگر آن اضلالی که مسبوق به ظلم «1» خود عبد یا فسق «2»، کفر، تکذیب و... باشد و برای این که کسی توهم نکند که اصل ضلالت نیز مستند به خداوند است در سوره مبارکه نحل با این که ضلالت مجازاتی است و مربوط به خداوند است باز هم به خدا نسبت نداده است بلکه فرموده:

«و مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ» «3».

و گروهی دیگر را به سبب تکبر و عنادشان گمراهی بر آنان مقرر شد.

ابتدا کسانی را که هدایت کرده اسم برد، آن گاه کسانی را که ضلالت خود را تثبیت نموده و با اختیار خود ضلالت را بر هدایت اختیار کردند در مقابل آنان آورده است.

(1) «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» «وصف کسانی که عمل کردن به تورات به آنان تکلیف شده است، آن گاه به آن عمل نکردند، مانند درازگوشی است که کتاب‌هایی را که هیچ آگاهی به محتویات آنها ندارد حمل می‌کند. چه بد است سرگذشت مردمی که آیات خدا را تکذیب کردند. و خدا مردم ستمکار را هدایت نمی‌کند» جمعه (62): 5.

(2) «فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ» «و اما کافران می‌گویند: خدا از این مثل چه اراده کرده است؟! خدا بسیاری را به آن مثل به خاطر عدم دقت و مطالعه گمراه می‌کند، و بسیاری را به آن مثل به سبب درک صحیح هدایت می‌نماید؛ و جز فاسقان را به آن گمراه نمی‌کند» بقره (2): 26.

(3) نحل (16): 36.

پرسشها و پاسخها، ص: 154

خداوند چرا شیطان را آفرید، خلقت چنین موجود اغواگر و گمراه کننده چه لزومی داشت؟!

اولاً: شیطان به صورت يك موجود پاك آفریده شد و خلقت او از آغاز، خلقت پاك و بی عیبی بود و سالها قداست و پاکی خود را حفظ کرد تا آن جا که بر اثر اطاعت پروردگار هم ردیف فرشتگان شد. ولی سرانجام بر اثر خودخواهی و کبر و غرور و با سوء استفاده از آزادی خویش طریق گمراهی را پیش گرفت و از درگاه خداوند رانده شد.

ثانیاً: وجود شیطان مایه آزمایش بزرگی برای انسانها و به تعبیر دیگر سبب تکامل افراد با ایمان می شود؛ زیرا وجود این دشمن نیرومند برای مؤمنان آگاه و کسانی که می خواهند راه حق را بپویند نه تنها زیان بخش نیست بلکه وسیله پیشرفت و تکامل است؛ زیرا می دانیم پیشرفت ها و تکامل ها معمولاً در میان تضادها صورت می گیرد. هنگامی که انسان در مقابل دشمن نیرومندی قرار می گیرد تمام نیرو و توان و نبوغ خود را بسیج می کند و به تعبیر دیگر: وجود این دشمن نیرومند سبب تحرك و جنبش هر چه بیشتر می گردد و در نتیجه ترقی و تکامل حاصل می شود.

یکی از فلاسفه بزرگ می گوید:

«هیچ تمدن درخشانی در جهان پیدا نشد، مگر این که، ملتی مورد هجوم يك نیروی خارجی قرار گرفت و بر اثر این تهاجم نبوغ و استعداد

### پرسشها و پاسخها، ص: 155

خود را به کار انداخت و آن چنان تمدن درخشانی را پی ریزی کرد».

البته توجه به این نکته ضروری است که شیطان بر انسان تسلطی ندارد بلکه انسانها هستند که به میل و اراده و اختیار خود، راه نفوذ را به روی او می گشایند. کار شیطان فقط دعوت کردن است او برای همه دعوت نامه می فرستد همان طور که خدا، پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام هم برای ما دعوت نامه فرستاده اند خود ما هستیم که با اختیار و آزادی یا دعوت شیطان را لبیک می گوئیم یا دعوت حق و اولیای الهی را.

از این جهت فردای قیامت وقتی کار حساب بندگان صالح و غیر صالح پایان پذیرفت شیطان به پیروان خود چنین می گوید:

«إِنَّ اللَّهَ وَعَدُّكُمْ وَعَدَّ الْحَقُّ وَ وَعَدْتُمْ فَأَخْلَفْتُمْ وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَ لَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِحِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُصْرِحِي إِيَّيْ كَفَرْتُمْ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» «1».



یقیناً خدا نسبت به برپایی قیامت، حساب بندگان، پاداش و عذاب به شما وعده حق داد، و من به شما وعده دادم که آنچه خدا وعده داده، دروغ است، ولی می بینید که وعده خدا تحقق یافت و من در وعده ام نسبت به شما وفا نکردم، مرا بر شما هیچ غلبه و تسلطی نبود، فقط شما را دعوت کردم به دعوتی دروغ و بی پایه و شما هم بدون اندیشه و دقت دعوت را پذیرفتید، پس سرزنش نکنید، بلکه خود را سرزنش کنید، نه من فریادرس شمایم، و نه شما فریادرس من، بی تردید من نسبت به

---

(1) ابراهیم (14): 22.

### پرسشها و پاسخها، ص: 156

شرك ورزی شما که در دنیا درباره من داشتید که اطاعت از من را هم چون اطاعت خدا قرار دادید بیزار و منکر؛ یقیناً برای ستمکاران عذاب دردناک است.

از این آیه به خوبی استفاده می شود که وسوسه های شیطان هرگز اختیار و آزادی اراده را از انسان نمی گیرد بلکه او يك دعوت کننده بیش نیست و این انسان ها هستند که با اراده خود دعوت او را می پذیرند.

منتهی ممکن است زمینه های قبلی و مداومت بر گناه و کار خلاف، وضع انسان را به جایی برساند که يك نوع حالت سلب اختیار در برابر وسوسه ها در وجود او پیدا شود. همان گونه که در بعضی از معتادان نسبت به مواد مخدر چنین حالتی وجود دارد ولی چون سبب این حالت نیز اختیار خود انسان بوده نتیجه آن هم هرچه باشد اختیاری محسوب می شود.

### پرسشها و پاسخها، ص: 157

#### سؤال 15:

حکمت آفرینش تبهکاران و افراد فاسدی مانند شمر و ...

و مهلت دادن به آنها چیست؟

خداوند انسان را تبهکار نیافریده تا چنین سؤالی اصلاً مطرح شود.

فطرت اولیه همه انسانها بر اساس توحید بی‌ریزی شده است، خداوند در قرآن می‌فرماید:

«فَطَرَتِ اللَّهُ النَّاسَ عَلَيْهَا» **«1»**.

سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته است.

خداوند انسان را با نیروها، غرایز، استعدادها و قابلیت‌هایی آفریده که بالقوه وسیله تکامل و ترقی و سعادت او محسوب می‌شوند. اما تبهکاران و افراد پلید همین صفات طبیعی را با اختیار خود در مسیر انحرافی قرار داده و از آن سوء استفاده نموده‌اند و در نتیجه مایه تبهکاری، نکبت و بدبختی خود را با دست خود فراهم کرده‌اند، خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» **«2»**.

ما راه را به او نشان دادیم یا سپاس گزار خواهد بود یا ناسپاس.

و برای اثبات اختیار و انتخاب برای انسان کافی است به وجدان خود

---

(1) روم (30): 30.

(2) انسان (76): 3.

پرسشها و پاسخها، ص: 158

رجوع کند تا بیابد که او در دو راهی خوب و بد قدرت تصمیم‌گیری دارد و با در نظر گرفتن محاسبات عقلی یکی از دو طرف را برمی‌گزیند، به گفته مولوی:

خود دلیل اختیار است ای صنم

این که گویی این کنم یا آن کنم

اما هدف از مهلت دادن، اتمام حجّت بر آنها، آزمایش مؤمنان و یا افزایش گناهان کسانی که تمام راههای بازگشت را به روی خود بسته‌اند می‌باشد. قانون خداوند این نیست که هرکس را که کار خلاف کرد فوراً به سزایش برساند. همان گونه که در قرآن کریم می‌خوانیم:

«وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا» «1».

و برای هلاکتشان وقتی معلوم مقرر نمودیم.

«فَمَهَّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهَلُهُمْ يُؤِيدُوا» «2».

پس کافران را مهلت ده و مدت اندکی آنان را در این حالی که هستند، واگذار.

«إِنَّمَا نُمَلِّيْهِمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا» «3».

جز این نیست که مهلتشان می‌دهیم تا بر گناه خود بیفزایند.

---

(1) كهف (18): 59.

(2) طارق (86): 17.

(3) آل عمران (3): 178.

پرسشها و پاسخها، ص: 159

سؤال 16:

آیا معلولیت‌ها و نقایصی که در خلقت بعضی افراد مشاهده می‌شود با عدل الهی منافات ندارد؟

جریان نظام طبیعت به مقتضای حکمت الهی بر اساس نظام سببی و مسببی و علت و معلول، پایه گذاری شده و وجود افراد ناقص الخلقه و استثنایی و معلول نیز از این قانون علت و معلول مستثنی نیست. علم امروز توانسته است بر قسمتی از علل و اسباب و معلولیت‌ها ... دست یابد.

امروزه در غرب عواملی از قبیل الکل، مواد مخدر، آمیزش‌های حرام و تا حدّ زیادی وراثت را علل وجود این نوع مسائل معرفی می‌کنند. ولی علل پیدایش این پدیده‌ها منحصر به عوامل مذکور نیست.

چرا که در جهان اسلام هم که برخی از این عوامل کم‌تر وجود دارد باز شاهد چنین آسیب‌هایی هستیم بنابراین باید گفت: يك رشته عوامل دیگری نیز پدید آورنده این گونه انسان‌ها می‌باشند.

قبل از این که به بیان عوامل دیگر پردازیم ذکر این نکته نیز ضروری به نظر می‌رسد که در قرآن مجید آیات فراوانی به چشم می‌خورد که با صراحت رابطه عظیمی از مصائب را با اعمال نادرست انسان روشن می‌سازد تا آن جا که لحن بعضی از این آیات جنبه عموم دارد و تمام مصائب را شامل می‌شود در حالی که می‌دانیم هدف بخش مهمی از مصائب و مشکلات است که بر اثر فزونی به این صورت بیان شده است.

### پرسشها و پاسخها، ص: 160

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

«مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» «1».

ای انسان! آنچه از نیکی به تو رسد، از سوی خدا است و آن چه از بدی به تو رسد، از سوی خود تو است.

این که حسنات را به خدا نسبت می‌دهد به خاطر آن است که خداوند تمام امکانات آن را در اختیار انسان گذاشته و این که سیئات را به خود انسان نسبت می‌دهد به خاطر آن است که این امکانات را از اهدایی که خدا آن‌ها را به خاطر آن آفریده منحرف می‌سازد وگرنه از آن جهت که سبب الاسباب او است همه را می‌توان به او نسبت داد.

نمی‌توان انکار کرد که بسیاری از حوادث دردناک زندگی انسان از خود او سرچشمه می‌گیرد. مثلاً بسیاری از بیماری‌ها به خاطر بی‌اعتنایی به اصل بهداشت و یا افراط در غذا خوردن، یا عدم دقت در نظافت یا عدم تحرک و گوشه‌گیری ... گریبان‌گیر انسان می‌شود.

از احادیث اسلامی استفاده می‌شود که قسمت اعظم این نقیصه‌ها مربوط به جهل و نادانی والدین نسبت به وظایف خود درباره همسران و نحوه آمیزش و کیفیت پرورش فرزندان است. به يك معنى این نقیصه‌ها و کمبودها غرامتی است که پدران و مادران در مقابل جهل و نادانی و یا سهل انگاری خود می‌پردازند.

اما عوامل دیگری که از احادیث اهل بیت علیهم السلام استفاده می‌شود عبارتند

(1) نساء (4): 79.

پرسشها و پاسخها، ص: 161

از:

الف: سوء تغذیه

احادیث اسلامی، سوء تغذیه را مایه پیدایش این نوع کمبودها دانسته و حسن تغذیه را يك نوع پیشگیری تلقی کرده است.

مردی به حضور امام صادق علیه السلام رسید و یادآور شد: فرزندان ما لاغر و ناتوان چشم به جهان می‌گشایند. امام فرمود:

«از خوراندن «قاووت» خودداری نکن؛ زیرا آن مایه استحکام استخوان و رشد گوشت می‌شود» «1».

ب: وراثت

وراثت اصلی است که اسلام آن را کاملاً محترم شمرده و بر آن صحه نهاده است. قانون وراثت به صورت کلی در قرآن و احادیث وارد شده است، قرآن مجید می‌فرماید:

«وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَكِدًا» «2».

و زمین پاک است که گیاهش به اذن پروردگارش بیرون می‌آید، و زمینی که ناپاک است، جز گیاهی اندک و بی‌سود از آن بیرون نمی‌آید.

و امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از فاطمه زهرا علیها السلام در ازدواج به این مسأله توجه داشت به همین دلیل فرمود: همسری می‌خواهم که برایم پسران شجاع

(1) بحار الانوار: 276 / 63، باب 3 (الأسوقد وأنواعها)، حدیث 7؛ المحاسن: 488 / 2، باب 72، حدیث 561.

(2) اعراف (7): 58.

پرسشها و پاسخها، ص: 162

و نیرومند بیاورد.

ج: آمیزش در ایام معذوریت

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«افراد کربیه المنظر و بدقیافه میوه‌های تلخ و بدرنگ آمیزش‌های دوران قاعدگی زنان می‌باشند» «1».

در حدیثی نزدیکی با همسر در دوران قاعدگی مایه ابتلای فرزند به بیماری جذام و پیسی دانسته شده است.

د: آداب آمیزش

آمیزش زن و مرد اجابت يك درخواست فطری است و در اسلام برای آن آدابی بیان شده که تخلف از آن مایه تباهی فرزند می‌شود.

علم بشر هر چند بر بسیاری از اسرار این نوع آداب و دستورها پی نبرده ولی امید است که پیشرفت علم بر اسرار این آداب دست یابد و اگر مواردی به اسرار این مسایل پی نبردم نباید انکار کنیم چرا که بسیاری از این عوامل با علوم محدود انسان قابل تفسیر و توجیه نیستند.

وحی ابزار شناختی است که هرگز خطا نمی‌پذیرد و اگر صدور این احادیث از مقام وحی، قطعی باشد به طور مسلم عوامل معرفتی شده از اسباب پیدایش انسان‌های ناقص الخلقه خواهد بود و بیچاره کسی که به علم نارسا و دانش کوتاه خود بنزد و گزارش‌های آموزگاران الهی را نادیده بگیرد.

## (1) محجة البيضا: 113/3.

پرسشها و پاسخها، ص: 164

## سؤال 17:

می‌دانیم که مسلمانان صدر اسلام برای تحقق اهداف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زحمات زیادی را متحمل شدند و در این راه رنجها و فشارهای زیادی را تحمل کردند؛ در جنگ‌ها شمشیر زدند سختی‌های شعب ابی طالب را به جان خریدند و... اما از معصومین علیهم السلام روایت شده که فرمودند: «مردم بعد از پیامبر از دین برگشتند مگر سه نفر سلمان - ابوذر - مقداد» آیا به جهنم رفتن آنها و بی‌اجر ماندن زحمات و عباداتشان با عدل خدا منافات ندارد؟

اولاً: هر کاری هر چند بسیار با ارزش و با اهمیت باشد و از سختی‌های بسیار نیز برخوردار باشد زمانی مثمر ثمر و مفید خواهد بود که تداوم داشته باشد و چه بسا رها کردن يك عمل در وسط کار ضررش بیشتر از ترك عمل باشد و این مطلبی است که وجدان هر منصفی آن را تصدیق نموده و سیره و روش جامعه بشریت در همه ممالک نیز آن را گواهی می‌دهد. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ» «1».

بی‌تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست؛ سپس در میدان عمل بر این حقیقت استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند.

در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند:

## (1) فصلت (41): 30.

پرسشها و پاسخها، ص: 165

«المداومة على العمل في اتباع الآثار والسُنن وإن قلَّ، أرضى لله وأنفع عنده في العاقبة من الاجتهاد في البدع واتباع الأهواء»

. «مداومت بر عمل در پیروی از آثار و سنت‌ها گر چه آن عمل اندک باشد؛ نزد خدا پسندیده‌تر و فرجامش سودمندتر است از سخت کوشی در عبادت بر اساس بدعت‌ها و پیروی از هوس‌ها» «1».

امام باقر علیه السلام نیز فرمودند:

«أحبُّ الأعمالِ إلى الله عزَّوجلَّ ما داومَ عليه العبدُ، وإن قلَّ»

. «محبوب‌ترین کارها در نزد خدا کاری است که بنده بر آن مداومت ورزد گرچه اندک باشد» «2».

ثانیاً: از آیات و روایات استفاده می‌شود که حفظ و نگهداری عمل مهم‌تر از اصل عمل است. ممکن است کسی عمل صالحی انجام دهد اما در اثر عدم مراقبت از عمل، عملش پوچ و بیهوده گردد. مانند کسی که انباری را پر از پنبه کرده اما در حفظ آن دقت لازم را نداشته و بر اثر يك جرقة کوچک همه سرمایه‌اش از بین می‌رود. قرآن کریم در این رابطه می‌فرماید:

«و لا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَضَتْ غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا» «3».

(1) الكافي: 8/ 8، حدیث 1؛ میزان الحکمه: 4060/ 9، حدیث 14293؛ بنگرید به نهج البلاغه: خطبه 175: العمل العمل ثمَّ التَّهَيُّة النَّهَائِيَّة والاستقامه الاستقامه.

(2) الكافي: 83/ 2، حدیث 2؛ میزان الحکمة: 4060/ 9، حدیث 14295.

(3) نخل (16): 92.

پرسشها و پاسخها، ص: 166

و مانند آن زنی که پشم‌های تابیده خود را پس از استحکام و استواری وا می‌تابانید، نباشید.

امام باقر علیه السلام فرمودند:



«نگهداری عمل از خود عمل مشکل تر است راوی گفت: نگهداری عمل یعنی چه؟ امام فرمود: یعنی انسان عملی برای خدای یکتا دور از چشم مردم انجام می دهد و در نامه عمل او همین طور ثبت می شود، بعد آن عمل را بازگو می کند آن عمل از صورت يك عمل سزی محو می شود و به عنوان يك عمل علنی در نامه عمل او ثبت می گردد. بار دیگر آن عمل را بازگو می کند. در این وقت آن عمل از دیوان حسنات محو می شود و به عنوان يك عمل ریایی در دیوان سیئات او ثبت می گردد» «1».

در قرآن کریم بحثی به عنوان «حبط عمل» مطرح شده که به معنای از بین رفتن اعمال خیر به سبب گناهان می باشد. بنابر این در مسأله حفظ عمل، شناخت آن چه که باعث نابود شدن عمل و آفت زدگی عمل می شود از اهمیت زیادی برخوردار است. باید این عوامل آفت زدگی و حبط اعمال را شناخت و از آنها دوری گزید.

عواملی که اعمال آدمی را به خطر می افکند و یا تباه می سازد بسیار است از جمله: 1- منت گذاردن و آزار رساندن  
«2» - عجب «3» - حسد «4» - ریا «5»

(1) وسائل الشیعه: 75 / 1، باب 14، حدیث 167؛ الکافی: 296 / 2، حدیث 16

(2) «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ

(3) الکافی: 313 / 2، حدیث 3؛ میزان الحکمه: 3458 / 7، حدیث 11854.

(4) الکافی: 306 / 2؛ وسائل الشیعه: 365 / 15، باب 55، حدیث 20755.

(5) وسائل الشیعه: 69 / 1، باب 11، حدیث 16؛ وسائل الشیعه: 72 / 1، باب 12

پرسشها و پاسخها، ص: 167

5- روح کفر، ستیزه جویی و مخالفت ورزی با حقیقت در عین شناخت حقیقت «1» 6- بی تفاوتی در دفاع از حق و حقیقت «2» 7- دوری نکردن از محرمات «3»، ارتداد «4»، نپذیرفتن ولایت علی علیه السلام «5»، سبک شمردن نماز «6»، دشمنی با مؤمنان «7»، طمع «8» غیبت «9»، چشم چرانی «10»

- (1) «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ» «و آنها را در حالی که باطنشان به الهی بودن آن معجزات یقین داشت، ستمکارانه و برتری جویانه انکار
- (2) نفس المهموم: 393، خطبه حضرت زینب در کوفه.
- (3) میزان الحکمة: 990 / 2، حدیث 3253؛ بحار الانوار: 197 / 71 (الاحباط).
- (4) «وَمَنْ يَزِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ»
- (5) بحار الأنوار: 65 / 24، باب 29، حدیث 50؛ تفسیر العیاشی: 279 / 1، حدیث 44.
- (6) بحار الأنوار: 9 / 80، باب 6؛ الکافی: 267 / 3.
- (7) وسائل الشیعه: 438 / 11، باب 17، الکافی: 350 / 2.
- (8) بحار الأنوار: 168 / 70، باب 129، الکافی: 320 / 2.
- (9) الکافی: 356 / 2، باب الغیبه، حدیث 1.
- (10) بحار الأنوار: 32 / 101، باب 34، الکافی: 494 / 5، من لا یحضره الفقیه: 18 / 4.

#### پرسشها و پاسخها، ص: 168

تهمت «1»، رعایت نکردن حقوق همسر «2»، حقّ الناس «3» و... بنابراین يك عمل پاك و سالم و مفید عملی است که از آغاز سالم و بی عیب باشد و محافظت و مراقبت از آن تا پایان عمر ادامه داشته باشد. بنابراین مسلمانان صدر اسلام به فرض که ایمان واقعی آورده باشند و بر فرض که شرکت آنها در جنگها به انگیزه الهی بوده اما بعد از پیامبر اسلام گرفتار بی تفاوتی در برابر دین و ولایت شدند همین کسانی که با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند و سخنان پیامبر را در مورد علی ابن ابیطالب علیه السلام شنیده بودند و به آن اقرار هم می کردند ولی با بی تفاوتی، دنیا طلبی، تعصب بیجا و... آتشی روشن کرده و بر خرمن اعمال گذشته خود زدند و ضربه ای که بر پیکر اسلام زدند ضررش صدها

برابر بیشتر از منفعت ایمان ظاهری و اعمال خیر آنها بود. فردای قیامت هم هیچ اعتراضی به خدا نمی‌توانند داشته باشند چرا که مسبب احباط عمل آنها کسی جز خود آنها نیست.

(1) بحار الأنوار: 168 / 70، باب 129، الکافی: 320 / 2.

(2) الکافی: 356 / 2، باب الغیبة، حدیث 1.

(3) بحار الأنوار: 32 / 101، باب 34، الکافی: 494 / 5، من لا یحضره الفقیه: 18 / 4.

پرسشها و پاسخها، ص: 169

### سؤال 18:

آیا صحیح است که شیعه را فقط فرقه ناجیه بدانیم و بقیه مسلمانان و پیروان ادیان را اهل نار، آیا با عدالت خدا سازگار است؟

این شیعه نیست که پیروان مکتب خود را رستگار می‌داند بلکه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پیروان امیرالمؤمنین علیه السلام را فرقه ناجیه و رستگار معرفی کرده است.

مرحوم صدوق در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمودند:

«... وَإِنَّ أُمَّتِي سَتُفَرِّقُ بَعْدِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَأَتْنَتَانِ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ» «1»

. ائمت من بعد از من 73 فرقه خواهند شد که يك فرقه از آنها فرقه ناجیه و 72 فرقه در آتش خواهند بود.

و به نقل کتاب‌های بسیار مهم حدیث، چه کتاب‌های شیعه و چه کتاب‌های اهل سنت اعلام فرمود:

«يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ هُمُ الْفَائِزُونَ» «2»

. «یا علی فقط تو و پیروان و شیعیانت رستگار هستید».

(1) الخصال، شیخ صدوق: 585، باب 70، حدیث 11؛ بحار الانوار: 4/28، حدیث 3.

(2) الاحتجاج: 203/1؛ بحار الأنوار: 46/65، حدیث 91؛ روضة الواعظین: 296/2؛ كنز العمال: 156/13، حدیث 36483.

### پرسشها و پاسخها، ص: 170

علی علیه السلام بر اساس آیه تطهیر «1» دارای بالاترین مقام عصمت و بر اساس آخرین آیه سوره رعد دارای همه دانش قرآن و بر پایه خطبه‌ها و نامه‌ها و حکمت‌های نوح البلاغه دارای جهان بینی و انسان‌شناسی است و هیچ کس مانند او از کمالات و فضایل برخوردار نبود و با توجه به این همه مایه‌های الهی و انسانی در همه دوران حیاتش لحظه به لحظه و قدم به قدم پیرو پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مطیع حق و بنده بی نظیر خدا بود و صراط مستقیم و حقایق قرآنی و معارف ملکوتی در وجود او تجسم عینی داشت و به این خاطر انسانی به تمام معنی کامل بود و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیروی از او را پس از خود به عنوان رهبری معصوم و موجودی کامل و وجودی دارای همه کمالات واجب اعلام کرد و فقط راه او را راه خدا و فرهنگ او را فرهنگ حق دانست و روی گردانی از وی و اطاعت از غیر او و رفتن به راهی جز راه او را مساوی کفر و ضلالت اعلام کرد و تنها پیروان او را رستگار و اهل نجات معرفی فرمود و پیروان غیر او را در گمراهی و تاریکی خواند.

بنابراین شیعه نگفته که فقط پیروان مکتب من رستگارند بلکه این

(1) «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» «و در خانه‌هایتان قرار و آرام گیرید، و در میان ناهرممان و کوچه و بازار مانند زنان دوران جاهلیت پیشین که برای خودنمایی با زینت و آرایش و بدون پوشش در همه جا ظاهر می شدند ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید و زکات بدهید، و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید، جز این نیست که همواره خدا می خواهد هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت که به روایت شیعه و سنی محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام اند برطرف نماید، و شما را چنان که شایسته است از همه گناهان و معاصی پاک و پاکیزه گرداند» احزاب (33): 33.

## پرسشها و پاسخها، ص: 171

حقیقتی است که علمای اسلام چه شیعه و چه سنی از خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند.

بنابراین راه نجات، معرفی شده و صراط مستقیمی که انسان را به سعادت و رستگاری می‌رساند نشان داده شده است. حال اگر کسی به خاطر تعصب و لجاجت و از روی عناد به بیراهه برود غایتی جز ضلالت و گمراهی و در نهایت دوزخ نخواهد داشت و این سرنوشتی است که خود انتخاب کرده است، قرآن کریم می‌فرماید:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا» «1».

ما راه را به او نشان دادیم یا سپاس گزار خواهد بود یا ناسپاس.

البته اگر کسانی که پیرو مکتب علی ابن ابیطالب نیستند مستضعف باشند یعنی به حقیقت دست نیافته‌اند و شرایط تحقیق و جستجو برای کشف حقیقت به هر دلیلی برای آنها مهیا نشده باشد و در اصطلاح قاصر باشند نه مقصر (برای رسیدن به حق و حقیقت کوتاهی نکرده باشند) کار آنها با خداست و از لحن آیه 99 سوره نساء استفاده می‌شود که مردمی که قصور داشته‌اند نه تقصیر خداوند آنها را معذب نمی‌سازد و مشمول عفو و مغفرت الهی خواهند گردید.

لازم به یادآوری است که رستگاری و نجات شیعه بستگی به عمل کردن به وظایفش دارد و صرف شیعه بودن ملاک نجات نخواهد بود. اگر کسی حقیقتاً معرفت به مقام علی علیه السلام و فرزندان معصومش علیهم السلام داشته باشد محبت آنها در دلش شعله ور خواهد شد و محبت اگر صادقانه

---

(1) انسان (76): 3.

## پرسشها و پاسخها، ص: 172

باشد باعث هم رنگ شدن با محبوب می‌شود از این رو کسی که تقوا، عدالت، مناجات و عبادت علی علیه السلام را بشناسد و به او عشق بورزد به دستوره‌های او عمل خواهد کرد. محبت آن حضرت نگاهدارنده از گناه است نه تشویق کننده به آن.

شرم از رخ علی کن و کم تر گناه کن

ناجی اگر معامله حشر با علی است

بنابر این اگر روایات فراوانی درباره فضایل شیعه از اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده، روایات زیادی هم در رابطه با صفات شیعه از آن‌ها صادر شده که اگر کسی آن صفات را کسب کند «1» مشمول آن فضایل خواهد شد.

حضرت امام موسی کاظم علیه السلام می‌فرمایند:

«إِنَّمَا شِيعَتُنَا مَنِ شِيعَنَا وَاتَّبَعَ آثَارَنَا وَافْتَدَى بِأَعْمَالِنَا»

. «شیعه ما کسی است که از ما پیروی کند و به اعمال ما اقتدا کند» «2».

(1) بنگرید به کتاب صفات الشیعة، شیخ صدوق رحمه الله؛ بحار الانوار: 68، باب 19 (باب صفات الشیعة واصنافهم).

(2) بحار الانوار: 353 / 8، باب 27، حدیث 2.

پرسشها و پاسخها، ص: 173

### سؤال 19:

آیا افرادی مانند ادیسون با آن همه اکتشافات و خدمات به جهنم می‌روند؟ یا رونتگن که اشعه ( ) را کشف کرده است به جهنم می‌رود و فقط ما به بهشت می‌رویم؟

قبل از این که پاسخ سؤال را بیان کنیم توجه به دو نکته ضروری است:

1- حساب اشخاص در دست خدا است و هیچ کس حق ندارد درباره کسی به طور قاطع اظهار نظر کند که اهل بهشت است یا دوزخ چرا که تنها خدا است که بر همه ضمائر اشخاص مطلع است و حساب خلائق نیز با او است بنابراین آن چه که در سؤال مطرح شده به عنوان مثال است و الا جنبه عمومی و کلی دارد.

قرآن کریم می فرماید:

«قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ وَ مَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَ لَا بِكُمْ» «1».

بگو: از میان فرستادگان خدا فرستاده‌ای نوظهور نیستم که گفتار و کردارم مخالف گفتار و کردار آنان باشد، بلکه به من هم چون آنان وحی می شود و نمی دانم با من و شما در دنیا و آخرت چه خواهد شد.

2- دین حق در هر زمانی یکی بیش نیست و بر همه کس لازم است از آن پیروی کند درست است که در دین اکراه و اجباری نیست ولی این

---

(1) احقاف (46): 9.

پرسشها و پاسخها، ص: 174

سخن به این معنی نیست که دین خدا در هر زمانی متعدّد است و ما حق داریم هر کدام را که بخواهیم انتخاب کنیم بلکه در هر زمانی يك دین حق وجود دارد و بس، در زمان ما اگر کسی بخواهد به سوی خدا راهی بجوید باید از دستورهای دین اسلام و شریعت حضرت خاتم الانبیا راهنمایی بجوید. قرآن کریم در این باره می فرماید:

«وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» «1».

و هر که جز اسلام، دینی طلب کند، هرگز از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیانکاران است.

اسلام همان تسلیم است و حقیقت تسلیم در هر زمان شکلی داشته و در این زمان شکل آن همان دین گرانمایه‌ای است که به دست نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله ظهور یافته است و قهراً کلمه اسلام فقط بر آن منطبق می گردد.

به عبارت دیگر: لازمه تسلیم خدا شدن پذیرفتن دستورهای او است و روشن است که همواره به آخرین دستور خدا باید عمل کرد و آخرین دستور خدا همان چیزی است که آخرین رسول او آورده است.

بعد از بیان این دو نکته این سؤال مطرح می‌شود که اگر غیر مسلمانی خدماتی را انجام بدهد که منطبق بر دستور اسلام باشد آیا پاداشی هم دریافت خواهد کرد و به بهشت می‌رود؟

در این جا سه نظریه مطرح است:

### (1) آل عمران (3): 85.

#### پرسشها و پاسخها، ص: 175

1- عده‌ای فکر می‌کنند هر نوع عملی که به نفع جامعه باشد در نزد پروردگار دارای ارزش است و موحد و غیر موحد، مسلمان و غیر مسلمان فرقی ندارند و می‌گویند: ایمان به خدا و پیامبرش تأثیری در حال عمل ندارد.

2- برخی می‌گویند انسان تا از عقاید صحیح برخوردار نباشد عملش حتی به نیت خدمت به خلق و جامعه هم اگر باشد ارزش ندارد.

3- منطق قرآن کریم این است که اعمال خیری از کفار و غیر مسلمانان سرزده و در اصطلاح عمل آنان (حسن فعلی) دارد؛ شخصی که بیمارستانی را تأسیس می‌کند عمل او از نظر اجتماعی و در مقیاس تاریخ خیر است، یعنی کار مفید و نافع برای خدا است اما از نظر قرآن کریم (حسن فعلی) برای صالح بودن يك عمل کافی نیست (حسن فاعلی) نیز مطرح است یعنی نوع ارتباط عمل با فاعل را هم باید ملاحظه کرد که فاعل با چه نیت و هدفی و برای وصول به چه مقصدی اقدام به این عمل کرده است.

به عبارت دیگر عملی که از انسان سر می‌زند دو بعد دارد یکی بعد ملکی و دیگری بعد معنوی و ملکوتی، اگر کسی عملش را فقط در بعد ملکی یعنی به‌انگیزه کسب شهرت و جلب منفعت مادی انجام داد، اما در امتداد معنوی و ملکوتی پیش نرفته باشد در منطق قرآن و اسلام عملش به عالم بالا صعود نمی‌کند. درست است که برای خدا فرقی نمی‌کند که کسی که عمل خیری انجام می‌دهد برای رضای خدا باشد یا برای مقصود دیگر ولی برای خود شخص فرق می‌کند او اگر خدا را بشناسد و عمل را خالصانه انجام دهد يك نوع سلوک معنوی و روحی



## پرسشها و پاسخها، ص: 176

انجام داده و خودش و عملش به سوی بالا می‌روند و اگر آشنا نباشد بالا نمی‌رود به تعبیر دیگر برای خدا فرق نمی‌کند اما برای عمل فرق می‌کند در يك صورت عمل، عملی می‌شود زنده و صعود کننده به بالا و در صورت دیگر عمل می‌شود مرده و هبوط کننده به پائین. بنابراین نیت بسیار مهم است. نیت جان عمل است و همان طوری که تن آدمی شریف است به جان آدمیت، شرافت عمل آدمی نیز بستگی به جان آن دارد و جان عمل (اخلاص) است. کیفیت عمل در منطبق قرآن مهم است نه کمیت عمل و عملی در نزد خدا از کیفیت برخوردار است که پاک و صد در صد خالص برای خدا باشد.

کسانی که ایمان به خدا و قیامت ندارند و انگیزه و نیت الهی در انجام عمل ندارند اعمال آنها به سوی خدا صعود نخواهد کرد و آنها را به بهشت نخواهد رساند. بهشت و جهنم در هدف سیر معنوی انسان است.

کسی به بهشت می‌رسد که مسیر بهشت را طی کرده باشد و حرکت به سوی بهشت بعد از قصد و اراده و معرفت و اعتقاد و تسلیم صورت می‌گیرد. آن که به چنین مقصدی اعتقاد ندارد یا تسلیم نیست و به انگیزه رسیدن به آن جاگامی بر نمی‌دارد چگونه می‌توان توقع داشت که از آن جا سر در آورد بی‌شک هر راهی به مقصد خودش منتهی می‌گردد، تا مقصد خدایی نباشد به خدا منتهی نمی‌گردد «1».

(1) «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا\* وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا» «هر کس همواره دنیای زودگذر را بخواهد چنین نیست که هر چه بخواهد بیابد بلکه هر چه را ما برای هر که بخواهیم، به سرعت در همین دنیا به او عطا می‌کنیم، آن گاه دوزخ را در حالی که نکوهیده و رانده شده از رحمت خدا وارد آن می‌شود، برای او قرار می‌دهیم.\* و کسانی که آخرت را در حالی که مؤمن هستند بخواهند و با تلاشی کامل و خالصانه برای به دست آوردن آن تلاش کنند، پس تلاششان به نیکی مقبول افتد و به آن پاداششان دهند.» اسرا (17): 18 - 19.

## پرسشها و پاسخها، ص: 177

بنابراین ورود به بهشت مستلزم طی کردن مسیر آن است و کسانی که عملی را به منظور احسان و خدمت به خلق یا کسب شهرت و جلب منفعت و رسیدن به ثروت انجام دادند چون مسیر بهشت را طی نکرده‌اند به آن جا نمی‌رسند ولی

خدا عمل آنها را بی‌اجر نمی‌گذارد در دنیا به شهرت و ثروت و محبوبیت نزد مردم می‌رسند و در قیامت مانند «حاتم» با این که مشرکند به خاطر کارهای خیری که در دنیا انجام داده‌اند عذاب نخواهند شد و یا تخفیفی در عذاب آنها داده می‌شود.

در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند:

«سبک عذاب‌ترین اهل دوزخ ابن جدعان است، عرض شد یا رسول‌الله! چرا؟ فرمودند:

انّه کان يُطْعِمُ الطَّعَامَ»

او مردم را سیر می‌کرد» «1».

---

(1) بحار الانوار: 368 / 71، باب 23، حدیث 57؛ المحاسن: 389 / 2، حدیث 21.

پرسشها و پاسخها، ص: 178

مسائلی پیرامون نبوت عامه

پرسشها و پاسخها، ص: 179

سؤال 1:

دلایل ضرورت و اثبات اصل نبوت را بیان کنید.

اصل نبوت و ضرورت آن را با آیات قرآن، روایات اهلبیت علیهم السلام و حکم عقل می توان ثابت کرد.

الف: فلسفه نبوت در قرآن کریم:

1- دعوت به یکتاپرستی و مبارزه با شرك و بت پرستی:

«لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» «1».

و همانا در هر امتی پیامبری فرستادم که اعلام کند که خدا را بپرستید و از پرستش طاغوت پرهیزید.

2- برقراری عدالت اجتماعی:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» «2».

همانا ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادم و با آنان کتاب و ترازوی تشخیص حق از باطل نازل کردیم تا مردم به عدالت برخیزند.

(1) نحل (16): 36.

(2) حدید (57): 25.

پرسشها و پاسخها، ص: 180

3- رفع اختلافات و منازعات:

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ» «1».

مردم در ابتدای تشکیل اجتماع گروهی واحد و يك دست بودند و اختلاف و تضادی در امور زندگی نداشتند، پس از پدید آمدن اختلاف و تضاد خدا پیامبرانی را مژده دهنده و بیم رسان برانگیخت، و با آنان به درستی و راستی کتاب را نازل کرد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند، داوری کند.

4- تعلیم و تربیت:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُرَكِّبُهُمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ إِنَّ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» «2».

یقیناً خدا بر مؤمنان ممت نهاد که در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان می خواند و از آلودگی های فکری و روحی پاکشان می کند، و کتاب و حکمت به آنان می آموزد، و به راستی که آنان پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

(1) بقره (2): 213.

(2) آل عمران (3): 164.

پرسشها و پاسخها، ص: 181

5- اتمام حجت بر بشر:

«وَ لَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذَلَّ وَ نُخْزَى» «1».

و اگر آنان را پیش از نزول قرآن هلاک می کردیم، قطعاً می گفتند:

پروردگارا! چرا رسولی به سوی ما نفرستادی تا پیش از آنکه خوار و رسوا شویم، آیات تو را پیروی کنیم.

ب: فلسفه نبوت و بعثت انبیا در روایات:

1- امام صادق علیه السلام در پاسخ به سؤال یکی از زنادقه در این زمینه فرمودند:

«هنگامی که ما ثابت کردیم خالق و آفریدگاری داریم که از ما و تمام مخلوقات برتر است و آن آفریدگار حکیم و متعالی هرگز با چشم دیده نمی شود و قابل لمس نیست تا بندگانش با او تماس مستقیم داشته باشند ثابت شد که او سفیرانی در میان بندگانش دارد که دستورهایی او را به آنها می رساند و آنها را به آن چه مصالح و منافع آنها در آن است ومایه

بقای آنها و ترك آن، مایه فنای آنها می شود رهنمون می شوند و ثابت شد که در میان خلق از طرف خدای علیم و حکیم، امر و ناهی و مفسر باید باشد و آنان همان پیغمبران و برگزیدگان او از میان خلقش می باشند...» «2».

2- امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نهج البلاغه در مورد فلسفه بعثت

(1) طه (20): 134.

(2) الکافی: 1 / 168، باب الاضطرار الی الحجّه، حدیث 1.

پرسشها و پاسخها، ص: 182

پیامبران می فرمایند:

«فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَائَهُ لِيَسْتَأْذِنَهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيُذَكِّرَهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجِّجُوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَيُثْبِتُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» «1»

. پس خداوند رسولانش را برانگیخت، و پیامبرانش را به دنبال هم به سوی آنان گسیل داشت، تا ادای عهد فطرت الهی را از مردم بخواهند، و نعمتهای فراموش شده او را به یادشان آرند، و با ارائه دلایل بر آنان اتمام حجت کنند، و نیروهای پنهان عقول آنان را برانگیزانند.

در این بیان نورانی از حضرت امیر صلی الله علیه و آله تجدید میثاق فطری میان انسان و خدا، یادآوری نعمت های الهی بر بشر، تبلیغ احکام الهی و احتجاج بر آدمیان، شکوفا ساختن عقول بشر و هموار ساختن راه تفکر از جمله دلایل ضرورت بعثت و نبوت انبیا معرفی شده است.

ج: فلسفه بعثت و ضرورت اصل نبوت از دیدگاه عقل:

1- از عدالت الهی به دور است که انسانها را با طبقات مختلف خلق کند و آنها را بدون معلّم و راهنما در ظلمات جهل و نادانی رها سازد پس عدل الهی اقتضا می کند که پیامبر و راهنمایی از طرف خدا برای هدایت انسان منصوب گردد تا احکام و قوانین و برنامه های کاملی که سعادت دنیوی و اخروی افراد را تأمین می کند را به وسیله آنان به مردم برساند.

## (1) نخب البلاغه: خطبه 1.

## پرسشها و پاسخها، ص: 183

2- قاعده لطف اقتضا می کند به ارسال پیامبران از طرف پروردگار تا با هدایت و ارشاد آنان بندگان به طاعت حق نزدیک و از معصیت و نافرمانی او دور شوند چرا که هدف از آفرینش انسان معرفت و عبادت است و این غایت متوقف است در تعیین واسطه بین حق و خلق تا این واسطه‌ها، انسان‌ها را برای رسیدن به هدف آفرینش راهنمایی کنند و این واسطه‌ها و رهنمایان همان پیامبران الهی می باشند. از طرفی بدون واسطه هم افاضه و استفاضه محال است چرا که نسبتی بین نور و ظلمت وجود ندارد. چه نسبت خاک را با عالم پاک.

3- هشام بن حکم شاگرد معروف مکتب امام صادق صلی الله علیه و آله در مورد اهمیت وجود حجّت الهی در میان مردم در گفتگویی که بین او و «عمروبن عبید» از دانشمندان معروف اهل سنت گذشت چنین استدلال کرده است که خلاصه کلام او چنین است:

آیا باور کردنی است که برای کشور کوچک تن مغز متفکری لازم باشد که حواس گوناگون برای انجام وظائف خود از آن کمک بگیرند و خطاهای خود را با آن اصلاح کنند، ولی برای مجموعه پیکر جهان انسانیت مغز متفکری لازم نباشد که انسان‌ها در پیچ و خم راه زندگی از تعلیمات او الهام بگیرند و اشتباهات خود را به وسیله او اصلاح کنند؟ «1» 4- چون آفرینش انسان به گونه‌ای است که نمی‌تواند به تنهایی چرخ زندگی خویش را بچرخاند بلکه به همکاری و تعامل هموعانش نیازمند می‌باشد و پرواضح است که تراحم در منافع و حصول اختلاف، از

## (1) الکافی: 169/1، باب الاضطرار الی الحجّه، حدیث 3.

## پرسشها و پاسخها، ص: 184

ثمرات زندگی اجتماعی است؛ زیرا هر فردی از افراد اجتماع، جدّیت می‌کند تا سر حدّ قدرت و توانایی از منافع محدود مادی برخوردار گردد و موانع وصول به مقصد را از پیش پای خود برطرف سازد، در صورتی که دیگران نیز در صدد رسیدن به همین مقصد می‌باشند.

از این جهت است که تزامم در منافع و تجاوز و تعدی به حقوق همدیگر پیش می‌آید لذا باید قانونی در بین بشر حکومت کند تا به برکت وجود آن حقوق افراد محفوظ بماند و از تجاوز زورمندان جلوگیری شود و اختلاف و اختلال هم مرتفع گردد. آن قانون در صورتی می‌تواند جامعه را به خوبی اداره کند که واجد شرایط ذیل باشد:

الف- آن قوانین به طوری جامع و کامل باشند که در تمام شؤون اجتماعی و انفرادی اشخاص نفوذ و دخالت داشته باشند تمام حالات و احتیاجات بشر در آن مراعات شده باشد و نسبت به هیچ موضوعی غفلت و سهل انگاری نشده باشد.

ب- آن قوانین باید بشر را به سوی سعادت و کمالات واقعی سوق دهند نه سعادت و کمالات پنداری و خیالی.

ج- آن قوانین صلاحیت داشته باشند که از تجاوز و تعدیات و هرج و مرج مانع شوند و حقوق تمام افراد را تأمین کنند.

د- در جعل و تدوین آن قوانین جنبه روح و زندگی معنوی هم، کاملاً مراعات شده باشد.

ه- اجتماع را از عوامل انحراف از جاده مستقیم انسانیت و سقوط در وادی‌های هلاکت، منزّه و پاک سازد.

و- واضع آن قوانین باید تمام جهات مصالح و مفاسد و موارد تزامم

### پرسشها و پاسخها، ص: 185

و برخورد آنها را بداند و از اقتضائات زمانها و مکانها مطلع باشد.

وجود چنین قوانینی از ضروریات زندگی بشر به شمار می‌رود و زندگی بدون قانون در حکم سقوط انسانیت می‌باشد. ما عقیده داریم قوانین معمول بشر صلاحیت کامل برای اداره اجتماع را ندارد چرا که علوم و اطلاعات بشر ناقص و محدود است و بر فرض که بشر از عهده تدوین چنین قانونی برآید اما بدون شك از ارتباط عمیقی که بین زندگی دنیوی و زندگی معنوی برقرار است و تأثیراتی که اعمال و حرکات ظاهری در نفس دارند بی‌اطلاع است و از طرفی چون بشر خودخواه است و هر فردی از افراد انسان منافع خویش را بر مصالح دیگران ترجیح می‌دهد پس رفع اختلاف از صلاحیت او خارج است؛ زیرا خواسته‌ها و امیال قانون‌گذاران بشر هرگز اجازه نمی‌دهد که آنها از منافع خودشان چشم‌پوشی کنند.

بنابر این فقط قوانین الهی که بر طبق ناموس آفرینش و متناسب با احتیاجات واقعی بشر تدوین گردیده از هر گونه انحراف و اغراض شخصی منزّه است و سعادت جهان انسانیت در آنها منظور شده است.

از این جا روشن می شود که: بشر به قوانین خدایی کاملاً نیازمند است و الطاف خداوندی اقتضا دارد که برنامه کاملی را تهیه نموده و توسط پیامبران به مردم ارسال کند.

پرسشها و پاسخها، ص: 186

## سؤال 2:

تفاوت رسول و نبی چیست؟

«نبی» از ماده «نَبَأ» به معنی «پیام» یا «پیام مهم» است و پیامبران الهی را از این نظر «نبی» می گویند که پیام خداوند را به بندگان می رسانند، و قول دیگر این است که از ماده «نَبَّوْه» به معنی رفعت و بلندی گرفته شده و انبیا را به خاطر رفعت و بلندی مقام و مرتبه، نبی می گویند. «رسول» در اصل از ماده «رَسُول» گرفته شده است و به معنی حرکت توأم با آرامش است و از آن جا که فرستادگان مأمورند با آرامش با بندگان خدا برخورد کنند به آن ها رسول گفته شده است.

اما در این که فرق بین نبی و رسول چیست؟ گفتارهای مختلفی ذکر شده است یکی از آن ها که در روایات اهل بیت نیز آمده این است که:

نبی کسی است که فقط در خواب فرشته وحی را می بیند (و وحی الهی را از این طریق دریافت می کند) ولی در بیداری صدای فرشته وحی را می شنود اما او را مشاهده نمی کند و رسول کسی است که صدای فرشته را می شنود و در خواب و بیداری فرشته وحی را مشاهده می کند «1».

جمعی نیز معتقدند که «نبی» کسی است که دریافت وحی کند خواه موظف به ابلاغ آن باشد یا نباشد ولی اگر افرادی از او سؤال کنند حتماً

---

(1) الکافی: 176 / 1، باب الفرق بین الرسول والنبی، حدیث 1 - 4.

پرسشها و پاسخها، ص: 187



پاسخ می‌دهد، اما رسول کسی است که صاحب آیین و مأمور ابلاغ آن است و منتظر سؤال و درخواست نیست.

با دقت در آیات قرآن مشاهده می‌کنیم که در بسیاری از موارد مقام نبوت و رسالت در يك فرد جمع شده است مانند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که در قرآن کریم هم به عنوان رسول و هم به عنوان نبی از ایشان یاد شده است «1».

بعضی از محققان عقیده دارند که نبوت و رسالت ملازم یکدیگرند مقام نبوت مربوط به گرفتن خبر از جهان غیب است و مقام رسالت مربوط به ابلاغ آن خبر به انسان‌های دیگر است. بنابر این هیچ پیامبری از این دو مقام خالی نیست.

(1) «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «همان کسانی که از این رسول و پیامبر «ناخوانده درس» که او را نزد خود با همه نشانه‌ها و اوصافش در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند، پیروی می‌کنند؛ پیامبری که آنان را به کارهای شایسته فرمان می‌دهد، و از اعمال زشت بازمی‌دارد، و پاکیزه‌ها را بر آنان حلال می‌نماید، و ناپاک‌ها را بر آنان حرام می‌کند، و بارهای تکالیف سنگین و زنجیره‌ها ی جهل، بی‌خبری و بدعت را که بر دوش عقل و جان آنان است برمی‌دارد؛ پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را در برابر دشمنان حمایت کردند و یاریش دادند و از نوری که بر او نازل شده پیروی نمودند، فقط آنان رستگارانند» اعراف (7): 157؛ «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا» «ای پیامبر! به راستی ما تو را شاهد بر امت و مژده‌رسان و بیم‌دهنده فرستادیم» احزاب (33): 45.

پرسشها و پاسخها، ص: 188

### سؤال 3:

چند کتاب آسمانی داریم کتاب و پیامبر صاحب کتاب آسمانی را نام ببرید؟

کتاب آسمانی که بر پیامبران نازل شده دو گونه بوده است:

1- کتاب‌هایی که احکام تشریحی تازه دربر داشته و اعلام آیین جدید می‌کرد مانند کتاب‌هایی که بر پیامبران اولوالعزم نازل گردید که نام بعضی از آنها کاملاً معروف و شناخته شده است، قرآن مجید کتاب آسمانی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، انجیل کتاب آسمانی حضرت مسیح علیه السلام، و تورات کتاب آسمانی حضرت موسی صلی الله علیه و آله است.

اما نام کتاب آسمانی نوح و ابراهیم علیهما السلام شناخته شده نیست. ممکن است از آیه 19 سوره اعلی «صُحُفٍ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى» استفاده شود که نام کتاب ابراهیم علیه السلام «صحف» بوده همانگونه که درباره نام کتاب حضرت نوح علیه السلام نیز «صحف» ذکر کرده‌اند.

2- کتاب‌هایی که احکام تازه دربر نداشته بلکه مشتمل بر نصایح و اندرزها و توصیه و دعا و مناجات بوده مانند «زبور» که خداوند بر داود علیه السلام نازل کرد:

«وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا» «1».

و به داود، زبور دادیم.

---

(1) نساء (4): 163.

### پرسشها و پاسخها، ص: 189

ابوذر می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم پیامبران چند نفر بودند؟

فرمود: «124 هزار نفر»، پرسیدم رسولان از میان آنها چند نفر بودند؟

فرمود: «سیصد و سیزده نفر و بقیه تنها پیامبر بودند».

سپس اضافه می‌کند: پرسیدم کتاب‌های آسمانی که بر آنها نازل شد چند کتاب بود؟ پیامبر فرمود: 104 کتاب، 10 کتاب بر آدم، 50 کتاب بر شیث، 30 کتاب بر ادریس و 10 کتاب بر ابراهیم نازل شد (که مجموعاً یکصد کتاب می‌شود) و تورات و انجیل و زبور و قرآن «1».

---

(1) جمع البیان: 332 / 10.

پرسشها و پاسخها، ص: 190

#### سؤال 4:

قبر کدام يك از پیامبران خدا صلوات الله عليهم أجمعين غير از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شناخته شده است؟  
تعداد بسیاری از پیامبران الهی در بیت المقدس، عراق و مکه معظمه دفن شده‌اند. نوشته‌اند در مقام حضرت ابراهیم علیه السلام انبیای زیادی مدفونند، از رکن شامی تا رکن یمانی که همان حجر اسماعیل می‌باشد 70 پیغمبر جلیل القدر آرمیده‌اند.

در روایت صحیح وارد شده که در طول سرزمین شامات و فلسطین 70 هزار پیغمبر دفن شده‌اند اما محلّ دقیق دفن آنها مشخص نیست و برای بعضی از پیامبران هم در چند موضع قبری را نسبت می‌دهند و ما در این جا نام تعدادی از پیامبران را با مکان دفنی که به نام آنها شهرت دارد برای خوانندگان محترم می‌آوریم:

پرسشها و پاسخها، ص: 191

نام پیامبر محل دفن

حضرت آدم علیه السلام قبر او اوّل در کوه ابوقبیس بود حضرت نوح صلی الله علیه و آله در زمان طوفان آن رابه نجف منتقل کرد «1».

حضرت نوح علیه السلام در شهر نجف اشرف در مرقد منور امیرالمؤمنین علیه السلام «2».

حضرت شیث علیه السلام در مکه معظمه دفن شده در بیرون از شهر موصل هم قبری منسوب به او است.

حضرت صالح و شعیب علیهما السلام در مقام حضرت ابراهیم علیه السلام.

حضرت هود علیه السلام در ارض مکه میان دارالندوه و باب بنی سهم- وادی السلام نجف و در حضر موت یمن قبوری به او منسوب است و قبری هم در جامع اموی در دمشق به او نسبت می‌دهند.

حضرت جرجیس علیه السلام در شهر موصل عراق و بنا بر قولی در بیت المقدس.

حضرت ایوب علیه السلام در قلّه کوه حجاف در حدود یمن، در خارج از شهر حلّه هم قبری منسوب به او وجود دارد.

حضرت یوشع علیه السلام در خارج از شهر کاظمین در قبله مسجد برائنا و بنا بر قولی در بیت المقدس.

حضرت زکریا علیه السلام در شهر حلب.

حضرت یحیی علیه السلام جسدش را در بیت المقدس و به روایتی

(1) بحار الانوار: 11/ 196، باب 3.

(2) بحار الانوار: 97/ 286، باب 4.

### پرسشها و پاسخها، ص: 192

جسدش را در بیروت و سرش را در مسجد جامع اموی در سوریه دفن کردند.

حضرت یونس علیه السلام در نزدیکی کوفه در کنار رودخانه کوفه «1»، در موصل عراق بر فراز تپه‌ای مرتفع و در بیت المقدس قبری را به آن حضرت نسبت می‌دهند و چون آن حضرت بر اهل نینوی مبعوث شده بود احتمال دوّم قوی‌تر است.

حضرت ابراهیم علیه السلام در شهر شام قبض روح شد «2». و بعضی قبر او را در شهر الخلیل در منطقه فلسطین می‌دانند.

حضرت اسماعیل علیه السلام در حجر اسماعیل در کنار مادرش مدفون گشته است «3».

حضرت یعقوب علیه السلام در شهر خلیل در منطقه فلسطین.

حضرت اسحق علیه السلام در شهر خلیل در منطقه فلسطین.

حضرت یوسف علیه السلام در شهر نابلس و بنا بر قولی دیگر در شهر خلیل.

حضرت دانیال علیه السلام مزار او در شهر شوش ایران واقع شده است «4».

حضرت ذوالکفل علیه السلام در یکی از روستاهای شهر بابل در ده فرسخی کوفه که به خاطر دفن آن حضرت به قریه ذوالکفل مشهور است.

---

(1) تفسیر نمونه: 162 / 19.

(2) علل الشرایع: 38، باب 36، حدیث 1.

(3) علل الشرایع: 37، باب 34، حدیث 1.

(4) سفینه البحار: 118 / 3؛ معجم البلدان: 280 / 3.

پرسشها و پاسخها، ص: 193

حضرت سموئیل نبی علیه السلام در سرزمین رامه از نواحی بیت المقدس.

حضرت سلیمان علیه السلام در شرق مسجد الاقصی در بیت المقدس.

حضرت داود علیه السلام در بیت المقدس در سمت باب صهیون.

حضرت عزیر علیه السلام در نیم فرسخی بلده بیت المقدس. در جنوب شرقی عراق و در کنار رودخانه دجله هم شهری است به نام عزیر و بقعه‌ای در آن جا منسوب به او است.

همان طور که ذکر شده در روایتی آمده که در منطقه بیت المقدس و شامات 70 هزار پیامبر دفن شده‌اند که بعضی از آنها که در بیت المقدس مدفونند عبارتند از:

عذر یابن عدو، خرئیل بن زکریا، عوبد یاهو، والغا، و میخابن نملا، الیشع، آموص، عدو یشیعا بن عاموص، حیقوق «1»، ناحوم، اوریا، ارمیا، نریا، ساریا، باروح، محسیا علیهم السلام.

---

(1) در شهر توپسرکان همدان هم آرامگاهی منسوب به حیقوق نبی علیه السلام وجود دارد.

پرسشها و پاسخها، ص: 194

## سؤال 5:

چند نفر از انبیا زنده‌اند؟

آن چه که مشهور است این است که حضرت عیسی علیه السلام حضرت ادریس و حضرت خضر علیهم السلام زنده هستند.

عَلَّامَه مجلسی قدس سره در بحارالانوار از ثعلبی «1» روایتی نقل می‌کند و در آن جا علاوه بر این سه پیامبر حضرت الیاس علیه السلام را هم از پیامبرانی می‌داند که زنده می‌باشند.

در مورد حضرت عیسی علیه السلام بسیاری از علمای اسلام معتقدند که زنده است و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم روایت شده که زمان ظهور امام زمان علیه السلام برمی‌گردد و در نماز به امام مهدی علیه السلام اقتدا خواهد کرد. «2».

عَلَّامَه طباطبایی قدس سره نیز می‌فرماید: از ظاهر آیه 159 سوره نساء به دست می‌آید که عیسی علیه السلام نزد خداوند زنده است و نخواهد مرد تا آن که همه اهل کتاب به وی ایمان بیاورند «3». کسانی که قائل به حیات حضرت عیسی علیه السلام شده‌اند به آیات 157 و 158 «4» سوره نساء استدلال می‌کنند

---

(1) بحار الانوار: 402 / 13، باب 16، ذیل حدیث 10.

(2) مجمع البیان: 236 / 3 - 237.

(3) المیزان 3 / 325.

(4) «وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا\* بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» «و به سبب گفتار سراسر دروغ شان که ما عیسی بن مریم فرستاده خدا را کشتیم. در صورتی که او رانکشتند و به دار نیاویختند، بلکه بر آنان مُشْتَبِه شد به این خاطر شخصی را به گمان اینکه عیسی است به دار آویختند و کشتند؛ و کسانی که درباره او اختلاف کردند، نسبت به وضع و حال او در شك هستند، و جز پیروی از گمان و وهم، هیچ آگاهی و علمی به آن ندارند، و یقیناً او را نکشتند.\* بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد؛ و خدا همواره توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است.»

پرسشها و پاسخها، ص: 195

و در مورد آیه 55 سوره آل عمران که می‌فرماید:

«إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ إِنِّي مُتَوَقِّئُكَ».

یاد کنید هنگامی که خدا فرمود: ای عیسی! من تو را از روی زمین و از میان مردم بر می‌گیرم.

می‌گویند «1»: چون توفی هم در خواب استعمال شده و هم در موت، بنابر این ظهوری در موت ندارد.

در مورد حضرت ادریس علیه السلام هم روایات مختلفی رسیده و اقوال متفاوتی وجود دارد بعضی می‌گویند:

«هُوَ حَيٌّ لَمْ يَمُتْ» «2»

او زنده است و نمرده است. اما از امام معصوم علیه السلام روایاتی داریم که بیان‌گر قبض روح او بین آسمان چهارم و پنجم می‌باشد «3».

در مورد حضرت خضر هم از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمودند:

«إِنَّ الْخَضِرَ شَرِبَ مِنْ مَاءِ الْحَيَاةِ فَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ حَتَّى يُنْفَخَ فِي الصُّورِ...»

. خضر از آب حیات نوشید و او زنده است و نمی‌میرد تا قیامت برپا شود.

او در مراسم حج شرکت می‌کند و مناسک را به جا می‌آورد و در زمان

(1) المیزان: 207 / 3.

(2) بحار الانوار: 270 / 11، باب 9.

(3) همان 278 / 11، باب 9، حدیث 7.

پرسشها و پاسخها، ص: 196

غیبت امام زمان علیه السلام حضرت خضر علیه السلام در محضر امام زمان علیه السلام است و انیس تنهایی حضرت است به امر خداوند «1».

## سؤال 6:

وقتی پیامبری در میان قومی مبعوث می شد آیا هم‌زبان و از نژاد همان قوم بوده است؟

هر پیامبری در هر جا مبعوث شود، به زبان مردم همان سرزمین سخن می گوید و خودش نیز یا از همان نژاد است و یا در بین آن نژاد به سر برده است؛ به گونه‌ای که همه مردم آن منطقه از سوابق او آگاهند و او نیز از آداب و رسوم و تأثیر پذیری یا تمرد آنان با خبر است.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ» «2».

و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم.

وجود هم‌زبانی بین پیامبر و امت لازمه درمان دردهای فرهنگی جامعه است؛ زیرا پیامبران نسبت به مردم خود، سمت طیب فرهنگی دارند.

منظور از زبان در این‌جا تنها لهجه یا لغت نیست بلکه فرهنگ مردم نیز مراد است. پیامبر باید نقاط ضعف و قوت امت را بداند و سوابق او نیز باید نزد آن مردم روشن باشد. انسانی ناشناس نمی‌تواند پیامبر امتی



---

(1) بحار الانوار: 299 / 13، باب 10، حدیث 17.

(2) ابراهیم (14): 4.

پرسشها و پاسخها، ص: 197

ناشناخته باشد؛ زیرا مردم در برابر ناآشنا تمکین نمی کنند اما کسی که در بین مردم بوده می تواند بگوید:

«فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» «1».

همانا مدت ها پیش از نزول قرآن در میان شما بودم، و ادعای پیامبری نداشتم، اکنون صدق پیامبری خود را با این قرآن اثبات می کنم آیا نمی اندیشید؟

---

(1) یونس (10): 16.

پرسشها و پاسخها، ص: 198

سؤال 7:

اگر پیامبران الهی معصوم بوده اند چرا در قرآن کریم به آنان نسبت گناه داده شده است و چرا پیامبران و امامان معصوم گاهی خود را گناهکار خوانده و از خدا طلب آمرزش کرده اند؟

بادقت نظر در آیات قرآن کریم «1» و انضمام آنها به یکدیگر این

---

(1) «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» «یاد کنید هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به اموری دشوار و سخت آزمایش کرد، پس او همه را به طور کامل به انجام

رسانید، پروردگارش به خاطر شایستگی و لیاقت او فرمود: من تو را برای همه مردم پیشوا و امام قرار دادم. ابراهیم گفت: و از دودمانم نیز پیشوایی برگزین. پروردگار فرمود: پیمان من که امامت و پیشوایی است به ستمکاران نمی‌رسد» بقره (2)

124؛ «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» «آنچه خدا از اموال و زمین‌های اهل آن آبادی‌ها به پیامبرش بازگرداند اختصاص به خدا و پیامبر و اهل بیت پیامبر و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان دارد، تا میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد. و از اموال و احکام و معارف دینی آنچه را پیامبر به شما عطا کرد بگیرید و از آنچه شما را نهی کرد، باز ایستید و از خدا پروا کنید؛ زیرا خدا سخت کیفر است» حشر (59): 7؛ «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا» «هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده و هر که روی برتابد حسابش با ماست. ما تو را بر آنان نگهبان اعمالشان که به طور اجبار از فسق و فجور حفظشان کنی نفرستادیم» نساء (4): 80؛ «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» «و در خانه‌هایتان قرار و آرام گیرید، و در میان نامحرمان و کوچه و بازار مانند زنان دوران جاهلیت پیشین که برای خودنمایی با زینت و آرایش و بدون پوشش در همه‌جا ظاهر می‌شدند ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید و زکات بدهید، و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید، جز این نیست که همواره خدا می‌خواهد هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت که به روایت شیعه و سنی محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام اند برطرف نماید، و شما را چنان که شایسته است از همه گناهان و معاصی پاک و پاکیزه گرداند» احزاب (33): 33؛ «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمُ اقْتَدِهْ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرًا لِلْعَالَمِينَ» «آنان که در آیات گذشته به عنوان پیامبران از ایشان یاد شد کسانی هستند که خدا هدایتشان کرد، پس به هدایت آنان اقتدا کن، و به قوم خود بگو: در برابر رسالتم پاداشی از شما نمی‌خواهم، این قرآن جز تذکر و پندی برای جهانیان نیست» انعام (6): 90 و تفسیر آیات فوق.

### پرسشها و پاسخها، ص: 199

حقیقت ثابت می‌شود که انبیای الهی از هر گونه گناه، خطا، لغزش، انحراف و گمراهی پاک و مبرا هستند و بدون داشتن چنین مقامی (عصمت) هدف بعثت حاصل نمی‌گردد.

شیخ صدوق رحمه الله می‌فرماید: ما در مورد انبیا و ائمه و ملائکه الهی معتقد به عصمت و پاکی آنان هستیم و کسی که عصمت آنها را نفی نماید نادان می‌پنداریم چرا که انبیا در تمام مراحل زندگی در اوج کمال و دانش و تقوا قرار داشته‌اند «1». اما برای روشن شدن سؤال دو نوع پاسخ را بیان می‌کنیم؛ پاسخ اجمالی و پاسخ تفصیلی.

الف: پاسخ اجمالی

گناه مصادیق و مراتب گوناگونی دارد که با تفکیک آنها از یکدیگر بسیاری از اشتباهات و اشکال‌هایی که درباره عصمت پیامبران و اولیای خاص خدا مطرح شده است حل خواهد شد این موارد عبارتند از:

1- مخالفت با اوامر و نواهی «مولوی» که در محدوده واجب و حرام مانند دروغ‌گویی، دزدی، ترک واجبات و ارتکاب محرمات، شکل گرفت و رایج‌ترین معنای گناه همین مورد است. دلایل عقلی و نقلی، بر

---

(1) اعتقادات، شیخ صدوق: 96، باب 36.

پرسشها و پاسخها، ص: 200

عصمت پیامبران و دیگر معصومان از این گناه دلالت دارد و در هیچ منبع و مأخذی، چنین گناهی به آنان نسبت داده نشده است.

2- انجام کاری از شخصی که دارای مقام علمی و معنوی فوق العاده‌ای است که با توجه به مقام ویژه او بهتر آن است که از وی صادر نشود، هر چند آن کار در مقام مقایسه با نوع مکلفان عملی ناشایسته به شمار نمی‌رود و آن را «ترك اولی» می‌گویند.

به عبارت دیگر: گناه و عصیان بر دو گونه است: گناه و عصیان «مطلق» و گناه و عصیان نسبی.

منظور از قسم اول تمام گناهایی است که از هر کس صادر شود گناه محسوب می‌شود و هیچ گونه استثنائی در آن نیست مانند خوردن اموال حرام و ظلم و زنا و دروغ.

اما گناه نسبی گناهی است که با توجه به مقام و شخصیت و معرفت و موقعیت اشخاص، عمل نامطلوب حساب می‌شود و چه بسا صادر شدن این عمل از دیگری نه تنها عیب نباشد بلکه فضیلتی محسوب شود.

مثلاً گناه يك فرد بی‌سواد و درس نخوانده، ستایش از خداوند می‌کند و نمازی می‌خواند که برای او يك عمل شایسته است، اما این تعبیر از يك عالم درس خوانده با سابقه ممکن است ناشایست باشد. این همان چیزی است که در میان علما و دانشمندان معروف است که می‌گویند:

«حَسَنَاتُ الْاِبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ» «1»

(1) به کشف الغمّة فی معرفة الأئمّة: 47/3 - 48؛ بحار الانوار: 205/25، باب 6، حدیث 16.

پرسشها و پاسخها، ص: 201

«اعمال نیک ابرار برای مقربان درگاه گناه محسوب می شود».

3- اعمال عبادی بندگان هر چند به طور شایسته انجام شود، باز نسبت به مقام بزرگ خداوند و لطفها و نعمتهای بی شمار او ناچیز و ناقص است و اساساً قابل مقایسه نیست و آنان که با عظمت خداوند آشنایی بیشتری دارند عبادت خود را با خجلتی بی حدّ و حصر به پیشگاه او عرضه می کنند و پیوسته به تقصیر خویش اعتراف می کنند.

عذر به درگاه خدای آورد

بنده همان به که زتقصیر خویش

کس نتواند که به جای آورد

ورنه سزاوار خداوندیش

آن چه در مورد پیامبران الهی متصوّر است دو قسم اخیر است که با مقام عصمت آنان منافات ندارد یعنی گاهی از پیامبران الهی عملی سرزده است که با توجه به مقام فوق العاده آنان ترك آن بهتر بوده (ترك اولی) و از طریق معرفت اولیای الهی و عشق آنان به عبادت خدا در حدّی بود که می خواستند حتّی لحظه ای از خدا دور نباشند و به مباحات هم نپردازند و از طرف دیگر خود، بشر بودند و نمی توانستند حقّ بندگی و شکر خدا را آن گونه که شایسته مقام الهی است به جای آورند و با اعتراف به گناه کوتاهی در بندگی (نه انجام حرام یا ترك واجب) عذر تقصیر خویش را بیان می کردند.

ب: پاسخ تفصیلی

از آن جا که در برخی از آیات قرآن درباره پیامبران الهی تعبیری آمده

پرسشها و پاسخها، ص: 202

است که در برخورد نخست با عصمت آنان منافات دارد لازم است نمونه‌هایی را مطرح و بررسی نماییم تا روشن شود که آیات مزبور به هیچ وجه ناقض عصمت پیامبران نیست.

1- آیه مربوط به حضرت آدم علیه السلام:

«وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» «1».

و آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و از رسیدن به آنچه شیطان به او القا کرده بود ناکام ماند.

این برداشت غلط (نسبت گناه به حضرت آدم علیه السلام) از آن جا ناشی شده که تصوّر نموده‌اند «عصیان» به معنای گناه، یعنی ترك واجب یا انجام حرام بوده و «غوايه» به معنی گمراهی و انحراف می‌باشد در حالی که عصیان در زبان عرب هرگونه نافرمانی (نسبت به واجبات یا مستحبات و ترك اولی) را شامل می‌شود و به معنای خارج شدن از دایره اطاعت است و «غوايه» نیز علاوه بر «گمراه شدن» به معنای «بی‌بهره شدن و دچار ضرر و خسران شدن» نیز می‌آید.

با توجه به این معانی آیه را می‌توان چنین ترجمه کرد:

«ما به حضرت آدم گفتیم: اگر می‌خواهی در بهشت بمانی باید از آن درخت تناول نکنی اما او فرمان ما را اطاعت ننمود و از این رو ضرر و زیان نمود و از نعمت‌های بهشتی محروم گردید».

حضرت رضا علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

(1) طه (20): 121.

پرسشها و پاسخها، ص: 203

«آن چه که آدم علیه السلام انجام داده گناه و معصیت (به معنای ارتکاب کار حرام) نبود تا در برابر آن استحقاق دخول در آتش را بیابد، بلکه از لغزش‌های کوچکی بود که بر پیامبران بخشیده شده و قبل از نزول وحی بر آنان انجام آن‌ها جایز است...» «1».

2- آیه مربوط به حضرت ابراهیم علیه السلام:

بعد از ماجرای شکستن بت‌ها و احضار کردن حضرت ابراهیم علیه السلام از او سؤال کردند که:

«قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا يَا هَيْتَنَا يَا إِبْرَاهِيمَ\* قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسْتَأْذِنُوا مِنْهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْظُرُونَ» «2».

گفتند: ای ابراهیم! آیا تو با معبودان ما چنین کرده‌ای؟\* گفت: بلکه سالم ماندن بزرگشان نشان می‌دهد که بزرگشان این کار را انجام داده است؛ پس اگر سخن می‌گویید، از خودشان پرسید.

چگونه حضرت ابراهیم علیه السلام کار خود را به بت نسبت داد آیا این دروغ نیست؟

امام صادق علیه السلام در پاسخ به این سؤال فرمودند:

«مَافَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ وَمَا كَذِبَ إِبْرَاهِيمَ»

«بت بزرگ این کار را نکرده بود ابراهیم هم دروغ نگفت».

و هنگامی که سؤال کننده پرسید: چنین چیزی چگونه بوده است؟

(1) نور الثقلین: 59 / 1، حدیث 110؛ عیون اخبار الرضا: 174 / 2، باب 15، حدیث 1.

(2) انبیا (21): 62 - 63.

پرسشها و پاسخها، ص: 204

فرمود:

«ابراهیم گفت: از آنها سؤال کنید اگر آنها سخن بگویند حتماً بزرگ آنها این کار را کرده و اگر سخنی نگویند بزرگ آنها کاری نکرده است، بنابراین نه آنها سخن گفتند و نه ابراهیم علیه السلام دروغ گفت» «1».

سؤالی که در این جا ممکن است مطرح شود این است که با این که گناه مفهومی وسیعی دارد و حتی ترك اولی را هم شامل می‌شود چرا خداوند کراراً لغزش‌های پیامبران خود را آشکارا بیان کرده است؟

امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب مرد زندیق که همین سؤال را مطرح کرده بود فرمودند:

«ذکر لغزش‌های انبیا و آن چه را خداوند در کتابش تبیین کرده از روشن‌ترین دلایل حکمت خداوند متعال و قدرت ظاهر او است؛ زیرا می‌دانست معجزات و دلایل انبیا چنان در دل امت‌ها بزرگ می‌آید که بعضی معتقد به الوهیت و خدایی انبیا می‌شوند همان گونه که نصاری درباره عیسی بن مریم علیه السلام گفتند، لذا خداوند این لغزش‌ها را می‌شمارد تا همه بدانند آن‌ها کمالات و صفات الهی را دارا نبودند (و کسی فکر الوهیت آن‌ها را در سر نپروراند» «2».

(1) معانی الاخبار: 209-210، حدیث 1؛ بحار الانوار: 76/11، باب 4، حدیث 4.

(2) الاحتجاج: 358/1.

پرسشها و پاسخها، ص: 205

### سؤال 8:

علت گرفتار شدن حضرت یونس علیه السلام در شکم ماهی چه بود آیا گناهی انجام داده بود و آیا این امر با عصمت پیامبران سازگار است؟

حضرت یونس علیه السلام سال‌ها در میان قوم خود به دعوت و تبلیغ مشغول بود ولی هر چه کوشش کرد ارشادهایش در دل آن‌ها مؤثر نیفتاد نسبت به قوم خود خشمگین شد و آن محل را ترك کرد و به سوی دریا رفت قرآن کریم می‌فرماید:

«وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ» «1».

و صاحب ماهی حضرت یونس را یاد کن زمانی که خشمناك از میان قومش رفت و گمان کرد که ما زندگی را بر او تنگ نخواهیم گرفت.

او گمان می‌کرد تمام رسالت خویش را در میان قوم نافرمانش انجام داده است و حتی ترك اولایی در این زمینه نکرده و اکنون که آن‌ها را به حال خود رها کرده و بیرون می‌رود چیزی بر او نیست، در حالی که اولی این بود که بیش از این در

میان آنها بماند و صبر و استقامت به خرج دهد و سختی‌ها را پذیرا شود شاید آنها بیدار می‌شدند و به سوی خدا می‌آمدند.

بالاخره آنها را ترك گفته به سوی دریا رفت و در آنجا به همراه

(1) انبياء (21): 87.

### پرسشها و پاسخها، ص: 206

عده‌ای که آماده سفر بودند سوار کشتی شد، در بین راه دریا طوفانی شد، چیزی نمانده بود که همه اهل کشتی غرق شوند مقداری از وسایل کشتی را به دریا انداختند فایده‌ای نکرد گفتند: يك نفر را به قید قرعه باید به دریا بیاندازیم البته این که چرا يك نفر را به دریا انداختند در قرآن مطلبی بیان نشده است اما از کتب تاریخ و قصص استفاده می‌شود که گویا آنها عقیده داشتند که يك بنده فراری در بین آنها است که دریا متلاطم شده است، بعضی هم معتقدند که اهل کشتی قائل به ارباب انواع بوده‌اند و طوفان دریا را ناشی از خشم ربّ النوع دریا می‌پنداشتند و تصمیم گرفتند برای تسکین خشم او يك قربانی به دریا بیاندازند عده‌ای هم گفته‌اند که: وقتی کشتی به راه افتاد ناگهان يك ماهی بزرگ (نهنگ) در مقابل کشتی آشکار شد و راه آنان را بست و از آنها طعمه خواست. به هر حال سبب هر چه باشد در تبیین معارف قرآنی نقش ندارد و به همین خاطر هم در قرآن بیان نشده است. خلاصه تصمیم گرفتند با قید قرعه يك نفر را به دریا بیاندازند و چون چند مرتبه قرعه زدند و قرعه به نام یونس علیه السلام درآمد او را به دریا افکندند و ماهی او را در کام خود فرو برد «1».

قرص خورشید در سیاهی شد

یونس اندر دهان ماهی شد

اما خداوند با قدرت خود او را زنده نگه داشت. وقتی که در تاریکی‌ها (در دل ماهی، در قعر دریای تاریک، در شب تاریک) قرار گرفت با خدا مناجات کرد و گفت: خدایا! هیچ معبودی جز تو نیست و همه این



(1) «فَالْتَقَمَاهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ» «پس آن ماهی بزرگ او را بلعید، در حالی که سزاوار سرزنش بود» صفات (37):  
142.

پرسشها و پاسخها، ص: 207

ظلمات را تو که نور آسمانها و زمین هستی می توانی روشن کنی من به خود ستم کردم «1» و از قوم خویش گریختم (گرچه بر من واجب نبود بمانم، ولی سزاوارتر این بود که مقام خود را ترك نکنم)، اما حکم حکم تو است.

به هر حال آن چه از حضرت یونس علیه السلام سر زد همان طور که در بحث عصمت انبیای الهی گذشت ترك اولایی بیش نبود و سزاوار بود در برابر سرکشی قوم خود بیشتر مقاومت کند و یا در نفرین بر آنها شتاب نکند.

این احتمال هم وجود دارد همین که او تصوّر کرد خداوند بر او تنگ نخواهد گرفت «2» نیز خود ترك اولی بود، چرا که کسانی که در سطح بالایی از ایمان قرار دارند باید همیشه در میان خوف و رجا باشند.

بنابر این عذرخواهی او و مناجات او در دل تاریکیها به خاطر ترك اولی بود نه گناه و معصیت، چرا که خداوند او را در قرآن کریم به عنوان یکی از پیامبران بزرگی که خداوند او را بر جهانیان برتری بخشیده یاد می کند «3».

در بعضی از روایات از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمودند:

(1) «وَدَا التُّونَ إِذْ ذَهَبَ مُعَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» «و صاحب ماهی حضرت یونس را یاد کن زمانی که خشمناک از میان قومش رفت و گمان کرد که ما زندگی را بر او تنگ نخواهیم گرفت، پس در تاریکیهای شب، زیر آب، و دل ماهی ندا داد که معبودی جز تو نیست تو از هر عیب و نقصی منزهی، همانا من از ستمکارانم» انبیاء (21): 87.

(2) همان.

(3) «وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ» «و اسماعیل و یسع و یونس و لوط را هدایت کردم، و همه را بر جهانیان برتری دادیم» انعام (6): 86.

## پرسشها و پاسخها، ص: 208

«یونس علیه السلام هنگامی که در آن خلوت گاه شکم ماهی قرار گرفت خود را یکپارچه به عبادت معطوف داشت و از غیر خداوند به کلی روی برتافت خود را از ظالمان شمرد که چرا چنین عبادتی را قبلاً در پیشگاه خدا انجام نمی داد و گفت:

«إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ بِتَرْكِي مِثْلَ هَذِهِ الْعِبَادَةِ الَّتِي فَرَعْتَنِي لَهَا فِي بَطْنِ الْحُوتِ»

. خدایا من از ظالمان بودم (به خود ظلم کردم) به سبب ترك مثل چنین عبادتی که شرایطش را در شکم ماهی براتم فراهم کردی» «1».

برای اطلاع بیشتر در مورد حضرت یونس علیه السلام به تفاسیر مربوطه ذیل آیات 163 سوره نساء، 86 از سوره انعام، 98 از سوره یونس، 139 و 142 از سوره صافات، 48 از سوره قلم و 87 از سوره مبارکه انبیاء مراجعه نمایید.

---

(1) بحار الانوار: 387 / 14، باب 26 (قصص یونس علیه السلام)؛ عیون اخبار الرضا: 179 / 2، باب 14، حدیث 1.

## پرسشها و پاسخها، ص: 209

## سؤال 9:

آیا این که می گویند حضرت یعقوب علیه السلام به دیدار حضرت یوسف علیه السلام آمد یوسف علیه السلام تکبر کرد و از اسب پیاده نشد صحیح است؟ اگر صحیح است اولاً: مدرک آن چیست؟ ثانیاً: چگونه با عصمت پیامبران توجیه می شود؟

آنچه از آیات قرآن کریم در سوره مبارکه یوسف استفاده می شود این است که وقتی حضرت یعقوب علیه السلام به همراه همسر و فرزندان به سوی یوسف علیه السلام روانه شدند یوسف علیه السلام از آنها استقبال کرد و پدر و مادر را در

آغوش کشید و امنیت قانونی برای زندگی آنان در مصر صادر کرد و به دربار سلطنتی آنها را وارد کرد و پدر و مادر را بر تخت نشانید «1».

بله، در بعضی از روایات تعابیر مختلفی آمده مثل این که از اسب پیاده نشد یا این که حضرت یعقوب علیه السلام به محض دیدن او به سوی او حرکت

(1) «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبَوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ\* وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» «پس زمانی که بر یوسف وارد شدند، پدر و مادرش را کنار خود جای داد و گفت: همگی با خواست خدا آسوده خاطر و در کمال امنیت وارد مصر شوید.\* و پدر و مادرش را بر تخت بالا برد و همه برای او به سجده افتادند و گفت: ای پدر! این تعبیر خواب پیشین من است که پروردگام آن را تحقق داد، و یقیناً به من احسان کرد که از زندان رهایم بخشید، و شما را پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم فتنه انداخت، از آن بیابان نزد من آورد، پروردگام برای هر چه بخواهد با لطف برخورد می کند؛ زیرا او دانا و حکیم است» یوسف (12): 99-100.

### پرسشها و پاسخها، ص: 210

کرد ولی یوسف علیه السلام در جای خود ایستاد و به سمت پدر حرکت نکرد و یا این که از تخت سلطنت و فرمانروایی بلند نشد و در همین حال جبرائیل علیه السلام نازل شد و به او خبر داد که نبوت از نسل تو منقطع شد «1».

این روایات اولاً: با آن چه در قرآن کریم آمده ظاهراً مخالفت دارد و ما وظیفه داریم در این گونه موارد روایات را بر قرآن عرضه کنیم و همان طور که علامه طباطبایی قدس سره فرمودند روایات در داستان یوسف علیه السلام بسیار زیاد است اما بیشتر آنها یا سندش ضعیف است و یا متن آن دچار تشویش و اضطراب است «2».

ثانیاً: بر فرض صحّت این روایات عمل حضرت یوسف علیه السلام گناه و معصیت نبوده و تعلّل کردن در پیاده شدن از اسب برای حضرت یوسف علیه السلام ترك اولایی بیش تر محسوب نمی شود یعنی سزاوارتر آن بود که این کار را نمی کرد و بهتر از این می توانست عمل کند هر چند که فعلی که انجام داده حرام نبوده اما از شخصیتی مثل حضرت یوسف علیه السلام بیشتر انتظار می رفت و این همان است که به عنوان «حسنات الابرار سیئات المقرّبین» «3» از آن یاد می شود و با عصمت حضرت یوسف علیه السلام هرگز منافاتی نخواهد داشت چرا که قرآن برای او مقاماتی را اثبات می کند که

برجسته‌ترین آن‌ها مُخْلِص بودن او است و مُخْلِص کسی است که در حرم قلب او غیر از خدا راه نداشته و مجالی برای اندیشه بد و شیطنت

(1) تفسیر الصّافی: 47/3؛ بحار الانوار: 251/12 - 252، حدیث 17؛ 223/70، باب 131، حدیث 15.

(2) المیزان: 348/11.

(3) کشف الغمة فی معرفة الائمة: 47/3 - 48؛ بحار الانوار: 205/25، باب 6، حدیث 16.

پرسشها و پاسخها، ص: 211

نباشد و خدا او را برای خود برگزیده و خالص کرده باشد لذا خداوند در قرآن کریم درباره او می‌فرماید:

«إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» «1».

او از بندگان خالص شده ما از هر گونه آلودگی ظاهری و باطنی بود.

و به همین خاطر بود که از سنگین‌ترین آزمون الهی سربلند بیرون آمد و در همه حالات صبور و شکور بود و در مجبوحه جوانی با فراهم بودن همه امکانات، دامن خویش را به گناه نیالود.

بنابر این ساحت مقدّس حضرت یوسف علیه السلام و همه پیامبران از هر گونه گناهی پاک و منزّه است.

همانطور که قبلاً هم در بحث عصمت انبیا گذشت ترك مستحب هم گاهی معصیت نامیده می‌شود همان طور که انجام مستحب را هم طاعت گویند و اگر مستحیی از دیگران ترك شود مؤاخذه نمی‌شوند اما اگر از نبی یا وصی مستحیی ترك گردد به خاطر مرتبه‌ای که پیش خدا دارند به اندك چیزی مؤاخذه می‌شوند به جهت تأدیب و جبران آن چه از آن‌ها فوت شده است «2».

(1) یوسف (12): 24.

(2) مجالس شیخ مفید: 145؛ بحار الانوار: 34/17، باب 15.

پرسشها و پاسخها، ص: 212

## سؤال 10:

آیا انبیای الهی قبل از رسیدن به نبوت هم دارای مقام عصمت بودند؟

در مورد مدت و امتداد زمان عصمت انبیا در میان مسلمانان اختلافاتی به چشم می خورد که به طور کلی می توان از این جهت آن ها را به سه گروه تقسیم کرد:

- 1- مذهب امامیه که انبیا را از تاریخ ولادت تا کسب فیض لقاء الله معصوم و پاک از گناه می داند.
  - 2- معتزله عقیده دارند که انبیا از زمان بلوغ شرعی معصوم علی الاطلاق می باشند و قبل از شروع نبوت به کفر و گناهان کبیره آلوده نگشته اند.
  - 3- اشاعره و از آن جمله فخر رازی است که انبیا را از زمان شروع نبوت دارای مقام عصمت می داند.
- اما آنچه از روایات متواتر و اجماع مطلق مکتب امامیه به نظر می رسد همان عصمت مطلقه انبیای الهی است که خود از ضروریات مکتب محسوب می گردد و قبل و بعد از بعثت را شامل می شود.
- مقدس اردبیلی می فرماید:

«اعتقاد باید کرد که پیغمبر معصوم است از همه گناهان صغیره

پرسشها و پاسخها، ص: 213

و کبیره عمداً و سهواً، پیش از پیغمبر شدن و بعد از آن» «1».

بعثت انبیا صرفاً پیام رسانی نیست بلکه پیامبران الهی مسؤولیت هدایت انسان ها به سوی خدا را به عهده دارند و هدایت تنها با بیان احکام الهی حاصل نمی شود بلکه ایمان راسخ انبیا به آنچه آورده اند و تجلی آن در اعمال آنها در هدایت

مردم نقش اساسی دارد؛ زیرا نقش تربیتی طرز عمل و رفتار مرئی و حالتها و صفات او در افرادی که تحت تربیت او قرار دارند، به مراتب بیشتر از گفتار او است. از این رو باید عوامل بازدارنده از گناه و خطا به اندازه‌ای در پیامبر نیرومند باشد که به کلی از گناه به دور بوده و از مصونیت کامل نسبت به گناه و مخالفت احکام الهی برخوردار باشد و هیچ نقطه تاریکی در صفحه حیات او پیدا نشود.

بی‌گمان اگر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در طول عمر خویش اندکی به پرستش و ستایش بت‌ها می‌گرایید، بزرگ‌ترین بمانه را به دست مخالفان خویش می‌داد؛ کسانی که در تأیید راه و روش خود می‌گفتند: آیا ما را از آنچه پیش از این، خود می‌پرستیدی نمی‌می‌کنی؟ در مورد سایر پیامبران علیهم السلام هم همین مطلب صدق می‌کند.

---

(1) اصول دین، مقدّس اردبیلی: 53؛ بحارالانوار: 72/11، باب 4.

پرسشها و پاسخها، ص: 214

### سؤال 11:

آیا ازدواج حضرت یوسف علیه السلام و زلیخا صحّت دارد؟ در صورت صحّت آیا از ارزش داستان نمی‌کاهد؟

از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمودند:

«پس از آن که یوسف علیه السلام عزیز مصر شد زلیخا به خاطر حاجتی که برایش پیش آمده بود نزد او رفت و وقتی او را در لباس عزیزی و فرمانروایی دید گفت:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْعَبِيدَ مُلُوكًا بِطَاعَتِهِ وَجَعَلَ الْمُلُوكَ عِبِيدًا بِمَعْصِيَتِهِ.

«حمد خدای را که بردگان را به خاطر اطاعت فرمانش ملوک ساخت و ملوک را به خاطر گناه برده گردانید» و در پایان این حدیث آمده که یوسف سرانجام با او ازدواج کرد «1».

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند:

«زلیخا اذن ملاقات با یوسف علیه السلام را گرفت تا به این جا می رسد که یوسف از او پرسید که چه چیزی تو را به آن کارها واداشت؟ زلیخا در جواب گفت: زیبایی و نیکویی چهره‌ات، یوسف در جواب او گفت: كَيْفَ لَوْ رَأَيْتَ نَبِيًّا يُقَالُ لَهُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَحْسَنُ مِنِّي وَجْهًا وَأَحْسَنُ مِنِّي خُلُقًا وَأَسْمَحُ مِنِّي كَفًّا: چگونه بودی اگر پیامبر آخر الزمان

(1) بحارالانوار: 268 / 12، باب 9؛ امالی شیخ طوسی: 456؛ مجلس 16.

پرسشها و پاسخها، ص: 215

حضرت محمد صلی الله علیه و آله را می دیدی که خوش چهره‌تر از من، خوش خُلق‌تر از من و سخاوتمندتر و مهربان‌تر از من می باشد زلیخا در جواب او گفت:

راست گفתי. یوسف سؤال کرد: از کجا فهمیدی که راست گفتم؟ زلیخا گفت: چون زمانی که نام او را بردی محبت او در دلم قرار گرفت. خداوند سبحان وحی کرد به حضرت یوسف علیه السلام که زلیخا راست می گوید وَقَدْ أَحْبَبْتُهَا لِجِبِّهَا مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ «به تحقیق که او را دوست دارم به خاطر این که او محمد صلی الله علیه و آله را دوست دارد. امام صادق علیه السلام در پایان حدیث می فرماید: خداوند امر کرد به حضرت یوسف علیه السلام که با او ازدواج کند» 1.

و چنین مسأله‌ای هرگز از ارزش داستان نمی کاهد بلکه بازگو کننده درس مهمی است و آن عبارت از این است که شکست‌ها همیشه شکست نیست بلکه در بسیاری از مواقع ظاهراً شکست است اما در باطن يك نوع پیروزی معنوی به حساب می آید، این‌ها همان شکست‌هایی است که سبب بیداری انسان می گردد و پرده‌های غرور و غفلت را می برد و نقطه عطفی در زندگی انسان محسوب می شود. همسر عزیز مصر هر چند در کار خود گرفتار بدترین شکست‌ها شد ولی این شکست در مسیر گناه باعث تنبّه او گردید، وجدان خفته‌اش بیدار شد و از کردار ناهنجار خود پشیمان گشت و روی به درگاه خدا آورد و آنچه در ملاقات با یوسف علیه السلام ذکر شد شاهدهی بر این مدّعا است «2».

---

(1) بحارالانوار: 193/16، باب 8، حدیث 30؛ علل الشرایع شیخ صدوق: 56/1، باب 48؛ البرهان: 279/5.

(2) تفسیر نمونه: 4321-436/9؛ المیزان: 349/11.

پرسشها و پاسخها، ص: 216

محدث قمی رحمه الله می فرماید:

«زلیخا به فتح زا و کسر لام درست است و حکایت شده که او علم و عبادت را از حضرت یعقوب علیه السلام فرا گرفت تا این که عامله و فقیهه گشت و در مصر کسی از زنان و مردان افضل از او نبود «1».

---

(1) سفینه البحار: 485/3.

پرسشها و پاسخها، ص: 217

### سؤال 12:

چرا خداوند پیامبران خود را در خاور میانه مبعوث کرد اما در مغرب زمین پیامبری مبعوث نکرده است؟

پیامبران اولوالعزم که دارای شریعت و کتاب آسمانی بودند طبق تصریح تاریخ از شرق میانه برخاستند نوح علیه السلام از سرزمین عراق برخاست و امام صادق علیه السلام فرمودند:

«کوفه و مسجدش در زمان نوح علیه السلام وجود داشت و منزل نوح علیه السلام و قوم او در يك آبادی، در کنار فرات در طرف غربی کوفه بود» «1».



مرکز دعوت ابراهیم علیه السلام عراق و شام بود و به مصر و حجاز نیز سفر کرد. موسی علیه السلام از مصر برخاست سپس به فلسطین آمد. مرکز تولد و قیام و دعوت مسیح علیه السلام نیز شام و فلسطین بود و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از سرزمین حجاز برخاست. می توان گفت شرق میانه منطقه پیامبرخیز جهان بوده است.

حال این سؤال مطرح می شود که آیا دلیلی دارد که آن ها همگی از این منطقه جهان برخیزند و آیا مناطق دیگر نیازی به ظهور پیامبران یا پذیرش آن ها نداشته است؟

اولاً: قرآن مجید در پاسخ به این قسم سؤالات می فرماید:

(1) تفسیر العیاشی: 144 / 2، حدیث 19.

پرسشها و پاسخها، ص: 218

«اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» «1».

خدا داناتر است که مقام رسالت را در کجا قرار دهد.

یعنی وقتی مسأله رسالت الهی بستگی داشته باشد به شرایط و ملاحظات بسیار و استعدادهاى مخصوص که در افراد هست مسلماً سرزمین ها هم در پرورش استعدادها تأثیر دارند و خداوند از این مسأله آگاهی کامل دارد.

در سرزمین های مانند فلسطین، جزیره العرب، مکه و مدینه، رجال دین و مردان خدا و کسانی که آمادگی قبول دعوت حق را داشته باشند بیشتر پرورش می یافته اند امروز هم می گویند که: شرق سرزمین عرفان و اشراق است و مثلاً غریب ها بیشتر به محسوسات می پردازند.

مورخان بزرگ جهان بر این نکته تصریح می کنند که: مشرق زمین گهواره تمدن انسانی است و منطقه ای که به نام هلال خصیب (هلال خصیب به معنای هلال پربرکت است و اشاره به منطقه ای است که از دره نیل شروع می شود و تا مسیر دجله و فرات و اروند رود، ادامه پیدا می کند و به صورت هلال بزرگ روی نقشه جغرافیا منعکس شده است) زادگاه تمدن های بزرگ جهان است.

آثار تاریخی مهمی که در این مناطق باقی مانده و سنگ نوشته‌ها همه شاهد و گویای این مدعا است. قدمت تمدن انسانی در این مناطق به هفت هزار سال یا بیشتر باز می‌گردد. آنچه باید مورد دقت قرار گیرد این است که رابطه نزدیکی بین تمدن انسانی و ظهور پیامبران بزرگ وجود دارد؛

### (1) انعام (6): 124.

#### پرسشها و پاسخها، ص: 219

زیرا که انسان‌های متمدن نیاز زیادتری به آئین‌های الهی دارند تا هم قوانین حقوقی و اجتماعی را تضمین کرده، جلوی تعدیات و مفسدات را بگیرد، و هم فطرت الهی آن‌ها را شکوفا سازد، به همین دلیل می‌گوییم نیاز بشر امروز - مخصوصاً کشورهای که از تمدن صنعتی سهم بیشتری دارند - به مذهب، از هر زمانی بیشتر است.

اقوام وحشی، یا نیمه وحشی آمادگی زیادی برای پذیرش مذاهب ندارند و اگر هم مذهب را پذیرا شوند قدرت نشر آن را ندارند. ولی هنگامی که مذهب در مراکز تمدن آشکار شود به سرعت از آنجا به نقاط دیگر نشر پیدا می‌کند؛ زیرا مردم مناطق دیگر برای حل مشکلاتشان دائماً در این مناطق رفت و آمد دارند، به علاوه وسائل نشر هر چه باشد، در این مراکز بیشتر است. ممکن است گفته شود پس چرا اسلام، بزرگترین آیین الهی از يك منطقه عقب افتاده برخاست؟ ولی اگر درست به نقشه جغرافیا نگاه کنیم می‌بینیم این نقطه عقب افتاده یعنی «مکه» در واقع مرکزی بوده که در اطراف آن بقایای پنج تمدن معروف بزرگ وجود داشته، و مکه نسبت به آن‌ها مانند مرکز دایره حساب می‌شده است.

در شمال، تمدن روم شرقی و شامات، در شمال شرقی تمدن ایران و کلد و آشور، در جنوب تمدن یمن و در غرب تمدن مصر باستان، درست به همین دلیل هنگامی که اسلام گسترش یافت تمام قلمرو این تمدن‌های پنجگانه را زیر سیطره خود قرار داد و همه را در خود ذوب نمود جنبه‌های مثبت هر کدام را گرفت و جنبه‌های منفی را حذف کرد و مسائل مهم عقیدتی و عملی را بر آن افزود و تمدن باشکوه اسلامی در سرتاسر این مناطق ظاهر گشت.

#### پرسشها و پاسخها، ص: 220

بنابر این سرزمین‌ها و مناطق مختلف جغرافیایی، وضعیت آب و هوایی و... در پرورش جسم انسان مفید و مؤثر است و وضعیت جسم نیز در روح انسان نقش به‌سزایی ایفا می‌کند و بعید نیست که بعضی از مناطق از جمله مناطق خاور میانه از نظر شرایط آمادگی بیشتری داشته‌اند برای پروراندن افرادی که اجمالاً استعداد اشراق و الهام دارند.

اما در مورد این که چرا در مغرب زمین پیامبری نبوده است باید گفت:

آنچه از قرآن استفاده می شود این است که قرآن کریم می فرماید:

«وَأِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» «1».

و هیچ امتی نبوده مگر آنکه در میان آنان بیم دهنده‌ای گذاشته است.

در تمام ملت‌ها نذیری وجود داشته است اما از نظر تاریخی ما نمی توانیم ثابت کنیم که غیر از خاور میانه مناطق دیگر دنیا پیغمبری پرورش نداده است چون از همه انبیایی که آمار و نامشان در جوامع روایی ما هست تنها نام بعضی در قرآن ذکر شده است:

«مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ» «2».

سرگذشت گروهی از آنان را برای تو حکایت کرده‌ایم، و سرگذشت برخی را بیان نکرده‌ایم.

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده که فرمودند:

«خداوند پیامبری سیاه پوست مبعوث کرد، هر چند سرگذشت او را در

(1) فاطر (35): 24.

(2) غافر (40): 78.

### پرسشها و پاسخها، ص: 221

قرآن بیان نکرده است «1».

شاید در مغرب زمین نیز انبیایی بوده‌اند که در قرآن قصه آنان نیامده است و راز عدم طرح داستان آنها این بوده که مردم آسیا نه از آنها اطلاع تاریخی داشتند و نه در منطقه جغرافیایی آنها قرار گرفته بودند و نه با وجود فاصله اقیانوس‌ها راه ارتباط برای مشاهده آثار و پندگیری از سرگذشت آنها میسر بود.

در هر حال این امری است الهی و خدا از همه داناتر به آن است. هر چه باشد و به هر علّتی که باشد پیامبرانی که در قرآن مجید یاد شده‌اند همه از این مناطق مذکور برخاسته‌اند.

و باید توجه داشته باشیم که طرح این سؤالات چندان مفید فایده نیست و مهم آن است که دعوت انبیای الهی مورد بررسی قرار گیرد و دستورها و تعلیمات آنها عمل شود.

---

(1) تفسیر جمع البیان: 8 / 458.

پرسشها و پاسخها، ص: 222

### سؤال 13:

چرا به همه افراد نبوت داده نشد و آیا اختصاص عده‌ای به مقام نبوت تبعیض نیست؟

اولاً: بین تبعیض و مفهوم تفاوت فرق وجود دارد. تبعیض آن است که میان دو فردی که از شایستگی‌های یکسان برخوردارند دو نوع برخورد متفاوت انجام گیرد و یکی از آن دو بیش از دیگری مورد تکریم قرار گیرد ولی تفاوت جایی است که دو شایستگی یا دو استحقاق وجود دارد و دو برخورد مختلف و متناسب با هر یک از آن دو انجام گیرد.

مثلاً اگر آموزگاری دو دانش‌آموز را که به سؤال او پاسخ صحیح داده‌اند یکی را تشویق کند و دیگری را تشویق نکند این کار او تبعیض و ظلم است ولی اگر به تناسب شایستگی‌های آنان آن دو را تشویق نماید هر چند تشویق وی متفاوت و مختلف باشد کار او عادلانه و خوب است.

بنابر این سپردن منصب رسالت و نبوت به افرادی که شایستگی آن را داشته‌اند و ندادن آن به کسانی که شایستگی آن را نداشته‌اند کاری عادلانه است و از مقوله تفاوت است نه تبعیض.

ثانیاً؛ آنچه در مسأله نبوت و امامت معتبر است نصب و گزینش الهی است، نه انتخاب اکثریت افراد بشر در آن دخالت دارد و نه انتخاب فرد خاصی از بشر، چرا که این دو نوع تعیین غالباً به گزینش اصلح واقعی منتهی نمی شود و از اغراض و هواهای نفسانی مصون نمی ماند. اما

### پرسشها و پاسخها، ص: 223

گزینش الهی و برگزیدن به نبوت و رسالت یا امامت بر اساس صلاحیتها و شرایط واقعی و شایستگی بوده و چون خداوند متعال عالم و آگاه است همیشه اصلح واقعی برگزیده می شود و به فرموده قرآن:

«اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» «1».

خدا داناتر است که مقام رسالت را در کجا قرار دهد.

بنابر این پاسخ این سؤال که چرا زید یا عمرو پیغمبر نشده اند معلوم می شود؛ برای این که شرط لازم در آنها فراهم نبوده است.

ثالثاً؛ نظام آفرینش که تجلی علم و حکمت خداوند است نظام أحسن و اکمل می باشد و این چراها در متن خلقت اصلاً صحیح نیست یعنی خلقت روی يك نظام لایتخلفی حرکت می کند که این نظام را نمی شود تغییر داد طرح خلقت طرح کاملی است و هر چیزی را خداوند در جای خودش به وجود آورده است و هر موجودی در مرتبه خودش که موجود شده نمی توانست غیر از این باشد که هست و اگر این تفاوتها نبود عالم ماده با شرایط فعلی آن پدید نمی آمد مثل این که بگوئیم چرا 4، 5 نشد اصلاً 4 بودن 4 به همین است که در این جایی که هست باشد اگر 4 را از این جا برداریم اصلاً دیگر 4 نخواهد بود.

---

(1) انعام (6): 124.

### پرسشها و پاسخها، ص: 224

سؤال 14:

چرا از میان زنان کسی به مقام نبوت نرسیده است؟

رسالت کاری اجرایی است و پیامبر باید با مردم در تماس باشد چرا که در نبوت و رسالت اموری مانند صلح و جنگ، آموزش احکام، پاسخ به سؤالات و امامت در جماعات مطرح است و زن این خصیصه و قدرت بدنی کافی را ندارد تا بتواند با همه انسان‌ها تماس بگیرد امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مورد ویژگی‌های بدنی و روانی زنان می‌فرماید:

«لَا تَمْلِكُ الْمَرْأَةُ مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَلَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ».

«بر زن فراتر از توان تحمیل مکن؛ زیرا زن ریحانه است و نه قهرمان» «1».

البته اختصاص رسالت به مردان هرگز از مقام معنوی زن نمی‌کاهد؛ زیرا ممکن است زن به مقام ولایت برسد و نسبت به بسیاری از انبیای الهی برتر باشد چنان که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به آن مقام والا نائل شد و سیدة نساء العالمین گردید، همین طور حضرت مریم علیها السلام که به مقام منیعی دست یافت و سرور زنان زمان خودش شد و قرآن کریم او را الگوی همه مؤمنان معرفی می‌کند «2» و برای حضرت مریم علیها السلام مقاماتی

(1) عیون الحکم: 526، باب 28؛ نهج البلاغه: نامه 31.

(2) «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةً نُوحٍ وَامْرَأةً لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِنَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ\* وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأةً فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَخِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَخِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» «خدا برای کافران، زن نوح و زن لوط را مثل زده که تحت سرپرستی و زوجیت دو بنده شایسته از بندگان ما بودند، ولی در امر دین و دین‌داری به آن دو بنده شایسته ما خیانت ورزیدند، و آن دو پیامبر چیزی از عذاب خدا را از آن دو زن دفع نکردند و هنگام مرگ به آن دو گفته شد: با وارد شوندگان وارد آتش شوید.\* و خدا برای مؤمنان همسر فرعون را مثل زده است هنگامی که گفت: پروردگارا! برای من نزد خودت خانه‌ای در بهشت بنا کن و مرا از فرعون و کردارش رهایی بخش و مرا از مردم ستمکار نجات ده» تحریم (66): 10-11.

بس ارزشمند چون اصطفاء، طهارت «1» و مکالمه فرشتگان «2» برمی شمارد. بنابر این ولایت که مقامی ملکوتی و معنوی است بین مرد و زن مشترک است و در سایه ولایت انسان به قرب الهی می رسد و گاه در این مقام، مقامی اجرایی مانند نبوت و رسالت به وی داده می شود.

پس اگر هیچ زنی به مقام رسالت و نبوت نمی رسد به این معنا است که هیچ زنی از نظر دریافت وحی و ابلاغ آن به مسؤولیت اجرایی نمی رسد

(1) «أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ» «اینانند که وارثانند» مؤمنون (23): 10.

(2) «وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ\* يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ\* ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُتْلُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ\* إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهاً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» «و یاد کنید هنگامی که فرشتگان گفتند: ای مریم! قطعاً خدا تو را برگزیده و از همه آلودگی های ظاهری و باطنی پاک ساخته، و بر زنان جهانیان برتری داده است.\* ای مریم! فروتنانه برای پروردگارت به طاعت برخیز و سجده به جای آور و با رکوع کنندگان رکوع کن.\* این حقایق از خبرهای غیبی است که به تو وحی می کنیم. و تو هنگامی که آنان قلم های خود را به عنوان قرعه زدن در آب می انداختند که کدامیک از آنان سرپرستی مریم را عهده دار شود، و نیز زمانی که برای کفالت او با یکدیگر جدال و ستیز می کردند، نزد آنان نبودی.\* یاد کنید زمانی که فرشتگان گفتند: ای مریم! یقیناً خدا تو را به کلمه ای از سوی خود که نامش مسیح عیسی بن مریم است مژده می دهد که در دنیا و آخرت دارای مقبولیت و آبرومندی و از مقرتان است» آل عمران (3): 42-45.

پرسشها و پاسخها، ص: 226

ولی ممکن است به مقام معنوی ولایت دست پیدا کند. پس آنچه مخصوص مرد است کاری اجرایی است که مربوط به ویژگی های بدنی، روانی و شرایط اجتماعی او است.

پرسشها و پاسخها، ص: 227

## سؤال 15:

آفرینش حضرت آدم علیه السلام از چه چیزی و به چه کیفیتی بوده است؟

از آیات مختلف قرآن و تعبیرات گوناگونی که درباره مبدأ آفرینش انسان آمده به خوبی استفاده می شود که انسان در آغاز خاک بوده «1»، پس با آب آمیخته شده و به صورت گل درآمده «2» و بعد به صورت گل بدبو

(1) «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يَتُوفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ رَوْحٍ هَبِيحٌ» «ای مردم! اگر درباره برانگیخته شدن پس از مرگ در تردید هستید، پس به این واقعیت توجه کنید که ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه، سپس از علقه، سپس از پاره گوشتی با آفرینشی کامل یا غیر کامل آفریدیم تا برای شما روشن کنیم که ما به برانگیختن مردگان تواناییم؛ و آنچه را می خواهیم تا مدتی معین در رحمها مستقر می کنیم؛ آن گاه شما را به صورت کودک از رحم مادر بیرون می آوریم تا آنکه به قدرت فکری و نیرومندی جسمی خود برسید. و برخی از شما پیش از فوتی قبض روح می شود، و برخی از شما را به پست ترین دوره عمر که ایام پیری است برمی گردانند تا در نتیجه از دانشی که داشتند چیزی نماند. و از نشانه های دیگر قدرت ما اینکه زمین را در زمستان خشک و افسرده می بینی، پس چون آب باران را بر آن نازل می کنیم، می جنبند و برمی آید و از هر نوع گیاه تر و تازه و بهجت انگیزی می رویند» حج (22): 5.

(2) «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ مَّمْتَرُونَ» «اوست که شما را از گلی مخصوص آفرید، سپس برای عمر شما مدتی مقرر کرد، و اجل حتمی و ثابت نزد اوست، شگفتا! که باز شما با این همه دلایل آشکار در یکتایی و ربوبیت او خالقیت او شک می کنید» انعام (6): 2.

پرسشها و پاسخها، ص: 228

(لجن) درآمده «1» پس حالت «چسبندگی پیدا کرد «2» و بعداً به صورت خشکیده درآمد و حالت «صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ» «3» به خود گرفت.



این مراحل از نظر زمانی چه اندازه طول کشید و انسان در هر مرحله‌ای چقدر توقف کرد و این حالت‌های انتقالی تحت چه عواملی به وجود آمد این‌ها مسائلی است که از علم و دانش ما مخفی است و تنها خدا می‌داند و بس، آن‌چه مسلم است این است که تعبیرات مزبور بیان‌گر واقعیتی است که با مسائل تربیتی انسان پیوند مهمی دارد و آن این‌که ماده اولیه انسان بسیار بی‌ارزش و بی‌مقدار و از حقیرترین مواد روی زمین بوده، اما خداوند بزرگ از چنین ماده بی‌ارزشی چنان مخلوق باارزشی ساخت که گل سرسبد جهان آفرینش شد و در ضمن اشاره‌ای است به این معنی که ارزش واقعی انسان را همان «روح الهی» و نفخه ربّانی که در آیات قرآن کریم «4» به آن اشاره شده تشکیل می‌دهد تا با شناخت این حقیقت انسان راه تکامل خود را به خوبی دریابد و بداند از کدامین مسیر باید برود تا ارزش واقعی خود را در عالم هستی بازیابد.

(1) «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ» «باز خواهند گفت: یقیناً ما چشم‌بندی شده‌ایم، بلکه گروهی جادو شده هستیم» حجر (15): 28.

(2) «فَأَسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنِ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَّازِبٍ» «پس از منکران معاد بپرس: آیا آفرینش آنان سخت‌تر و دشوارتر است یا آنچه مانند فرشتگان، آسمان‌ها، زمین، کوه‌ها و ... آفریده‌ایم؟ به یقین آفرینش آنان کاری ناچیز است چون ما آنان را از گلی چسبنده آفریده‌ایم» صافات (37): 11.

(3) «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ» «انسان را از گلی خشکیده مانند سفال آفرید» الرحمن (55): 14.

(4) «وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَشُورُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ» «و مسلماً پروردگار توست که محشورشان می‌کند؛ زیرا او حکیم و داناست» حجر (15): 25.

پرسشها و پاسخها، ص: 229

مسائلی پیرامون نبوت خاصه

پرسشها و پاسخها، ص: 231

## سؤال 1:

پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله قبل از بعثت پیرو چه دین و آیینی بودند؟

با مراجعه به سیره عملی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مطالعه تاریخ قبل از بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ثابت و روشن می شود که آن حضرت هرگز بت نپرستیده و از مسیر توحید خارج نگشته است. وقتی بحیرای راهب، نشانه های پیامبر خاتم را در سیمای محمد صلی الله علیه و آله نوجوان مشاهده کرد و برای آزمودنش او را به دو بت لات و عزی سوگند داد، این جمله به یاد ماندنی را از آن حضرت شنید که فرمودند:

«لَا تَسْأَلْنِي بِلَاتِ وَالْعُزَّى شَيْئاً، فَوَاللَّهِ مَا أَبْعَضْتُ شَيْئاً قَطُّ بَعْضَهُمَا» «1».

«مرا به این دو بت سوگند مده که به خدا هیچ گاه چیزی نزد من منفورتر از آن دو نبوده است».

هر وقت کسانی از اهل قبیله پیامبر صلی الله علیه و آله از آن حضرت می خواستند که با آنها به بتکده برود، امتناع ورزیده و قبول نمی کردند و به آن جا نمی رفتند.

زخشری در تفسیر آیه 6 از سوره مبارکه ضحی چنین می گوید: «اگر نعوذ بالله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قبل از بعثت کافر بودند، هر آینه این امر به

(1) السيرة النبوية ابن كثير: 1/ 245؛ بحار الانوار: 15/ 196، باب 2، حدیث 14.

پرسشها و پاسخها، ص: 232

عنوان نقیصه ای برای ایشان مطرح می شد» «1».

در حالی که می بینیم وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خویشاوندان خود را برای اظهار رسالت الهی خود جمع کرد و رسالت خود را به آنان عرضه نمود هیچ يك از آنان زبان به اعتراض با نظر به سابقه طفولیت و جوانی آن بزرگوار نگشود با این که ادعایی که آن حضرت مطرح فرموده بود تمام موجودیت آنان را دگرگون می کرد. لذا امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نهج البلاغه وقتی بعضی از اوصاف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را بیان می نمایند می فرمایند:

«... خَيْرَ الْبَرِيَّةِ طِفْلاً وَأَجْبَهَا كَهْلاً...».

«در دوران طفلی بهترین مردمان و در دوران بزرگسالی نجیب‌ترین آنان بود...» «2».

اما در مورد این که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بر طبق چه مذهب و آئینی عمل می‌نموده است سه دیدگاه وجود دارد که ما به جهت رعایت اختصار دیدگاه سوم را که اکثر دانشمندان شیعه و اهل سنت بر آن معتقدند را بیان می‌کنیم و آن عبارت است از این که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله قبل از بعثت تابع هیچ شریعتی از شرایع گذشته نبوده‌اند بلکه به تکلیف خود که از سوی خداوند سبحان برای حضرت مشخص شده بود عمل می‌کردند تا زمانی که آیین اسلام بر ایشان نازل گشت چنان که شیخ طوسی در عده

(1) الکشاف: 265 / 4.

(2) نهج البلاغه: خطبه 104.

### پرسشها و پاسخها، ص: 233

الاصول، مرحوم میرزای قمی در قوانین الاصول، علامه طباطبایی در المیزان، مرحوم طبرسی در مجمع البیان و علامه مجلسی در بحارالانوار و همچنین از دانشمندان اهل سنت کسانی مانند قاضی عیاض در الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ابوبکر باقلانی، ابوعلی جبائی، ابوهاشم معتزلی، جارالله زنجشیری در الکشاف، فخر رازی در تفسیر کبیر و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه قائل به این قول شده‌اند.

از جمله دلایلی که بر این قول دلالت دارد عبارتند از:

1- تمام مسلمانان اتفاق نظر دارند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر تمام انبیا برتری داشته و افضل از آنان است و از نظر عقل تبعیت کردن افضل از مفضول صحیح نیست «1».

2- اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واقعاً به یکی از شرایع گذشته متعبد بوده‌اند حتماً در تاریخ زندگی ایشان نقل می‌شد و اهل آن شریعت این را جزو افتخارات خود حساب کرده و از این مسأله به نفع خود احتجاج می‌کردند، در حالی که در هیچ جای تاریخ چنین امری ذکر نشده است.

3- با توجه به آن چه که در بیان معنای نبی در نبوت عامه گذشت از روایات معتبر استفاده می شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قبل از بعثت نیز مقام نبوت را داشته اند و در سنّ چهل سالگی به مقام رسالت مشرف شده اند «2».

4- حضرت علی علیه السلام که از کودکی در محضر پیامبر بوده و تربیت یافته مکتب محمدی صلی الله علیه و آله است می فرماید:

---

(1) الذریعه الی اصول الشریعه: 2 / 596.

(2) بحارالانوار: 18 / 278 باب 2؛ السیره النبویه، ابن کثیر: 1 / 317.

پرسشها و پاسخها، ص: 234

«از آن زمانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از شیر بازگرفته شد، خداوند بزرگترین فرشته اش را قرین وی ساخت تا او را به راه های بزرگواری و درستی و اخلاق نیک رهنمون سازد «1».

5- با مراجعه به سیره عملی آن حضرت صلی الله علیه و آله در طول چهل سال قبل از بعثت این امر به خوبی معلوم و مشخص می شود که ایشان در این مدت راه و روش خاص خود را می رفته و در هیچ موردی ملاحظه نشده است که ایشان به کتاب و یا دانشمندی از دانشمندان شرایع گذشته مراجعه نمایند و یا در معابد و کلیساهای یهودی ها و نصاری و یا مذاهب دیگر رفته و مشغول عبادت و انجام اعمال آنها باشند.

---

(1) نهج البلاغه: خطبه 234 (قاصعه).

پرسشها و پاسخها، ص: 235

سؤال 2:

مقصود از امی بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چیست؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آیا تا آخر عمر امی ماندند و دیگر این که علم و دانش خود را از چه طریقی آموختند؟

کلمه امی، یکی از القاب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است که در دو آیه از قرآن کریم آمده است «1» اما این که کلمه «امی» منسوب به چه چیز است و به عبارت دیگر مبدأ اشتقاق کلمه «امی» چیست سه نظریه را در این جا

(1) «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ\* قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» همان کسانی که از این رسول و پیامبر «ناخوانده درس» که او را نزد خود با همه نشانه‌ها و اوصافش در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند، پیروی می‌کنند؛ پیامبری که آنان را به کارهای شایسته (FtnTxtS)1 - وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَ لَمْ يُوْحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَ مَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ وَ الْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ» «چه کسی ستمکارتر از کسی است که به خدا دروغ می‌بندد، یا می‌گوید: به من وحی شده؛ در حالی که چیزی به او وحی نشده است، و نیز کسی که بگوید: من به زودی مانند آنچه خدا نازل کرده نازل می‌کنم؟! ای کاش ستمکاران را هنگامی که در سختی‌ها و شداید مرگ‌اند ببینی در حالی که فرشتگان دست‌های خود را به سوی آنان گشوده و فریاد می‌زنند جانان را بیرون کنید، امروز که روز وارد شدن به جهان دیگر است به سبب سخنانی که به ناحق درباره خدا می‌گفتید و از پذیرفتن آیات او تکبر می‌کردید، به عذاب خوارکننده‌ای مجازات می‌شوید» انعام (6): 93.

پرسشها و پاسخها، ص: 236

مطرح می‌نمائیم:

1- «امی» منسوب به «ام» به معنی مادر است یعنی کسی که از نظر خواندن و نوشتن به همان حالت مادرزادی خود باقی است.

2- «امی» منسوب به «امت» است، یعنی کسی که به روش اکثریت مردم عادت دارد؛ زیرا اکثریت مردم خواندن و نوشتن را نمی دانستند، چنان که کلمه «عامی» منسوب به «عامه» و به معنی کسی است که به روش و عادت عامه مردم عمل می کند.

3- «امی» منسوب به «امّ القری» یعنی مکه است؛ زیرا قرآن مکه را «امّ القری» «1» نامیده است.

نظر اول با توجه به قواعد ادبی صحیح تر است و مورد قبول اکثریت علمای اسلامی نیز هست بنابراین مقصود از امی بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این است که آن حضرت نزد کسی درس نخوانده و خواندن و نوشتن نیاموخته است و پر واضح است که درس نخواندن با بی سواد بودن ملازمه ندارد.

(1) «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُحْزَنُونَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ» «چه کسی ستمکارتر از کسی است که به خدا دروغ می بندد، یا می گوید: به من وحی شده؛ در حالی که چیزی به او وحی نشده است، و نیز کسی که بگوید: من به زودی مانند آنچه خدا نازل کرده نازل می کنم؟! ای کاش ستمکاران را هنگامی که در سختی ها و شداید مرگ اند ببینی در حالی که فرشتگان دست های خود را به سوی آنان گشوده و فریاد می زنند جانتان را بیرون کنید، امروز که روز وارد شدن به جهان دیگر است به سبب سخنانی که به ناحق درباره خدا می گفتید واز پذیرفتن آیات او تکبر می کردید، به عذاب خوارکننده ای مجازات می شوید» انعام (6): 93.

### پرسشها و پاسخها، ص: 237

آری، روش معمول و متعارف برای کسب علم و دانش درس خواندن است ولی علم و دانش پیامبران الهی از طریق معمول تحصیل نمی شود، بلکه از طریق لطف الهی به آنها افاضه می شود و صاحب علم لدنی می باشند بنابراین معلم آنان خداوند بوده و در مکتب وحی، عالی ترین معارف را آموخته اند و به قول حافظ:

به غمزه مسأله آموز صد مدرّس شد

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت

معارف بلند قرآن کریم و احکام و قوانین جامع و کامل آن حضرت بختین گواه در مقام والای علمی و دانش وسیع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد.

بنابر این امی بودن نه به معنای بی سواد بودن است و نه نخواندن و نوشتن برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقص می باشد.

ابن خلدون در این باره می گوید: «پیغمبر امی بود، امی بودن برای او کمال بود؛ زیرا علم خویش را از بالا گرفته بود اما امی بودن برای ما نقص است؛ زیرا مساوی با جاهل بودن ما است» **«1»**.

آری، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حکم تاریخ قطعی و به شهادت قرآن **«2»** لوح ضمیرش از تعلیم و فراگیری دانش از بشر، پاک بوده است. او انسانی است که مکتبی، جز مکتب الهی ندیده و جز از حق، دانش نیاموخته

---

(1) مقدمه ابن خلدون: 419.

(2) «وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذْ لَأَتَّابَ الْمُطْبُؤْنَ» «و پیش از این قرآن، تو هیچ نوشته ای را نمی خواندی و آن را با دست خود نمی نوشتی وگرنه باطل گرایان پاوه گو در وحی بودن و حقیقت آن شك می کردند» عنكبوت (29): 48.

### پرسشها و پاسخها، ص: 238

است **«1»**. با این حال او معلّم بشر و پدید آورنده دارالعلمها و دانشگاهها شده مانند سایر پیامبران که درس نخواندند ولی بزرگترین معلّمان بوده اند حضرت آدم فرد درس نخوانده بود ولی قرآن کریم او را معلّم فرشتگان معرّفی می کند **«2»**.

بنابر این پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چه در دوران قبل از رسالت که همه قبول دارند و در دوران بعد از رسالت نیز امی بودند و با توجه به مسائلی که بعضی از دانشمندان اسلامی نسبت به امی بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مطرح کرده اند اگر بپذیریم که در دوران رسالت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نوشته اند يك نوبت بیشتر نبوده است چنان که در جریان صلح حدیبیه گفته شده که پیامبر قلم به دست گرفت و صلحنامه را نوشت ولی جمعی از علمای اسلام این خبر را انکار کرده اند **«3»**.

حکمت «درس ناخواندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نیز خداوند در آیه 48 سوره عنکبوت بیان کرده است و آن این که اگر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می توانست بخواند و بنویسد، این تهمت را بر پیامبر وارد می کردند که

(1) «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ \* عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ» «و از روی هوا و هوس سخن نمی گوید. \* گفتار او چیزی جز وحی که به او نازل می شود، نیست. \* فرشته بسیار نیرومند به او تعلیم داده است» نجم (53): 3-5.

(2) «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ \* قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» «و خدا همه نامهای موجودات را به آدم آموخت؛ سپس هويت و حقایق ذات موجودات را به فرشتگان ارائه کرد و گفت: مرا از نامهای ایشان خبر دهید، اگر در ادعای سزاوار بودنتان به جانمایی راستگوئید. \* گفتند: تو از هر عیب و نقصی منزهی، ما را دانشی جز آنچه خودت به ما آموخته ای نیست، یقیناً تویی که بسیار دانا و حکیمی» بقره (2): 31-32.

(3) تفسیر نمونه: 308/16.

### پرسشها و پاسخها، ص: 239

آیاتی که بر مردم می خواند وحی الهی نیست و او آنها را از پیش خود می گوید و یا از کسی آموخته است و همه اینها می توانست در اذهان مردم ایجاد شك و تردید نماید چنان که در جای دیگر، قرآن کریم این اتهام را از سوی مخالفان مطرح کرده و فرموده است:

«وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ» «1».

و ما می دانیم که آنان می گویند: یقیناً این آیات را بشری به اومی آموزد!!

درس ناخواندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و این که او نه می خوانده و نه می نوشته، این تهمت را خنثی می کرد چنان که حضرت رضا علیه السلام در مناظره با علمای ادیان مختلف خطاب به رأس الجالوت فرمودند:

«از جمله دلایل صدق این پیامبر آن است که شخصی بود یتیم، تهیدست، چوپان، هیچ کتابی نخوانده و نزد هیچ استادی نرفته بود، کتابی آورد که در آن حکایت پیامبران و خبر گذشتگان و آیندگان آمده است» «2».



در پایان این نکته را نیز متذکر می‌شویم که بعضی روایاتی که در منابع روایی وجود دارد بیان‌گر این مطلب است که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله هم می‌خوانده و هم می‌نوشته است مانند روایتی که علامه مجلسی در جلد 16 بحارالانوار صفحه 133 از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. و در مقابل روایاتی هم موجود است که نافی این مطلب می‌باشد.

---

(1) نخل (16): 103.

(2) التوحید شیخ صدوق: 417، باب 65.

پرسشها و پاسخها، ص: 240

علامه مجلسی رحمه الله می‌فرماید «می‌توان به دو صورت بین این دو دسته از اخبار جمع کرد:

- 1- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قادر بر کتابت بودند ولی نمی‌نوشتند به خاطر نوعی مصلحت.
- 2- اخباری را که دال بر عدم کتابت و قرائت است را حمل کنیم بر این که کتابت و قرائت کردن را از بشری نیاموخته بود اما اخبار دیگر را حمل کنیم بر این که پیامبر قادر بر کتابت و قرائت بودند به طریق اعجاز» «1».

---

(1) بحارالانوار: 134 / 16، باب 6، حدیث 72.

پرسشها و پاسخها، ص: 241

سؤال 3:

آیا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله غیر از قرآن معجزه‌های دیگری نیز داشته‌اند؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علاوه بر قرآن کریم معجزه‌های فراوان دیگری داشته است که برای آگاهی از آنها می‌توان به کتب مربوط به معجزه‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رجوع کرد.

محدث قمی قدس سره در کتاب منتهی‌الآمال از ابن شهر آشوب نقل کرده که تعداد معجزات آن حضرت چهار هزار و چهار صد و چهل معجزه بود، که از این تعداد سه هزار معجزه در کتاب‌ها ذکر شده است. در این جا به ذکر چند معجزه می‌پردازیم:

1- حرکت درخت به درخواست پیامبر صلی الله علیه و آله که شرح آن در نهج البلاغه آمده است «1».

2- زمانی که از مکه به مدینه هجرت می‌کردند در بین راه به خیمه زنی به نام (امّ معبد) رسیده در خیمه گوسفند لاغری با پستان‌های خشکیده را مشاهده نمودند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اگر اجازه دهی من شیر او را بدوشم. آن گاه با دست کشیدن به پستان‌های گوسفند و خواندن دعا، آن قدر شیر از پستان گوسفند دوشید که «امّ معبد» و همه اصحاب از آن نوشیدند و در آخر نیز خود حضرت از آن شیر نوشیدند.

---

(1) نهج البلاغه: خطبه 234 (قاصعه).

### پرسشها و پاسخها، ص: 242

3- بعد از هجرت به مدینه و ساختن مسجد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام خواندن خطبه به درخت حرماپی خشک که در گوشه‌ای از مسجد بود تکیه می‌دادند تا این که شخصی با اجازه حضرت منبری با سه پایه برای حضرت ساخت برای اولین بار که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به بالای منبر رفتند آن درخت به ناله درآمد و مانند ناقه‌ای که از فرزندش جدا شده ناله می‌کرد تا آن که حضرت از منبر به زیر آمدند و او را دربرگرفتند تا آرام و ساکت شد پس حضرت فرمودند: اگر من او را دربر نمی‌گرفتم تا قیامت ناله می‌کرد این درخت به ستون حنّانه معروف است.

4- در سفر تبوک که تشنگی بر اصحاب حضرت غلبه کرده بود اصحاب از شدت تشنگی شکایت کردند آن حضرت دست مبارک خود را در آب ظرفی که حتی يك نفر با آن سیراب نمی‌شد گذاشت و آب افزایش یافت به گونه‌ای که همگی از آن آب خورده و حتی چهارپایان را نیز سیراب نمودند.

5- در جریان هجرت از مکه، یکی از مشرکان به نام «سراقه بن مالک» که در تعقیب آن حضرت بود به وی رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله در آن حال دعا فرمود که: الهی! بدانچه دانی شرّ او را از من دفع کن، به ناگاه دست و پای اسب سراقه در زمین هموار و بی گل و لای فرورفت و به کلی از حرکت باز ایستاد!

سراقه گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله! دانستم که این کار تو است. اکنون دعا کن تا از این و رطه خلاص شوم و عهد می کنم که بازگردم و هر کس که از عقب آید را بازگردانم؛ آن گاه حضرت دعا فرمود و زمین، اسب او را رها کرد و او بازگردید.

### پرسشها و پاسخها، ص: 243

6- سیر شبانه حضرت از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی؛ مطابق آیات قرآن «1»، حضرت شبی از مسجد الحرام به مسجد الاقصی سیر کرد و این مسافت را در چنان مدّت کوتاهی طی کرد که با سریع ترین وسایل هم نمی توان ظرف چنین مدّتی آن مسافت را طی نمود.

(1) «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» «منزه و پاك است آن خدایی که شبی بنده اش محمد 6 را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی که پیرامونش را برکت دادیم، سیر و حرکت داد، تا بخشی از نشانه های عظمت و قدرت خود را به او نشان دهیم؛ یقیناً او شنوا و داناست.\* و ما به موسی کتاب دادیم و آن را برای بنی اسرائیل وسیله هدایت قرار دادیم و در آن کتاب، آنان را به این حقیقت راهنمایی کردیم که جز مرا که خدای یگانه ام وکیل و کار ساز نگیرید» اسرا (17): 1؛ «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى \* ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى \* وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى \* ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى \* فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى \* فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى \* مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى \* أَفَتُمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَى \* وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى \* عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى \* عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى \* إِذْ يَغْشَى السُّدْرَةَ مَا يَغْشَى \* مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَعَى \* لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى» «فرشته بسیار نیرومند به او تعلیم داده است.\* همان که دارای درایت و توانمندی شگفتی است، پس به آنچه که مأمور انجامش می باشد مسلط و چیره است.\* در حالی که در افق اعلا بود.\* سپس نزدیک رفت و نزدیک تر شد،\* پس فاصله اش با پیامبر به اندازه فاصله دو کمان گشت یا نزدیک تر شد.\* آن گاه به بنده اش آنچه را باید وحی می کرد، وحی کرد.\* آنچه را دل پیامبر دید به پیامبر دروغ نگفت تا او را درباره حقیقت فرشته وحی به وهم و خیال اندازد، بلکه به حضور و شهودش یقین کامل داشت.\* آیا در آنچه به حقیقت می بینید با او به سختی مجادله و ستیزه می کنید؟ و بی تردید\* يك بار دیگر هم او را دیده است،\* نزد سدره المنتهی،\* در آنجا که جنت الماوی است.\* آن گاه که سدره را احاطه کرده بود آنچه از فرشتگان، نور و زیبایی احاطه کرده بود.\* دیده پیامبر آنچه را

دید بر غیر حقیقت و به خطا ندید و از مرز دیدن حقیقت هم درنگذشت.\* به راستی که بخشی از نشانه‌های بسیار بزرگ پروردگارش را دید» نجم (53): 5- 18.

پرسشها و پاسخها، ص: 244

#### سؤال 4:

نام مبارك پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله چند بار در قرآن آمده است؟

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اسامی متعددی داشتند در روایتی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ده نام داشت که پنج نام آن در قرآن آمده؛ «محمّد»، «احمد»، «عبدالله»، «یس» و «نون» «1».

نام «محمّد» چهار مرتبه در قرآن آمده است در سوره‌های آل عمران آیه 144، احزاب آیه 40، محمّد آیه 2 و فتح آیه 29.

نام «احمد» يك بار در قرآن در سوره مبارکه صفّ آیه 6 آمده است.

نام «عبدالله» در آیه 19 سوره مبارکه جنّ آمده است.

«یس» در آغاز سوره مبارکه «یس» آمده است. در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمودند:

«یس إسمُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالذَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».

«یس نام رسول خدا صلی الله علیه و آله است و دلیل بر آن این است که بعد از آن می‌فرماید تو از مرسلین و بر صراط مستقیم هستی» «2».

امام صادق علیه السلام در ضمن حدیثی طولانی که در آن حروف مقطعه قرآن

---

(1) نور الثقلین: 313 / 5، حدیث 15.

(2) همان: 375 / 4، حدیث 15.

پرسشها و پاسخها، ص: 245

را معنی کردند، فرمودند:

أما «یس» فاسم من اسماء النبی صلی الله علیه و آله ومعناه: یاأئها السامع للوحی «1» یس اسمی از اسمای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است و معنای آن «ای شنونده وحی» می باشد.

«ن» در آغاز سوره مبارکه قلم آمده و آیات بعدی نیز می تواند قرینه ای باشد بر این که «نون» از اسامی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است.

«طه» نیز یکی دیگر از اسامی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می باشد که در آغاز سوره مبارکه طه به آن اشاره شده است.

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده که «طه» از اسامی پیامبر است و معنی آن یا طالب الحق، الهادی الیه «ای کسی که طالب حقی و هدایت کننده به سوی آنی» می باشد «2».

---

(1) معانی الاخبار: 22، حدیث 1.

(2) معانی الاخبار: 22 حدیث 1؛ بحار الانوار: 86 / 16، باب 6، حدیث 4.

پرسشها و پاسخها، ص: 246

سؤال 5:

آیا نامی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در کتاب‌های تورات و انجیل به میان آمده است؟

با توجه به آیه 6 سوره مبارکه صف حضرت عیسی علیه السلام حلقه اتصالی است که امت موسی و کتاب او را به امت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و کتاب او پیوند می‌دهد و خود را بشارت دهنده به آمدن پیامبری که نام او احمد است معرفی می‌کند:

«و مَبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ» «1».

و به پیامبری که بعد از من می‌آید و نامش «احمد» است، مژده می‌دهم.

گرچه در آیه فوق ذکری از این سخن به میان نیامده که این بشارت در متن کتاب آسمانی مسیح بوده یا نه، ولی آیات دیگر «2» قرآن گواه بر ذکر آن در خود انجیل است. در آیه 156 اعراف می‌خوانیم:

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ».

همان کسانی که از این رسول و پیامبر «ناخوانده درس» که او را نزد خود با همه نشانه‌ها و اوصاف در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند، پیروی می‌کنند.

(1) صف (61): 6.

(2) تفسیر المیزان: 2530 / 19.

### پرسشها و پاسخها، ص: 247

در کتاب‌هایی که امروز در دست یهود و نصاری به نام تورات و انجیل وجود دارد نیز با وجود این که تحریف شده و کتاب‌های نازل شده بر موسی و عیسی نیست ولی باز هم تعبیرات فراوانی که بشارت به ظهور بزرگی که نشانه‌های آن جز بر اسلام و آورنده آن تطبیق نمی‌کند دیده می‌شود.

علاوه بر پیش‌گویی‌ها در متن سریانی اناجیل که از اصل یونانی گرفته شده «پارقلیطا» آمده و در متن یونانی «پیرکتوس» آمده که از نظر فرهنگ یونانی به معنی «شخص مورد ستایش» است معادل «محمد و احمد».

در حدیثی آمده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد معبد یهودی‌ها شدند، آن‌ها از ورود پیامبر ناخشنود بودند پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای جمعیت یهود! دوازده نفر از خودتان را به من نشان دهید که گواهی بر وحدانیت خدا و نبوت محمد صلی الله علیه و آله بدهند تا خداوند غضبش را از تمام یهودیان جهان برگیرد.

آن‌ها ساکت شدند و احدی پاسخ نگفت، پیامبر اسلام سه بار این مطلب را تکرار کرد و در هر سه بار همه سکوت کردند سپس فرمود: شما از بیان حق ابا کردید ولی به خدا سوگند «حاشر» و «عاقب» (القابی که در تورات برای پیامبر آمده بود) منم خواه ایمان بیاورید یا تکذیب کنید.

سپس پیامبر بازگشت اما هنوز قدم بیرون نگذاشته بود که مردی پشت سر او آمد و گفت: ای محمد! بایست سپس رو به جمعیت یهود کرد و وقتی از آن‌ها اعتراف گرفت که آگاه‌ترین فرد نسبت به کتاب آسمانی

### پرسشها و پاسخها، ص: 248

آن‌هاست به آن‌ها گفت: من خدا را گواه می‌گیرم که او همان پیامبری است که در تورات و انجیل آمده است. یهود هنگامی که چنین دیدند گفتند! تو دروغ می‌گویی و کلمات زشت و بدی به او نثار کردند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شما دروغ می‌گویید، انکار شما بعد از اقرارتان هرگز پذیرفته نخواهد شد «1». این مرد کسی جز عبدالله بن سلام نبود.

---

(1) مسند، احمد: 25 / 6.

### پرسشها و پاسخها، ص: 249

#### سؤال 6:

کدام پیامبر برای بعد از خود جانشین و وصی تعیین کرده که شیعه به چنین مطلبی در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله معتقدند؟

شریعت نیازمند حافظ، مبین و مبلغ و مجری است از این روی در طول دوران نبوت پیامبران برای خود جانشینانی داشتند و حتی در دوران حیات خود نیز هرگاه به دلایلی از قوم و ملت خود جدا می شدند، افراد شایسته‌ای را به جانشینی خود بر می گزیدند.

وصی آدم علیه السلام:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«آدم از خدا می خواست که وصی صالحی برای او قرار دهد پس خداوند به او وحی کرد که: «من پیامبران را با نبوت گرامی داشتم سپس گروهی را از میان خلقم برگزیدم و برگزیدگان آنها را وصی قرار دادم». پس خداوند- تبارک و تعالی - به او وحی کرد:

«ای آدم! به شیث وصیت کن» پس آدم به شیث - که همان پسرش هبة الله بود - وصیت کرد «1».

وصی نوح علیه السلام:

---

(1) من لایحضره الفقیه: 4 / 175 حدیث 5402.

پرسشها و پاسخها، ص: 250

امام باقر علیه السلام فرمودند:

«چون وفات نوح فرا رسید به پسرش سام وصیت کرد و صندوق و آنچه در آن بود و وصیت را به او سپرد».

وصی موسی علیه السلام:

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«موسی علیه السلام به یوشع بن نون و یوشع بن نون به فرزند هارون وصیت کرد و به پسر خود و پسر موسی وصیت نکرد چرا که انتخاب باخدای متعال است و از میان آنان هر کسی را که بخواهد برمی گزیند» «1».

وصی عیسی علیه السلام:



پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«عیسی علیه السلام به آسمان بالا برده شد در حالی که از قومش پیمان گرفته بود که به وصیش شمعون بن حمون صفا وفادار بمانند» «2».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در دوران حیات خود همین روش را به کار می‌بست. بدین جهت همه مسلمانان معتقدند که پس از پیامبر باید کسانی که شایستگی خلافت و امامت را دارند این مسؤولیت را بر عهده گیرند.

---

(1) الکافی: 293 / 1، حدیث 3.

(2) معانی الاخبار: 372، حدیث 1.

پرسشها و پاسخها، ص: 251

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

«ای علی! تو جانشین من بر امتم در هنگام حیات و پس از مرگ هستی و نسبت تو با من همانند نسبت شیث با آدم علیه السلام و سام بانوح علیه السلام و اسماعیل با ابراهیم علیه السلام و یوشع با موسی علیه السلام و شمعون با عیسی علیه السلام است. ای علی! تو وصی و وارث منی» «1».

در روایت دیگری فرمودند:

«وصی من علی بن ابی طالب است» «2».

---

(1) بشارة المصطفی: 58؛ بحارالانوار: 103 / 38 باب 61، حدیث 26.

(2) من لایحضره الفقیه: 180 / 4 حدیث 5407.

پرسشها و پاسخها، ص: 252

## سؤال 7:

آیا در قرآن کریم هم به خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اشاره شده است؟

اندیشه ختم نبوت و پایان یافتن سلسله رسالت از ضروریات تعالیم اسلامی است. ایمان به پیامبر ملازم با ایمان به خاتمیت اوست و پذیرش اسلام به معنای پذیرش ختم نبوت است. آیاتی پر شمار از قرآن کریم به صراحت یا اشارت بر این موضوع دلالت دارند.

همه آیاتی که از جهانی بودن دعوت اسلام سخن می گویند و کمالش را بیان می کنند به گونه ای جاودانگی آن را نیز نشان می دهند. اما صریح ترین آیه ای که در آن از خاتمیت سخن رفته و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را پایان دهنده سلسله نبوت دانسته است، آیه ای است که می فرماید:

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» «1».

«محمد پدر هیچ يك از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است و خدا همواره بر هر چیزی دانا است».

موضوع خاتمیت در روایات هم جایگاهی ویژه دارد «2». پیامبر

(1) احزاب (33): 40.

(2) مفاهیم القرآن: 148/3 - 179 در این کتاب حدود 135 حدیث در این موضوع گردآوری شده است؛ بحار

الانوار: 62/11، باب 2.

## پرسشها و پاسخها، ص: 253

اکرم صلی الله علیه و آله بارها این حقیقت را بر زبان می آورد و خود را خاتم پیامبران و آخرین طلوع نبوت معرفی می کرد. امیرمؤمنان علیه السلام نیز بر این حقیقت بسیار پای می فشارد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را «ختم کننده صحیفه وحی» «1»، «پایان دهنده سلسله رسالت» «2» و «تمام کننده حجت خداوند» «3» می داند. پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله حزن و اندوه بی پایان خویش را به زبان آورد و فرمود:

«بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي لَقَدْ انْقَطَعَ بِمَوْتِكَ مَا لَمْ يَنْقَطِعْ بِمَوْتِ غَيْرِكَ مِنَ النَّبُوءَةِ وَالْإِنْبَاءِ وَأَخْبَارِ السَّمَاءِ» «4».

«پدر و مادرم به فدایت، با مرگ تو رشته‌ای برید که در مرگ جز توکس چنان ندید: پایان یافتن دعوت پیامبران و بریدن خبرهای آسمان».

(1) نهج البلاغه: خطبه 133.

(2) همان: خطبه 1.

(3) همان: خطبه 91.

(4) همان: خطبه 226؛ بحارالانوار: 527 / 22، باب 2 حدیث 33.

پرسشها و پاسخها، ص: 254

### سؤال 8:

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله از چه طریقی امرار معاش می کردند؟

آن چنان که مورخان شرح حال آن حضرت را به ثبت رسانیده‌اند، پیامبر مالی را از پدر به ارث نبرده بود و در جوانی از ممر تجارت، گاه به همراه عمویش ابوطالب و سپس با سرمایه خدیجه علیها السلام امرار معاش می نمود.

پس از ازدواج با خدیجه تا بعثت نیز امر بدین منوال بود و هنگامی که آن حضرت به نبوت مبعوث گشت و پیش از هجرت به مدینه دقیقاً معلوم نیست رسول خدا صلی الله علیه و آله معاش خویش را از چه ممری تأمین می کرد، اجمالاً بقایایی از اموال خدیجه در اختیار داشته است پس از هجرت، چندی در ضیافت انصار بوده و پس از آن سرایا و غزوات آغاز گردید و به قول ابن عباس:

«جُعِلَ رِزْقُهُ تَحْتَ رُحْمِهِ».

«روزیش در زیر سایه نیزه شجاعتش مقرر بود «1»».

خمس نیز به دست حضرت می‌رسید و اختیارش با ایشان بود.

هدایای بی‌شماری از اطراف و اکناف جهان به ایشان می‌رسید.

انفال هم به فرموده قرآن کریم مخصوص خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است

(1) بحارالانوار. 56/100، باب 4 حدیث 34.

پرسشها و پاسخها، ص: 255

و تمام اموال اضافی که مالک خصوصی ندارد را شامل می‌شود.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«انفال اموالی است که از دارالحرب بدون جنگ گرفته می‌شود و همچنین سرزمینی که اهلش آن را ترك کرده و از آن هجرت می‌کنند- و آن را «فئء» می‌نامند- و میراث کسی که وارثی نداشته باشد و سرزمین و اموالی که پادشاهان به این و آن می‌بخشیدند- در صورتی که صاحب آن شناخته نشود- بیشه‌زارها، جنگل‌ها، دژه‌ها و سرزمین‌های موات که همه این‌ها از آن خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از او برای کسی است که قائم مقام او است و او آن را در هر راه که مصلحت خویش و مصلحت مردمی که تحت تکفل او هستند ببیند، مصرف خواهد کرد «1»».

(1) کنزالعرفان: 254 / 1؛ تفسیر نمونه: 82 / 7.

پرسشها و پاسخها، ص: 256

معراج پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در چه زمانی و از کجا شروع شد، روحانی بود یا جسمانی و از نظر عقلی و علمی چگونه قابل اثبات است؟

در مورد تاریخ وقوع معراج در میان مورخان اسلامی اختلاف نظر است؛ بعضی آن را در سال دهم بعثت شب 27 رجب دانسته و بعضی آن را در سال دوازدهم شب 17 ماه مبارک رمضان و بعضی آن را در اوایل بعثت ذکر کرده‌اند و مکان شروع معراج هم اختلافی است اما آنچه که از ظاهر قرآن کریم استفاده می‌شود این است که آغاز این سفر از مسجدالحرام بوده است و نمی‌توان از ظاهر قرآن به راحتی گذشت و باید دانست که اختلاف در تاریخ وقوع و مکان شروع معراج مانع از اتفاق در اصل وقوع آن نیست و بحث از سال و ماه و مکان، وقوع چندان اهمیت ندارد.

اما این که معراج پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روحانی بوده یا جسمانی باید گفت:

که مشهور میان دانشمندان اسلامی (اعم از شیعه و سنی) این است که اولاً: حضرت در حال معراج بیدار بود ثانیاً: جسم داشت اما در مورد جسمانی بودن معراج نباید گرفتار افراط شد.

بخشی از معراج مربوط به جسم است یعنی همان سیر شبانه از مسجدالحرام تا مسجدالاقصی، اما بخشی دیگر از معراج که مربوط به مشاهده انبیا، سدره المنتهی، گفتگو با جبرئیل، دریافت وحی، رسیدن به مقام قاب قوسین و امثال ذلك است جسمانی نبوده، گرچه پیامبر در این قسمت جسم داشته و بیدار هم بوده است ولی درک آن حقایق والا به وسیله روح صورت گرفته است و الا اگر قرار باشد همه معراج جسمانی تلقی شود لازمه‌اش آن است که جایی که قرآن می‌فرماید:

پرسشها و پاسخها، ص: 257

«لَمَّا دَنَا فَتَدَلَّى \* فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» «1».

سپس نزدیک رفت و نزدیک‌تر شد،\* پس فاصله‌اش با پیامبر به اندازه فاصله دو کمان گشت یا نزدیک‌تر شد.

دُنُو (نزدیک شدن)، قاب قوسین (که نشانه شدت نزدیکی است)، سدره المنتهی و... هم جسمانی باشد در حالی که جسمانی بودن این امور محال است. مثلاً در مورد تقرّب رسول اکرم صلی الله علیه و آله به خداوند و تجلّی خداوند برای آن حضرت، اگر آن چه به خداوند نزدیک شد همان بدن رسول گرامی صلی الله علیه و آله، باشد لازم می‌آید که برای خداوند قرب مادی و مکانی تصوّر شود که گروهی از مجسمه برآند بنابر این همان طور که رسول گرامی اسلام هرگاه در زمین حالات خاصّ معنوی پیدا می‌کرد بدن آن حضرت به خداوند نزدیک نمی‌شد اگر همین حالت‌ها در آسمان برای آن حضرت پدید آید به معنای تقرّب بدنی آن حضرت به خداوند نخواهد بود.

بدن آن حضرت در معراج از عالم طبیعت (زمین و آسمان) تعدی نکرد و هرگز به ماورای طبیعت راه نیافت؛ زیرا لازمه آن یا مجرّد شدن موجود مادی است و یا مادی شدن موجود مجرّد و هر کدام از این دو فرض باطل است.

بنابر این کسانی که می‌گویند عروج حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مسجدالاقصی به عوالم بالا با روح و جسم بوده است اگر مقصودشان از

(1) نجم (53): 8-9.

### پرسشها و پاسخها، ص: 258

جسم همین جسم مادی و بدن طبیعی باشد توجیه عقلانی ندارد چرا که این جسم مادی متناسب با قوانین و سنن حاکم بر عالم مادی است و سنخیتی با عالم برزخ و عالم غیب ندارد چرا که در جای خود ثابت شده است که اولاً: روح بدون بدن ثابت نیست ثانیاً: در هر عالمی بدنی متناسب با آن عوالم وجود دارد. در عالم برزخ بدن مثالی و در عالم مجرّد و تجرّد بدن مجرّد، بنابر این ممکن است بگوئیم منظور از این که پیامبر با روح و بدن به معراج رفت این باشد که با بدنی که متناسب با آن عوالم بوده است به معراج رفته است.

اما در مورد بخش آخر سؤال باید گفت که تا قبل از ورود هیئت یونان که از هیئت بطلمیوس چاشنی داشت تمام مسلمانان معراج پیامبر را با بدن که صریح قرآن مجید است باور داشتند ولی پس از ترجمه هیئت یونانی که عقیده داشت آسمانها همچون پوست پیاز طبقه‌ای روی طبقه دیگر قرار دارند البتّه بین هر طبقه با طبقه دیگر فاصله است و عبور از آسمان مستلزم شکافتن آن است و سپس مستلزم به هم پیوستن آن و چون شکافته شدن آسمان (خرق) محال است، پیوستنش (التیام) محال‌تر، به تدریج ملت اسلام نسبت به معراج دچار اشکالات سخت شدند.

ردّ معراج برای هیچ مسلمانی امکان نداشت چون صریح قرآن بود، باور کردن آن با هیئت بطلمیوسی فوق العاده سخت می‌نمود. برای این که قرآن را رد نکرده باشند و از طرفی هیئت را پذیرفته باشند دست به کار تأویل شدند.

گروهی معراج را روحانی دانستند و گفتند: عبور روح به خاطر

### پرسشها و پاسخها، ص: 259

لطافتش مستلزم خرق و التیام نیست، گروهی معراج را در عالم خواب پنداشتند و امثال این تأویلات، ولی امروز می بینید که دانشمندان هیئت جدید خط بطلان بر هیئت قدیم کشیده اند و آن را از اصل و بنیان بی پایه و غلط قلمداد کرده اند، با فرو ریختن هیئت بظلمیوسی مشکل خرق و التیام حل شد اما مشکلات دیگری مطرح شد مانند چگونگی غلبه بر جاذبه زمین، مشکل بی وزنی و... که در مورد این مشکلات باید بدانیم علاوه بر این که بسیاری از آن ها را انسان در سفرهای فضایی خود حل کرده است بدون شك مسأله معراج جنبه عادی نداشته بلکه با استفاده از نیرو و قدرت بی پایان خداوند صورت گرفته است و همه معجزات انبیا همین گونه است. آنچه مهم می باشد این است که معجزه عقلاً محال نباشد و همین اندازه که امکان عقلی داشته باشد هر چند پیچیده و دشوار باشد با اراده حکیمانه پروردگار به آسانی انجام می شود بنابر این مسأله معراج نه از نظر استدلالات عقلی محال است و نه از نظر موازین علم روز؛ و خارق العاده بودن آن را نیز همه قبول دارند بنابر این هرگاه با دلیل قطعی نقلی ثابت شود باید آن را پذیرفت.

پرسشها و پاسخها، ص: 260

### سؤال 10:

علت حرمت ازدواج مسلمانان با زنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از رحلت آن حضرت چیست؟ با توجه به این که بعضی از آن ها به هنگام وفات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نسبتاً جوان بودند چگونه از حق انتخاب همسر محروم گشتند؟

قرآن کریم در سوره احزاب آیه 53 صریحاً می فرماید که: همسران پیامبر پس از رحلت آن حضرت نباید ازدواج نمایند:

«وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا».

و شما را نسزد و جایز نباشد که پیامبر خدا را آزار دهید. و بر شما هرگز جایز نیست که پس از او با همسرانش ازدواج کنید.

اولاً: در شأن نزول این آیه شریفه روایاتی از اهل بیت علیهم السلام رسیده به این مضمون که بعضی از کوردلان سوگند یاد کرده بودند که بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با همسران او ازدواج کنند و این سخن خود نوعی آزار و اذیت نسبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله محسوب می شد به همین جهت این آیه شریفه نازل شد.

ثانیاً: ترك ازدواج با همسران رسول خدا يك نوع احترام به شخصیت پیامبر است.

ثالثاً: همسران رسول خدا بر اثر زناشویی با پیامبر، فضیلت و افتخار

### پرسشها و پاسخها، ص: 261

خاصی کسب کرده بودند اگر پس از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ازدواج با آنان جایز می بود افراد زیادی برای ازدواج با آنان جهت کسب افتخار دست به فعالیت می زدند و چه بسا در تحصیل افتخار کشمکش و نزاع در میان سران قوم پیش می آمد. اسلام برای جلوگیری از بروز چنین اختلاف و نزاعی ازدواج با زنان پیامبر را تحریم نمود و عامل اختلاف را ریشه کن ساخت.

رابعاً: همسران پیامبر به خاطر احترامی که در میان مردم داشتند با هر کسی که ازدواج می کردند مایه جلب قلوب مردم به سوی او می شد و به این بهانه موقعیت اجتماعی برای خویش دست و پا می کردند و یا به عنوان این که از درون خانه پیامبر و تعلیمات و مکتب او آگاهی خاص دارند به تحریف اسلام می پرداختند و ممکن بود بعضی از رجال سیاسی پیوند خود با همسران رسول خدا را دستاویز قرار داده و افکار عمومی را به نفع خود متوجه سازند.

در جنگ جمل نیز بزرگترین حربه پیمان شکنان این بود که یکی از همسران رسول خدا با آنان همراهی نموده است.

به همین جهت قرآن دستور می دهد که زنان پیامبر پس از رحلت او با دیگری ازدواج نکنند.

### پرسشها و پاسخها، ص: 262



چرا پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله ازدواج‌های متعددی داشته‌اند؟

دشمنان اسلام از آغاز تاکنون همواره از هر وسیله‌ای برای مبارزه با دین اسلام و بدبین ساختن مردم نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله استفاده کرده‌اند یکی از کارهای آنان فعالیت فرهنگی و انتشار کتاب‌هایی است که مملو از دروغ و بهتان به ساحت پاک و مقدس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده، از جمله این که در کتاب‌های خود پیامبر گرامی اسلام را تابع هوی و هوس معرفی کردند و دلیل آن‌ها در این مسأله ازدواج‌های متعددی آن حضرت می‌باشد آن‌ها می‌خواستند با هوسباز معرفی کردن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شخصیت او را لگه دار کرده و از پیشرفت و گسترش دین اسلام جلوگیری کنند «1».

مسلم است که این افسانه‌ها و تهمت‌ها نزد ما که معتقد به عصمت انبیا هستیم کاملاً نادرست است و به آن اهمیت نمی‌دهیم ولی برای کسانی که در این عقیده با ما همراه نیستند یا به خاطر وسوسه دشمنان اسلام دچار شک و تردید گشته‌اند باید حقیقت مطلب روشن گردد.

تاریخ نویسان محقق و با انصاف اعم از مسلمان و مسیحی نوشته‌اند که:

ازدواج‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شهوترانی نبوده است؛ زیرا اگر

(1) زندگانی، هیکل: 429، فصل هفدهم محمد..

پرسشها و پاسخها، ص: 263

چنین بود آن حضرت در سن 25 سالگی که دوران شور و هیجان جوانی است با حضرت خدیجه علیها السلام که 40 ساله بود و شور و نشاط جوانی را در خانه دو شوهر سابقش از دست داده بود ازدواج نمی‌کرد «1».

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بعد از خدیجه علیها السلام با زنان دیگری، ازدواج کردند از آن جمله‌اند:

سوده، عایشه، غزیه، حفصه، ام حبیبه، ام سلمه، زینب دختر جحش، زینب دختر خزیمه، میمون، جویریة و صفیه.

اکنون برای روشن شدن مسأله به فلسفه ازدواج‌های متعددی پیامبر اسلام در 13 سال آخر زندگی آن حضرت اشاره می‌کنیم. اهداف پیامبر اسلام از ازدواج‌های متعددی به مسایل زیر بر می‌گردد:

1- به خاطر محافظت یتیمان و درماندگان و نگهداری آبروی کسانی که قبلاً در وسعت و عزت زندگی می کردند و لی با از دست دادن سرپرست خود، آبرو و ایمانشان در خطر بود؛ زیرا قبیله آنان آن‌ها را به سوی خود می بردند و به کفر و ارتداد مجبورشان می کردند مانند «سوده» که پس از مهاجرت به حبشه شوهرش (سکران بن عمرو) وفات کرد و بدون سرپرست ماند در چنین شرایطی اگر سوده می خواست به میان قبیله خود (قبیله بنی عامر) بازگردد یا ناچار بود از اسلام دست بردارد تا او را به میان خود راه دهند و یا آزارها و اهانت‌های آنان را با سختی تحمل کند و در وضع رقت باری به سر برد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در چنین شرایطی او را به ازدواج خویش در آورد تا هم او را از

(1) بحارالانوار: 191 / 22، باب 2، حدیث 5.

### پرسشها و پاسخها، ص: 264

پیشانی نجات دهد و هم قبیله‌اش را که هم قبیله مهمی به شمار می رفتند و از طرفی اکثراً مشرک بودند به سوی اسلام متمایل سازد.

همسر دیگر پیامبر «زینب» دختر «حزیمه» بود که بعد از مرگ شوهرش از يك طرف به بی سرپرستی و از طرفی به فقر گرفتار شده بود در حالی که زن بخشنده و به امّ المساکین معروف بود لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله برای حفظ آبروی زینب با او ازدواج کردند.

«امّ سلمه» نیز مسن، یتیم دار و با ایمان بود و بعد از شهادت همسرش به ازدواج پیامبر درآمد.

2- بعضی از ازدواج‌های پیامبر صلی الله علیه و آله برای مبارزه با سنت‌های غلط جاهلی صورت گرفت مانند «زینب» دختر «جحش» دختر عمه رسول خدا که با «زید بن حارثه» پسر خوانده آن حضرت ازدواج کرده بود و این ازدواج که به دستور پیامبر اسلام صورت گرفت خود نمونه‌ای از الغای امتیازات غلط طبقاتی، در اسلام است؛ زیرا زینب یکی از نوادگان عبدالمطلب، بزرگ قریش و زید از نظر خانوادگی «برده» بود که به وسیله رسول اکرم صلی الله علیه و آله آزاد گردید.

زینب به خاطر شخصیتی که داشت به زید بزرگی می فروخت و هر چه پیامبر آن‌ها را نصیحت کرده مؤثر نشد و سرانجام زید او را طلاق داده پس از آن که زینب طلاق گرفت پیامبر اسلام به فرمان خداوند او را به عقد خود در آورد تا رسمی را

که میان مردم جاهلیت بدون دلیل و مصلحت رواج داشت از بین ببرد (چون آنها پسر خوانده خود را پسر واقعی می‌دانستند و همسر او را نمی‌گرفتند).

### پرسشها و پاسخها، ص: 265

آیه 37 سوره مبارکه احزاب در مورد همین جریان نازل شده است «1».

3- به خاطر آزادی اسپران و بردگان مانند ازدواج با «جویریه».

«جویریه» از قبیله بزرگ «بنی المصطلق» بود که پس از نبرد با ارتش اسلام مغلوب و اسیر شد پیامبر اسلام با جویریه دختر «حارث» که بزرگ آنها بود ازدواج کرد مسلمانان وقتی دیدند که اسپران از منسوبین آن حضرت شدند بسیاری از آنها را آزاد کردند و به قول ابن هشام از برکت این ازدواج صد خانواده بنی المصطلق آزاد شدند «2».

4- به خاطر پیوند با قبایل بزرگ عرب و جلوگیری از کارشکنی‌های آنان و حفظ سیاست داخلی پیامبر اسلام با عایشه، حفصه، ام حبیبه، صفیه و میمونه ازدواج کرد.

«ام حبیبه» دختر ابوسفیان همان کسی است که خاندان او با دودمان رسالت دشمنی آشتی ناپذیر داشتند و شوهر او در حبشه از اسلام برگشت و نصرانی شد و سپس درگذشت ام حبیبه سخت در اضطراب و ناراحتی به سر می‌برد؛ زیرا او مسلمان ولی پدرش ابوسفیان دشمن پیامبر اسلام بود و نمی‌توانست به او پناه ببرد پیامبر اسلام برای جلب قلوب «بنی امیه» و همچنین سرپرستی ام حبیبه با او ازدواج کرد.

«صفیه» دختر «حی بن اخطب» رئیس قبیله «بنی نضیر» بود و پس از آن که اسپران یهود در میان مسلمین پخش شدند حضرت برای حفظ شخصیت صفیه با او پیوند زناشویی بست بدین وسیله با یکی از

(1) تفسیر نمونه: 316 / 17؛ بحارالانوار: 221 / 22 باب 3، جمل احوال ازواجه صلی الله علیه و آله و فیه قصه زینب وزید.

(2) السیره النبویه، سیره ابن هشام: 762 / 3.

### پرسشها و پاسخها، ص: 266

بزرگ‌ترین قبایل بنی اسرائیل طرح خویشاوندی ریخت.

زن‌های پیامبر جز عایشه، در موقع ازدواج با رسول اکرم بیوه بودند و بیشتر آن‌ها دوران جوانی و نشاطشان گذشته بود. در بسیاری از موارد پیامبر اکرم فقط به خواستگاری بعضی از زنان قبائل قناعت می‌کرد و آن‌ها به همین مقدار خوشحال بودند و مباحثات می‌کردند که زنی از قبیله آنان به نام همسر پیامبر نامیده شده است و به این ترتیب رابطه و پیوند اجتماعی آن‌ها با پیامبر صلی الله علیه و آله محکم‌تر و در دفاع از او مصمم‌تر می‌شدند و این خود بزرگ‌ترین دلیل است که ازدواج‌های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روی مصالح و اهداف مقدس بوده است و هرگز تهمت هوس رانی و غیره بر پیامبر اسلام نمی‌چسبید.

پرسشها و پاسخها، ص: 268

امامت تشریحی و تکوینی

سؤال 1:

معنای دقیق واژه حجّت و علت نامیده شدن هر يك از اهل بیت علیهم السلام به حجّت الله را بیان فرمایید؟

حجت در لغت به معنای دلیل و برهان است، ولی در روایات اهل بیت علیهم السلام موارد استعمال گوناگونی برای آن ذکر شده است، از جمله:

دلیل، راهنما و برطرف کننده عذر و بهانه.

اگر اهل بیت علیه السلام به عنوان «حجّت الله» معرفی شده‌اند به این معنا است که آنان دلیل، راهنما و برطرف کننده عذر و بهانه برای عصیان هستند.

خداوند با وجود ائمه علیهم السلام حجّت را بر مردم تمام کرده و فرهنگ و علم و معارف این بزرگواران اثبات کننده نبوت و معاد و وجود خداوند است.

پیرامون این موضوع حضرت امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«چون ثابت کردیم برای ما آفریدگار و صانعی است که از ما و همه آفریدگان والاتر است... آن‌گاه ثابت می‌شود که در هر عصر و زمانی فرستادگانی با دلایل و براهینی که برای اثبات حقانیت خود آورده‌اند، مبعوث شده‌اند تا زمین خدا از حجّتی که با خود دانش یا نشانه‌ای گواه بر درستی گفتار و عدالتش دارد خالی نباشد» «1». زمین هیچگاه خالی از امام

---

(1) کافی: 168/1، باب الاضطرار الی الحجّه، حدیث 1.

پرسشها و پاسخها، ص: 269

نیست تا اگر گروندگان به دین به بیراهه روند آن‌ها را از این کج راهه برگرداند و اگر چیزی از دین کاستند آن را کامل کنند.

همچنین امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرمایند:

«بارخدا! هیچ موقع زمین خالی از رهبر و حجّتی که به خاطر خدا گام برمی‌دارد نخواهد بود. این رهبر گاهی ظاهر و آشکار و معروف و گاهی مخفی و ترسان است وجود این رهبران به خاطر این است که حجّت خدا باطل نشود و نشانه‌هایش از میان نرود» «1».

---

(1) نهج البلاغه: حکمت 147.

پرسشها و پاسخها، ص: 270

سؤال 2:

چرا منصب امامت در امامان به صورت موروثی و از پدر به پسر منتقل شده است؟

منصب امامت و جایگاهش انتصاب از جانب حضرت حق است. ما در روایات زیادی داریم که در صدر اسلام سران لشکرهای کفر هنگامی که محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رسیدند، برای ایمان آوردن خود شرایطی تعیین می‌کردند، یکی از آن شرایط این بود که: در صورتی مسلمان می‌شویم که پس از شما ولی و جانشین شما باشیم، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرمودند: امامت و جانشینی به دستور و معرفی من نیست و این يك امر انتصابی از جانب حضرت حق می‌باشد.

نکته مهم دیگر این که معمولاً در حاکمان، پادشاهی از پدر به پسر ارشد می‌رسیده است، اما در سیره امامان معصوم علیهم السلام می‌خوانیم که امام صادق علیه السلام فرزند ارشدی به نام «علی بن جعفر» داشتند که از نظر کمالات و فضائل، داشتن علم و آشنایی با مبانی فقهی ید طولایی داشت، اما هنگام شهادت حضرت فرزند کوچکتر خود امام موسی بن جعفر علیه السلام را به عنوان امام معرفی می‌فرمایند و در این زمینه فرمودند: این مقام، مقام انتصابی از جانب پروردگار است.

### پرسشها و پاسخها، ص: 271

#### سؤال 3:

چرا مقام امامت از مقام نبوت بالاتر است؟

مقام امامت به معنای اخصش بالاتر از مقام نبوت است و دلیل آن به‌طور اختصار این است که قرآن کریم برای مقام امامت مراتبی را بیان می‌کند که برای هیچ مقامی بیان نشده است و لذا حضرت ابراهیم علیه السلام را پس از مقام نبوت به مقام امامت برگزید.

اوصاف و شرایط مقام امامت که خاص این منصب می‌باشد عبارتند از:

الف - عالی ترین درجه یقین. ب - مشرف شدن به مقام صبر اعظم.

ج - رسیدن به مقام فنای فی الله. د - رسیدن به مقام عهد الهی.

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر این فقره می فرماید:

این مسأله عهد الله بر ما و همه مفسران پوشیده است و از مسائلی است که تنها در علم اهل بیت علیهم السلام می باشد، بنابراین مقام امامت بالاترین مقامی است که حضرت حق به بندگان شایسته اش عطا می کند.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

خداوند تبارک و تعالی ابراهیم علیه السلام را برای بندگی انتخاب کرد پیش از آن که او را به پیامبری برگزیند و او را به نبوت رساند پیش از آن که به رسالت برگزیند و او را دوست و خلیل خود گردانید پیش از آن که امامش

### پرسشها و پاسخها، ص: 272

قرار دهد و چون همه این مقامها را در او گرد آورد به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم «1».

---

(1) الکافی: 1 / 175، باب طبقات الانبیاء والرسل والائمة علیهم السلام حدیث 4، عن جابر، عن أبي جعفر علیه السلام قال: سمعته يقول: «إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَأَخَذَهُ نَبِيًّا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَأَخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا وَأَخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ إِمَامًا، فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ هَذِهِ الْأَشْيَاءَ - وَقَبْضَ يَدَهُ - قَالَ لَهُ: يَا إِبْرَاهِيمُ! إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...».

### پرسشها و پاسخها، ص: 273

سؤال 4:

چرا پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در روز غدیر برای اعلام جانشینی حضرت علی علیه السلام از لغت «ولی» استفاده کرده‌اند که به نظر می‌رسد این کلمه معنایی دو پهلو داشته باشد؟

کلمه «ولی» بیشترین استعمالش در مسأله جانشینی است و تنها در موارد خاصی به دوستی معنا می‌شود. گذشته از این مطلب، با قرائن و شواهدی که در اصل ماجرای غدیر وجود دارد نمی‌توان ولی را به معنای دوستی گرفت، مگر عاقلی می‌پذیرد که در آن شرایط حساس رسول خدا مردم را در آن اوضاع جمع کنند و بگویند علی دوست من است!

یادآوری دوستی علی نیاز به این همه مقدمات و تشکیلات و خطبه‌خوانی در وسط بیابان خشک و سوزان و متوقف ساختن جمعیت و گرفتن اعتراف‌های پی در پی از جمعیت ندارد، دوستی مسلمانان با یکدیگر از بدیهی‌ترین مسائل اسلامی است، و این مطلبی نبود که پیغمبر تا آن زمان آن را تبلیغ نکرده باشد، امری نبود که از ابراز آن وحشت داشته باشد. مسأله‌ای نبود که خداوند با این لحن که «اگر آن را ابلاغ نکنی تبلیغ رسالت نکرده‌ای با پیامبرش سخن بگوید»<sup>1</sup>.

---

(1) مائده (5): 67.

### پرسشها و پاسخها، ص: 274

ابن ابی شیبیه و احمد و سنایی نقل می‌کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به بریره فرمودند:

آیا من نسبت به مؤمنان از خود آنان اولی نیستم؟ گفت: آری.

فرمودند: هر کس من مولای اویم پس علی علیه السلام نیز مولای او می‌باشد. از این که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آغاز سخن، ولایت و اولویت خویش را نسبت به مؤمنان یادآور شدند و از آنان اقرار گرفتند، معلوم می‌شود معنای مولا (ولی) در این جا صاحب اختیار است نه چیز دیگر.

سبب این جوری و بسیاری از علمای اهل سنت اعتراف کرده‌اند که ولایت به معنای اولویت در تصرف است «1».

---

(1) تذکرة الخواص: 271 / 1 باب 2.



پرسشها و پاسخها، ص: 275

## سؤال 5:

چرا نام مبارك مولای ما حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و هم چنین حضرت زهرا علیها السلام و دیگر ائمه علیهم السلام در قرآن به صورت واضح بیان نشده در صورتی که نام بزرگوارانی چون حضرت عیسی علیه السلام و حضرت مریم علیها السلام و ... در قرآن آورده شده است؟

شیوه قرآن مجید در رابطه با ائمه هدی علیهم السلام به ویژه امیر مؤمنان علی علیه السلام و خانواده آن حضرت این است که به معرّفی شخصیت ممتاز و برجسته آنان پردازد نه به معرّفی شخص. در این جا دو مطلب قابل بحث و بررسی است یکی موارد و چگونگی معرّفی اهلیت علیهم السلام در قرآن و دیگر حکمت و سرّ این روش:

الف) موارد و چگونگی معرّفی شخصیت اهل بیت علیهم السلام در قرآن:

قرآن مجید در موارد متعددی پرده از امتیازها و ویژگی های رفتاری ائمه هدی علیهم السلام به ویژه امیر مؤمنان علیه السلام برداشته است از جمله:

1- «و يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا» «1».

و غذا را در عین دوست داشتنش، به مسکین و یتیم و اسیر انفاق می کنند.

مفسران شیعه و سنی آورده اند که این آیه در شأن امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام و خانواده ایشان است و مسأله روزه داری آنها و دادن افطار

---

(1) انسان (76): 8.

پرسشها و پاسخها، ص: 276

خود به مسکین و یتیم و اسیر در سه شب متوالی را نقل کرده‌اند.

## 2- «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُم تَطْهِيراً» «1».

جز این نیست که همواره خدا می‌خواهد هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت که به روایت شیعه و سنی محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام‌اند برطرف نماید، و شما را چنان که شایسته است از همه گناهان و معاصی پاک و پاکیزه گرداند.

در خصوص این آیه مقالات و کتب متعددی نگاشته شده و در این که آیه شریفه در شأن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام، حضرت فاطمه علیها السلام، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام نازل شده است، نزد شیعه و سنی هیچ اختلافی نیست، تنها اختلاف در شمول آن نسبت به همسران پیامبر صلی الله علیه و آله است که با ادله متعددی علمای شیعه شمول آن نسبت به همسران پیامبر را رد کرده‌اند.

## 3- «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» «2».

سرپرست و دوست شما فقط خدا و رسول او است و مؤمنانی مانند علی بن ابی‌طالب‌اند که همواره نماز را برپا می‌دارند و در حالی که در رکوعند به تهیدستان زکات می‌دهند.

شأن نزول این آیه نیز در تمام تفاسیر معتبر شیعه و سنی اختصاص به

(1) احزاب (33): 33.

(2) مائده (5): 55.

### پرسشها و پاسخها، ص: 277

حضرت علی علیه السلام دارد، البته آیات بسیار دیگری نیز وجود دارد که در این جا به همین سه مورد اکتفا می‌کنیم.

در آیه اول اوج ایثار در شدت نیاز و در آیه دوم طهارت مطلق از هر پلیدی و کاستی و عیب و گناه و در آیه سوم تلفیق دو عبادت بزرگ با یکدیگر همراه با اوج اخلاص و خدا دوستی نمایان گردیده است، البته در آیه سوم نکته دیگری نیز وجود دارد که در قسمت بعدی ذکر خواهد شد.

ب) حکمت این روش قرآن در معرفی اهل بیت علیهم السلام:

شیوه ذکر شده حکمت‌های متعددی دارد از جمله:

1- انگشت گذاردن روی اشخاص به‌طوراساسی چندان نقشی در روشننگری ندارد بلکه نهایتاً افراد را به نوعی تبعیت و پیروی کورکورانه می‌کشاند و البته این مانع آن نیست که در مورد لزوم افراد نیز معرفی شوند ولی اساساً معرفی شخصیت، معرفی الگوهاست و در نتیجه جامعه را به جای گرایش‌های تعصب‌آمیز جاهلانه به سمت تعقل و ژرف اندیشی و توجه به ملاک‌ها و فضایل و امتیازات واقعی سوق می‌دهد.

2- معرفی شخصیت، زمینه ساز پذیرش معقول است درحالی که معرفی شخص در مواردی موجب دافعه می‌شود، این روش به ویژه در شرایطی که شخص از جهاتی تحت تبلیغات سوء قرار گرفته باشد یا جامعه به هردلیلی آمادگی پذیرش وی را نداشته باشد بهترین روش است، و این مسأله دقیقاً در مورد حضرت علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام وجود داشته است.

برای شناخت درست این مطلب لازم است ابتدا شرایط و ویژگی‌های

### پرسشها و پاسخها، ص: 278

جامعه اسلامی زمان نزول قرآن را در نظر بگیریم تا در پرتو جامعه‌شناسی آن زمان و روانشناسی اجتماعی خاص آن جامعه بتوانیم به درک صحیحی از مسأله نایل آییم.

واقعیت آن است که به استثنای اندکی از مؤمنان برجسته، اکثریت جامعه صدر اسلام نسبت به اهل بیت علیهم السلام به ویژه حضرت علی علیه السلام پذیرش نداشتند و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در مقاطع مختلف با دشواری‌های زیادی جانشینی حضرت را مطرح می‌ساختند و در هر مورد با نوعی واکنش منفی و مقاومت روبه‌رو می‌شدند دلایل این امر متعدّد است از جمله:

الف) بسیاری از آنان کسانی بودند که تا چند صباحی قبل در صف معارضان اسلام قرار داشتند و رویاروی خود با شمشیر علی علیه السلام را دیده و از همان جا کینه وی را به دل گرفته بودند چنانچه حضرت فاطمه علیها السلام نیز یکی از علل رویگردانی مردم از آن حضرت را همین نکته دانسته و در سخنانی که با زنان مهاجر و انصار داشتند فرمودند:

«آگاه باشید کردار مردان شما زیانی آشکار است چرا که آنها از ابوالحسن علی علیه السلام روی گردانیدند، سوگند به خدا روی گردانی آنها از علی علیه السلام به این خاطر است که شمشیر علی علیه السلام در میدان‌های نبرد تیز و کوبنده بود او باکی از مرگ نداشت و با پنجه پر توان خود، دلاوران دشمن را به خاکِ هلاکت می‌افکند...» «1».

ب) تفکرات و سنت‌های غلط جاهلی هنوز براندیشه مردم حاکم بود

(1) دلائل الامامة: 40؛ بلاغات النساء: 33؛ الاحتجاج: 108 / 1.

پرسشها و پاسخها، ص: 279

و اموری مانند سن و... را در امور سیاسی دخیل می‌دانستند و لذا به خاطر جوان بودن آن حضرت وی را چندان شایسته رهبری نمی‌دیدند.

ج) این تفکر خطرناک در سطح جامعه رایج بود و توسط کسانی تبلیغ می‌شد که پیامبر صلی الله علیه و آله در صدد است خویشان خود را برای همیشه بر مسند قدرت و حکومت بنشانند و در این راستا خدمات ارزنده پیامبر صلی الله علیه و آله را نوعی بازی سیاسی تفسیر می‌کردند که برای چنگ اندازی به حکومت برای خود و اهل بیتش انجام داده است.

این مسأله چنان بالا گرفت که پس از معزنی امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر شخصی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: تو به ما دستور دادی شهادت به یگانگی خدا و این که تو فرستاده او هستی دهیم ما هم شهادت دادیم پس دستور به جهاد و حج و روزه و نماز و زکات دادی ما همه اینها را نیز پذیرفتیم، اما با اینها راضی نشدی تا این که این جوان (اشاره به علی علیه السلام) را به جانشینی خود منصوب کردی و گفتی

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ

، آیا این سخنی است از ناحیه خودت یا از سوی خدا؟

پیامبر فرمود:

«قسم به خدایی که معبودی جز او نیست این از ناحیه خدا است».

«نعمان» روی برگرداند در حالی که می گفت: «خداوندا! اگر این سخن حق و از ناحیه تو است سنگی از آسمان بر ما بباران» «1».

اکنون این سوال مطرح می شود که آیا در چنین وضعیتی تا چه اندازه

## (1) مجمع البیان: 119/10.

### پرسشها و پاسخها، ص: 280

صلاح بوده است نام آن حضرت و یا ائمه بعد از ایشان در قرآن به صراحت ذکر شود؟ ممکن است کسی با خود بیندیشد که اگر چنین شده بود ریشه اختلافات از بن کنده می شد و امت اسلامی یکپارچه و هم آوا می شدند و راه هدایت را پیش می گرفتند؛ زیرا قرآن مورد قبول همه است و بر آن اختلافی نیست. اما آیا واقعیت چنین است؟ خیر؛ زیرا این خطر به طور جدی وجود داشت که بر سر مسأله امیرالمؤمنین حتی اساس اسلام و قرآن به خطر افتد و اگر نام آن حضرت به صراحت در قرآن می آمد این مشکل وجود داشت که طیف عظیمی که پایگاه تبلیغاتی وسیعی داشتند و در صدر اطرافیان پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بودند اساساً رسالت آن حضرت و قرآن را نفی و انکار کنند و خطر جدی برای اساس اسلام و قرآن بیافرینند. شاید این مطلب ابتدا اغراق آمیز جلوه کند در حالی که رخدادهای مهم تاریخی به خوبی از این نکته پرده برمی دارد.

در این جا به ذکر دو نمونه که در منابع تاریخی مهم اهل تسنن آمده اکتفا می شود:

#### 1- همه مورخان برجسته آورده اند که:

چون پیامبر لحظات آخر عمر خویش را می گذراندند درخواست قلم و لوحی نمودند تا سندی برای امت به یادگار نهند، هدف از این درخواست برای اطرافیان با توجه به موضع گیرهای پیشین پیامبر کاملاً واضح بود. در این هنگام عمر صدا زد: «انَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ» همانا این مرد بر اثر شدت تب هذیان می گوید «1». شگفتا! پیامبری که خداوند در

(1) دلائل الامامة: 208؛ حدیث 20، نهج الحق: 373؛ فرج المهموم: 228، باب 10، صحیح بخاری: کتاب

المرضى: 9 / 7؛ صحيح مسلم: 75 / 5، كتاب الوصيه؛ مسند احمد: 4 / 356، حديث 2992؛ بحار الانوار: 30 / 533 - 535، باب 23.

### پرسشها و پاسخها، ص: 281

وصف فرموده: «وَمَا يُنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» در خانه‌اش و نزد عزیزترین و بهترین حامیانش این چنین مورد طعن قرار می‌گیرد و کار به جایی می‌رسد که آن حضرت از تصمیم خود منصرف می‌شود؛ زیرا جداً خوف وجود دارد که پایداری بر آن، موجب انکار رسالت شود و مسلماً کسانی که چنین در خانه پیامبر خدا با وی برخورد می‌کنند، خود را مستظهر به پشتیبانی وسیع اجتماعی می‌بینند و گرنه جرأت چنین جسارتی به خود نمی‌دادند.

از همین جا روشن می‌شود که سرّ شیوه قرآن چیست، یعنی قرآن هم برای اهل فهم و درک و تعقل حرف خود را زده است و هم کاری کرده که فاقدان چنان خصوصیتی یکسره از اصل دین جدا نشوند و انگیزه‌های سیاسی باعث نشود که مردم را به طور کلی از اصل دین جدا سازند.

در این جا يك سوال باقی می‌ماند و آن این است که خداوند فرموده است:

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» «1».

همانا ما قرآن را نازل کردیم، و یقیناً ما نگهبان آن از تحریف و زوال هستیم.

بنابراین از خطرات چه باک؟

پاسخ آن است که حافظ بودن خداوند برای قرآن از راه اسباب و علل خاص آن است و یکی از آنها به کارگیری همین شیوه است که انگیزه

---

(1) حجر (15): 9.

### پرسشها و پاسخها، ص: 282

کنار زدن قرآن را به خاطر یکسری اهداف خاص از بین می برد. در حالی که اگر نام حضرت علی علیه السلام به صراحت ذکر می شد قرآن مورد دستبرد مخالفان حضرت قرار می گرفت و راه برای تحریف قرآن باز می شد و در نتیجه آیه ای از قرآن قابل اعتماد نبود و اساساً اصل خاتمت دین و جامعیت مذهب زیر سؤال برده می شد.

ولی خداوند حکیم با أخذ این شیوه در معرفی اهلیت علیهم السلام علاوه بر معرفی شخصیت اهلیت علیهم السلام راه را برای هر گونه تحریف و دستبرد نسبت به قرآن کریم بسته است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در احتجاجی که با بعضی از زنادقه در رابطه با آیات قرآن دارند می فرمایند:

خداوند در قرآن کریم در رابطه با پیامبر فرموده: «سَلَامٌ عَلٰی اٰلِ یَاسِیْنَ» و فرمود سلامی علی آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله چون که می دانست اگر نام محمد را به صراحت بیاورد آن را از قرآن ساقط خواهند کرد.

در باره امامان هم قرآن می فرماید: «یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ اَنَسٍ بِاِمَامِهِمْ» اسمی از آنان و پدران و مادرانشان نیاورده چون خدا علم داشت به این که در صورت تصریح به اسم آنان آن را از قرآن ساقط خواهند کرد «1».

گر بمیری تو نمیرد این سبق

مصطفی را وعده کرد الطاف حق

بیش و کم کن را ز قرآن دافعم

من کتاب و معجزت را حافظم

2- نمونه تاریخی دیگر که به روشنی از انگیزه و تفکرات ذکر شده پرده بر می دارد برخورد یزید با سر مقدس حضرت ابا عبدالله علیه السلام است

(1) الاحتجاج: 1/ 377.

پرسشها و پاسخها، ص: 283

که چون آن را در برابر خود دید این شعر را سرود:

«لَعِبْتُ هَاشِمًا بِالْمُلْكِ فَلَا

خَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ» 1»

بنی هاشم در پی حکومت کردن و بازیگریهای سیاسی بودند، نه وحی از آسمان نازل شده و نه پیامبری برانگیخته شده است.

علاوه بر این به مخالفان باید گفت: نام بسیاری از انبیای الهی هم در قرآن نیامده که این مطلب از عظمت و شخصیت والای آن بزرگواران نمی‌کاهد همچنین ذکر نام افراد هم همیشه دلیل بر عظمت نخواهد بود همان طور که نام ابولهب یا فرعون در قرآن آمده ولی قرآن آن‌ها را نفرین و لعن کرده است.

---

(1) الاحتجاج 34/2؛ کشف الغمّه: 3301/2.

پرسشها و پاسخها، ص: 284

### سؤال 6:

منظور از ولایت تکوینی و تشریحی چیست و دلایل شما برای اثبات ولایت تکوینی و تشریحی ائمه علیهم السلام چیست؟

ولایت به معنای سرپرستی و اختیار داری است لذا به پدر طفل می‌گویند ولیّ طفل و به حاکم شرع می‌گویند: ولیّ فقیه. ولایت دو شعبه دارد: یکی تکوینی و دیگری تشریحی.

ولایت تکوینی به معنای سرپرستی و اختیارداری بر نظام هستی (کون و مکان) و تصرّف در آن می‌باشد که این ولایت در درجه اول و بالذات متعلّق به خداوند است و او است که ولی و سرپرست و اختیاردار تمام نظام هستی می‌باشد، هم به دلیل عقل؛ زیرا او خالق و به وجود آورنده نظام هستی می‌باشد، وهم به دلیل شرع که می‌توان به این دو آیه شریفه اشاره کرده:

الف: «قَالَ اللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» 1».



در حالی که سرپرست و معبود واقعی خداست.

ب: «وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ» «2».

و او سرپرست و یار واقعی و ستوده است.

---

(1) شوری (42): 9.

(2) شوری (42): 28.

### پرسشها و پاسخها، ص: 285

پس خداوند تبارك و تعالی از این ولایت خود به پیامبر و جانشینان به حق پیامبر، عطا فرموده و آنها را ولی بر مردم و مؤمنان قرار داده و روی همین جهت است که پیامبر و امام، قدرت معجزه را دارند، چون ولی و سرپرست بر نظام هستی به اذن خداوند هستند.

و برای اثبات ولایت تکوینی به طور اعم می توان به آیات 48 و 49 از سوره مبارکه آل عمران آیه 40 از سوره نمل و آیه 183 از سوره انبیا و جریان اطاعت درخت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در خطبه قاصعه نهج البلاغه آمده است اشاره کرد «1».

در خصوص ولایت تکوینی ائمه علیهم السلام نیز دلایل و شواهد فراوانی در منابع تاریخی و روایی به چشم می خورد که در این جا به يك نمونه از آن اشاره می شود؛

در عصر امیرالمؤمنین علیه السلام رود فرات طغیان کرد به طوری که مردم کوفه به وحشت افتادند به سراغ آن حضرت آمدند و عرض کردند ما از غرق شدن می ترسیم؛ زیرا آب فرات به قدری بالا آمده که سابقه نداشته است خدا خدا به فریاد ما برسان! حضرت سوار بر مرکب شدند و مردم به همراه حضرت حرکت کردند تا به فرات رسیدند حضرت سخنی به زبان عبرانی فرمود: ناگهان آب فرات يك ذراع فرو نشست، آن حضرت رو به مردم کرد و فرمود: کافی است؛ عرض کردند بیشتر بفرمایید، حضرت با چوب دستی خود به آب زد آب بیشتر فرو نشست «2»، این امر

(1) نهج البلاغه: خطبه 192.

(2) بحار الانوار: 237 / 41، باب 11، حدیث 8.

پرسشها و پاسخها، ص: 286

تصرف در تکوین به فرمان خدا می باشد.

روایاتی از خود ائمه علیهم السلام هم شاهد بر این مطلب است به عنوان نمونه:

مفضل بن عمر می گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود:

«... كُلُّ نَبِيٍّ وَرَثَ عِلْمًا أَوْ غَيْرِهِ فَقَدْ أَنْتَهَى إِلَى آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» «1».

تمام علوم و قدرت های انبیای گذشته به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله منتقل شده است.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«إِنِّي لَأَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا فِي الْجَنَّةِ وَأَعْلَمُ مَا فِي النَّارِ وَأَعْلَمُ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ...» «2».

علوم آسمانها و زمین و جهنم و گذشته و آینده همگی در اختیار من است.

و من این علوم و اطلاعات را از قرآن مجید کسب کرده ام، پر واضح است که یکی از این علوم علم تصرف در جهان هستی به اذن خداوند می باشد.

ولایت تشریحی:

برای روشن شدن معنای ولایت تشریحی لازم است ابتدا به تبیین معنای ولایت بر تشریح پردازیم؛ ولایت بر تشریح همان ولایت بر قانون گذاری و تشریح احکام است؛ یعنی این که کسی سرپرست جعل

(1) الکافی: 232 / 1، باب ما عند الائمة من آیات الانبياء عليهم السلام، حدیث 5.

(2) الکافی: 238 / 1، باب ان الائمه يعلمون علم ما كان وما يكون، حدیث 2.

پرسشها و پاسخها، ص: 287

قانون و وضع کننده اصول و مواد قانونی باشد و پر واضح است که تنها قانون کامل و شایسته برای انسان قانونی است که از سوی خالق انسان و جهان و خدای عالم و حکیم باشد لذا ولایت بر تشریح و قانون گذاری منحصر به ذات خداوند است چنان که قرآن کریم در این باره فرموده است:

«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» «1».

حکم فقط ویژه خداست.

اما ولایت تشریحی ولایتی است در محدوده تشریح و تابع قانون الهی، ائمه معصومین علیهم السلام همچون ولایت تکوینی دارای ولایت تشریحی بودند یعنی بر اساس مصالح جامعه و در جهت رشد و کمال انسانی و تأمین خیر دنیا و آخرت او، از جانب حضرت حق مجاز بودند آنچه را لازم است حلال اعلام کنند و آنچه را نیاز است حرام بشمارند، البته این برنامه در طول ولایت تشریحی حق و پیامبر اسلام بود و بر همین اساس بسیاری از قوانین اسلام در همه امور از افق علم امامان بویژه حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام طلوع کرده و تا قیامت حجت را بر بندگان تمام نموده است.

دلایل اثبات ولایت تشریحی:

«النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» «2».

(1) یوسف (12): 67.

(2) احزاب (33): 6.

پرسشها و پاسخها، ص: 288

پیامبر، نسبت به مؤمنان از خودشان اولی و سزاوارتر است.

معنای این آیه این است که تصمیمی را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای يك فرد مسلمان یا جامعه اسلامی می‌گیرد لازم الاجرا است و بر تصمیم خود آنان مقدم است و اولویت دارد و این ولایت را نبی مکرم اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله در روز غدیر برای علی علیه السلام ثابت کرد.

ب: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» «1».

سرپرست و دوست شما فقط خدا و رسول او است و مؤمنانی مانند علی بن ابی طالب‌اند.

به اعتراف شیعه و سنی مراد از «وَالَّذِينَ آمَنُوا» علی علیه السلام می‌باشد.

(1) مائده (5): 55.

پرسشها و پاسخها، ص: 289

## سؤال 7:

دلایل اثبات تشیع چیست؟

اولاً: موضوع تشیع و تسنن بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به وجود آمد و ناشی از دو طرز تفکر و دو نظریه بود، اگرچه دانشمندان پیرو دو نظریه مشخصات و ممیزاتی بیان کرده‌اند ولی اگر به طور صحیح در ماهیت این نظریه دقیق شویم خواهیم دید که ریشه اختلاف بین شیعه و سنی در این است که اهل تسنن می‌گویند: مقام امامت يك مقام اجتماعی است و به انتخاب مردم است. اما از نظر مکتب تشیع، مقام امامت يك مقام و منصب الهی است که به انتخاب خداوند است.

به عبارت دیگر: اگر نبوت حقیقی است در پیامبر که باید آن را خداوند انتخاب کند، امامت نیز واقعی است در امام که باید به انتخاب خدا باشد و به بیان دیگر: پیامبر صلی الله علیه و آله پایه گذار دین و طرف وحی الهی است و دارای کتاب است

و امام منهای این جهت نسخه دوم پیامبر و جانشین تمام وظایف مقام نبوت است. با توضیح فوق به بیان دلایل اثبات تشیع می پردازیم.

1) عقل حکم می کند همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله باید معصوم باشد، امام نیز که استمرار مسئولیت پیامبر و جانشین پیامبر است باید دارای عصمت باشد و اعلم و آگاهترین فرد نسبت به اصول و فروع اسلام و بر طرف کننده نیازهای علمی و معنوی باشد.

### پرسشها و پاسخها، ص: 290

مرحوم شیخ طوسی در کشف المراد در مورد شرایط امام می فرماید:

امام باید افضل از رعیت خویش باشد؛ زیرا اگر مساوی دیگران باشد ترجیح او بر آنان بدون مرجح و محال است، چنان که اگر پائین تر از دیگران باشد تقدیم مفضول لازم می آید، که عقل آن را قبیح می شمارد به مقتضای این حکم، امام باید از همه جهات (علم، دین، کرامت، شجاعت و...) برتر از دیگران باشد «1».

آیا بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کسی از علی علیه السلام افضل بود؟

2) آیه انذار:

«وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» «2».

و خویشان نزدیک را از عاقبت اعمال زشت هشدار ده.

در این دعوت خویشاوندی که به حکم خدا صورت گرفت و 45 نفر از شخصیت های بزرگ بنی هاشم در آن حضور داشتند، تنها و اول کسی که به دعوت پیامبر پاسخ مثبت داد علی علیه السلام بود که آن روز 16 سال داشت و این قضیه سه بار تکرار شد آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: هان ای گروه خویشاوندان و بستگان من! بدانید که علی برادر، وصی و خلیفه من در میان شما است.

آنچه مهم است این است که واژه شیعه از احادیث معروف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گرفته شده است در تفسیر الدر المنثور که از منابع معروف اهل سنت است در ذیل آیه شریفه:

(1) کشف المراد: 366 المسألة الثالثة.

(2) شعراء (26): 214.

پرسشها و پاسخها، ص: 291

«أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» «1».

اینانند که بهترین مخلوقاتند.

از جابر بن عبدالله انصاری چنین نقل شده است که می گوید:

«كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ فَأَقْبَلَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ... وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ... قَالَ: وَنَزَلَتْ

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» «2»

وكان اصحاب محمد

رسول الله صلى الله عليه وآله اذا أقبل عليّ، قالوا جاء خير البرية» «3».

ما نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودیم که علی وارد شد پس پیامبر فرمود: قسم به خدایی که جان من به دست او است علی و شیعیان او در روز قیامت رستگارند. بعد این آیه شریفه نازل شد و اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از این هرگاه علی بر آنان وارد می شد می گفتند بهترین مخلوقات آمد.

حاکم حسکانی در کتاب شواهد التنزیل خود از ابن عباس نقل می کند هنگامی که این آیه نازل شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

«هُمْ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ» «4».

منظور از این آیه تو و شیعیانت هستید.

بنابراین عنوان شیعه را پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای پیروان راه علی

---

(1) بینه (98): 7.

(2) بینه (98): 7.

(3) امالی طوسی: 252 / 1؛ شواهد التنزیل: 467 / 2، حدیث 1139.

(4) شواهد التنزیل: 459 / 2، حدیث 1125.

پرسشها و پاسخها، ص: 292

و طرفداران او برگزیده است و تاریخچه پیدایش شیعه به این معنا در زمان خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است و این واژه را به یاران علی و پیروان او اطلاق فرموده و تمام مسلمانان می دانند که او سخنی از روی هوی و هوس نمی گفت:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» «1».

و از روی هوا و هوس سخن نمی گوید.\* گفتار او چیزی جز وحی که به او نازل می شود، نیست.

---

(1) نجم (53): 3- 4.

پرسشها و پاسخها، ص: 293

سؤال 8:

در قرآن کریم چند آیه به موضوع ولایت اشاره کرده است؟

آیات ولایت به دوحش تقسیم می شوند:

الف - آیاتی که به طور مستقیم مسأله امامت را مورد توجه قرار داده است: مانند آیات تبلیغ «1»، ولایت «2»، اولی الامر «3»، صادقین «4» و قری «5».

(1) «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ

(2) «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُتِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»

(3) «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ

(4) «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» «ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا

(5) «ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي

پرسشها و پاسخها، ص: 294

ب - آیاتی که به طور غیر مستقیم از این مسأله بحث می کند که نیاز به تفسیر و تحلیل دارند. این آیات فضایی را برای علی علیه السلام بیان می کنند که او را والاترین شخصیت بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معرفی می کند که با ضمیمه کردن يك مقدمه عقلی واضح (قبیح ترجیح مرجوح بر راجح) نتیجه می گیریم که کسی شایسته تر از او برای رهبری امت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله نیست. مانند آیات مباحله «1»، خیر البریة «2»، لیلۃ المبییت «3»، علم و آگاهی آمد، مجادله و ستیز کند، بگو: بیاید ما پسرانمان را و شما پسرانمان را، و ما زنانمان را و شما زنانمان را، و ما نفوسمان را و شما نفوستان را دعوت کنیم؛ سپس یکدیگر را نفرین نماییم، پس لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم «4»

(1) «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا

(2) «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ\* حَزَّائُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ حَنَاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ

(3) «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ» «و از مردم کسی است که



(4) «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا\* عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا\* يُوفُونَ بِالْغَدْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا\* وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا\* إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا\* إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا\* فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا\* وَجَزَّاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا\* مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرْزَاقِ لَا يَزُونَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا\* وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلَّتْ أَلْفُوفُهَا تَذْلِيلًا\* وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا\* قَوَارِيرًا مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا\* وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا\* عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا\* وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا\* وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلَكًا كَبِيرًا\* عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَخُلُوعًا أَسَاوِرٌ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَّاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا\* إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا» «همانا نیکان همواره از جامی می نوشند که نوشیدنی اش آمیخته به کافور [آن ماده سرد، سپید و معطر] است.

پرسشها و پاسخها، ص: 295

حکمت و .. «1».

(1) «وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ» «و از مردم کسی است که جانش را برای خشنودی خدا می فروشد مانند امیرالمؤمنین علیه السلام و خدا به بندگان مهربان است» بقره (2): 207. «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا\* عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا\* يُوفُونَ بِالْغَدْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا\* وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا\* إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا\* إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا\* فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا\* وَجَزَّاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا\* مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرْزَاقِ لَا يَزُونَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا\* وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلَّتْ أَلْفُوفُهَا تَذْلِيلًا\* وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا\* قَوَارِيرًا مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا\* وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا\* عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا\* وَيُطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا\* وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلَكًا كَبِيرًا\* عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَخُلُوعًا أَسَاوِرٌ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَّاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا\* إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا» «همانا نیکان همواره از جامی می نوشند که نوشیدنی اش آمیخته به کافور آن ماده سرد، سپید و معطر است. \* آن جام از چشمه‌ای است که همواره بندگان خدا از آن می نوشند و آن را به دلخواهشان هرگونه که بخواهند جاری می نمایند. \* همانان که همواره نذرشان را وفا می کنند، و از روزی که آسیب و گزندش گسترده است، می ترسند،\* و غذا را در عین دوست داشتنش، به مسکین و یتیم و اسیر انفاق می کنند.

\* و می گویند: ما شما را فقط برای خشنودی خدا اطعام می کنیم و انتظار هیچ پاداش و سپاسی را از شما نداریم. \* ما از پروردگاران در روزی که روز عبوس و بسیار هولناکی است می ترسیم. \* پس خدا نگه‌دار آنان از آسیب و گزند آن روز است و شادابی و شادمانی به آنان عطا می کند. \* و آنان را برای اینکه در برابر تکالیف دینی و حوادث روزگار شکیبایی ورزیند، بهشتی عنبرسرسشت و لباسی ابریشمین پاداش می دهد. \* در آنجا بر تخت‌ها تکیه می زنند، در حالی که آفتابی که از گرمایش ناراحت شوند و سرمای که از سختی‌اش به زحمت افتند نمی بینند، \* و سایه‌های درختان به آنان نزدیک و میوه‌هایش به آسانی در دسترس است، \* و ظرف‌هایی از نقره فام، و قند‌هایی بلورین که پر از غذا و نوشیدنی است پیرامون آنان می گردانند؛ \* جام‌هایی از نقره که آنها را به اندازه مناسب اندازه‌گیری کرده‌اند، \* و در آنجا جامی که نوشیدنی‌اش آمیخته به زنجبیل است، به آنان می نوشانند، \* از چشمه‌ای در آنجا که «سلسبیل» نامیده شود، \* و پیرامونشان نوحوانانی جاودانی برای پذیرایی از آنان می گردند، که چون آنان را ببینی پنداری مرواریدی پراکنده‌اند، \* و چون آنجا را ببینی، نعمتی فراوان و کشوری بزرگ ببینی، \* بر اندامشان جامه‌هایی از حریر نازک و سبز رنگ و دیبای ستر است و با دستبندهایی از نقره آراسته شده‌اند، و پروردگارشان باده طهور به آنان می نوشانند. \* به آنان گوید: یقیناً این نعمت‌ها پاداش شماست و تلاشتان مقبول افتاده است» دهر (76): 5-22؛ «بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ \* وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ \*

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئاً وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَداً فَأَتُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ \* فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْضُرُوهُمْ وَأَعِدُّوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ \* وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ \* كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ \* كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ \* اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمناً قَلِيلاً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ \* لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ \* فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُقِصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ \* وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَتَمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ \* أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهُمْ يُبْخَرُونَ بِالرَّسُولِ وَهُمْ بَدُّوا قَوْمًا أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ \* قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْرِجُهُمْ مِنْ بَنَاتِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ \* وَيُدْهِبْ عَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ \* أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَلُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ \* مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ

أَعْمَاهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ\* إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَحْشَ إِلَّا لِلَّهِ فَعَسَى أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ\* أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ\* الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ\* يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ هُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ\* خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ\* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنْ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ\* قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ\* لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ خُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتُمْ كَثْرَتَكُمْ كَثْرَتَكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ\* ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ\* ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ\* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ بَجْسٌ فَلَا يَفْرُقُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ غَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ حَفِظْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُعْطِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»

«این اعلام بیزاری و لغو پیمان از سوی خدا و پیامبرش به کسانی از مشرکان است که با آنان پیمان بسته‌اید.\* بنابراین، چهار ماه حرام را در کمال آزادی و امنیت در زمین گردش کنید و بدانید که شما عاجز کننده خدا نیستید تا بتوانید از دسترس قدرت او بیرون روید و خدا خوار کننده کافران است.\* و این اعلامی است از سوی خدا و پیامبرش به همه مردم در روز حج اکبر که: یقیناً خدا و پیامبرش از مشرکان بیزارند و هیچ تعهدی نسبت به آنان ندارند؛ پس ای مشرکان! اگر از پیمان شکنی و خیانت توبه کنید و مسلمان شوید برای شما بهتر است و اگر روی از وفای به پیمان و اسلام بگردانید، بدانید که شما عاجز کننده خدا نیستید تا بتوانید از دسترس قدرت او بیرون روید؛ و کسانی را که کفر ورزیدند، به

عذاب دزدانک مرده ده.\* مگر کسانی از مشرکان که با آنان پیمان بستید، سپس چیزی از شرایط پیمان را نسبت به شما نکاستند و احدی از دشمنان را بر ضد شما یاری نکردند، پس به پیمانشان تا پایان مدتشان وفادار باشید؛ زیرا خدا پرهیزکاران را دوست دارد.\* پس هنگامی که ماه‌های حرام سپری شود، مشرکان را هر جا یافتید، بکشید و به اسیری بگیرید و محاصره کنید و در هر کمین گاهی به کمین آنان بنشینید؛ ولی اگر توبه کردند و نماز را بر پا داشتند و زکات پرداختند، پس آزادشان گذارید؛ زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، پس پناهش بده تا سخن خدا را بشنود، آن گاه او را به جایگاه امنش برسان؛ این به سبب آن است که آنان گروهی هستند که حقایق را نمی‌دانند باشد که در پناه تو و شنیدن سخن حق مسلمان شوند

چگونه مشرکان را نزد خدا و پیامبرش پیمانی استوار تواند بود در صورتی که همواره پیمان شکنی می‌کنند مگر کسانی که با آنان در کنار مسجد الحرام پیمان بسته‌اید، پس تا زمانی که به پیمانشان با شما پایداری کنند، شما هم به پیمانتان با آنان پایداری کنید؛ زیرا خدا پرهیزکاران را دوست دارد

چگونه مشرکان بر پیمان خود پای بندند؟ و در صورتی که اگر بر شما چیره شوند، نه پیوند خویشاوندی را در حق شما رعایت می‌کنند، نه پیمانی را!! شما را با زبانشان خوشنود می‌کنند، ولی دل‌هایشان از خوشنود کردن شما امتناع دارد و بیشترشان فاسقند

آیات خدا را در برابر بھابی اندک فروختند و مردم را از راه خدا بازداشتند؛ راستی چه بد است آنچه را همواره انجام می‌دادند.\* در حق هیچ مؤمنی رعایت پیوند خویشاوندی و پیمانی را نمی‌کنند؛ و آنان همان تجاوزکارانند

پس اگر از پیمان شکنی، قطع رحم، کفر و شرك توبه کنند و نماز را بر پا دارند و زکات پردازند، برادران دینی شما نیستند؛ و ما آیات خود را برای گروهی که واقعیات را می‌دانند، به صورت‌های گوناگون بیان می‌کنیم

و اگر پیمان‌هایشان را پس از تعهدشان شکستند و در دین شما زیان به طعنه و عیب جوی گشودند، در این صورت با پیشوایان کفر بچنگید که آنان را نسبت به پیمان‌هایشان هیچ تعهدی نیست، باشد که از طعنه زدن و پیمان شکنی بازایستند.\* چرا و برای چه نمی‌چنگید؟ آن هم با گروهی که پیمان‌های خود را شکستند، و عزمشان را بر بیرون کردن پیامبر از وطنش جزم کردند و هم آنان بودند که نخستین بار با شما جنگیدند، آیا از آنان می‌ترسید؟! در صورتی که اگر مؤمن هستید، خدا سزاوارتر است که از او بترسید

با آنان بچنگید تا خدا آنان را به دست شما عذاب کند و رسوایشان نماید و شما را بر آنان پیروزی دهد و سینه‌های پر سوز و غم مردم مؤمن را شفا بخشد.\* و خشم دل‌هایشان را از میان ببرد؛ و خدا توبه هر کس را بخواهد می‌پذیرد؛ و خدا دانا و حکیم است

آیا گمان کرده‌اید که شما را به خود واگذارند و به بوتۀ آزمایش نیازمایند در حالی که هنوز کسانی از شما را که جهاد کردند و غیر خدا و پیامبرش و مؤمنان را محرم اسرار خود نگرفتند، از دیگران معلوم و مشخص نکرده است یقیناً باید آزمایش شوید تا مؤمن از غیر مؤمن معلوم و مشخص شود؛ و خدا به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است

و مشرکان در حالی که بر ضد خود به کفر و انکار حقایق گواهی می‌دهند، صلاحیت آباد کردن مساجد خدا را ندارند؛ اینانند که اعمالشان تباه و بی‌اثر است و در آتش جاودانه‌اند.\* آباد کردن مساجد خدا فقط در صلاحیت کسانی است که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و نماز را بر پا داشته و زکات پرداخته و جز از خدا نترسیده‌اند؛ پس امید است که اینان از راه یافتگان باشند

آیا آب دادن به حاجیان و آباد کردن مسجدالحرام را مانند عمل کسی قرار داده‌اید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده است؟! این دو نزد خدا برابر و یکسان نیستند و خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند.\* آنان که ایمان آوردند و هجرت کردند و با اموال و جان‌هایشان در راه خدا به جهاد برخاستند، منزلتشان در پیشگاه خدا بزرگ‌تر و برتر است، و فقط اینانند که کامیابند.\* پروردگارشان آنان را نزد خود به رحمت و خشنودی و بهشت‌هایی که برای آنان در آنها نعمت‌های پایدار است، مژده می‌دهد

همواره در آنجا جاودانه‌اند؛ یقیناً نزد خدا پاداشی بزرگ است

ای اهل ایمان! اگر پدران و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آنان را دوستان و سرپرستان خود مگیرید؛ و کسانی از شما که آنان را دوست و سرپرست خود گیرند، هم اینانند که ستمکارند

بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و خویشانان و اموالی که فراهم آورده‌اید و تجارتی که از بی‌رونقی و کسادیش می‌ترسید و خانه‌هایی که به آنها دل خوش کرده‌اید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب‌ترند، پس منتظر بمانید تا خدا فرمان عذابش را بیاورد؛ و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند.\* بی‌تردید خدا شما را در جبهه‌های زیاد و عرصه‌های بسیار یاری کرد و به ویژه روز نبرد حنین، آن زمان که فزونی افرادتان شما را مغرور و شگفت زده کرد، ولی فزونی عدد چیزی از خطر را از شما برطرف نکرد، و زمین با همه وسعت و فراخی‌اش بر شما تنگ شد، سپس پشت به دشمن از عرصه نبرد گریختید

آن‌گاه خدا آرامش خود را که حالت طمأنینه قلبی است بر پیامبرش و مؤمنان نازل کرد، و لشکریانی که آنان را نمی‌دیدید برای یاری مؤمنان فرود آورد، و کسانی را که کفر می‌ورزیدند، به عذاب سختی مجازات کرد؛ و این است کیفر

کفرپیشگان\* سپس خدا بعد از این گناه بزرگ که فرار از جنگ است توبه هر کس را که بخواید می‌پذیرد؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است

ای اهل ایمان! جز این نیست که مشرکان پلیدند؛ پس نباید بعد از امسال به مسجدالحرام نزدیک شوند؛ و اگر به سبب قطع رابطه با آنان و تعطیل شدن داد و ستد با ایشان از بی‌نوبی و تنگدستی می‌ترسید، خدا اگر بخواید شما را از فضل و احسانش بی‌نیاز می‌کند؛ یقیناً خدا دانا و حکیم است» توبه (9): 1- 28 و 19؛

«إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ» «اگر شما دو زن از کار خود به پیشگاه خدا توبه کنید خدا توبه شما را می‌پذیرد، چون دل شما دو نفر از حق و درستی منحرف شده است، و اگر بر ضدّ پیامبر به یکدیگر کمک دهید راه به جایی نخواهید برد؛ زیرا خدا و جبرئیل و صالح مؤمنان که علی بن ابی‌طالب است یار اویند، و فرشتگان نیز بعد از آنان پشتیبان او خواهند بود» تحریم (66): 4؛

«وَاجْعَلْ لِي وِزيراً مِنْ أَهْلِي \* هَارُونَ أَخِي \* اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي \* وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي» «و از خانواده‌ام دستیاری برایم قرار ده،\* هارون، برادرم را\* پشتم را به او محکم کن،\* او را در کارم شریک گردان» طه (20): 29- 32؛ «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلاً» «از مؤمنان مردانی هستند که به آنچه با خدا بر آن پیمان بستند و آن ثبات قدم و دفاع از حق تا نثار جان بود صادقانه وفا کردند، برخی از آنان پیمانشان را به انجام رساندند و به شرف شهادت نایل شدند و برخی از آنان شهادت را انتظار می‌برند و هیچ تغییر و تبدیلی در پیمانشان نداده‌اند» احزاب (33): 23 «وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْراً وَكَفَىٰ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيماً عَزِيزاً» «و خدا کافران شرکت کننده در جنگ خندق را در حالی که به پیروزی و غنیمت دست نیافتند با خشم و اندوهشان برگرداند، و خدا سختی و مشقت جنگ را از مؤمنان برداشت؛ و خدا همواره نیرومند و توانای شکست‌ناپذیر است» احزاب (33): 25 «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُّهِيناً» «قطعاً آنان که خدا و پیامبرش را می‌آزارند، خدا در دنیا و آخرت لعنتشان می‌کند، و برای آنان عذابی خوارکننده آماده کرده است» احزاب (33): 57؛ «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَاماً وَرَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ»

«آیا کسانی که از سوی پروردگارشان بر دلیلی روشن از بصیرت و بینش متکی هستند و شاهدهی از سوی او چون قرآن برای تأیید آن دلیل روشن از بی‌درآید و پیش از قرآن هم کتاب موسی در حالی که برای مؤمنان پیشوا و رحمت بود بر حقیقت قرآن گواهی داده مانند کسانی می‌باشند که چنین نیستند اینان که متکی بر دلیل روشن‌اند به قرآن ایمان می‌آورند، و هر کس از گروه‌ها چه یهود، چه نصاری و چه مشرکان به آن کفر ورزد، وعده‌گاهش آتش است؛ پس ای انسان!

درباره قرآن در تردید مباش که آن از سوی پروردگارت حق است، ولی بیشتر مردم به خاطر کبر باطنی، لجاجت و جهل ایمان به آن نمی آورند» هود (11): 17؛ «وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّاهِدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ» «و کسانی که به خدا و پیامبرش ایمان آوردند، آنانند که صدیقان و گواهان اعمال نزد پروردگارشان هستند، و برای آنان است پاداش اعمال شان و نور ایمان شان و کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را انکار کردند، آنان اهل دوزخاند» حدید (57): 19 «ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهَابَنِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاَهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ»

«سپس به دنبال آنان پیامبران خود را پی در پی آوردیم و پس از آنان عیسی پسر مریم را به رسالت فرستادیم و به او انجیل عطا کردیم و در قلب کسانی که از او پیروی می کردند رأفت و رحمت قرار دادیم، و رهبانیتی که از نزد خود ساخته بودند ما بر آنان مقرر نکرده بودیم، ولی خود آنان آن را برای طلب خشودی خدا بر خود واجب کرده بودند، اما آنگونه که باید حدود خودساخته را رعایت نکردند؛ پس پاداش کسانی از آنان را که ایمان آورده اند، عطا کردیم و بسیاری از آنان نافرمانند» حدید (57): 27؛

«وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ\* وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» «و خویشان نزدیکت را از عاقبت اعمال زشت هشدار ده،\* و پر و بال فروتنی و تواضع خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می کنند بگستر» شعراء (26): 214-215؛ «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ\* بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ\* فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ\* يُخْرِجُ مِنْهُمَا الْمُلُوحُ وَالْمَرْجَانُ» «دو دریای شیرین و شور را روان ساخت در حالی که همواره باهم تلاقی و برخورد دارند؛\* ولی میان آن دو حایلی است که به هم تجاوز نمی کنند در نتیجه باهم مخلوط نمی شوند!\* پس کدامیک از نعمت های پروردگارتان را انکار می کنید؟\* از آن دو دریا لؤلؤ و مرجان بیرون می آید»

الرحمن (55): 19-22؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاحَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ جُحُوكُمْ صَدَقَةً ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ\* ءَأَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ جُحُوكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» «ای مؤمنان! زمانی که می خواهید با پیامبر گفتگوی محرمانه کنید، پیش از گفتگوی محرمانه خود صدقه دهید، این برای شما بهتر و پاکیزه تر است، و اگر چیزی برای صدقه نیافتید اجازه دارید محرمانه گفتگو کنید زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.\* آیا ترسیدید از اینکه پیش از گفتگوی محرمانه خود صدقاتی بپردازید؟ پس چون نپرداختید و خدا هم توبه شما را پذیرفت، پس نماز را برپا دارید و زکات بدهید و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید، و خدا به اعمالی که انجام می دهید، آگاه است» مجادله (58): 12-13؛

«وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ \* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ \* فِي حَنَاتِ النَّعِيمِ \* ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَى \* وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ» «و پیشی گیرندگان به اعمال نیک که پیشی گیرندگان به رحمت و آمرزش اند،\* اینان مقربان اند،\* در بهشت‌های پر نعمت اند.\* گروهی بسیار از پیشینیان،\* و اندکی از پسینیان» واقعه (56): 10 - 14؛ «لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ» حاقه (69): 12؛ «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» «قطعاً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، به زودی خدای رحمان برای آنان در دل‌ها محبتی قرار خواهد داد» مریم (19): 96؛ «وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِمَاتِهِمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ» «و اگر بخواهیم یقیناً آنان را به تو نشان می‌دهیم تا آنان را از روی نشانه‌هایشان بشناسی، و بی‌تردید آنان را از شیوه سخن گفتن خواهی شناخت؛ و خدا کارهای شما را می‌داند» محمد (47): 30؛ «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» «کسانی که چون علی بن ابی‌طالب 7 اموالشان را در شب و روز و پنهان و آشکار انفاق می‌کنند، برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته و مناسب است؛ و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند»

بقره (2): 274؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» «ای اهل ایمان! هر کس از شما از دینش برگردد زبانی به خدا نمی‌رساند خدا به زودی گروهی را می‌آورد که آنان را دوست دارد، و آنان هم خدا را دوست دارند؛ در برابر مؤمنان فروتن‌اند، و در برابر کافران سرسخت و قدرتمندند، همواره در راه خدا جهاد می‌کنند، و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای نمی‌ترسند. این فضل خداست که به هر کس بخواهد می‌دهد؛ و خدا بسیار عطاکننده و داناست» مائده (5): 54؛ «وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُورُونَ» «آنان را نگه دارید که حتماً مورد بازپرسی قرار می‌گیرند» صافات (37): 24.

پرسشها و پاسخها، ص: 303

سؤال 9:

حدیث

«وَلَا يَبُؤُا عَلَىٰ بَنِي أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي» «1»



از کیست؟

این روایت از احادیث قدسیه است یعنی شخص پیامبر از جبرئیل، و جبرئیل هم از خداوند نقل می کند و مخفی نماند که روایات بسیاری به همین مضمون نقل شده و منحصر در همین يك روایت نیست.

---

(1) شواهد التنزیل: 170/1، حدیث 181؛ عیون اخبار الرضا: 146/1، باب 38؛ بحار الانوار: 246/39، باب 87، حدیث 1.

پرسشها و پاسخها، ص: 304

### سؤال 10:

امامت عامّه و خاصّه را توضیح دهید.

امامت و ولایت عامّه به این معنا است که در هر عصر و زمان باید امام و پیشوایی در میان مردم از سوی خدا باشد تا جامعه بشری را به سوی سعادت و رسیدن به قرب الهی راهنمایی کند خواه مقام نبوت و رسالت را هم دارا باشد و یا تنها مقام ولایت را داشته باشد.

امامت عامّه در قرآن.

یکی از آیاتی که در رابطه با امامت عامّه است آیه ذیل می باشد.

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» «1».

تو فقط بیم‌دهنده‌ای نه اعجاز‌کننده‌ای که هر زمان برای هر کس و برای هر هدفی غیر منطقی بخواهی، دست به اعجاز بزنی و برای هر قومی هدایت‌کننده‌ای است.

به بیان دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله بنیان‌گذار دین است از طریق انذار و امام ادامه‌دهنده راه او است از طریق هدایت.

#### امامت عامه در روایات:

یکی از احادیث معروف و مهم در این زمینه حدیث ثقلین است که

---

#### (1) رعد (13): 7.

#### پرسشها و پاسخها، ص: 305

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بازگشت از حجة الوداع وقتی به سرزمین غدیر خم وارد شدند فرمودند:

گوپی من از سوی خدا دعوت شده‌ام (و به زودی از میان شما می‌روم) و من دو چیز گران‌مایه را در میان شما به یادگار می‌گذارم یکی از دیگری بزرگ‌تر است کتاب خدا و عترتم اهل‌بیتم، پس بنگرید چگونه بعد از من با آنها رفتار خواهید کرد، چرا که از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند... «1».

از فراز آخر حدیث استفاده می‌شود که در طول تاریخ اسلام فردی از اهل‌بیت علیهم السلام به عنوان پیشوای معصوم علیه السلام وجود دارد و همان‌گونه که قرآن همیشه چراغ هدایت است آنها نیز همیشه چراغ هدایتند پس باید تلاش کنیم و جستجو کنیم و در هر عصر و زمان آنها را پیدا کنیم.

---

#### (1) بحار الانوار: 114 / 23، باب 7، حدیث 23.

#### پرسشها و پاسخها، ص: 306

ولایت و امامت خاصه

به این معنا است که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چه کسی عهده‌دار این منصب و مقام الهی شد.

### امامت خاصه در قرآن:

آیات فراوانی در این زمینه وجود دارد که روشن‌ترین آن‌ها در جواب سؤال هشتم مطرح شد و در این جا آیه صادقین را به عنوان نمونه بیان می‌کنیم:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» «1».

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا پروا کنید و با صادقان باشید صادقانی که کامل‌ترینشان پیامبران و اهل بیت رسول بزرگوار اسلام هستند.

روایات فراوانی این آیه را تطبیق بر علی علیه السلام و همه اهلبیت علیهم السلام نموده است.

سیوطی در الدر المنثور از ابن عباس نقل می‌کند که در تفسیر آیه شریفه گفت: (مع علی بن ابیطالب) یعنی با علی بن ابیطالب علیه السلام باشید «2»

(1) توبه (9): 119.

(2) الدر المنثور: 3/ 290؛ تفسیر فرات الکوفی: ص 173، حدیث 220؛ شواهد التنزیل: 1/ 344، حدیث 355.

پرسشها و پاسخها، ص: 307

و در بعضی روایات مراد از صادقین محمد صلی الله علیه و آله و اهلبیت او علیهم السلام معرفی شده‌اند «1».

نکته مهم این است که دستور خداوند به مؤمنان به این که با صادقین باشید دستوری است مطلق و بدون هیچ شرطی و این معنی جز در مورد معصومین علیهم السلام امکان‌پذیر نیست؛ زیرا غیر معصوم ممکن است خطا کند و در آن حال باید از او جدا شد.

بنابراین کسی که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از طرف خدا منصوب به این منصب الهی شد کسی نیست جز علی بن ابیطالب علیه السلام چرا که هم معصوم بود و هم افضل از دیگران بود.

---

(1) الکافی: 1/ 208، حدیث 1 و 2؛ تأویل الآیات: 1/ 212، الغدیر: 2/ 277؛ احقاق الحق: 14/ 270-277.

پرسشها و پاسخها، ص: 308

علم و عصمت امام

پرسشها و پاسخها، ص: 309

سؤال 1:

محدوده عصمت پیامبر و ائمه و رابطه آن با اختیار را توضیح دهید؟ (عده‌ای معتقدند پیامبر صلی الله علیه و آله فقط در دریافت وحی و تفسیر آن معصوم بوده‌اند.)

اولاً: عامل و منشأ عصمت را می‌توان در دو چیز خلاصه نمود:

الف) پیامبران و ائمه علیهم السلام از حیث معرفت و شناخت خداوند در پایه رفیعی قرار دارند که هیچ گاه رضا و خشنودی حضرت حق را با چیزی عوض نمی کنند. این مرتبه از معرفت همان است که امیر مومنان علیه السلام می فرمایند:

« مَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ وَمَعَهُ » «1»

. «چیزی را ندیدم مگر آن که خدا را قبل از آن و بعد از آن و با آن دیدم»

و امام صادق علیه السلام نیز می فرمایند:

« وَلَكِنِّي اعْبُدُهُ حُبًّا لَهُ وَتِلْكَ عِبَادَةُ الْكِرَامِ » «2».

من خدا را از روی دوستی با او پرستش می کنم، و چنین است عبادت بزرگواران.

(1) این حدیث به صورت مرسل در کتب حکمی و عرفانی از امیرالمؤمنین علی و امام صادق علیهما السلام نقل شده است. بنگرید به موسوعة العقائد الاسلامیه: 75 / 3، حدیث 3453.

(2) خصال، شیخ صدوق: 188، حدیث 259.

### پرسشها و پاسخها، ص: 310

ب) آگاهی کامل انبیای الهی و ائمه علیهم السلام از نتایج درخشان اطاعت و پی آمدهای سوء معصیت، سبب مصونیت آنان از نافرمانی خدا می باشد، حتی افراد عادی هم نسبت به برخی از امور مصونیت دارند.

مثلاً انسان عاقل هرگز حاضر نمی شود به سیم لختی که برق در آن جریان دارد دست بزند و این مصونیت ناشی از علم قطعی شخص به آثار سوء عمل خویش است، حال اگر چنین عملی در مورد تبعات بسیار خطرناک گناهان نیز حاصل گردد قویاً مایه مصونیت فرد از گناه خواهد بود.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که: معصوم علیه السلام کسی است که از جانب خدا و به لطف و عنایت و توفیق او، از همه محرمات اجتناب نماید...!

بنابراین معصومین علیهم السلام دارای نوعی شایستگی اکتسابی از طریق اعمال خویش و نوعی لیاقت ذاتی و موهبتی از سوی پروردگار هستند، تا بتوانند الگو و اسوه مردم باشند.

به عبارت دیگر: معصومین علیهم السلام به خاطر تاییدات الهی و اعمال خویش، چنان هستند که در عین داشتن قدرت و اختیار برای گناه کردن، به سراغ گناه نمی‌روند، درست همان گونه که پدر نسبت به کشتن فرزند خود قدرت دارد اما هرگز این کار را نمی‌کند.

ثانیاً: عصمت از نظر شیعه و سنی فرق دارد. برادران اهل سنت به مطلبی که در بالا اشاره شد معتقدند (عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله در دریافت وحی و تفسیر آن) اما از نظر شیعه عصمت به این معنا است که پیامبر و امامان چون سمت خطیر رهبری را بر عهده دارند باید از جمیع گناهان

### پرسشها و پاسخها، ص: 311

و حتی فکر گناه مصون باشند، چون اگر خود امام و رهبر عصمت نداشته باشد خود نیازمند رهبری است و این افتخار شیعه است که دارای رهبرانی است که حتی فکر گناه را نیز نکرده‌اند.

### پرسشها و پاسخها، ص: 312

## سؤال 2:

در قرآن کریم خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را به مشورت کردن دعوت کرده است، آیا این موضوع نشان دهنده وجود نقص در پیامبر نیست؟

اینکه خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» «1».

و در کارها با آنان مشورت کن.

این نقص بر پیامبر نیست؛ زیرا پیامبر با این که عقل کل بود و با مبدأ وحی ارتباط داشت، با یاران خود به مشورت می نشست و گاهی نیز نظر آنها را ترجیح می داد با این که مشکلاتی از این ناحیه حاصل می شد.

اما برکات مشورت از زبان های احتمالی آن بیشتر است و در ضمن پیامبر صلی الله علیه و آله می خواستند تا موضوع مشورت و اهمیت آن برای مردم روشن شود و به صورت يك فرهنگ دینی در جامعه مسلمانان مستقر گردد تا الگو و اسوه ای برای مردم باشد.

مشورت آثار و برکات و جهات دیگری نیز دارد، مثلاً یکی از جهات آن این است که خود این عمل يك نوع ارزش دادن و اعتبار بخشیدن به اصحاب آن حضرت است و نمونه آن در بین مردم هم زیاد است. گاهی پدری با اینکه تمام جوانب کار را می داند با فرزند کوچکش مشورت

---

(1) آل عمران (3): 159.

### پرسشها و پاسخها، ص: 313

می کند به این هدف که برای او ارزش قائل شود و در او روحیه مشورت و مشاوره ایجاد کند تا از خودرأیی اجتناب نماید.  
در آخر می فرماید:

«و شاورهم في الأمر فإذا عزمت فتوكل على الله إن الله يحب المتوكلين» «1».

و در کارها با آنان مشورت کن، و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن؛ زیرا خدا توکل کنندگان را دوست دارد.  
البته در این که پیامبر صلی الله علیه و آله هم به اموری نیاز دارد شککی نیست و خود قرآن در آیه آخر سوره کهف به این موضوع اشاره دارد و می فرماید:

«قل إنما أنا بشر مثلكم» «2».

بگو: جز این نیست که من هم بشری مانند شمایم.

(1) آل عمران (3): 159.

(2) کف (18): 110.

پرسشها و پاسخها، ص: 314

## سؤال 3:

آیه تطهیر مختصّ پنج تن است، پس چگونه از آن عصمت سایر ائمه علیهم السلام استفاده می‌شود؟

دلیل بر عصمت ائمه علیهم السلام منحصر به این آیه شریفه نمی‌باشد بلکه ادله عقلیه متعددی هست که در جای خود بیان شده است، از جمله این که امام الگوی تمام نمای يك انسان کامل است و اگر بخواهد خودش مرتکب خطا و گناه شود، نقض غرض از خلقت لازم می‌آید.

ائمه همگی مصداق کامل اهل بیت هستند و خود ائمه در موارد زیادی این آیه را تفسیر فرموده‌اند و در زبان پیغمبر هم اهل بیت آن حضرت به این سیزده معصوم تفسیر شده است.

علاوه بر این باید گفت: آنها که در آن زمان در حیات بودند همان پنج نفر بودند و بقیّه بعداً پا به عرصه وجود گذاشتند و همان صفات را از پیامبر صلی الله علیه و آله و پدران خود به ارث بردند.

پرسشها و پاسخها، ص: 315

## سؤال 4:



علم امام محدود است یا نامحدود و مطلق و آیا این روایت صحیح است؟

«اذا شاءوا علموا»

علم معصومین علیهم السلام از علم مطلق و نامحدود الهی سرچشمه می‌گیرد و خداست که از علم لا یتناهی خود چشمه‌های علوم و دانش ائمه را آبیاری می‌کند و از طرفی چون ائمه علیهم السلام برای اثبات حقانیت خود و برای اثبات ارتباط خود با خالق هستی، و نیز برای اثبات مقهور و مغلوب بودن همه کائنات در مقابل خواست و اراده آنها نیاز به علمی نامحدود دارند، خداوند تبارک و تعالی می‌بایست این نیاز را برطرف نماید.

از متون روایی ما چنین استفاده می‌شود که خداوند چنین کاری را هم انجام داده است و خود در قرآن کریم ائمه علیهم السلام را به عنوان «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»<sup>1</sup> معرفی کرده و ما روایات متعددی داریم که ائمه علیهم السلام فرموده‌اند:

ما عالم هستیم به آنچه تاکنون بوده و آنچه فعلاً هست و آنچه که بعداً واقع خواهد شد «2».

اما در رابطه با روایت مذکور باید گفت: عبارت صحیح روایت این

(1) آل عمران (3): 7.

(2) الکافی: 1/ 260، باب أنّ الائمة يعلمون علم ما كان وما يكون.

پرسشها و پاسخها، ص: 316

است که:

«إِنَّ الْأئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِذَا شَاءُوا أَنْ يَعْلَمُوا عُلِّمُوا»

. ائمه زمانی که خواستند نسبت به امری علم داشته باشند از طرف خدا تعلیم داده می‌شوند و نسبت به آن امر آگاه می‌گردند.

بای نیز در روایات به این موضوع اختصاص یافته است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ عُلْمًا» 1.

امام علیه السلام زمانی که بخواهد بداند تعلیم می‌شود.

(1) الکافی: 1/ 258، باب أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِذَا شَاءُوا أَنْ يَعْلَمُوا عُلْمًا.

پرسشها و پاسخها، ص: 317

### سؤال 5:

علوم ائمه عليهم السلام چگونه به آنها رسیده و آیا هنوز نکاتی در دین هست که بیان نشده باشد؟

الف: علوم ائمه علیه السلام از طریق تعلیم و تعلم نیست بلکه از نوع علوم اعطایی است که خداوند متعال با قدرت خود آنها را عالم ساخته و علومی را که لازم می‌دانسته در اختیار آنها قرار داده است که اصطلاحاً به آن علم لدنی گفته می‌شود با تتبع در روایات اهلبیت عليهم السلام استفاده می‌شود که منابع علمی امامان عليهم السلام عبارتند از:

1- آگاهی کامل از کتاب الله و قرآن مجید به گونه‌ای که تفسیر و تأویل، ظاهر و باطن و محکم و متشابه آن را به خوبی می‌دانند از آیه 43 سوره مبارکه رعد استفاده می‌شود که کسی وجود دارد که تمام علم کتاب در نزد او است جایی که آصف بن برخیا وزیر سلیمان به خاطر آگاهی به بخشی از کتاب آسمانی قادر بود تا تحت ملکه سبا را نزد سلیمان بیاورد مسلماً کسی که به تمام علم کتاب آگاه است کارهای بسیار مهمتری می‌تواند انجام دهد.

روایات بسیاری از ائمه عليهم السلام وارد شده که می‌فرمایند این آیه اشاره به علی بن ابیطالب و ائمه هدی عليهم السلام دارد «1».

(1) تفسیر القرطبی: 13/ 204؛ منابع المودة: 102 - 104.

## پرسشها و پاسخها، ص: 318

2- وراثت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تمام معارف و شرایع اسلام را به علی آموخت و علی علیه السلام با خطّ خود در کتاب نوشت و این علم و آگاهی به فرزندان علی علیه السلام یعنی امامان معصوم علیهم السلام رسید.

در روایات متعددی می خوانیم که امامان علیهم السلام می فرمودند: آنچه ما نقل می کنیم همه را می توانید از پیامبر نقل کنید چرا که ما همه اینها را به وسیله اجداد خود از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌ایم.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«حدیثی حدیثُ اَبی و حدیثُ اَبی حدیثُ جدّی و حدیثُ جدّی حدیثُ الحسین و حدیثُ الحسین حدیثُ الحسین و حدیثُ الحسن حدیثُ امیرالمؤمنین علیه السلام و حدیثُ امیرالمؤمنین علیه السلام حدیثُ رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله و حدیثُ رسول اللّٰه قول اللّٰه عزوجل «1»».

«گفتار من گفتار پدرم هست و گفتار پدرم گفتار جدم هست و گفتار جدم گفتار امام حسین علیه السلام است و گفتار امام حسین علیه السلام گفتار امام حسن علیه السلام است و گفتار امام حسن علیه السلام گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام است و گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله است و گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتار خداوند متعال است».

3- ارتباط با فرشتگان.

امام باقر علیه السلام فرمود:

«إِنَّ عَلِيًّا كَانَ مُحَدَّثًا»

. «ملك با علی سخن می گفت».

## پرسشها و پاسخها، ص: 319

.. عن حمران قال: قال لي أبو جعفر عليه السلام: إنَّ علياً كان محدثاً فخرت إلى أصحابي فقلتُ لهم: جئتكم بعجيبه قالوا: ما هي؟ قلتُ: سمعتُ أبا جعفر عليه السلام يقول: كان عليٌّ محدثاً قالوا: ما صنعت شيئاً إلا سألت من يحدثه؟ فرجعت إليه فقلتُ له: إنِّي حدثت أصحابي بما حدثتني قالوا:

ما صنعت شيئاً إلا سألت من يحدثه؟ فقال لي: يحدثه ملك. قلتُ: فنقول! إنَّه نبي؟ قال: فحرَّك يده هكذا «1» ثم قال: كصاحب سليمان أو كصاحب موسى أو كذی القرنين أو ما بلغكم أنه قال: وفيكم مثله.

حمران بن اعين گوید: من از این حرف تعجب کردم از حضرت سؤال کردم من كان يحدثه فقال لي: يحدثه ملك، قلتُ: تقول إنَّه نبي عليهم السلام؟ قال فحرَّك يده هكذا كصاحب سليمان دوست سليمان (آصف بن برخيا) أو كصاحب موسى (خضر) أو كذی القرنين «2» «3».

در روایت دیگری آمده که:

## (1) أي بالنفي

بصائر الدرجات: 341 / 7 - 342، باب 6، حدیث 3.

از کتاب الولاية التكوينية الحق الطبيعي للمعصوم: 192.

مؤلف الشيخ جلال الصغير ناشر دارالاعراف للدراسات. بيروت.

بحار 73 / 26، حدیث 20، باب 13؛ الكافي 271 / 1؛ شرح اصول کافی ملا صالح مازندرانی: 67.

## (2) الكافي: 269 / 1، حدیث 4.

(3) چه کسی با او صحبت می کند. پس امام به من فرمود: فرشته با او صحبت می کند، گفتم: یعنی او علی علیه السلام پیامبر است؟ با اشاره دستش انکار کرد. سپس فرمود: مانند دوست سليمان «آصف بن برخيا» یا دوست موسى «خضر» یا مانند ذی القرنين است.

پرسشها و پاسخها، ص: 320

الائمة علماء صادقون مُفهمون محدثون «1».

«ائمة دانشمندان راستگو، الهام گیرنده و دریافت کننده حدیث از غیب‌اند».

4- القای روح القدس: روح القدس روح مقدس و امدادگر است که انسان را به هنگام انجام کارهای مهم معنوی و الهی یاری می‌دهد و البته به تفاوت مراتب اشخاص متفاوت است، در پیامبران و امامان علیهم السلام به گونه فوق العاده‌ای قوی‌تر و بارزتر عمل می‌کند اما از ماهیت و جزئیات آن اطلاع زیادی در دست ما نیست.

امام باقر علیه السلام بعد از برشمردن ارواح پنج‌گانه‌ای که در انبیا و اوصیا وجود دارد به جابر فرمودند:

«فَبِرُوحِ الْقُدُسِ يَا جَابِرُ عَرَّفُوا مَا تَحْتَ الْعَرْشِ إِلَى مَا تَحْتَ الثَّرَى» «2».

«به وسیله روح القدس آنچه را در زیر عرش تا آنچه در زیر زمین است می‌دانند».

5- نور الهی: امام صادق علیه السلام فرمود:

هنگامی که امام پیشین از دنیا می‌رود خداوند برای امام بعد از او ستونی از نور برمی‌افرازد که به وسیله آن اعمال مردم را می‌بیند و از این طریق خداوند حجّت را بر خلق خود تمام می‌کند «3».

ب: بعضی از احکام که مقتضیات اجرای آن در جامعه موجود نیست

(1) کافی: 271/1، حدیث 3.

(2) کافی: 272/1، حدیث 2.

(3) کافی: 387/1، حدیث 3.

پرسشها و پاسخها، ص: 321

با ظهور حضرت مهدی علیه السلام آن احکام معطله نیز بیان و اجرا خواهد شد.

## پرسشها و پاسخها، ص: 322

## سؤال 6:

معصوم یعنی چه؟ آیا غیر از چهارده معصوم فرد دیگری نیز معصوم می‌شود؟

در این زمینه دو قول وجود دارد:

1- معصوم کسی است که از يك نیروی فوق العاده باطنی و يك صفت نیرومند نفسانی که در اثر مشاهده حقیقت جهان هستی و رؤیت ملکوت و باطن عالم وجود حاصل می‌شود برخوردار است و براساس آن از هر گونه پلیدی و معصیت مبری است و هیچ لغزش و خطایی در افکار و اعمال او راه نخواهد یافت.

معصوم از طرف خداوند تبارك و تعالی به مقام و مرتبه‌ای از رشد و کمال رسیده که توانسته است برای دیگران اسوه و الگو باشد تا افکار و اندیشه‌ها و اعمال و رفتار او سر مشق جامعه بشری باشد و به این اصطلاح معصوم فقط شامل انبیا و 14 نفر می‌شود، چرا که فقط آنان بودند که صلاحیت و لیاقت وصول به چنین مقام و منزلتی را دارا بودند و چون وجود آنها برای هدایت همه بشر تا روز قیامت کفایت می‌کند و نیازی به وجود فرد دیگری دیده نمی‌شود در نتیجه انحصار آنها در 14 نفر محقق شده است.

ائمّه اثنا عشر ما که اول آنها شخص امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است و آخر آنها مهدی صاحب الزمان علیه السلام همه جزء

## پرسشها و پاسخها، ص: 323

معصومین بوده و هستند.

2- عصمت مقام انحصاری نیست که فقط در ارتباط با انبیا و امامان باشد بلکه مقامی است که هر کس نسبت به آن از زمانی که وارد معرکه حیات می‌شود شایستگی نشان دهد به آن آراسته می‌شود، لذا از آیات مربوط به مریم کبری مادر

حضرت مسیح مقام عصمت نسبت به آن بزرگوار استفاده می شود و بنا به نظر بسیاری از بزرگان دین که دلایلی را هم در این زمینه ارائه می کنند حضرت قمر بنی هاشم و علی اکبر و زینب کبری نیز دارای مقام عصمت بودند و نیز بسیاری از عباد صالح خدا که ما به خاطر این که نامی و اثری از آنان در کتابها نیست آنان را نمی شناسیم از این مقام بهره مند بودند.

### پرسشها و پاسخها، ص: 324

فضایل و مناقب معصومین علیهم السلام

### پرسشها و پاسخها، ص: 325

#### سؤال 1:

در دعای (اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِالْمَوْلُودَيْنِ) «1» در دعاهای وارده ماه مبارک رجب منظور از دو مولود این ماه چه کسانی هستند، و در دعای (اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَانِي جَمِيعٍ مَا يَدْعُوكَ بِهِ وُلاةُ امْرِكِ المأمونون علی سرك.. لا فرق بینك وبينها الا أَنَّهُم عبادُكَ وخلقُكَ) ضمیر «هم» و «ها» به چه کسانی اشاره دارد؟ آیا این دعاها و یا نامه های منسوب به امام زمان (عج) در جایی یا موزه و کتابخانه ای موجود است؟

منظور از مولودین در دعای شریف امام جواد و امام هادی علیهما السلام می باشد. ضمیرها به آیات و مقاماتک برمی گردد و ضمیر هُم به وُلاةِ امْرِكِ برمی گردد که البته مراد از آیات هم همان ولایة امر می باشند در پاسخ سوال آخر می توان به کتاب های منتخب الاثر آیت الله صافی گلپایگانی و کمال الدین نوشته مرحوم شیخ صدوق و نجم الثاقب نوشته حاجی نوری اشاره کرد.

---

(1) مفاتیح الجنان: اعمال ماه رجب؛ اقبال الأعمال: 215 / 3، فصل 23.

پرسشها و پاسخها، ص: 326

## سؤال 2:

امامان ولی نعمتند یعنی چه؟

یعنی از برکت وجود آنها فیوضات از طرف خداوند متعال به انسانها و موجودات عالم می‌رسد.

فیوضات الهی که همان نعمت‌های مادی و معنوی او است توسط ملائکه به بندگان خدا و سایر موجودات می‌رسد. امام، انسان کاملی است که ملائکه تحت فرمان او قرار دارند و برای انجام هر کاری خدمت او شرفیاب می‌شوند. در روایت آمده که:

«هر فرشته‌ای که از طرف خدا برای انجام کاری نازل می‌شود ابتدا خدمت امام زمان می‌رسد و آن کار را بر او عرضه می‌کند» «1».

بنابراین بهره‌مندی از فیوضات مادی و معنوی تحت نظر، اراده و اجازه آنها است اگر در موردی اجازه دادند فرشتگان هم در آن باره نازل می‌شوند و اگر اجازه ندادند یا مصلحت ندانستند نازل نمی‌شوند.

ولی نعمت بودن امامان معصوم در نعمت‌های معنوی در زیارت جامعه کبیره به موضع الرسالة - مختلف الملائكة - مهبط الوحی، خزان العلم، معادن حکمة الله و... تفسیر شده همان طور که وساطت ائمه در نعمت‌های مادی نیز مورد اشاره این زیارت است: «بِكُمْ يُنَزَّلُ الْعَيْثُ،

---

(1) بحار الانوار: 357 / 26، باب 9.



## پرسشها و پاسخها، ص: 327

وَبِكُمْ يُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَبِكُمْ يُنْفَسُ الِهْمَمُّ وَيَكْشِفُ الضَّرَّ».

«به خاطر شما باران فرو می ریزد و تنها برای شما آسمان را از این که بر زمین فرو افتد نگاه می دارد، مگر با اجازه خودش و به وسیله شما اندوه را می زداید و سختی را برطرف می نماید».

## پرسشها و پاسخها، ص: 328

## سؤال 3:

چگونه می توانیم محبت اهل بیت را در دلمان پررنگ کنیم؟

ایجاد شوق و علاقه در هر کاری نیاز به تمرین و ممارست مخصوص در آن کار دارد مشروط به این که قبل از آن تصمیم و اراده جدی هم نسبت به انجام آن کار وجود داشته باشد استعداد ذاتی را هم نباید نادیده گرفت به همین جهت امروزه بعضی از انسانها با رعایت همین 2 رکن (1- اراده جدی، 2- تمرین و ممارست) به مقامهای بلند و ارزشمند و گاهی فوق تصور ما دست پیدا کرده اند.

مسأله ایجاد محبت و علاقه به اهل بیت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله و تحصیل ارتباط معنوی با آن ذوات مقدسه هم از این قانون مستثنی نیست.

لیکن راهها و طرق مخصوص به خودش را دارد که به چند مورد آن اشاره می شود.

1- مطالعه دقیق و مستمر در زندگانی ائمه معصومین علیه السلام و آشنا شدن با ویژگیهای اخلاقی و فضائل معنوی آنها موجب معرفت به آن بزرگواران می شود و میوه درخت معرفت عبارت از محبت می باشد. هر چه معرفت بیشتر و بهتر باشد، محبت نیز بهتر و بیشتر خواهد بود. چون المَحَبَّةُ فَرْعُ الْمَعْرِفَةِ: محبت متفرع بر معرفت و آگاهی است.

معرفت درختی است که میوه و ثمره اش محبت است.

2- توجه خاص به مضامین ادعیه و زیارات آن ائمه بزرگوار مانند:

### پرسشها و پاسخها، ص: 329

دعای ابو حمزه، دعای عرفه، زیارت جامعه کبیره، مناجات خمس عشرة....

3- شرکت در مجالس ذکر فضایل و مناقب آن انسانهای کامل و دوست داشتنی.

4- ارتباط معنوی پیدا کردن با آنها از طریق توسل جستن به خود آن حضرات و استدعا و خواهش کردن برای این که خود آنها به ما لطف و کرم نموده و چراغ محبت خودشان را بیشتر و بیشتر در دل های ما روشن نمایند و در صورت امکان، رفتن به زیارت حرم های مطهر آنان.

5- در مواقعی که دل و قلب آمادگی بیشتر برای ایجاد ارتباط و مناجات با خالق عالمیان و پروردگار جهانیان دارد باید از خود خدا خواست تا خانه قلب را بیش از پیش ظرف محبت و عشق و علاقه به اهل بیت و رسول خدا قرار دهد و در خاتمه خواندن این دعا به طور مستمر به همگان توصیه می شود:

«اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنَّمَا تُعَرِّفُنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنَّمَا تُعَرِّفُنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنَّمَا تُعَرِّفُنِي حُجَّتَكَ صَلَّتُ عَنْ دِينِي» «1».

«خدایا! خود را به من بشناسان، اگر خود را به من نشناسانی، پیامبرت را نشناسم، خدایا! پیامبرت را به من بشناسان، اگر پیامبرت را به من نشناسانی، حجتت را نشناسم، خدایا! حجتت را به من بشناسان، اگر

---

(1) کافی: 337/1 باب فی العیبة حدیث 5.

### پرسشها و پاسخها، ص: 330

حجتت را به من نشناسانی، از دینم گمراه شوم» «1».

---

(1) مفاتیح الجنان / 894، دعا در غیبت امام زمان علیه السلام.

پرسشها و پاسخها، ص: 331

## سؤال 4:

معروف است که از پیشانی حضرت زهرا علیها السلام نوری ساطع می شده که نور ماه در مقابل آن دیده نمی شده است و هم چنین ایشان جایی که ابن امّ مکتوم بود از او دوری گزیدند اما چرا با عمر و ابوبکر محاجّه کردند؟ لطفاً این موارد را توضیح دهید.

اولاً: کلمه زهرا در لغت به معنای درخشان، روشن و درخشنده است و لقب حضرت زهرا گرفته شده از زهره به معنی بیاض (سفید) و حسن (نیکو) می باشد.

ثانیاً: به کار بردن کلمه زهرا علاوه بر این که به معنی حقیقی نسبت حضرت فاطمه علیها السلام می باشد در روایات بسیاری از زبان ائمه علیهم السلام نیز بر این مطلب تصریح شده است که:

«لَا تَمَّا إِذَا قَامَتْ فِي مَحْرَابِهَا زَهْرٌ نُورُهَا لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا يَزْهَرُ نُورُ الْكَوَاكِبِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ» «1».

وقتی به پا می خواست در محرابش برای نماز، نور او می درخشید برای اهل آسمان، همان گونه که نور ستارگان برای اهل زمین می درخشید.

ابو هاشم جعفری می گوید: از امام حسن عسکری علیه السلام پرسیدم چرا فاطمه علیها السلام زهرا نامیده شده است؟ در پاسخ فرمود:

---

(1) بحار الانوار: 12/43، باب 2، حدیث 6.

پرسشها و پاسخها، ص: 332

«چهره تابان فاطمه، برای امیرمؤمنان علی علیه السلام در آغاز بامداد مانند خورشید هنگام چاشت بود و هنگام ظهر مانند ماه تابان بود و هنگام غروب خورشید مانند ستاره درخشنده بود»<sup>1</sup>.

ثالثاً: اگر روایت شده آن حضرت از حضور در اتاقی که ابن امّ مکتوم در آن بوده خود را پنهان می کردند به جهت اوج عقّت، پرهیزکاری و دوری گزیدن از اجنبی بوده است.

لیکن وقتی با عمر یا ابوبکر مواجه می شدند برای دفاع از حق بود که در این جا اهمّیت مواجهه با عمر از اهمّیت پرهیز بسیار بالاتر است. به علاوه نقل شده که بین آن حضرت و عمر پرده‌ای برقرار بوده است و این قضیه در حضور امیر مؤمنان علیه السلام اتفاق افتاده است و هیچ منافاتی با عقّت آن حضرت ندارد. به علاوه ایشان معصوم بوده‌اند و بی تردید کاری که انجام می دادند براساس وظیفه‌ای بوده که تشخیص می دادند.

### (1) بحار الانوار: 12 / 43، باب 2، حدیث 5.

پرسشها و پاسخها، ص: 333

#### سؤال 5:

صفتی که به هر يك از ائمه اطلاق می شود بر چه اساسی است؟

این القاب خاص يك فلسفه کلی دارد و هر لقبی يك فلسفه مخصوص به خود دارد. اما فلسفه عام و کلی این القاب را می توان این گونه بیان کرد که: شرایط زمانی و محیط اجتماعی و عمومی هر يك از ائمه عليهم السلام چنین اقتضا می کرده که امام علیه السلام در آن صفت خاص تبلور بیشتر و نمود چشمگیری داشته باشد و همین امر موجب شده که آن امام به آن صفت خاص متّصف گردند و این صفت به صورت «عَلَم» و «لقب خاص» در آید، مانند باقر که لقب امام پنجم است و این القاب خاص همه ریشه روایی دارند و توسط خود معصومین عليهم السلام بیان گردیده‌اند.

اما فلسفه و حکمت‌های خاص برخی از این القاب:

لقب «امیرالمومنین» برای شخص علی بن ابی طالب علیه السلام، ریشه‌اش روایات متعددی است که از شیعه و سنی از شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده مثلاً:

«ما أَنْزَلَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا كَانَ عَلِيٌّ بن ابی طالب أَمِيرُهَا وَشَرِيْفُهَا لِأَنَّهُ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيْمَانًا» «1».

(1) شواهد التنزیل: 70 / 1، حدیث 81؛ الصراط المستقیم: 53 / 2؛ الیقین: 463؛ بحار الأنوار: 333 / 37، باب 45 حدیث 73، كنز العمال: 117 / 13، حدیث 36378.

### پرسشها و پاسخها، ص: 334

هیچ آیه‌ای در قرآن با جمله «ای گروه مؤمنان» نازل نشد مگر این که علی علیه السلام امیر و شریف و بزرگوار آن گروه می‌باشد، چون او اولین مؤمن است که ایمان آورده است.

و حکمت دیگر این است که بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جو حاکم بر جامعه اسلامی طوری بود که مدعیان امارت بر مؤمنان، بسیار بودند و چون امارت واقعی و حقیقی بنابر ادله عقلی و نقلی، منحصر در شخص علی بن ابی طالب علیه السلام بود، به همین جهت این لقب به آن حضرت اختصاص پیدا کرد تا مومنان واقعی از غیر واقعی، با شناخت امیرشان، مشخص شوند.

و اما لقب سید الشهداء برای امام حسین علیه السلام فلسفه‌اش به قدری روشن است که نیاز به ذکر ندارد. اما القاب خاصه سایر ائمه هم هر يك فلسفه مخصوص به خود را دارد.

### پرسشها و پاسخها، ص: 335

سؤال 6:

در سوره آل عمران از حضرت مریم به عنوان سیده نساء العالمین یاد شده و لقب حضرت زهرا علیها السلام نیز سیده نساء العالمین است این دو موضوع چگونه با هم سازگار هستند؟

همین پرسش را شخصی از امام صادق علیه السلام کرده است و آن حضرت در جواب فرمودند: مریم سیده زنان عالمین زمان خودش بوده است ولی فاطمه زهرا علیها السلام سیده نساء العالمین از اوّل خلقت تا آخر خلقت است «1»! بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا.

---

(1) بحار الانوار: 24 / 43، حدیث 25؛ معانی الاخبار: 107، حدیث 1.

پرسشها و پاسخها، ص: 336

تولی و تبری

پرسشها و پاسخها، ص: 337

سؤال 1:

چرا برخی از مردم در تعریف و برخی دیگر در لعن کردن اهل سنت افراط و تفریط می کنند؟

متأسفانه همین طور است. البته نباید فراموش کرد که توهین کردن به اهل سنت صحیح نیست و همچنین تعریف و تمجید افراطی از آنان.

بنابراین هر شیعه‌ای باید از افراط و تفریط پرهیزد و اعتدال را رعایت کند و زمینه بدبینی و خدای ناکرده بدگویی به رهبران الهی خود را به دست مغرضان و جاهلان ایجاد نکند. اگرچه تبری و دوری جستن از رهبران کفر و دشمنان ائمه اطهار علیهم السلام جزء ارکان دین ماست و در قلب و زبان خود باید از جبت و طاغوت که کسانی جز حاکمان جور نیستند تبری جست «1».

مطلب قابل توجه دیگر: انتقال این فرهنگ تبری جستن از دشمنان اهل بیت به نسل آینده و محکم کردن پایه اعتقادی و افکار دینی خود و فرزندان است که در برابر شبهه‌ها، افکار آلوده، رنگ و لعاب‌های ظاهری و فریبنده محکم و استوار باشند و به هر بادی نلرزند.

با دقت کردن در اصول عقاید شیعه و پی بردن به حقایق الهی از روی اعتقاد و باور قلبی می‌توان رشد کاملی به افکار و عقاید خود داد.

---

(1) اما نباید فراموش کرد که قرآن کریم دستور فرموده: به رهبران کفر دشنام ندهید چرا که باعث می‌شود آن‌ها نیز بزرگان دین ما را مورد جسارت قرار دهند.

### پرسشها و پاسخها، ص: 338

در قرآن کریم است «1» که حتی به کفار و مشرکین نباید دشنام داد خود ائمه معصومین علیهم السلام نیز شیعیان را از این کار نهی فرموده‌اند «2».

امیرالمؤمنین علیه السلام هنگامی که شنید عده‌ای از یارانش به وقت نبرد صفین به اهل شام دشنام می‌دهند فرمود: پسند من نیست که شما دشنام دهنده باشید، ولی اگر در گفتارتان کردار آنان را وصف کنید و حالشان را بیان نمایید به گفتار صواب نزدیک‌تر و در مرتبه عذر رساتر است «3».

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که وقتی به حضرت عرض شد ما در مسجد شخصی را می‌بینیم که علناً به دشمنان شما ناسزا می‌گوید حضرت فرمود: او را چه شد، خدا او را لعنت کند که ما را در معرض لعن قرار داده است و بعد آیه 108 سوره انعام را قرائت کردند «4».

اما براءت از دشمنان اهل بیت يك امر واجب است و لعن به آنان سفارش شده چرا که لعن يك نفرین است یعنی دور باد از رحمت خدا.

البته دشمنان عالم و آگاه نسبت به اهل بیت علیهم السلام هیچ گاه به رحمت حق نمی رسند لیکن عوام از اهل سنت نه عالمان آنها در روز قیامت براساس روایات، زمانی که مقام امیر مومنان علیه السلام را می بینند اظهار ندامت می کنند و مورد لطف و رحمت حق واقع می شوند.

---

(1) «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» انعام (6): 108.

(2) الكافي: 70 / 8؛ وسائل الشيعة: 254 / 16، باب 39.

(3) نصح البلاغه خطبه 197.

(4) الاعتقادات في دين الاماميه؛ شيخ صدوق: 107 باب الاعتقاد في التقية.

پرسشها و پاسخها، ص: 340

## سؤال 2:

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده:

«لَا تَسُبُّوا الشَّيْطَانَ» «1»

از سب کردن شیطان نهی شده است؟ چگونه سب کردن خلفای اهل تسنن جایز است؟



در حدیث شریف از وجود مبارك رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند: به شیطان ناسزا نگوئید بلکه از شرّ آن به خدا پناه ببرید.

تذکر این نکته لازم است که میان سبّ و لعن تفاوت زیادی وجود دارد سبّ به معنای ناسزا گفتن است که در آموزه‌های دینی شدیداً از آن نهی شده «2» در حالی که لعن به معنای دور بودن از رحمت خدا است و نه تنها بزرگان دین بلکه انبیا و ائمه از آن نهی نکرده‌اند، بلکه خود از لعن کنندگان آنان هستند که نمونه بارز آن زیارت عاشورا است که در آن صد مرتبه بر عاملان پیدایش واقعه غمبار کربلا لعن فرستاده می‌شود که در واقع بسیاری از زمینه سازان آن کسانی بودند که پس از مرگ پیامبر در مسئله حکومت اسلامی و خلافت از پیامبر، انحراف ایجاد کرده و دین را با انواع بدعت‌ها آمیختند و موجب انواع مفساد و نظام و خون‌ریزی‌ها از آن زمان تاکنون شده‌اند.

در روایتی از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله آمده:

(1) کنز العمال: 484 / 1، حدیث 2120؛ میزان الحکمه: 2354 / 5، حدیث 8220.

(2) وسائل الشیعة: 297 / 12 باب 158؛ مستدرک الوسائل: 136 / 9، باب 138.

پرسشها و پاسخها، ص: 341

«سَبْعَةٌ لَعْنَتْهُمْ وَكُلُّ نَبِيٍّ مُجَابٍ: الزَّائِدُ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَالْمُكَذِّبُ بِقَدْرِ اللَّهِ، وَالْمُسْتَحِلُّ حُرْمَةَ اللَّهِ، وَالْمُسْتَحِلُّ مِنْ عِتْرَتِي مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَالتَّارِكُ لِسُنَّتِي وَالْمُسْتَأْتِرُ بِالْفِيءِ وَالْمُتَجَبِّرُ بِسُلْطَانِهِ لِيُعْزَّزَ مَنْ أَدَلَّ اللَّهُ وَيُذِلَّ مَنْ أَعَزَّ اللَّهُ» «1».

هفت نفرند که من و هر پیامبر مستجاب الدعوه‌ای آنها را لعنت کرده‌ام:

کسی که به کتاب خدا بیفزاید و کسی که به تقدیر خدا ایمان نداشته باشد، کسی که حرام خدا را حلال شمارد، کسی که درباره عترت من آنچه را خدا حرام و محترم شمرده است حلال شمارد، کسی که سنت مرا فرو گذارد، کسی که فیعی را به انحصار خود درآورد و کسی که در حکومت و قدرت خود گردنکشی کند تا کسی را که خدا ذلیل کرده است عزیز گرداند و کسی را که خدا عزّت بخشیده است خوار سازد.

(1) کنز العمال: 85 / 16، حدیث 44038؛ میزان الحکمة: 5328 / 11.

پرسشها و پاسخها، ص: 342

## سؤال 3:

در قرآن کریم آمده «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»<sup>1</sup> آیا شیعیان و اهل سنت با هم برادرند با این که در مسایل اصلی با هم اختلاف دارند؟

اولاً: کلمه ایمان و مومن در اصطلاح روایی و قرآنی، شامل هر مسلمانی نمی شود، بلکه ایمان درجه‌ای بسیار بالاتر از اسلام است و افرادی که در بالا اشاره شده، مشمول آیه شریفه نمی باشند و مومن کسی است که علاوه بر اسلام به ولایت علی بن ابی طالب و اولاد معصوم آن حضرت ایمان آورده باشد. بنابراین نباید آنان را در دل و قلب خود دوست بداریم.

ثانیاً: حدّ تعادل این است که در معاشرت و امور دنیوی تا آنجا که نیازمندیم با آنها ارتباط اجتماعی داشته باشیم و از طرفی اگر می‌توانیم، با گفته‌ها و اعمال خود آنان را به طریق ایمان و راه راست هدایت کنیم و اعتقاد قلبی ما این باشد که منشأ همه ظلم‌ها و ستم‌ها و ریشه همه بدعت‌ها و انحرافات، همان‌هایی بودند که خلافت نبوی را از مسیر مستقیم خود به مسیرهای انحرافی و باطل کشاندند و این ذکر شریف را فراموش نکنیم که:

«اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلِيٌّ»

---

(1) حجرات (49): 10.

پرسشها و پاسخها، ص: 343

«ذَلِكَ»<sup>1</sup>.

«خدايا لعنت کن نخستين ستمکاری را که به حق محمد و خاندان محمد ستم کرد تو آخرين کسی را که در این ستم از او پیروی نمود».

(1) البلد الامین: 271؛ کامل الزیارات: 331 باب 71.

پرسشها و پاسخها، ص: 344

#### سؤال 4:

چرا بر لعن فرستادن به دشمنان ائمه و انبیا این قدر تأکید شده است؟ مگر شیرینی بخشش بیشتر نیست؟

اولاً: ظلم و ستمی که توسط دشمنان انبیا و اولیای خدا بر آن ذوات مقدّس روا داشته شده، چیزی نبوده که منحصر در همان زمان باشد تا با گذشت زمان از یاد برود، بلکه آثار آن ظلم و ستمها در همه زمانها و در زمان فعلی نیز تمام جامعه مسلمانان بلکه جامعه بشریت را فراگرفته است. بنابراین لعن آنها از جهت خاموش کردن آتش غضب و برخاسته از کینه توزی نیست، بلکه لعن آنها به جهت توجه دادن همه جامعه مسلمین در هر زمان به عوامل و اسباب انحراف و عقب ماندگی‌های خودشان می‌باشد تا شاید به این طریق توجه به این عوامل پیدا کرده و از ادامه آن راه و مسیر منحرف گشته و به راه حق و عدل هدایت شوند.

ثانیاً: این دستور صریح و اکید قرآن کریم است، و قرآن کتابی است که هرگز به زمان معینی اختصاص ندارد و برای همه زمانها کتاب هدایت است: بد نیست به چند آیه در این زمینه توجه فرمایید:

1- «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» «1».

(1) احزاب (33): 57.

پرسشها و پاسخها، ص: 345

قطعاً آنان که خدا و پیامبرش را می‌آزارند، خدا در دنیا و آخرت آن‌ها را لعنت می‌کند.

و آیا آیه‌ای از این صریح‌تر وجود دارد؟ پس نه تنها لعن منحصر به زمان وقوع ظلم نیست بلکه در هر زمان و تا روز قیامت این افراد مورد لعن هستند.

2- «أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» «1».

اینان کیفرشان این است که لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنان است.

3- «وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» «2».

و حتماً لعنت من تا روز قیامت بر تو باد.

البته آیات لعن بیش از این موارد است و این‌ها به عنوان نمونه ذکر شد.

ثالثاً: مسأله بخشش و عفو و گذشت، چیزی است که معارف دین ما و سخنان معصومین علیه السلام بیش از همه بر آن تأکید دارد، لیکن موضوع عفو و بخشش، چیزی است غیر از آن چه مورد سؤال واقع شده، عفو و بخشش نیکو است اما نه آن‌جا که شخص یا اشخاصی موجبات ضلالت و گمراهی ابدی و همیشگی و شقاوت و بدبختی میلیون‌ها انسان بی‌گناه و مستعدّ برای سعادت و کمال را فراهم کرده باشند.

---

(1) آل عمران (3): 87.

(2) ص (38): 78.

### پرسشها و پاسخها، ص: 346

در خاتمه باید بگوییم همان طور که يك پرنده هر چه هم ماهر باشد، برای به پرواز در آمدن نیازمند دو بال است و با يك بال هیچ‌گاه نمی‌تواند از جای خود حرکت کند، پرواز انسان‌ها در آسمان رفیع حقانیت و کمال و رسیدن به قله بلند سعادت، نیاز به دو بال دارد که دین اسلام این دو بال را با «تَوَلَّى» و «تَبَرَّى» معرفی کرده است.

تولی همان ابراز محبت و دوستی با دوستان و اولیای خدا است و تبری نیز ابراز و اظهار نفرت و انزجار از دشمنان خدا است، یعنی همان چیزی که آیات قرآن تصریح به آن دارد و اگر مقدار کمی از نیرو و توان این دو بال کاسته شود، یقین بدانید که چنین پروازی با مشکل مواجه خواهد شد و سقوط در پرتگاه شقاوت را به دنبال خواهد داشت.

اسماعیل جعفی به امام باقر علیه السلام عرض کرد: شخصی محبت امیرالمؤمنین علیه السلام را در دل دارد لیکن از دشمن او تبری نمی جوید و می گوید: علی نزد من محبوب تر است. امام باقر علیه السلام فرمود:

چنین کسی پریشان حال و آشفته خاطر است و دشمن محسوب می شود. پشت سر او نماز نگذار، او کرامت و ارزشی ندارد مگر این که از او بترسی و مجبور به تقیه باشی» «1».

آن که به یکی از دو امر مهم، یعنی تولی و تبری تمسک می جوید و به دیگری بی اعتنا است همانند کسی است که اقرار به وجود خدا و یگانگی او داشته باشد اما به بتها و خدایان دروغین نیز بی میل نباشد.

امام صادق علیه السلام در بیانی تبری را نشانه صداقت در محبت دانسته

(1) وسائل الشیعة: 309 / 8، کتاب الصلوة، ابواب صلاة الجماعة، باب 10، حدیث 3.

پرسشها و پاسخها، ص: 347

و فرمودند:

کسی که ادعای دوستی و محبت ما را دارد و از دشمنان ما براءت نمی جوید، در اظهار دوستی ما صادق نیست بلکه دروغ می گوید «1».

(1) بحار الانوار: 58 / 27، باب 18، حدیث 18.

پرسشها و پاسخها، ص: 348

## سؤال 5:

آیا مجالسی که تحت عنوان عید ولایت برگزار می‌شود و اعمالی که در آن انجام می‌شود صحیح است؟

مجالسی که در بعضی از مناسبت‌ها برگزار می‌شود باید مطابق با اصل اساسی تولی و تبری بوده و از هرگونه مسائل خلاف شرع و خلاف اخلاق و ادب عاری باشد. مضافاً به این که از جهت عرفی و اجتماعی نیز نباید طوری باشد که بهانه و وسیله سوءاستفاده و تبلیغات ضد مذهبی از طرف مخالفان دین و مذهب و کشور قرار گیرد.

همه مسلمانان موظفند که وحدت اسلامی را حفظ کنند و از طرح شعارهایی که موجب تفرقه و تشتت مسلمانان می‌شود، پرهیز نمایند و با تکیه بر اصول اعتقادی خود در برابر دشمنان اسلام جبهه‌ای متحد و دژی مستحکم تشکیل دهند.

پرسشها و پاسخها، ص: 349

## سؤال 6:

در مورد سند و اعتبار زیارت عاشورا که در آن به دشمنان لعن و نفرین شده توضیح دهید؟

زیارت عاشورا دارای متقن‌ترین و معتبرترین سندها است و در کتب شیعه نقل شده که مآخذ آن عبارت است از:

1- مصباح المتهجد. 2- کامل الزیارات.

3- زاد المعاد. 4- تحفة الزائر.

در این جا سند زیارت عاشورا را از شخصیت کم نظیر و ستاره درخشان علم حدیث، شیخ طوسی که از فقهای برجسته مذهب تشیع می‌باشد نقل می‌کنیم و سپس به امتیاز زیارت عاشورا بر سایر زیارات می‌پردازیم تا شاید توانسته باشیم گوشه‌ای از دین خود را به این گوهر چلچراغ و کبریت احمر یعنی زیارت عاشورا ادا نماییم.

صالح بن عُقبه و سیف بن عمیره روایت می کنند از فردی به نام علقمه فرزند محمدِ حضرمی که وی می گوید به امام باقر علیه السلام عرض کرد: «که اگر قصد زیارت امام حسین علیه السلام را از دور یا نزدیک داشته باشم چگونه زیارت کنم؟ حضرت فرمودند: مانند کسی که سلام می دهد رو به سوی آن حضرت کن و پس از تکبیر این گونه بخوان السلام عليك يا ابا عبدالله..

و پس از آن 2 رکعت نماز بگزار.

آنگاه فرمودند: فرشتگان نیز آن حضرت را این گونه زیارت می کنند

### پرسشها و پاسخها، ص: 350

و پادشاه چنین زایری بسیار بزرگ است خداوند درجات او را بالا می برد، نام او را در زمره همراهان امام حسین و شهیدان کربلا می نگارد ثواب زیارت رسولان و پیامبران الهی را برای وی ثبت می کند «1».

و در کتاب کامل الزیارات با همین سند از ابو عبدالله محمد بن نعمان المفید معروف به ابن المعلم نقل شده است که با روایت کتاب مصباح المتهدد اختلاف کمی دارد «2». افرادی که در سلسله رجال سند این زیارت نام برده شده اند افرادی هستند که وثاقت آنها جای هیچ تردید و شکی ندارد.

علاوه بر این که مرحوم شیخ عباس قمی که محدث موفق و کم نظیری می باشد این زیارت را در کتاب مفاتیح الجنان با قوت و قدرت نقل نموده است. و ماجرای سید رشتی را که در سفر حج خدمت حضرت امام عصر علیه السلام می رسد و آن حضرت می فرماید: چرا زیارت عاشورا نمی خوانی؟ عاشورا، عاشورا، عاشورا!! را نقل می کند که تأییدی است بر اهمیت این زیارت.

در این جا مناسب است به چند نکته مهم توجه شود:

1- زیارت عاشورا از سایر زیارات امتیازی معلوم و تفوقی مشهود دارد، چون ظاهر خبر صفوان این است که جبرئیل امین این زیارت را از خدای متعال تلقی کرده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله رساند و به وساطت ائمه علیهم السلام به صادق آل محمد رسید و وقت اظهار آن در زمان حضرت باقر علیه السلام بود.

لذا زیارت عاشورا از احادیث قدسیه می باشد و حدیث قدسی کلامی

(1) مصباح المتهدّد: 773.

(2) کامل الزیارات: 174.

### پرسشها و پاسخها، ص: 351

است که معنای آن به پیامبر صلی الله علیه و آله وحی می شود و به صورت الفاظ خاصی که قابل تغییر نمی باشد بر زبان پیامبر جاری می گردد و این ویژگی اختصاص به زیارت عاشورا دارد و سایر زیارات این خصوصیت را ندارند.

2- از زیارت عاشورا برکات اخروی و منافع دنیوی و آثار غریبه و خواصّ عجیبه در قضای حاجات و نیل به مقاصد آن قدر دیده شده که نمی توان شمارش کرد.

مرحوم محدّث نوری می فرماید: مداومت به آن در چهل روز یا کمتر در قضای حاجات و نیل به مقاصد و دفع دشمنان بی نظیر است.

مرحوم آیت ... آقا نجفی قوچانی که از شاگردان ممتاز مرحوم آخوند خراسانی بود در خاطرات خود می نویسد که هر حاجت مهمّی که برام پیش می آمد به آستان مقدّس حسین علیه السلام رو می آوردم و با قرائت چهل مرتبه زیارت عاشورا نیازم برآورده می شد.

3- در کتاب شفاء الصدور در شرح زیارت عاشورا تمامی این مطالب و مطالب دیگر به طور کامل بیان شده است که اهل تحقیق می توانند به آنجا مراجعه نمایند.

### پرسشها و پاسخها، ص: 352

توسّل

### پرسشها و پاسخها، ص: 353



## سؤال 1:

در رابطه با اصل توسل که گروهی آن را مغایر با اصل توحید می‌دانند توضیح دهید؟

زندگی بشر براساس بهره‌گیری از وسایل و اسباب طبیعی استوار است، همه ما هنگام گرسنگی غذا می‌خوریم و در هوای سرد زمستان با استفاده از لباس‌های گرم یا وسایل گرمازا خود را گرم می‌کنیم لیکن نباید غفلت نمود که این اسباب را خدا برای ما مهیا نموده است بنابراین اگر ما برای این اسباب و وسایل استقلال در تأثیر قایل نشویم، عین توحید است. کسانی که شرك را به معنی تعلق و توسل به غیر خدا تفسیر می‌کنند کلامشان در صورتی صحیح است که ما برای ابزار و وسایل موجود اصالت و استقلال قائل شویم در غیر این صورت نه تنها از مسیر توحید خارج نشده‌ایم بلکه به قانون طبیعی که خدا قرار داده عمل نموده‌ایم.

همان‌طور که در زندگی مادی با وسایل سر و کار داریم برای رسیدن به مقام‌های بالای معنوی هم خداوند وسیله‌هایی قرار داده است که انسان به کمک این وسیله‌ها آسان‌تر بتواند به مقامات عالی دست یابد.

در قرآن کریم در موارد متعددی اصل توسل مطرح شده است.

## پرسشها و پاسخها، ص: 354

## 1- «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» «1».

ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید و دست‌آویز و وسیله‌ای از ایمان، عمل صالح و آبروی مقربان درگاهش برای تقرّب به سوی او بجوئید.

وسيله‌ای که انسان را به خدا برساند اعم است از عملی که مربوط به خود شخص باشد مثل علم، نماز، جهاد یا افرادی که در این مسیر دست انسان را بگیرند و بالا ببرند از این جهت در تفسیر آیه مذکور آمده است که:

امام علی علیه السلام فرمود:

«أنا وسيلته» «2».

آن وسیله من هستم.

و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی می‌فرمایند:

«الْأئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ... هُمُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَهُمْ الْوَسِيلَةُ إِلَى اللَّهِ».

امامان، از فرزندان حسین علیه السلام هستند،... آنان دستاویز مورد اطمینان و وسیله تقرب به سوی خدا هستند.

2- «يا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ» «3».

گفتند: ای پدر! آمرزش گناهانمان را بخواه، بی‌تردید ما خطاکار بوده‌ایم.

این درخواست پسران حضرت یعقوب از او به این دلیل است که ایشان پیامبر الهی است و در نزد پروردگار دارای جایگاهی بس رفیع است.

(1) مائده (5): 35.

(2) تفسیر المیزان: 333 / 5؛ المناقب: 272 / 2.

(3) یوسف (12): 97.

پرسشها و پاسخها، ص: 355

3- «و ما أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً» «1».

و هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به توفیق خدا از او اطاعت شود.

و اگر آنان هنگامی که با ارتکاب گناه به خود ستم کردند، نزد تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند، و پیامبر هم برای آنان طلب آمرزش می‌کرد، یقیناً خدا را بسیار توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

توسل از نظر لغت یعنی انتخاب وسیله برای رسیدن به نتیجه، چنان که گرفتاری و دارنده مشکلی امامان را به عنوان شفیع و میانجی که از معنویت و مقام قربشان در پیشگاه خدا مایه بگذارند و رفع مشکل را از حق بخواهند، وسیله قرار دهد نه این که شرک نیست بلکه هیچ منافاتی با توحید ندارد. شرک این است که انسان غیر خدا را در قدرت و علم و گره گشایی و کارگردانی شریک و همتای حق بداند.

شیعه نسبت به پیامبران و امامان چنین اعتقادی ندارد، اعتقاد شیعه به آن بزرگواران این است که آنان بندگان خالص و عباد برجسته حقاند و در مقامی قرار دارند که خدا خواسته آنان را در حق دیگران می پذیرد.

بنابراین توسل و حاجت خواستن از اولیای الهی تمسک به رابطه های فیض الهی و اسبابی است که هرگونه تأثیرگذاری آنها وابسته به اذن و اراده خداوند است.

---

(1) نساء (4): 64.

### پرسشها و پاسخها، ص: 356

توسل به معنایی که شیعه می گوید در همه امور هستی و ظرف حیات جریان دارد. زندگان با توسل به مواد غذایی و آب و هوا و نور و عناصر و با توسل به یکدیگر مانند توسل بیمار به طبیب، تمیذست به ثروتمند، طفل به سینه مادر و توسل عناصر طبیعی مانند توسل درخت و نبات به زمین، حیات خود را اداره می کنند در نتیجه توسل حقیقی است که حضرت حق برای ادامه حیات موجودات، برای همه موجودات قرار داده است.

یوسف علیه السلام با توجه به این که تکیه بر وسیله با امید به خدا امری طبیعی و کلیدی برای حل مشکل است به هم زندانی خود گفت:

وضع مرا نزد حاکم مملکت توضیح بده تا ثابت شود من در عین بی گناهی در زندان هستم، امید است با توضیح تو زمینه آزادی من فراهم شود «1».

---

(1) یوسف (12): 42.

### پرسشها و پاسخها، ص: 357

## سؤال 2:

چرا بعضی از حاجات با توجه به متوسل شدن به ائمه علیهم السلام برآورده نمی شود؟

دعا و توسل شرایط و آدابی دارد که در صورت تحقق شرایط و برطرف کردن موانع باید امید به استجاب دعا داشت  
برخی از شرایط دعا و توسل عبارتند از:

1- داشتن نیت خالص و اعتقاد کامل، امام علی علیه السلام می فرماید:

«عَلَى قَدْرِ النِّيَّةِ تَكُونُ مِنَ اللَّهِ الْعَطِيَّةُ» «1»

. عطای الهی به اندازه اخلاص در نیت است.

2- خواسته و حاجت انسان باید معقول و مشروع باشد.

3- ایمان و عمل صالح و انجام تکالیف الهی.

4- ترك معاصی؛ در دعای کمیل می خوانیم:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْبِسُ الدُّعَاءَ»

. امام سجاد علیه السلام می فرماید: گناهایی که باعث حبس دعا می شوند و از استجاب دعا جلوگیری می کنند عبارتند  
از:

«سُوءُ النِّيَّةِ وَالسَّرِيْرَةِ، وَتَرْكُ التَّصَدِيقِ بِالْإِجَابَةِ وَالنَّفَاقُ مَعَ الْإِخْوَانِ»

پرسشها و پاسخها، ص: 358

وَتَأخِيرُ الصَّلَاةَ الْمَفْرُوضَاتِ حَتَّى تَذَهَبَ أَوْقَاتُهَا وَتَزُكُّ التَّقَرُّبِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِالْبِرِّ وَالصَّدَقَةِ وَاسْتِعْمَالِ الْبَدَاءِ وَالْفَحْشِ فِي الْقَوْلِ «1».

بدنیستی، باور نداشتن به استجابات دعا، خبث باطن دورویی با برادران، به تأخیر انداختن نمازهای واجب تا آن که وقتشان بگذرد، تقرب نجستن به خدای عزوجل با نیکوکاری و صدقه، بد زبانی و زشتگویی.

در بعضی روایات عقوب والدین «2» هم ذکر شده است، بنابراین گناه و معصیت باعث محرومیت انسان از استجابات دعا و عنایت خدا و اهل بیت علیهم السلام می شود.

5- طبق شهادت قرآن کریم در پاره‌ای از مواقع انسان چیزی را برای خود خیر و مصلحت می داند ولی در واقع برای او شر است.

و در برخی از مواقع چیزی را برای خود شر می داند که در واقع خیر است.

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» «3».

جنگ با دشمن بر شما مقدر و لازم شده، و حال آن که برایتان ناخوشایند است. و بسا چیزی را خوش ندارید و آن برای شما خیر است، و بسا چیزی را دوست دارید و آن برای شما بد است؛ و خدا مصلحت شما

(1) معانی الاخبار: 271 حدیث 2؛ میزان الحکمة: 4/ 1902، حدیث 6647.

(2) بحار الانوار: 373/101، حدیث 19.

(3) بقره (2): 216.

پرسشها و پاسخها، ص: 359

را در همه امور می داند و شما نمی دانید.

در چنین حالتی اگر چه در ظاهر حاجت شخص برآورده نشده و توسل او نتیجه نداشته است اما در حقیقت و واقع دعای او که همان درخواست خیر و مصلحت خود است به صورت پنهان برآورده شده است.

پرسشها و پاسخها، ص: 360

### سؤال 3:

در مجالس توسل به پیشگاه حضرات معصومین علیه السلام نماز اول وقت مقدم است یا ذکر توسل.

نباید فراموش کرد که تحمل سختیها و مصائب توسط ائمه اطهار علیهم السلام جهت پیاده شدن قوانین الهی و احکام شرعی است و یکی از مهم ترین احکام شرع مقدس اقامه نماز است.

بنابراین نماز اول وقت مقدم بر هر کاری است. به خصوص این که تمام زحمات ائمه علیهم السلام برای پا بر جا ماندن قوانین اسلام بوده است و در روایات به حفظ اوقات نماز و بجا آوردن در اول وقت توصیه شده است، و توسل آنگاه کامل است که با جلب رضایت آن ذوات مقدسه باشد.

پرسشها و پاسخها، ص: 361

### سؤال 4:

بهترین روش برای نزدیک شدن و متوسل شدن به ائمه علیهم السلام چیست؟

توسل به ائمه معصومین علیهم السلام دو روش و دو طریق دارد:

1- طریق مأثور: یعنی همان راه‌های معین و محدودی که خود ائمه علیهم السلام برای ما بیان فرموده‌اند. در این صورت آداب مخصوص این گونه توسلات هم همراه با نوع توسل ذکر شده، که بهترین منبع آن مفاتیح الجنان و دعاهایی مانند توسل، زیارت جامعه کبیره، زیارت آل یس، زیارت عاشورا و... می‌باشد.

2- طریق غیر مأثور: یعنی توسل به معصومین علیهم السلام از طریق زبان دل و راز و نیاز درونی که در این راه شخص می‌تواند با توجه به امام و معصومی خاص شخصیت آن بزرگوار را در ذهن خود حاضر کرده و با او به مناجات و توسل بپردازد و یا اگر حرم مطهر آن معصوم را از نزدیک زیارت کرده است می‌تواند با مجسم ساختن آن حرم مطهر در ذهن خود و تصور کردن حضور خودش در آن حرم مطهر با آن امام راز و نیاز داشته باشد.

این قسم از توسل و زیارت فقط بیانگر میزان ارادت زائر و اعلام تویی نسبت به وی و تبری از دشمنان او است اما در قسم اول انسان از زبان معصوم ثنا می‌خواند و چنین زیارت نامه‌ها و دعاها نه تنها کیفیت اظهار

### پرسشها و پاسخها، ص: 362

ارادت و ابراز تویی و تبری را می‌آموزد بلکه بهترین وسیله برای شناخت ائمه و آگاهی از منزلت آنان است. در واقع زیارت، کلاس درس و مدرسه تعلیم و تربیت و زیارت نامه‌ها و دعاها، متون آموزشی این کلاس است.

### پرسشها و پاسخها، ص: 363

#### سؤال 5:

آیا گفتن ذکر «یا علی» اشکال دارد، بعضی‌ها معتقدند که این ذکر مخصوص گروه چهار امامی یا صوفیان است؟

این که گفته‌اند: ذکر یا علی مخصوص گروه چهار امامی است. پنداری غلط می‌باشد؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایتی می‌فرماید:

«ذِكْرُ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ» «1».

گفتن اسم علی عبادت است.

و این موهبتی است که خدای متعال به امت شیعه عطا فرموده است.

و باید به این نکته توجه کرد که پرستش و عبودیت فقط مخصوص ذات باری تعالی است بنابراین گفتن این که من علی را می پرستم یا علی معبود من است حرام می باشد نه ذکر توسل به ایشان.

باید آن گونه که خود آن بزرگواران خواسته اند باشیم تا إن شاء الله از شیعیان و دوستان واقعی حضرت علی علیه السلام بمانیم و بدانیم که هر چه معرفت انسان نسبت به آن حضرت بیشتر باشد محبتش نیز بیشتر خواهد بود.

---

(1) بحار الانوار: 228 / 26، حدیث 9؛ العمده: 365، حدیث 711.

پرسشها و پاسخها، ص: 364

### سؤال 6:

در روایات آمده که:

«أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِسَبَابٍ» «1»

انسان باید از طریق وسیله هر حاجتی را رفع کند اما از طرف دیگر، روایت داریم که ایمان کامل نیست مگر این که انسان بداند آنچه به او می رسد یا نمی رسد دست خداست و نفی استقلال از غیر کند چگونه ممکن است در عین این که از وسایل برای رفع احتیاجات استفاده می کند آنها را مؤثر نبیند و کاملاً بی اعتنا باشد جمع بین این دو روایت چگونه ممکن است؟



معنی و مفهوم این روایت ممکن است، چنین باشد که: هر کس برای بر طرف کردن حاجات خود باید تلاش و کوشش در آن عمل را تا رسیدن به هدف و نتیجه انجام دهد، و این گونه نباشد که به محض این که کاری بخواهد انجام دهد بگوید که همه چیز به دست خداست و نیازی به حرکت وجود ندارد.

بلکه باید حرکت کند و اسباب رسیدن به هدف را فراهم نماید و از وسایل استفاده کند تا به نتیجه برسد، اما از ابتدا تا انتها به این مطلب عقیده قلبی کامل داشته باشد که اگر خدای متعال بخواهد این امر محقق خواهد شد و همه امور به دست او است. برای شفای مریض باید حرکت کند دنبال وسیله برود اما باید بداند که شفا را خدا می دهد و دارو و دکتر

---

(1) کافی: 183/1، حدیث 7.

### پرسشها و پاسخها، ص: 365

وسيله هستند که بدون آنها نمی توان به صحت دست یافت، چرا که خود حضرت حق چنین اراده فرموده که صحت و سلامت را از این طریق به انسان برساند.

حال اگر این وسایل کارگر نیفتاد، خود حضرت حق مستقیماً رحمت خود را فرو خواهد فرستاد، چرا که بنده به وظیفه خود عمل نموده است و آن ذات پاک بنده را از درگاه خود محروم نمی سازد و اگر در مواردی هم انسان به نتیجه ای که تصور می کرد برسد و نرسید ممکن است امتحان الهی در کار باشد که خود رحمت است.

بنابراین تنها او است که عالم بر کون و مکان است و منفعت را او می داند و عکس نتیجه نیز عین رحمت الهی است.

### پرسشها و پاسخها، ص: 366

سؤال 7:

چرا خداوند برای رسیدن به سعادت این همه مشکل سر راه انسان قرار داده است؟ و چگونه بعضی ها با توسل به ائمه به سعادت و مقام قرب الهی رسیده‌اند؟

انسان موجودی است ممتاز از سایر موجودات در صفحه آفرینش و این به خاطر گوهر عقل و خرد ورزی و استعدادهای بی شماری است که در وجودش نهاده شده است. چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

«النَّاسُ مَعَادُنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ» «1».

مردم مانند معادن طلا و نقره هستند.

این کلام بسیار ارزشمند نبی اکرم صلی الله علیه و آله اشاره به همان سرمایه‌های فطری و ذاتی بشر دارد، فلسفه بعثت پیامبران و کتاب‌های آسمانی این است که استعدادهای بالقوه بشر را به مرحله ظهور و فعلیت برسانند، لیکن از آنجایی که انسان موجودی با اختیار و اراده است، باید خود تلاش کند و با اراده به دنبال سعادت باشد و این امر اختصاص به انسان ندارد بلکه سایر موجودات زنده نیز برای بقای خود، همیشه در چرخه تلاش و کوشش می‌باشند، با این تفاوت که آن‌ها فقط برای تأمین نیازهای مادی تلاش می‌کنند. لیکن انسان برای تأمین نیازهای مادی و معنوی

---

(1) من لا یحضره الفقیه: 4 / 380، حدیث 5821.

### پرسشها و پاسخها، ص: 367

خود باید تلاش کند، به علاوه اگر کوشش و تلاشی وجود نداشت وجود بهشت و جهنم نیز چندان مفهومی پیدا نمی‌کرد. لذا خداوند متعال، سعادت انسان را مرهون جدّیت و تلاش او می‌داند.

«وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» «1».

و این که برای انسان جز آنچه تلاش کرده هیچ نصیب و بهره‌ای نیست.

و به راستی اگر تلاش در زندگی جایگاهی نداشت، زندگی را مفهومی نبود. و اگر زندگی توأم با مشکلات نبود، تشخیص سره از ناسره «2» و صواب از ناصواب ارزش و منزلتی نداشت.

در مورد این که چگونه بعضی ها راه سعادت را طی کرده و به مقاماتی رسیده‌اند باید گفت: توسل به تنهایی و بدون پشتوانه عمل نمی‌کند و نمی‌تواند کار ساز باشد. چنان که امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

«ما شیعتنا الا من اتقى» «3».

تقوا و پرهیزکاری شرط شیعه ما می‌باشد.

بنابراین همان توسل هم از رهگذر تلاش و جدیت در پرتو شناخت و معرفت به خدای متعال و اولیای الهی می‌باشد.

هنگامی که انقطاع از ماسوی الله حاصل می‌شود باید این نکته را در نظر داشت که این مرتبه دفعتهً حاصل نشده است. چنان که اولیای الهی بعد از مجاهدت‌های زیاد به این مقام رفیع دست یافته‌اند. لیکن به قول

---

(1) نجم (53): 39.

(2) معنای لغت سره از ناسره: خوب از بد.

(3) کافی: 74 / 2، حدیث 3؛ تحف العقول: 295.

پرسشها و پاسخها، ص: 368

شاعر:

آب دریا را اگر نتوان کشید      هم به قدر تشنگی باید چشید

باید به تدریج شروع کرد و به این حقیقت با عظمت رسید که هیچ قدرتی مافوق قدرت حق نیست. اگر او بخواهد عطا کند، کسی نمی‌تواند مانع او شود و اگر چیزی را بخواهد منع کند کسی نمی‌تواند او را باز دارد.

و در آخر انسان باید این کلام امیرمؤمنان علیه السلام را با تمام وجود باور کند که می‌فرمایند:

«الهی کفی بی عزاً ان اكون لك عبداً وکفی بی فخراً ان تكون لی رباً أنت کما احب فاجعلنی کما تحب» «1».

«خدایا مرا این عزّت بس است که بنده تو باشم و برایم این افتخار کافی است که تو پروردگار من باشی، تو آنچنانی که دوست دارم، مرا هم چنان کن که دوست داری».

---

(1) بحار الانوار: 400 / 74، حدیث 23؛ خصال شیخ صدوق: 420، حدیث 14.

پرسشها و پاسخها، ص: 369

زیارت

پرسشها و پاسخها، ص: 370

سؤال 1:

آیا بوسیدن ضریح امامان گناه (و یا شرك) نیست؟

مهر ورزیدن و دوست داشتن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خاندانش یکی از اصول اسلام است که قرآن و سنت بر آن تأکید دارند. قرآن کریم در این باره می فرماید:

«قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»  
«1».

بگو: اگر پدرانتان و فرزندان و برادرانتان و همسرانتان و خویشانان و اموالی که فراهم آورده‌اید و تجارتی که از بی‌رونقی و کسادیش می‌ترسید و خانه‌هایی که به آنها دل خوش کرده‌اید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب‌ترند، پس منتظر بمانید تا خدا فرمان عذابش را بیاورد؛ و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند.

و در آیه دیگر می‌فرماید:

«فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوْهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ

(1) توبه (9): 24.

پرسشها و پاسخها، ص: 371

أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» 1.

پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را در برابر دشمنان حمایت کردند و یاریش دادند و از نوری که بر او نازل شده پیروی نمودند، فقط آنان رستگارانند.

و درباره محبت به خاندان رسالت همین کافی است که قرآن آن را به عنوان پاداش رسالت ذکر کرده می‌فرماید:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» 2.

بگو: از شما در برابر ابلاغ رسالتم هیچ پاداشی جز مودت نزدیکان را که بنابر روایات بسیار اهل بیت - علیهم السلام - هستند نمی‌خواهم.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«هرگز يك نفر از شما مومن واقعی نخواهد بود مگر این که من برای او از فرزندانش و همه مردم محبوب‌تر باشم» 3.

و در سخنی دیگر فرمود:

«مؤمن به شمار نمی‌رود بنده‌ای مگر این که مرا بیش از خود دوست بدارد، و فرزندان مرا بیش از فرزندانش، و خاندان مرا افزون از خاندان خود، دوست بدارد» 4.

(1) اعراف (7): 157.

(2) شوری (42): 23.

(3) میزان الحکمة: 972 / 2، حدیث 3197؛ کنز العمال: 70.

(4) امالی، شیخ صدوق: 274، حدیث 9.

### پرسشها و پاسخها، ص: 372

و اظهار ارادت به امامزاده‌ها و بوسیدن ضریح آنها یکی از نشانه‌های محبت و اظهار ارادت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و نه تنها شرک نیست، بلکه یکی از شیوه‌های ابراز محبت و گرمی داشتن مقام و منزلت آنان است.

و محبت به پیامبر و عترت پاکش و خاندان بزرگوارش نیمی از ایمان و بلکه تمام ایمان است.

بسیاری از بزرگان دین، بوسیدن قبر یا ضریح را از آداب زیارت برشمرده‌اند به عنوان نمونه مرحوم سید بن طاووس درباره زیارت امام هادی علیه السلام می‌فرماید: «ثُمَّ قَبْلَ ضَرِيحِهِ وَضَعْتَ خَدَّكَ الْأَيْمَنَ عَلَيْهِ ثُمَّ الْأَيْسَرَ وَقُلْ...» «1» و شیخ مفید رحمه الله درباره زیارت مخصوص امام حسین علیه السلام در نیمه ماه رجب که به غفيله نامیده شده می‌فرماید: «... ثُمَّ قَبْلَ الضَّرِيحِ وَتَوَجَّهْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرُزَّهُ» «2» بنابراین بوسیدن ضریح نشانه عشق و محبت به اولیای الهی است و آلا خود سنگ و چوب و... ارزشی ندارد اما از آن جهت که منسوب به امام معصوم یا فرزندان آنان است برای زائر ارزش و احترام پیدا می‌کند.

و این عمل ریشه قرآنی و روایی هم دارد مانند:

1- تبرک جستن و استشفای پیراهن حضرت یوسف توسط پدر بزرگوارش و باز یافتن بینایی چشم که در قرآن بیان شده است «3».

(1) امالی، شیخ صدوق: 274، حدیث 9.

(2) بحار الانوار: 65 / 99، باب 6، همین عبارت در مورد زیارت مولی علی علیه السلام نیز آمده است، بلد الامین: 294، سپس ضریح را ببوس و طرف راست صورت را بر ضریح بگذار. سپس طرف چپ را و بگو...

(3) سپس ضریح را ببوس و رو به علی بن الحسین علیه السلام کرده او را زیارت کن.

### پرسشها و پاسخها، ص: 373

2- تبرک جستن بنی اسرائیل به صندوق و تابوتی که مادر موسی او را در آن گذاشت و به دریا افکند و بعدها به دست بنی اسرائیل افتاد و موسی در روزهای آخر عمر خود الواح مقدس را که احکام خدا بر آن نوشته شده بود به ضمیمه زره خود و یادگاری‌های دیگری در آن نهاد و به وصی خود «یوشع بن نون» سپرد بنی اسرائیل در جنگ‌ها آن را با خود می‌بردند و از نظر روانی بسیار برای آنان مؤثر بود «1».

3- تبرک جستن اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آب وضوی ایشان «2».

4- تبرک جستن اصحاب به ظرف غذای پیامبر صلی الله علیه و آله «3».

---

(1) «وَقَالَ هُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ» بقره (2): 248؛ تفسیر نمونه: 239 / 2 - 240.

(2) صحیح بخاری: 33 / 1؛ مسند احمد: 329 / 4 - 330.

(3) صحیح بخاری: 35 / 3؛ مسند احمد: 68 / 5.

### پرسشها و پاسخها، ص: 374

وظایف زائران عتبات عالیات چیست و آیا این سفر با وجود خطرات مورد قبول خواهد بود؟

می‌توان وظایف زائران عتبات عالیات را به دو دسته تقسیم کرد:

1- وظایف معنوی. 2- وظایف ظاهری.

آن چه مربوط به کیفیت ورود، خروج، حرکات و رفتار در حین مسافرت است مربوط به وظایف ظاهری است و تا آنجا که امکان دارد باید آداب زیارت را در خود ایجاد کرد.

در مفاتیح الجنان اعمال سفر به طور کلی آورده شده است. آنچه باید مورد نظر دقیق قرار گیرد مسأله وظایف معنوی است و آن چه در اوایل سفر ممکن است تأثیر معنوی داشته باشد صداقت، ادب و احترام به اهل بیت علیه السلام است که باید رعایت شود.

یکی از معضلات در این سفر بازار و دستفروش‌هایی هستند که گاه انسان با دیدن آن‌ها از حال معنوی خارج می‌شود که باید مراقب بود که حالات معنوی با این اوضاع از دست نرود.

در روایات رسیده از اهل بیت علیهم السلام آمده است که زیارت امام حسین علیه السلام با ترس ارزش و منزلت فوق العاده‌ای دارد. البته اگر انسان یقین داشته باشد خطر جانی دارد نباید اقدام کند اما در صورت شك اشکالی ندارد.

پرسشها و پاسخها، ص: 375

### سؤال 3:

با چه حال و هوایی باید به زیارت ائمه علیه السلام رفت؟

زیارت معصومین علیه السلام دارای آداب خاصی است که اگر به صورت کامل رعایت شود زیارت آثار معنوی بسیاری خواهد داشت. آن چه که از زیارت اهل بیت علیه السلام و سفارش‌های آن‌ها به دست می‌آید این است که:



اولاً: زائر باید معرفت نسبت به مزور «1» داشته باشد و ارزش بیان شده برای زیارات در غالب روایات مشروط به زیارت همراه با معرفت است.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«يا بَشِيرُ مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَارِفاً بِحَقِّهِ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ» «2».

کسی که قبر حسین بن علی علیهما السلام را همراه با معرفت زیارت کند همانند کسی است که خدا را در عرش زیارت کرده است.

این گونه روایات در باره سایر ائمه نیز وارد شده است.

سرّ این که توصیه کرده‌اند زیارت زائر با معرفت باشد آن است که آن چه مایه کمال زیارت می‌گردد، معرفت و شناخت مقام و موقعیت مزور است نه اعمال بی‌روح و همراه با غفلت مانند بوسیدن صرف

(1) مزور: زیارت شونده.

(2) بحار الانوار: 77 / 98، باب 10، حدیث 31.

### پرسشها و پاسخها، ص: 376

و ناآگاهانه ضریح یا در و دیوار، تماشای آثار هنری و .. ثواب‌های اخروی و آثار دنیوی که در روایات آمده، بر زیارت واقعی مترتب است که ارتباط قلبی با مزور برقرار شود و منشأ تحوّل در زائر گردد، معرفت و آگاهی مقام امام می‌تواند زمینه اطاعت و تسلیم در مقابل اوامر و نواهی مزور را فراهم کند.

حمزة بن حران از امام صادق علیه السلام پرسید منظور از معرفت حق او - علی بن موسی الرضا علیه السلام چیست؟ حضرت فرمود:

«يَعْلَمُ أَنَّهُ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ غَرِيبٌ شَهِيدٌ...» «1».

این که بداند او واجب‌الاطاعه، غریب و شهید است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه ضمن بیان درددل‌ها و بیان حقوق متقابل مردم و حکومت می‌فرماید:

«... حقی که من بر شما دارم این است که: 1- به بیعتی که با من بستید وفادار باشید. 2- در نمان و آشکار ناصح من باشید (خبرخواه من باشید و با من یک رنگ باشید). 3. هنگامی که شما را فرا خواندم اجابت کنید. 4- وقتی شما را به کاری دستور دادم فرمان برید «2». معرفت به حق ائمه علیهم السلام در این کلام علی علیه السلام مشخص می‌شود. ثانیاً: در زمان زیارت با خلوص نیت و رعایت طهارت ظاهری که مقدمه‌ای برای ایجاد طهارت باطنی است، باید مشرف به زیارت شود.

و مسأله آخر این که زائر در طول ایام زیارت دائماً باید خود را در

باید محرم شوم تا صدای تسبیح موجودات را بشنوم. ما که از حرکت قانونی در مسیر تکامل باز مانده و به جای پیشرفت در مدارج ترقی و اعتلای انسانی به مراحل پست وجود در حال سقوط هستیم هرگز نخواهیم توانست ذکر و تسبیح و سجده موجودات را بشنوم و بفهمیم و با آنها آشنا شویم؛

آگه از جان جمادی کی شوید؟

چون شما سوی جمادی می‌روید

آیات فراوانی از قرآن کریم بر وجود شعور و آگاهی در تمامی

### پرسشها و پاسخها، ص: 72

موجودات جهان اعم از جاندار و غیره گواهی می‌دهند «1». هنگامی که سلیمان با سپاهیان خود از بیابانی عبور می‌کرد مورچه‌ای به مورچگان بیابان که بیم آن می‌رفت همگی زیر پای سلیمان و سپاهیان او از بین بروند ندا در داد و گفت:

«يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطَمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ» «2».

ای مورچگان! به خانه‌هایتان درآید تا سلیمان و سپاهیانش ناآگاهانه شما را پامال نکنند.

ندای مورچه يك ندای واقعی بود و هرگز نمی توان آن را به معنای مجازی و زبان حال حمل کرد به گواه این که طبق نقل قرآن، سلیمان از شنیدن سخن او تبسمی کرد و از خدا خواست که به او توفیق دهد که در برابر نعمت‌هایی که بر او و والدین او ارزانی داشته است سپاسگزار باشد.

با وجود آیات و روایاتی «3» که شعور و ادراک را در سراسر موجودات جهان حاکم می‌داند باید گفت: این تسبیح تسبیح واقعی و حقیقی است «4» و موجودات جهان به زبان ویژه خود، خدا را تسبیح می‌گویند، نه به زبان حال که در دو نظریه اول و دوم بیان شد.

ملك وارند در تسبیح هر دم

بر عارف همه ذرات عالم

---

(1) نمل (27): 16 - 17؛ بقره (2): 74؛ احزاب (33): 72؛ حشر (59): 21؛ نور (24): 24.

(2) نمل (27): 18.

(3) نور الثقلین: 82 / 4، بحارالانوار: 90 / 14، باب 7؛ صحیفه سجّادیه: دعای 43.

(4) المیزان: 353 / 15.

پرسشها و پاسخها، ص: 73

درون مغز او روشن چراغی است

به هر جا دانه‌ای در باغ و راغی است

وگرنه هیچ ذره نیست بی نور

بود نامحرمان را چشم دل کور

پرسشها و پاسخها، ص: 74

## سؤال 11:

فضیلت اسم اعظم چیست و کدام يك از اسمای خداوند اسم اعظم است؟

پیرامون اسم اعظم روایات گوناگونی وارد شده و از آنها استفاده می‌شود که هر کس از اسم اعظم با خبر باشد دعایش مستجاب می‌شود و با استفاده از آن می‌تواند به اذن خدا در جهان طبیعت تصرف کرده و کارهای مهمی را انجام دهد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی شنیدند که مردی در حال دعا می‌گوید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاتِّكَ أَنْتَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»

فرمودند:

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ سَأَلَ اللَّهَ بِاسْمِهِ الْأَعْظَمِ الَّذِي إِذَا سُئِلَ بِهِ أُعْطِيَ وَإِذَا دُعِيَ بِهِ أُجَابَ» «1»

. قسم به خدایی که جانم به دست او است، او خدا را به اسم اعظمش خواند همان اسمی که اگر خدا را به آن بخوانند عطا می‌کند و اگر به آن دعا کنند اجابت می‌نماید.

در این که کدام يك از اسمای خداوند اسم اعظم است بحث‌های زیادی از طرف علمای اسلام مطرح شده و روایات فراوانی در این زمینه

---

(1) بحارالانوار: 225/90، باب 11.

پرسشها و پاسخها، ص: 75

از ناحیه معصومین علیهم السلام وارد شده است که تعبیرات مختلفی از اسم اعظم دیده می‌شود و هر کدام اسم اعظم را در چیزی خلاصه می‌کند که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

الف: «بِسْمِ اللَّهِ» به اسم اعظم الهی از سیاهی چشم به سفیدی آن نزدیک تر است «1».

ب: گفتن صد مرتبه: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» بعد از نماز صبح «2».

ج: در بعضی از روایات سوره «حمد»، «توحید»، «آیة الکرسی» و «اَنَا انزَلْنَاهُ» اسم اعظم شمرده شده است «3».

د: شش آیه آخر سوره مبارکه حشر.

ه: آیات بیست و شش و بیست و هفتم سوره مبارکه آل عمران «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ...».

و: اسم اعظم یا حی یا قیوم است «4».

ز: یا هو یا هو یا من لا یَعْلَمُ ما هُوَ الا هو «5».

معمولاً در مباحث به دنبال این بوده‌اند که از میان نام‌های خداوند نامی را پیدا کنند که این خاصیت عجیب و بزرگ را داشته باشد. اما آن چه مهم است و باید در جستجوی آن بود این است که نام و صفاتی را

(1) سفینه البحار: 292 / 4. (بسم)

(2) بحار الانوار: 223 / 90، باب 11.

(3) سفینه البحار: 292 / 4. (بسم)

(4) بحار الانوار: 223 / 90، باب 11.

(5) بحار الانوار: 231 / 90، باب 11.

پرسشها و پاسخها، ص: 76

بیبیم که با پیاده کردن مفهوم آن در وجود خودمان، به آن چنان تکامل روحی و نورانی دست پیدا کنیم که آن آثار بزرگ بر آن مترتب گردد.

مسأله مهم تخلّق به این صفات و واجد شدن این مفاهیم و متّصف شدن به این اوصاف بر اثر خودسازی و ایمان و تقوی است بر زبان جاری کردن الفاظ به تنهایی کارساز نیست. اگر می‌شنویم بلعم باعورا دارای این اسم اعظم بود و آن را از دست داد مفهومی همین است که بر اثر خودسازی و ایمان و تقوی به چنان مرحله‌ای از تکامل معنوی رسیده بود که دعایش نزد خدا رد نمی‌شد ولی بر اثر لغزش و هوی پرستی و قرار گرفتن در خدمت فراعنه و طاغوت‌های زمان و ایستادن در مقابل حضرت موسی علیه السلام آن روحیه را از دست داد و از آن مرحله سقوط کرد از این جهت امام باقر علیه السلام در ذیل آیه شریفه 175 سوره اعراف می‌فرماید:

«الْأَصْلُ فِي ذَلِكَ بَلْعَمٌ ثُمَّ ضَرَبَهُ اللَّهُ مَثَلًا لِكُلِّ مُؤْتِرٍ هَوَاهُ عَلَى هُدَى اللَّهِ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ» «1».

اصل آیه در مورد بلعم است سپس خداوند آن را به عنوان يك مثال درباره کسانی که هوا پرستی را بر خدا پرستی و هدایت الهی در این امت مقدّم بشمرند بیان کرده است.

علامه طباطبائی رحمه الله بعد از اشاره به اسم اعظم می‌فرماید:

«نام‌های خداوند عموماً و اسم اعظم او خصوصاً هر چند در عالم هستی و وسائط فیض و اسباب نزول فیض در این جهان مؤثر است ولی تأثیر آن مربوط به حقایق این اسما است نه خود الفاظی که دلالت بر آن

---

(1) مجمع البیان: 4 / 395.

پرسشها و پاسخها، ص: 77

می‌کند و نه به معنای متصوّره در ذهن» «1».

آگاهی اهل بیت علیهم السلام بر اسم اعظم نیز به همان معنایی است که ذکر شد یعنی آنها در اثر بندگی و اطاعت به چنان تکاملی از نظر اخلاق، تقوی و ایمان دست پیدا کرده‌اند که خود مظهري از آن اسم اعظم گشتند.

تفاوت‌هایی که در روایات و سخنان بزرگان دین در مورد مصداق اسم اعظم دیده می‌شود ممکن است به خاطر تعدّد اسم اعظم یا تفاوت خواسته‌ها باشد ولی در عین حال آن چه مهمّ است پاکی دل، خلوص نیت، توجّه به خدا، قطع امید از غیر او و تخلّق به این اوصاف است که روح اسم اعظم را تشکیل می‌دهد.

گر انگشت سلیمانی نباشد

چه خاصیت بود انگشتی را

(1) المیزان: 8 / 355.

پرسشها و پاسخها، ص: 78

سؤال 12:

منظور از مکر خدا چیست؟

مگر در لغت عرب با آن چه در زبان فارسی امروز از آن می فهمیم تفاوت بسیار دارد. در فارسی امروز مکر به نقشه های شیطانی و زیان بخش گفته می شود در حالی که در لغت عرب هر نوع چاره اندیشی را مکر می گویند که گاهی خوب و ممدوح و گاهی زیان آور و مذموم است.

راغب اصفهانی در تعریف مکر می گوید:

«صَرَفُ الْعَبْرِ عَمَّا يَفْضُدُ بِحِيلَةٍ وَذَلِكَ ضُرْبَانِ مَكْرٍ مَحْمُودٌ... وَمَذْمُومٌ» «1»

. مکر یعنی کسی را از رسیدن به مقصودش باز دارند.

بنابراین استعمال مکر درباره خدا به معنای خنثی کردن توطئه های زیان بار است و از این جهت خداوند خیر الماکرین است. مانند آن چه در سوره آل عمران «2» ذکر شده که دشمنان حضرت مسیح علیه السلام با طرح های شیطانی خود می خواستند در مقابل دعوت الهی او بایستند اما خداوند برای حفظ جان پیامبر خود و پیشرفت آیین او تدبیر کرده و

نقشه‌های آنان را نقش بر آب نمود و استعمال این کلمه در رابطه با مفسدان به معنای جلوگیری از برنامه‌های اصلاحی است. مانند آن چه در سوره مبارکه فاطر بیان شده که مشرکان عرب به خاطر تکبر و حيله گری‌های

---

(1) مفردات الفاظ القرآن: 772.

(2) آل عمران (3): 54.

پرسشها و پاسخها، ص: 79

زشت و بد از حق فاصله می‌گرفتند، از پیامبر صلی الله علیه و آله دوری می‌کردند و برای ضربه زدن به حق از تمام قدرت و توان خود استفاده می‌کردند اما خداوند می‌فرماید:

این حيله گری‌ها ممکن است موقتاً دامن دیگران را بگیرد و مشکلاتی ایجاد کند اما سرانجام به سراغ صاحب آن می‌آید و او را در برابر خلق خدا رسوا و در پیشگاه خداوند شرمسار می‌کند، همان سرنوشتی که مشرکان مکه پیدا کردند.

«اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَ مَكْرُ السَّيِّئِ وَ لَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ نَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَ لَنْ نَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا» «1».

تکبر آنان در زمین و نیرنگ زشتشان بود؛ و نیرنگ زشت جز اهلش را احاطه نمی‌کند. پس آیا جز سنت جاری شده در پیشینیان را که هلاکتشان به سبب تکبرشان بود انتظار دارند؟ پس هرگز برای سنت خدا تبدیلی نمی‌یابی، و هرگز برای سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت.

---

(1) فاطر (35): 43.

پرسشها و پاسخها، ص: 80



حکیم بودن خداوند به چه معنا است؟

حکیم کسی است که کارهای خود را روی حساب و به موقع انجام دهد و اعمال و مصنوعات او با طرح ریزی صحیحی پایان پذیرد و به بهترین صورت ممکن و به طور شایسته و به نحوی که در خور آفرینش آن است انجام گیرد. معنای دیگری را هم دانشمندان برای حکیم بیان می کنند و آن را به کسی می گویند که ساحت او از کارهای قبیح و زشت پیراسته باشد و کار لغو و عبث و مخالف با اهداف واقعی خویش انجام ندهد.

هر روز علم و دانش گام‌های تازه‌ای در کشف رازهای جهان آفرینش بر می دارد و سیر علم از تحرك و تکامل باز نایستاده و هر روز بر قلّه‌های تازه‌ای از اسرار خلقت دست می یابد تاکنون آن چه بشر از جهان طبیعت فهمیده است يك چیز بیش نیست و آن این است که عالم آفرینش با اتقان و استحکام و طرح ریزی خاصی آفریده شده است و طراح عالم خلقت آن چنان حکیم و کار دان است که هر چیزی را به جای خویش به بهترین صورت ممکن قرار داده است چنان که گفته‌اند:

جهان چون خطّ و خال و چشم و ابرو است      که هر چیزی به جای خویش نیکو است

پرسشها و پاسخها، ص: 81

سؤال 14:

آیا خدا می تواند موجودی مانند خود بسازد و یا جهان هستی را در تخم مرغی جای دهد بدون این که جهان را کوچک و یا تخم مرغ را بزرگ کند و یا می تواند موجودی را خلق کند که نتواند آن را نابود سازد آیا می تواند جسم بسیار بزرگی بسازد که خود هم نتواند آن را حرکت دهد؟

عده‌ای با مطرح کردن این سؤال‌ها در مورد قدرت نامحدود خداوند به گمان خود دلیل محکمی برای محدود بودن قدرت خدا پیدا کرده‌اند، مثلاً در مورد قسمت اول می‌گویند: اگر خدا می‌تواند موجودی مانند خود بسازد باید قبول کند که وجود خداوند دیگری محال نیست و این با مسأله یگانگی خدا که مورد نظر شما خدا پرستان است سازگار نمی‌باشد و اگر بگویید نمی‌تواند پس چرا می‌گویید خداوند بر همه چیز قادر است؟

در پاسخ به تمام این سؤال‌ها باید بگوییم: «قدرت همیشه به امور ممکنه تعلق می‌گیرد و امر محال قابل تعلق قدرت نیست».

امر ممکن کاری است که ممکن است انجام شود و عقل انسان پس از مطالعه و بررسی تحقق آن، آن را ممکن می‌داند مانند ساختن ماشین و منزل و... بعضی امور نیز اگر چه با وسایل طبیعی ممکن نیست ولی با علل ماورای طبیعی امکان‌پذیر است و برای اولیای خدا و پیامبران الهی با اتکا به نیروی غیبی قابل انجام است. مانند اژدها شدن عصا - زنده کردن مردگان و... قدرت هر چه هم زیاد باشد و یا مانند قدرت خدا بی

### پرسشها و پاسخها، ص: 82

پایان باشد به کاری تعلق می‌گیرد که انجام آن محال ذاتی نباشد. وقتی می‌گوییم قدرت به کارهای محال ذاتی تعلق نمی‌گیرد به معنای ناقص بودن و یا محدود بودن قدرت خداوند نیست بلکه معنی آن این است که آن کار قابلیت انجام شدن را ندارد و قصور و نارسایی در آفریننده و انجام دهنده نیست بلکه در آن کار است برای روشن شدن مطلب به این مثال‌ها توجه نمائید:

1- همه می‌دانیم  $2/2+2$  مساوی است با 4، آیا اگر تمام ریاضی دانهای جهان جمع شوند می‌توانند حاصل جمع این دو عدد را «5» یا «3» نمایند بدون این که چیزی بر آن افزوده یا کم کنند؟ همه می‌گوئیم نه، چرا که چنین مطلبی اصلاً محال ذاتی است.

2- اگر پارچه‌ای را در اختیار خیاط گذاریم و از او بپراهنی درخواست کنیم و او نتوانست خواسته ما را عملی کند گفته می‌شود این خیاط توانایی دوختن لباس زیبا را نداشت اما اگر چند آجر و خشت در اختیار او بگذاریم و از او لباس بخواهیم و او لباسی تحویل ما ندهد نمی‌گوییم توانایی او ناقص است، بلکه گفته می‌شود آجر و خشت قابلیت لباس شدن را ندارند، او خیاط ماهری است اما خشت لباس نمی‌شود.

3- از يك نقاش ماهر و استاد بخواهید که با انگشت خود در فضا نقاشی را ترسیم کند که همه ببینند مسلماً او چنین کاری نمی‌تواند انجام دهد چرا که اصلاً این کار امری غیر ممکن است، نه از عجز و ناتوانی آن نقاش، بلکه بر اثر عدم قابلیت محل است.

از این مثال‌ها روشن شد که توانایی انجام دهنده کار مطلبی است و شایستگی و عدم شایستگی محل برای اعمال قدرت مطلب دیگر.

### پرسشها و پاسخها، ص: 83

بنابراین به کار بردن کلمه قدرت در موردی صحیح است که ذاتاً امکان داشته باشد و در غیر این مورد استعمال کلمه قدرت غلط است، همان طور که در سؤال‌ها دیدید کسانی که آن‌ها را مطرح می‌کنند امور محالی را مورد بحث قرار داده‌اند. مثلاً قرار دادن جهان وسیع در يك محیط کوچک به گونه‌ای که نه چیزی از وسعت جهان کم شود و نه چیزی بر وسعت آن محیط کوچک (تخم مرغ) افزوده می‌شود امر نامعقول و محالی است؛ زیرا بزرگ با وصف بزرگی هرگز با کوچک با وصف کوچکی برابر نمی‌تواند باشد؛ زیرا لازمه آن این است که تخم مرغ در يك زمان هم کوچک باشد و هم بزرگ و جهان خلقت در يك زمان هم بزرگ باشد و هم کوچک؛ زیرا از این نظر که باید ظرف بزرگ‌تر از مظلوف باشد باید تخم مرغ به اندازه این جهان و یا بزرگ‌تر از آن باشد و از طرفی چون فرض کرده‌ام که جهان در تخم مرغی جای گیرد و تخم مرغ به همان کوچکی باقی بماند پس باید به مراتب از جهان کوچک‌تر باشد و با فرض چنین مسأله‌ای اجتماع نقیضین پیش می‌آید.

همین طور اگر گفتیم موجودی مانند خدا نمی‌تواند وجود پیدا کند معنی آن این نیست که قدرت خدا ناقص است بلکه این کار محال ذاتی است؛ زیرا لازمه‌اش این است که آن موجود هم مخلوق باشد و هم نباشد اگر بخواهد مانند خدا باشد باید مخلوق نباشد در صورتی که اگر خدا او را خلق کند مخلوق خواهد بود.

بنابراین همه آن چه در سؤال‌های مطرح شده يك سلسله محالات است و از دایره قابلیت هستی بیرون می‌باشد. اتفاقاً این نوع سؤالات را از پیشوایان بزرگ دین می‌نمودند و آن‌ها در عبارات بسیار کوتاه و پر مغزی

### پرسشها و پاسخها، ص: 84

پاسخ آن را بیان می‌فرمودند، مثلاً کسی از حضرت علی علیه السلام سؤال کرد:

«هَلْ يَمْدُرُ رَبُّكَ أَنْ يَدْخُلَ الدُّنْيَا فِي بَيْضَةٍ مِنْ عَيْرٍ أَنْ يُصَغَّرَ الدُّنْيَا أَوْ يُكَبَّرَ الْبَيْضَةُ».

آیا خداوند تو می تواند جهان را در درون تخم مرغی جا دهد بدون این که جهان کوچک و تخم مرغ بزرگ شود؟

در پاسخ فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُنْسَبُ إِلَى الْعَجْزِ وَالَّذِي سَأَلْتَنِي لَا يَكُونُ» «1»

. خدا عاجز نیست و بر عجز و ناتوانی نسبت داده نمی شود ولی آن چه تو می پرسی شدنی نیست و مطلب محالی است.

پس نقص در قابل است نه در فاعل.

(1) توحید، شیخ صدوق: 126، باب 9، حدیث 9؛ بحار الانوار: 143 / 4، باب 4، حدیث 10.

پرسشها و پاسخها، ص: 85

## سؤال 15:

آیا خداوند تبارک و تعالی را می توان دید؟

یکی از برجسته ترین صفات سلبی خدای سبحان، رؤیت است در این باره اقوال و آرای متفاوتی وجود دارد که قبل از این که به بررسی اقوال بپردازیم بهتر است برای روشن شدن مسأله، اقسام رؤیت بیان شود.

اقسام رؤیت:

1- رؤیت ظاهری، مانند دیدن اجسام، رنگها و... با چشم سر.

داشتن چشم ظاهری و جسم بودن مرئی از طرف دیگر شرط اصلی تحقق این رؤیت است.

2- رؤیت به معنای رأی و نظر به این معنی که انسان مطلبی را پس از اندیشه و فکر کشف کند و به آن برسد.

3- رؤیت و نظر شهودی- نگاه انسان به حقیقت خود، نه نظر حسّی است و نه فکر و علم حصولی، انسان حقیقت خود را با چشم دل می‌نگرد و درون خود را با علم شهودی می‌یابد.

با روشن شدن اقسام رؤیت حال باید دید کدام يك از آنها درباره خدای سبحان ممکن است.

### 1- رؤیت ظاهری:

بنابراین مقصود از رؤیت رؤیت ظاهری باشد سه نظریّه وجود

پرسشها و پاسخها، ص: 86

دارد:

الف: نظر طایفه امامیه که رؤیت خدا را با چشم ظاهری چه در خواب و بیداری و چه در دنیا و آخرت ممتنع می‌داند؛ زیرا چیزی را می‌توان دید که در مقابل انسان باشد یا در حکم مقابل انسان و چنین چیزی مستلزم آن است که شی مرئی دارای بُعد، جهت، مکان و زمان باشد در صورتی که خداوند منزّه از ماده و جهت و... است. بلکه خالق و محیط بر آنها است و اگر موجودی دیدنی باشد احاطه‌پذیر خواهد بود؛ زیرا موجود دیدنی باید مقابل انسان قرار بگیرد و از این رو محدود است و می‌توان آن را احاطه کرد در حالی که:

«وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ» «1».

و خدا از همه سو بر آنان احاطه دارد.

پس خدا احاطه‌پذیر نیست. علاوه بر این در صورتی ما می‌توانیم يك شی را ببینیم که قابلیت تابش نور بر آن و انعکاس به چشم ما را داشته باشد در غیر این صورت مشاهده آن شیء برای ما ممکن نخواهد بود. و يك شیء زمانی دارای انعکاس نور خواهد بود که جسم باشد و خداوند سبحان جسم نیست.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

«لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» «2».

چشم‌ها او را در نمی‌یابند، ولی او چشم‌ها را درمی‌یابد.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

(1) بروج (85): 20.

(2) انعام (6): 103.

پرسشها و پاسخها، ص: 87

«مَرَّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَلَى رَجُلٍ وَهُوَ رَافِعٌ بَصَرَهُ إِلَى السَّمَاءِ يَدْعُو، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: غُضِّ بَصَرَكَ فَإِنَّكَ لَنْ تَرَاهُ» «1»

. پیامبر اکرم به مردی گذر کرد که دیده به آسمان دوخته دعا می‌کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمود: دیدگانت را ببند؛ زیرا او را نخواهی دید.

ب: نظر فخر رازی و همفکران او از اشاعره که می‌گویند: خدای سبحان را در دنیا نمی‌توان دید ولی مؤمنان می‌توانند در آخرت او را مشاهده کنند.

فخر رازی می‌گوید:

درست است که چشم‌ها نتوانند خدا را ببینند ولی چرا روا نباشد که انسان خدا را با حسّ ششم - که مغایر این حواس است - ادراک کند؟ چنان که ضرار بن عمرو چنین ادعایی داشت بنابراین برای استدلال به آیه شریفه جهت اطلاق نفی رؤیت وجهی باقی نماند «2»!

در جواب می‌گوئیم اگر مقصود از حسّ ششم معرفت قلبی و شهودی است، این مطلب حق است و نزاعی در آن نیست چنان که از اهل بیت امکان بلکه وقوع آن رسیده است و اگر مراد از حسّ ششم معرفت حسّی از قبیل همین حواس پنج‌گانه باشد از نظرامتناع تفاوتی بین حسّ ششم با حواس پنج‌گانه ظاهر، وجود ندارد.

ج- قول سوم، نظریّه مجسمه و مشبّهه است که برای خدای سبحان حواسّ ظاهری و باطنی معتقدند و بطلان این نظریّه مشخص شد.

(1) توحید، شیخ صدوق: 107، باب 8، حدیث 1.

(2) التفسیر الرازی: 126 / 13.

پرسشها و پاسخها، ص: 88

### 2- رؤیت مفهومی:

اطلاق رؤیت بر علم حصولی که در محور تصوّر، تصدیق، مفهوم و اموری از این قبیل است اطلاق مجازی است و حقیقت خدا را نمی توان با مفهوم ذهنی و علم حصولی شناخت چه رسد به این که آن رؤیت و دیدن خدا تلقی شود.

### 3- رؤیت شهودی:

در فرهنگ قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام برای انسان های کمال یافته نوعی رؤیت ثابت شده است که به آن شهود قلبی و دیدن با چشم دل می گویند و اگر در روایات و قرآن سخن از لقا و نظر و رؤیت خدا مطرح است مقصود همین قسم است و از چشم دل به «بصیرت» یاد می شود.

رؤیت الهی با بصیرت، متوقف بر پاکی دل، ایمان و عمل صالح و مراقبت دائمی است.

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» «1».

پس کسی که دیدار پاداش و مقام قرب پروردگارش را امید دارد، پس باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نکند.

«سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَلْ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ رَبَّهُ عَزَّوَجَلَّ؟ فَقَالَ: نَعَمْ»

(1) كهف (18): 110.

پرسشها و پاسخها، ص: 89

بقلبه راه، اما سَمِعَتِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ

«مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى» «1»

أى لَمْ يَرَهُ بِالْبَصَرَةِ وَلَكِنْ رَأَهُ بِالْفُؤَادِ» «2».

محمد بن فضیل می گوید: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم که: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله پروردگار عزّ و جلّش را دید؟ فرمود: آری، به قلبش دید. آیا کلام خداوند عزّ و جلّ را شنیده‌ای که می گوید: «قلب پیامبر در آنچه دید صادق بود و هرگز دروغ نمی گفت» یعنی به دیده ندیده بلکه به دل دیده است.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جواب دانشمند یهودی که از امکان رؤیت خدا سؤال کرد فرمود:

«... لَا تُدْرِكُهُ الْعْيُونُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ، وَلَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ» «3»

. چشم‌های ظاهری او را درک نمی کنند، بلکه قلب‌ها با حقیقت ایمان او را می بینند.

مقصود دیدن چشم‌های ظاهری او را درک نمی کنند، بلکه با چشم ظاهری نیست بلکه مراد دیدن او با شهود قلبی است.

(1) نجم (53): 11.

(2) التوحید شیخ صدوق: 116، باب 8، حدیث 17.

(3) التوحید شیخ صدوق: 109، باب 8، حدیث 6.

پرسشها و پاسخها، ص: 90

سؤال 16:

اگر رؤیت خداوند محال است چرا حضرت موسی از خداوند متعال درخواست رؤیت کرد و به خدا عرض کرد: «رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ» «1» آیا رؤیت مورد نظر او رؤیت با چشم ظاهری بود که جواب «لَنْ تَرَانِي» شنید؟



در این مورد آرا و انظار متفاوتی وجود دارد که به سه مورد آن اشاره می‌شود:

1- از آیات قرآن کریم استفاده می‌شود که چنین تقاضایی از سوی جاهلان بنی اسرائیل که اکثریت آن‌ها را تشکیل می‌دادند صورت گرفته بود (و تقاضای آنان دیدن با چشم ظاهر بود چنان که بعد از تجلی خدا بر کوه طور و بیهوش شدن حضرت موسی، آن حضرت به خدا عرض کرد:

«أُتْهِلْكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا» «2».

آیا ما را به خاطر گناهی که سبک مغزایمان مرتکب شدند، هلاک می‌کنی؟

از این تعبیر استفاده می‌شود که این تقاضا از سوی او صورت نگرفت، او در فشار بود تا تقاضای گروه جاهل را مطرح کند و از پیشگاه خداوند جواب بگیرد و به آنان بدهد.

(1) اعراف (7): 143.

(2) اعراف (7): 155.

### پرسشها و پاسخها، ص: 91

از آیه 153 سوره نساء و آیه 55 سوره بقره استفاده می‌شود که این درخواست زشت و غلط از ناحیه بنی اسرائیل صورت گرفت و موسی فقط بازگو کننده تقاضای آن‌ها بود. بزرگان مانند علامه حلّی «1»، علامه شعرانی و محقق طوسی نیز طرفدار این نظریه هستند.

2- عده‌ای درخواست «أرني» را به معنای «عَلِّمْنِي» گرفته و گفته‌اند:

حضرت موسای کلیم از خدا طلب کرد که به من علم حصولی بیاموز تا از این راه تو را بشناسم در این جا رؤیت به معنای علم است.

برای حلّ این مشکل باید بگوئیم حضرت موسی پس از آن که با حضرت شعیب علیه السلام ملاقات کرد و بیش از ده سال در کنار وی بود و نیز با حضرت خضر همراهی کرد، در راه بازگشت از پیش حضرت شعیب علیه السلام به پیامبری مبعوث شد و خداوند در قرآن کریم از وی با عظمت و احترام یاد می کند که او به مقام مخلصین راه یافت؛

«إِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» «2».

بی تردید او انسانی خالص شده و فرستاده‌ای پیامبر بود.

و خدا با وی راز گفت و او را به خود نزدیک ساخت:

«وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ بَجِيًّا» «3».

و او را از جانب راست طور ندا کردیم، و او را در حالی که با وی راز گفتیم، مقرب خود قرار دادیم.

چنین کسی با چنین مقام و موقعیتی هرگز درخواست رؤیت حسی

(1) کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد: 47.

(2) مریم (19): 51.

(3) مریم (19): 52.

پرسشها و پاسخها، ص: 92

نکرده، بلکه درخواست علم حصولی نیز نکرده است چون از مناظرات او با فرعون «1» به دست می آید که حضرت موسی علیه السلام براهین حصولی را می دانست و به معارف الهی احاطه علمی داشت پس دیگر صحیح نیست که گفته شود آن حضرت با پشت سر گذاشتن همه این علوم و معجزات و میقات چهل شبه از خدای سبحان مسئلت کند تا خود را با علم حصولی به او نشان دهد.

3- موسی رؤیت را برای خود طلب کرد نه از طرف قوم و برای آنان منتهی حضرت موسی رؤیت قلبی خدا را برای خود تقاضا کرد و به خدا عرض کرد: خودت را به گونه‌ای به من نشان بده که بتوانم با چشم دل تو را ببینم. خدا نیز در جواب او فرمود: تو توان این مشاهده را نداری.

سوالی که مطرح می‌شود این است که با وجود این که شهود قلبی حق تعالی در دنیا و آخرت ممکن است پس چرا خداوند در مقابل این خواسته جواب منفی داد؟

در جواب باید گفت: شهود قلبی به دو قسم با واسطه و بی واسطه

(1) «إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ \* قَالَ فَمَنْ رُبُّكُمْ يَا مُوسَىٰ \* قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ \* قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ \* قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَىٰ» «مسلماً و یقیناً به ما وحی شده است که عذاب بر کسی است که آیات حق و پیامبران را تکذیب کند و از آن رو برگرداند.»\* فرعون گفت: ای موسی! پروردگار شما دو نفر کیست؟\* گفت: پروردگار ما کسی است که به هر موجودی، آفرینش ویژه او را آن گونه که سزاوارش بود به وی عطا کرده، سپس هدایت نمود.\* فرعون به جای دنبال کردن بحث خداشناسی، مطلب را منحرف کرد و گفت: پس حال امت‌های پیشین چگونه است؟\* موسی گفت: علم و دانش به حال آنان در کتابی مانند لوح محفوظ نزد پروردگار من است، که پروردگارم بر پایه آن در پاداش دادن و کیفر نمودن نه اشتباه می‌کند و نه از یاد می‌برد» طه (20): 48-52.

### پرسشها و پاسخها، ص: 93

تقسیم می‌شود. حضرت موسی مرحله نخست آن یعنی شهود با واسطه را طی کرده بود و در مرحله وحی یابی و نیل به مقام نبوت از درخت شنید که «إِنِّي أَنَا اللَّهُ» «1» و در مرحله میقات چهل شبه می‌خواهد بدون واسطه خداوند را با چشم دل ببیند.

حضرت موسی مقامی فراتر از شهود با واسطه قلبی را طلب کرد، وصول به این مقام مقدماتی را طلب می‌کند که طبق جواب حق تعالی، هنوز موسای کلیم علیه السلام به آن مبادی دست نیافته بود. شهود قلبی کامل برای کسی میسر است که دنیا و آخرت را در نور دیده باشد؛ مانند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام ولی حدّ حضرت موسی محدود بود و هنوز به این مقام برین واصل نشده بود؛ زیرا همان گونه که مقام همه انبیا یکسان نیست؛

«لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ» «2».

و به یقین برخی از پیامبران را بر برخی دیگر برتری دادیم.

و مقام رسولان همسان نیست.

«تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» «3».

از آن فرستادگان برخی را بر برخی برتری بخشیدیم.

مقام‌های معنوی مانند شهودهای قلبی نیز مانند هم نخواهند بود.

نشانه اعتلای درجه حضرت ختمی مرتبت نسبت به موسای کلیم علیه السلام را می‌توان با شواهدی از قرآن کریم استنباط کرد:

---

(1) قصص (28): 30.

(2) اسراء (17): 55.

(3) بقره (2): 253.

پرسشها و پاسخها، ص: 94

1- چون اصحاب موسی علیه السلام به وی گفتند: ما گرفتار سپاه فرعون خواهیم شد؛ زیرا از مقابل به دریا برخوردیم و از دنبال هم فرعونیان در تعقیب ما هستند آن حضرت در جواب فرمود:

«قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ» «1».

موسی گفت: این چنین نیست، بی‌تردید پروردگارم با من است، و به زودی مرا هدایت خواهد کرد.

ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی همراه خویش را غمگین دید فرمود:

«لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» «2».

اندوه به خود راه مده خدا با ماست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله ابتدا نام خدا را ذکر کرد بعد نام خود را و موسای کلیم به عکس. و این دو تعبیر مختلف بیان گر واقعیت مقام این دو پیامبر الهی است. یکی از منظر ممکن واجب را می بیند و دیگری از منظر واجب ممکن را می نگیرد، یکی به خواسته خود تصریح می کند و دیگری به صرف معیت و همراهی خدا اکتفا می کند و هیچ نامی از خواسته خود یا مصاحب محزون خویش نمی برد.

2- حضرت موسی علیه السلام در همراهی خود با حضرت خضر علیه السلام مکرر مورد خطاب عتاب آمیز قرار گرفت که:

«إِنَّكَ لَنْ تَسْتَبِيحَ مَعِيَ صَبْرًا» «3».

گفت: ای موسی! تو هرگز نمی توانی بر همراهی من شکیبایی ورزی.

(1) شعراء (26): 62.

(2) توبه (9): 40.

(3) كهف (18): 67.

### پرسشها و پاسخها، ص: 95

اسراری را که من مشاهده می کنم تو توان مشاهده آن را نداری. معلوم می شود حضرت موسی علیه السلام با چنین موقعیتی اگر مشاهده مستقیم خدا را با چشم دل طلب کند جواب «لَنْ تَرَانِي» را می شنود.

پس مشخص شد آنچه مورد درخواست حضرت موسی علیه السلام بوده درخواست رؤیت خداوند با چشم دل می باشد که در روایات «1» نیز رؤیت با چشم باطنی که همان شهود قلبی است برای بعضی چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام اثبات شده است.

(1) توحید، شیخ صدوق: 108 و 109، باب 8، حدیث 4 و 6.

پرسشها و پاسخها، ص: 96

مسائلی پیرامون عدل الهی

پرسشها و پاسخها، ص: 97

سؤال 1:

آیا علم خداوند موجب سلب اختیار مردم در انجام کارها نیست؟ به عبارت دیگر خداوند از ازل، علم داشت به این که فلان انسان در زمان معین دست به جنایت می زند اگر فرد جنایت کار، اقدام به آن جنایت نکند علم خدا بر خلاف واقع خواهد شد به قول «خیّام»:

گر می نخورم علم خدا جهل بود

می خوردن من حق ز ازل می دانست

بنابراین برای هیچ فردی از آن کار و کرداری که از ازل، خدا می دانست چاره و گریزی نیست و نمی تواند خلاف آن را انجام دهد پس انسان اختیار از خود ندارد و مجبور است به انجام آنچه که علم خدا به آن تعلق گرفته است.

در پاسخ باید بگوییم: ما نیز قبول داریم که علم خداوند از ازل به افعال و کردار ما تعلق گرفته و تمام پدیده های جهان مورد تعلق علم و اراده خداوند می باشند ولی مهم این است که باید دید اراده خداوند و علم ازلی خداوند به چه صورت به

اعمال ما تعلق گرفته است. همان طور که خداوند از اصل عمل ما آگاه است از خصوصیت و صفت عمل ما که اختیاری یا اضطراری بودن است نیز مطلع و آگاه است.

خداوند علم دارد به این که بعضی افعال ما مانند گردش خون در رگها، ضربان قلب، فعالیت دستگاه گوارش، به هم خوردن پلک چشم و... خارج از اراده و اختیار ما و به صورت اضطراری محقق می شود و دسته دیگر از اعمال ما طبق اراده و اختیار ما و در کمال آزادی انجام

### پرسشها و پاسخها، ص: 98

خواهد شد.

بنابراین درست است که تمام پدیده های جهان از جمله فعل انسان از حوزه علم و اراده خداوند خارج نیست و علم او از ازل بر تحقق پدیده تعلق گرفته است ولی آن چه را که خدا از او اراده کرده این است که انسان از روی اختیار و آزادی عملی انجام دهد نه از روی جبر و اضطرار و یک چنین علم و اراده ای نه تنها موجب جبر نیست بلکه درست نقطه مقابل جبر قرار می گیرد.

معلمی را در نظر بگیرید که از تنبلی و سهل انگاری شاگردی اطلاع دارد و چند هفته پیش از آغاز امتحان به خوبی می تواند آینده شاگرد خود را پیش بینی کرده و نظر قطعی بدهد که او در امتحان موفق نخواهد شد. اکنون باید دید عامل اصلی شکست وی در امتحان چه بوده است؟

آیا اطلاع استاد از وضع وی سبب عدم موفقیت وی گردیده است یا این که شکست وی در امتحان نتیجه سهل انگاری و تنبلی او در ایام تحصیلی بوده است؟

هیچ انسان عاقلی علم استاد و پیش بینی استاد را موجب شکست او نمی داند بلکه محصل سهل انگار با کمال آزادی و با اختیار و اراده خویش مقدمات ناکامی خود را فراهم ساخته است.

نتیجه این که خداوند به انسان عقل و خرد و اختیار و آزادی داده و راه سعادت و بدبختی را به او نشان داده است و هر فردی را در انتخاب سرنوشت خود آزاد گذارده است، این ما هستیم که از روی اختیار سرنوشت خود را تعیین می کنیم و علم و اطلاع او از آینده ما لطمه ای به اختیار و آزادی ما نمی زند.

### پرسشها و پاسخها، ص: 99

البته این نکته را در پایان نباید فراموش کنیم که شعری که در سؤال آمده منسوب به خیّام است و نسبت قطعی آن به خیّام معلوم نیست و ممکن است این خیام فرد دیگری غیر از خیّام نیشابوری باشد چرا که خیّام نیشابوری حکیم و فیلسوف بوده و از چنین شخصیتی چنین حرف‌هایی بعید به نظر می‌رسد «1». خواجه نصیر الدّین طوسی قدس سره در پاسخ شعر منسوب به خیّام گفته:

پیش عقلا ز غایت جهل بود

علم ازلی علت عصیان بودن

و رواج چنین سخنان و تفکراتی در غرب دلیلی جز شکستن مرزها و کسب آزادی مطلق در گناه ندارد.

(1) برای اطلاع بیشتر در این مورد مراجعه کنید به کتاب تحلیل شخصیت خیّام از علامه جعفری رحمه الله.

پرسشها و پاسخها، ص: 100

## سؤال 2:

آیا کسانی که در قیامت به دوزخ می‌روند می‌توانند بگویند خدا با آفرینش آنان به آنان ظلم کرده است؟

دوزخ نتیجه گناهان و مفسد و ستم‌کاری‌ها و فسق و فجور است.

خداوند متعال با مبعوث کردن 124 هزار پیامبر و قرار دادن 12 امام معصوم، نازل کردن 114 کتاب آسمانی به ویژه قرآن، عنایت کردن عقل و مختار و آزاد آفریدن انسان راه هدایت و سعادت را به روی او گشود و وی را از طریق نبوت و امامت و وحی به زشتی‌ها و پلیدی‌ها آگاه کرد و در يك کلمه حجّت خود را در همه امور به انسان تمام کرد.

بنابراین در قیامت دوزخیان به این حقیقت آگاهند که به دوزخ آمدنشان به دست خودشان و به انتخاب و اختیار خودشان صورت گرفته و دوزخ سرانجام راهی است که در دنیا پیموده‌اند، آن‌ها با پشت کردن به راهنمایی‌های راهنمایان و



ارتکاب گناهان و مسخره کردن حقایق، زمینه ورود به دوزخ را فراهم کردند و روی این حساب لب به چنین مطلبی که خدا با آفرینش ما به ما ظلم کرده باز نمی کنند بلکه برای آنان روشن می شود که خودشان به نفس خودشان ظلم کرده اند به همین خاطر از خدا می خواهند آنان را به دنیا برگرداند تا عمل صالح انجام دهند و به سعادت دست یابند «1» و آرزو می کنند ای کاش کاری می کردند که چون

(1) مؤمنون (23): 99- / 100.

### پرسشها و پاسخها، ص: 101

بهشتیان رهسپار بهشت می شدند و از این که درخواست بازگشت به دنیا می کنند و آرزو می کنند ای کاش در دنیا در مسیر بهشتیان حرکت می کردند معلوم می شود از خلقت خود ناراضی نیستند و حضرت حق را هم ظالم نمی دانند بلکه طبق فرموده قرآن خود را ظالم معرفی می کنند و دوزخی شدنشان را نتیجه تکبر و عصیان خود دانسته و می گویند:

«قَالُوا سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ» «1».

گفتند: پروردگارا! تو را به پاکی می ستایم، مسلماً ما ستمکار بوده ایم.

«قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ» «2».

با دیدن عذاب فریاد برداشتند و گفتند: ای وای بر ما که ما قطعاً ستمکار بودیم!

قرآن کریم در موارد متعددی ظلم و ستم را از پیشگاه حضرت حق نفی می کند از جمله می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» «3».

یقیناً خدا به اندازه وزن ذره ای به احدی ستم نمی کند.

آری، انسان را از روی رحمت و لطف و عشق و محبت آفرید و بالاترین نعمت یعنی نعمت وجود را به او عنایت کرد و همه ابزار سعادت را در اختیار او قرار داد تا در دنیا براساس قواعد الهی و انسانی به

(1) قلم (68): 29.

(2) انبیاء (21): 14.

(3) نساء (5): 40.

### پرسشها و پاسخها، ص: 102

راحتی زندگی کند و در قیامت غرق رحمت شده و برای ابد وارد بهشت گردد، ولی این انسان است که با سوء اختیار و انتخاب خویش به دست خود زمینه تیره‌بختی خود را فراهم می‌آورد و خویش را بر اثر تکبر از حق و آلوده شدن به گناهان سزاوار دوزخ می‌نماید.

این خدا نیست که انسان را برای دوزخ آفریده، این انسان است که خود را به دست خود مستحق دوزخ می‌کند. در دعای کمیل می‌خوانیم:

«من قاطعانه می‌دانم اگر فرمان تو در عذاب منکران و حکم تو به ابدی ماندن دشمنان در آتش نبود حتماً همه آتش را سرد و با امنیت می‌کردی و احدی در آن جای نمی‌گرفت در حقیقت همه دوزخ هم باید بخشی از بهشت می‌بود ولی انکار منکران و دشمنی دشمنان، آن بخش را تبدیل به دوزخ کرد و آن جا را جایگاه عذاب قرار داد».

پس انسان نسبت به خود ظالم است و حق تعالی نسبت به او کم‌ترین ستمی روا نداشته و باید درباره گرفتاران به عذاب دوزخ گفت: خود کرده را تدبیر نیست.

تو چون می‌کنی اختر خویش را بد

مدار از فلک چشم نیک اختری را

### پرسشها و پاسخها، ص: 103

## سؤال 3:

درباره جبر و اختیار توضیح دهید؟

در رابطه با اعمال انسان سه دیدگاه وجود دارد:

1- دیدگاه اشعری‌ها (جبریون): طبق این نظریه انسان اراده‌ای از خود ندارد و تمام افعال او مستقیماً به اراده حق تعالی است بدون آن که خود اندک نقشی در بود و نبود عمل داشته باشد. طبق این دیدگاه هر عملی از انسان سر بزند در واقع عمل او نیست بلکه خداوند است که از مجرای او آن عمل را انجام داده است طبق این نگرش انسان شبیه به یک دستگاه مکانیکی است که تمام حرکات و سکناش از خارج کنترل می‌شود.

2- دیدگاه مکتب اعتزال (مفوضه): این گروه معتقد به وجود اختیار در انسان می‌باشند ولی در این مسیر گرفتار افراط شده و هیچ جایگاهی برای اراده حق تعالی در افعال انسانی قائل نیستند به گونه‌ای که گویا خداوند هرگز توان دخالت در افعال آدمی را ندارد.

3- مکتب ائمه اطهار علیهم السلام (قائلین به اختیار یا امر بین الامرین):

پیروان مکتب اهل بیت با توجه به رهنمودهای ائمه معصومین علیهم السلام می‌گویند: «

لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ «1»

«. این جمله که ترجمه معمولی‌اش می‌شود: نه جبر است و نه تفویض

---

(1) بحار الانوار: 17/5، باب 1، حدیث 27.

پرسشها و پاسخها، ص: 104

(اختیار) بلکه برنامه‌ای است بین این دو، کلید حل تمام مشکلات این دو مسأله و توابع آن شد.

توضیح مفصل این مسأله را در کتبی چون مکاتیب الائمه ج 2 در فصل فرمایشات حضرت هادی علیه السلام، بحار الانوار باب عدل و معاد و کتاب‌های جداگانه‌ای که با تکیه بر معارف ائمه طاهرین نوشته شده است ملاحظه کنید. ولی مختصر مسأله را در ضمن يك مقدمه و بيان يك حديث بسنده می‌کنیم.

این را می‌دانیم که به وجود آمدن تمام اجزای هستی و نظام حیرت آوری که به کوچک‌ترین جزء این جهان، (اتم) تا عظیم‌ترین توده‌های عالم بالا حکم فرما است در حوزه‌ای از جبر قرار دارد و نیز می‌دانیم که قسمتی از برنامه‌های انسان از قبیل ولادت، اصل مرگ، گردش خون، ضربان قلب و هضم و جذب مواد در سیطره قانون جبر است.

و این را نیز می‌دانیم که تمام نیروهای ما بدون خواست ما در اختیار ما نهاده شده و بر ما معلوم است که استخدام نیروها و طرح نقشه‌ها و به اجرا گذاشتن آن‌ها یا باز ایستادن نیروها و دست برداشتن از فعالیت‌ها همه در اراده و اختیار ما است و به تعبیر روشن‌تر اصل قدرت و حقیقت اراده و نیروهای فکر و اعضا و جوارح بدون دخالت و خواست ما به ما واگذار شده ولی استفاده کردن از این نیروها با راهنمایی خداوند و انبیا و عقل به خود ما واگذار شده است. این ما هستیم که اگر بخواهیم انجام می‌دهیم و اگر نخواهیم انجام نمی‌دهیم نه در انجام کاری مجبوریم و نه در انجام کاری به تمام معنی به خود واگذاشته شده‌ایم، نیروها بالاجبار به ما داده شده، استعمالش با راهنمایی خدا در اختیار ما است و به

### پرسشها و پاسخها، ص: 105

مقتضای همین اراده و اختیار است که امر و نهي، قانون و مقررات، نظم و انضباط، جرم و جرمه، کار و مزد، تشویق و سرزنش، بیم و امید، حساب و کتاب، معلّم و درس، نبوت و امامت، هدایت و ضلالت و بهشت و جهنّم وجود دارد. اگر اراده و اختیاری نداشتیم هیچ يك از این واقعیّت‌ها مفهوم نداشت.

اگر عمل نيك ما به جبر است و فاعل حقیقی خدا است و اگر عمل بد ما به جبر است و کننده اصلی خدا است مزد در برابر نیکی و عقاب در برابر بدی معنی ندارد، به چه علّت از انسان بپرسند چرا کار بدی کردی، چرا در مقابل عمل نيك به انسان مزد بدهند، جایی که انسان هیچ اختیاری از خود ندارد مزد و جرمه چه معنا دارد؟ و اگر برنامه‌ها به تمام حیثیت به ما واگذار شده پس کتاب آسمانی و مسأله هدایت و بعثت انبیا یعنی چه؟ اگر ما به تمام معنی به خود واگذار شده‌ایم معنا ندارد دیگری در راهنمایی ما و برنامه‌های حیاتی ما دخالت کند.

راستی، ما در همه افعال مجبوریم! به حقیقت ما در تمام برنامه‌ها به خود واگذار شده‌ایم! قضاوت را از عقل و وجدان خود بخواهید و نیز به روایت زیر که یکی از بهترین روایات این باب است دقت کنید:

یزید بن عمیر بن معاویة الشّامی می گوید: در شهر مرو به خدمت امام هشتم علیه السلام مشرف شدم عرضه داشتم از قول امام صادق علیه السلام روایتی را بدین مضمون نقل می کنند:

«لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ»

. ترجمه این روایت و تفسیرش چیست؟

### پرسشها و پاسخها، ص: 106

امام فرمود:

«آنان که عقیده دارند انسان هرچه انجام می دهد در حقیقت انجام دهنده خدا است و در عین حال که خداوند انجام دهنده است انسان را به اعمال بد عذاب می کند جبری مسلکند و آنان که تصوّر می کنند تمام برنامه ها به خود انسان واگذار است و روزی دهنده بندگان امامان هستند معتقد به اختیار محض و تفویضند، اما دسته اول که جبری مذهبند کافرند و دسته دوّم که قائل به تفویض هستند مشرکند».

گفتم: پسر پیامبر معنی امر بین الامرین چیست؟

فرمود:

«اراده داشتن و بودن در راهی که انسان به سبب آن انجام اوامر خداوند و ترك منهیّات برایش سهل و آسان است».

گفتم: در انجام امر و ترك نهی که باید به وسیله انسان پیاده شود خداوند خواست و اراده ای دارد؟

فرمود:

«اصل عبادات و معاملات اراده حق است و امر به آنها و خشنودی از انجامش و کمکی که در پیاده کردنش به انسان می کند مشیّت او است (کمک الهی به عبد عبارت است از نیروهایی که در اختیار انسان گذاشته و عبارت است از هدایت و دلالتی که نسبت به راه مستقیم به انسان نموده) و اراده و مشیّت خداوند در گناهان عبارت است از نهی بشر از گناه و خشمش به انجام آن و سرشکستگی انسان که به سبب گناه برایش

### پرسشها و پاسخها، ص: 107

حاصل می‌گردد».

پرسیدم: در این زمینه‌ها قضای خداوند کدام است؟

فرمود:

«آری هیچ کار خوب و بدی نیست مگر این که خداوند در آن قضا دارد».

گفتم: معنای قضا چیست؟ فرمود:

«ثواب و مزد در برابر کار نیک و عقاب و زجر در برابر کار بد مزدی که واقعاً نیکوکار مستحق آن است و عقابی که حق مردم بدکار است» **1**.

قضای خدا در عمل یعنی بهشت برای عبد، جهنم برای نافرمان، به این معنا نیست که این کار نیک باید حتماً از من صادر می‌شد و قضای من در این قرار داشت.

بنابراین اسلام با معتقدین به جبر محض و تفویض محض مخالف است و هر دو مسلک را جوشیده از افکار شیطان دانسته و مبدأ تولدش را نارسایی فکر بشر و عدم تعمق او در برنامه‌های هستی می‌داند.

اسلام عقیده به اراده و اختیار دارد اراده و اختیاری که مقتضای جلب هدایت و منشأ ثواب و عقاب و امر و نهی است و می‌گوید هر انسانی در ابتدای تکلیف بر سر دو راهی سعادت و شقاوت است.

آنان که بر سر دو راهی سعادت و شقاوت و اسلام و کفر از اراده و اختیار خود حُسن استفاده کنند سلامت خود را تأمین کرده و به

---

(1) عیون اخبار الرضا: 1/ 114. بحار الانوار: 5/ 11، باب 1، حدیث 18.

سعادت ابدی نایل خواهند شد و آنان که به خاطر لذت‌های زودگذر و عیش و نوش چند روزه به عوامل سعادت پشت پا زده و چون پشه هوا به هرجا که شکم و شهوت اقتضا کند میل کنند و از مقررات سعادت آفرین الله و نیروهای خداداد روی می‌گردانند به شقاوت و بدبختی مبتلا شده و خزی دنیا و عذاب آخرت را برای خویش خریده‌اند.

### پرسشها و پاسخها، ص: 109

#### سؤال 4:

آیا تفاوت افراد در زشتی و زیبایی، سیاهی و سفیدی، فقر و ثروت و ... با عدل خدا منافات ندارد؟

اولاً: اگر کسی خدا را شناخت و به صفات او مانند علیم، حکیم، غنی، کامل، عادل و ... معرفت پیدا کرد یقین پیدا می‌کند که آنچه در جهان هستی واقع می‌شود طبق «مصلحت» و «حکمت» است هرچند که همه حکمت‌ها و مصلحت‌ها را درک نکند.

ثانیاً: جهان آفرینش را وقتی نگاه می‌کنیم می‌بینیم مجموعه‌ای است از موجودات کاملاً متفاوت که هر کدام وظیفه معینی برعهده دارند وقتی به بدن انسان نگاه می‌کنیم می‌بینیم ساختمان اعضای انسان با هم متفاوتند؛ شبکیه چشم از سلول‌های ظریف تشکیل شده ولی استخوان‌های ساق پا بسیار محکم و مقاوم می‌باشند. هیچ عاقلی نمی‌گوید که چرا تمام سلول‌های بدن مانند سلول‌های شبکیه چشم یا ساق پا آفریده نشده است.

جامعه انسانیّت نیز همانند بدن يك انسان است و به قول سعدی «بنی آدم اعضای یکدیگرند» و وجود همین تفاوت‌ها در افراد یکی از نشانه‌های عظمت خداوند و نشانه‌ای از نظام احسن خلقت است. تفاوت در استعدادها و ذوق‌ها، ساختمان‌های جسمی و روحی افراد جامعه باعث می‌شود که هر يك از افراد جامعه به تناسب کاری که نظام خلقت بر دوش او می‌افکند آمادگی داشته باشد در غیر این صورت همه چیز به هم

### پرسشها و پاسخها، ص: 110

می خورد. ساختار وجودی يك مادر که کانون عواطف است با پدر که باید همیشه در دل اجتماع باشد نمی تواند یکسان باشد.

بنابراین آن چه در زندگی انسانها و تمام جهان آفرینش مهم است عدالت است نه مساوات و قرارداد هر چیز در جای خویش است نه همسانی و همگونی. البته تفاوت‌هایی که جنبه طبیعی و الهی دارد با تفاوت‌های ساختگی (مانند اختلاف طبقاتی افراد جامعه) که بر اثر استثمار و استعمار و بی‌توجهی و عدم برنامه‌ریزی صحیح به وجود می‌آید را باید از هم تفکیک کرد و نمی‌توان همه را به حساب خدا گذارد.

### پرسشها و پاسخها، ص: 111

#### سؤال 5:

وجود شرور و نقایص در عالم از طرف خدایی که مهربان است با أحسن بودن نظام خلقت چگونه سازگار است و معنی «مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ» «1» را بیان کنید.

همان طور که در سؤال اشاره شده نظام آفرینش بهترین و زیباترین نظام را داراست چرا که اگر خدای متعال جهان را به بهترین نظام نیافریده باشد یا به این خاطر بوده که علم به بهترین نظام نداشته یا آن را دوست نمی‌داشته یا قدرت بر ایجاد آن نداشته و یا از ایجاد آن بخل ورزیده است در حالی که هیچ يك از این فرضها در مورد خداوند متعال صحیح نیست پس ثابت می‌شود که عالم دارای بهترین نظام است چنان که در قرآن هم به آن تصریح شده:

«الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» «2».

همان کسی که آن چه را آفرید نیکو ساخت.

«صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَنْتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ» «3».

آفرینش خداست که آفرینش هر چیزی را محکم و استوار کرده است.



بنابراین مجموعه نظام هستی نظام أحسن است همان طور که خالق آن

(1) فلق (113): 2.

(2) سجده (32): 7.

(3) نمل (27): 88.

### پرسشها و پاسخها، ص: 112

أحسن الخالقین «1» است. و اقتضای این عالم بر اختلاط خیر و شرّ در یکدیگر است.

مجموعه جهان آفرینش يك واحد تجزیه ناپذیر است که همه اجزای آن با یکدیگر ارتباط دارند و بر یکدیگر تأثیر گذارند و هیچ يك از اجزای این مجموعه را نمی توان حذف کرد. چرا که حذف بعض اجزا مستلزم، بلکه عین حذف همه اجزا می باشد. در عالم مادّه شرور از خیرات تفکیک ناپذیر است موت و حیات، فقر و غنا، قدرت و ضعف در کنار یکدیگر معنا پیدا می کنند به قول حافظ: «چراغ مصطفوی» با «شرار بولهبی» با یکدیگر توأمند:

چراغ مصطفوی با شرار بولهبی است

در این چمن گل بی خار کس نجید آری

در يك مجموعه، هر جزء موقعیت خاصی دارد که برحسب آن کیفیت خاصی برانزده او است: «از شیر حمله خوش بود و از غزال رم». در يك تابلوی نقاشی باید سایه روشن های گوناگون و رنگ آمیزی های مختلف وجود داشته باشد. اگر بنا بود تمام صفحه تابلو یکنواخت باشد و رنگ های متفاوت در کنار هم قرار نمی گرفت دیگر تابلویی هم وجود نداشت.

وقتی که جهان را جمعاً مورد نظر قرار می دهیم باید بپذیریم که در

(1) «ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ

اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» «آن گاه آن نطفه را علقه گرداندم، پس آن علقه را به صورت پاره گوشتی درآوردیم، پس آن

پاره گوشت را استخوان‌هایی ساختیم و بر استخوان‌ها گوشت پوشاندم، سپس او را با آفرینشی دیگر پدید آوردیم؛ پس همیشه سودمند و بابرکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است» مؤمنون (23): 14.

### پرسشها و پاسخها، ص: 113

نظام کل و در توازن عمومی وجود پستی‌ها و بلندی‌ها، فراز و نشیب‌ها، تاریکی‌ها و روشنایی‌ها، رنج‌ها و لذت‌ها، موقعیت‌ها و ناکامی‌ها و ...

همه و همه لازم است.

جهان چون چشم و خدّ و خال و ابرو است  
که هر چیزی به جای خویش نیکو است  
در کارخانه عشق از کفر ناگزیر است  
آتش که را بسوزد گر بولهب نباشد

اساساً اگر اختلاف و تفاوت وجود نداشته باشد از کثرت و تنوع خبری نخواهد بود.

این نکته را نیز نباید فراموش کنیم که عالمی که ما در آن به سر می‌بریم عالم ماده، حرکت، تغییر، تبدل، تضادّ و تراحم است.

لازمه ذات عالم مادی این خصایص است و معنا ندارد که عالم ماده و طبیعی باشد و این خصوصیت‌ها را نداشته باشد. اگر کسی بخواهد که خوبی‌های این عالم باشد ولی بدی و نواقص آن نباشد در این صورت اصلاً این عالم، این عالم نخواهد بود بلکه جهانی مانند عالم فرشتگان بوده و از نظام جامعه انسانی به دور خواهد بود.

آیه «مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ»<sup>1</sup> مفهومش این نیست که آفرینش الهی در ذات خود شری دارد چرا که آفرینش همان ایجاد است و ایجاد و وجود خیر محض است، بلکه شرّ هنگامی پیدا می‌شود که مخلوقات از قوانین آفرینش منحرف شوند و از مسیر تعیین شده جدا گردند مثلاً نیش

(1) «مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ» «از زیان مخلوقاتی که با انحرافشان از قوانین الهی به انسان ضرر می‌رسانند» فلق (113): 2.

## پرسشها و پاسخها، ص: 114

و دندان بُرنده حیوانات يك حربه دفاعی برای آنها است مانند سلاحی که ما در مقابل دشمن از آن استفاده می‌کنیم اگر این سلاح به مورد به کار رود خیر است اما اگر نابجا و در برابر دوست استفاده شود شرّ است.

وانگهی بسیاری از امور است که ما در ظاهر آنها را شرّ حساب می‌کنیم ولی در باطن خیر است مانند حوادث و بلاهای بیدارگر و هشدار دهنده، که انسان را از خواب غفلت بیدار ساخته و متوجه خدا می‌کند اینها مسلماً شرّ نیستند.

## پرسشها و پاسخها، ص: 115

## سؤال 6:

فلسفه بلاها، گرفتاری‌ها، مشکلات و مصائب چیست؟

خداوند آسمان‌ها و زمین را برای مصلحت و انتفاع انسان آفریده است در حالی که رخداد مصائب و بلاها، با این هدف منافات دارد و فاعل حکیم چیزی را که با غرضش تضادّ داشته باشد نمی‌آفریند علاوه بر این اقتضای رحمت و اسعه خداوند رفع مصائب و دفع گرفتاری‌ها از عالم طبیعت است تا زندگی برای انسان بدون سختی و مشکلات بوده و آسایش و راحتی بر زندگی انسان حاکم باشد. قبل از این که به فلسفه بلاها و مصائب و آثار تربیتی آنها بپردازیم به چند نکته باید اشاره کنیم:

1- شکی نیست که زندگی انسانی يك زندگی اجتماعی است و در این حیات انسانی هم مصالح و منافع فردی وجود دارد و هم مصالح و منافع اجتماعی و عقل صریح مصالح نوعیه اجتماعی را بر مصالح فردی ترجیح می‌دهد، بنابراین آن چه که به صورت مصیبت و شرّ برای بعضی افراد آشکار می‌شود در همان زمان داری يك مصلحت نوعی و اجتماعی است.

اگر کسی با دیدن این دسته از ظواهر طبیعت حکم به شر بودن آنها کند و زبان به شکایت باز کند به خاطر این است که این ظواهر طبیعی را نسبت به خود سنجیده و از غیر خود غافل شده است.

در بسیاری از ما این حالت وجود دارد که آن چه به سود ما است خوب و مفید و آن چه که به زیان ما است بد و مضر می‌دانیم و هرگز

### پرسشها و پاسخها، ص: 116

حساب نمی‌کنیم که فلان حادثه که در سرنوشت ما اثر بدی گذاشته در اجتماع و آینده چه آثار مثبتی به بار خواهد آورد.

فرض کنید کسی از خیابان عبور می‌کند و مشاهده می‌کند که ساختمان بزرگ و قدیمی را با مواد منفجره منهدم می‌کنند و گرد و غبار فضا را پر می‌کند با دیدن این منظره سریع حکم می‌کند که این عمل بد و شرّ است چون هم آلودگی هوا و هم آلودگی صوتی ایجاد کرده است دیگر فکر نمی‌کند و نمی‌داند که این عمل مقدمه‌ای برای ساختن يك بیمارستان بسیار بزرگ برای معالجه بیماران است اگر به این مسأله آگاهی داشته باشد همان عملی که در نزد او بد بود عمل خیر و پر منفعتی خواهد شد. بنابر این برای قضاوت کلی و نهایی باید مجموعه تأثیرات يك حادثه را در تمام موارد در نظر بگیریم.

2- علم انسان محدود است و قضاوت‌های عجولانه او درباره حوادث و گرفتاری‌ها و شك کردن در عدالت خداوند ناشی از همین علم محدود و کم او است. اگر معرفت پیدا کند به این که نسبت علم او با آن چه نمی‌داند چقدر است اعتراف خواهد کرد به قول خداوند متعال که:

«وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» «1».

و از دانش و علم جز اندکی به شما نداده‌اند.

و به خاطر همین است که فلاسفه و متفکران بزرگ اعتراف به جهل خود کرده و از آگاهی به اسرار طبیعت اظهار عجز کرده‌اند و افرادی

## پرسشها و پاسخها، ص: 117

مانند بوعلی گفتند:

تا به آن جا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم

پس اگر در مواردی ما به حکمت و اسرار مسائل پی نبردیم دلیل بر بد بودن آنها نیست و منافات با عدل الهی نخواهد داشت چرا که ظلم و ستم همواره معلول یکی از این عوامل است

الف- فاعل، زشتی ظلم را نمی داند (عدم آگاهی)

ب- فاعل، زشتی ظلم را می داند ولی از انجام عدل ناتوان است و یا به آن ظلم نیازمند است (عجز و نیاز)

ج- فاعل، زشتی ظلم را می داند و بر انجام عدل نیز توانا است ولی چون شخص حکیم نیست از انجام کارهای ناروا باکی ندارد (جهل و سفاهت).

بدیهی است که هیچ يك از عوامل مزبور در خداوند متعال راه ندارد و افعال الهی همگی عادلانه و حکیمانه است.

3- آیات فراوانی از قرآن کریم دلالت بر این مطلب دارد که اعمال انسان نقش واقعی و اساسی در بلاها و حوادث طبیعی و اجتماعی دارد لیکن انسان وقتی که با مصیبت و مشکلی برخورد کرد به جای این که به نفس خود و به اعمال خود مراجعه کند و از عوامل بشری حوادث تفحص کرده و به اصلاح نفس خود بپردازد فوراً حوادث را مخالف با حکمت خدا یا عدل و رحمت او می داند. خداوند در قرآن کریم می فرماید:

## پرسشها و پاسخها، ص: 118

«ظَهَرَ الْفُسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ» «1».

در خشکی و دریا به سبب اعمال زشتی که مردم به دست خود مرتکب شدند، فساد و تباهی نمودار شده است.

بعد از بیان این نکات که ضروری و مهم بود به پاره‌ای از آثار تربیتی بلاها و مصائب اشاره می نمایم:

الف: بلاها و مصائب بهترین وسیله است برای شکوفایی استعدادها و به فعلیت درآمدن قوه‌های نُه‌ان انسان، همان طور که رشد بدنی و نیروی جسمانی در سایه تمرین‌های سخت حاصل می‌شود رشد کمالات روحی و معنوی هم با ورود در میدان سختی‌ها و تحمل آن‌ها به دست می‌آید و بدین وسیله استعدادهای خدادادی انسان به فعلیت می‌رسد.

فراهم کردن زمینه‌های این تمرینات روحی در لسان قرآن کریم «آزمایش» نامیده شده است. ابتلا و امتحان و فتنه و تعبیراتی از این قبیل که در قرآن کریم بدان اشاره شده، ناظر به همین حوادثی است که بر اثر تدبیر و تقدیر الهی برای انسان پیش می‌آید در حقیقت آن چه در لسان قرآن به نام آزمایش نامیده شده پرورش هم هست و ما می‌توانیم از این جهت دنیا را علاوه بر آزمایشگاه، پرورشگاه هم بنامیم؛ زیرا استعدادهای انسان در دنیا پرورش می‌یابد و توانایی‌های بالقوه‌اش به فعلیت می‌رسد.

در روایتی از وجود نازنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده که فرمودند:

(1) روم (30): 41.

### پرسشها و پاسخها، ص: 119

«خداوند بنده مؤمن خود را با بلا و گرفتاری تغذیه می‌کند همچنان که مادر فرزند خود را با شیر تغذیه می‌کند» «1».

ب: اثر دیگری که در وجود سختی‌ها و گرفتاری‌ها وجود دارد این است که انسان توجه پیدا کند به این که زندگی دنیوی يك زندگی ایده آل نیست، و مطلوب فطری انسان که کمال سعادت جاودانه است در این عالم میسر نمی‌شود.

انسان در اثر ضعف شناخت، خصوصاً در مراحل اولیه زندگی و قبل از تربیت انبیا و اولیای خدا چشمش به لذت‌های مادی و خوشی‌های دنیوی دوخته شده است و آن چه را که ابتدائاً می‌شناسد و درک می‌کند همین خوشی‌های زندگی دنیا است، در صورتی که اگر زندگی، همه‌اش خوشی و راحتی بود باعث گمراهی انسان می‌شد و انسان خیال می‌کرد، آن چه دل بستنی است همین حیات و زندگی دنیا است.

پس باید براساس حکمت خدا در این جهان سختی‌هایی وجود داشته باشد تا به انسان هشدار دهد که آن چه تو می‌طلبی و فطرت تو خواهان آن است -/ یعنی سعادت ابدی -/ در این جهان میسر نمی‌شود دنیا سرای همیشگی و جاودانی تو نیست و لیاقت دل بستن و محبت را ندارد، دنیا سرایی است که در گوهر و باطن آن سختی‌ها و بلاها موج می‌زند و انتظار آسایش و آرامش و مصون ماندن از هر ناهموازی و سختی، خواسته‌ای

(1) «إِنَّ اللَّهَ يُغَدِّى عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ كَمَا تُغَدِّى الْوَالِدَةُ وَلَدَهَا بِاللَّبَنِ» بحارالانوار: 195 / 78، باب 1، حدیث 52.

پرسشها و پاسخها، ص: 120

نادرست است.

همان طور که امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«دنیا سرایی است که بلاها آن را احاط کرده است و به بی وفایی و مکر معروف است حالاتش یکنواخت نمی ماند و ساکنانش ایمن نیستند...

امنیت و آسایش در آن غیر ممکن است و اهل آن همواره هدف تیرهای بلا هستند که پی در پی به سوی آنان پرتاب می شود» «1».

پس زندگی دنیا همواره با سختی ها و مشکلات همراه است و وجود این سختی ها و مصائب به خاطر این است که انسان عبرت بگیرد، عاشق دنیا نشود، فریفته لذت ها و زرق و برق آن نگردد و بداند که این زندگی وسیله آزمایش است. این جا پل عبور و معبری است که باید از آن گذشت و به سوی سعادت ابدی رهسپار شد.

آماده باش بر سفر دار اخروی

دنیا سرای نیست که مأوا کند کسی

باید به زود از در دیگر برون روی

از يك درش کنی چو ورود این سراچه را

گر در یدت عصا کند اعجاز موسوی

خشت است بالش تو و خاک است تخت تو

يك جو نمی خرنند زآلات دنیوی

آن جا متاع جامه تقوی بود پسند

ج: اثر دیگری که در قرآن کریم به آن اشاره شده این است که انسان

## (1) نخب البلاغه: خطبه 221.

## پرسشها و پاسخها، ص: 121

وقتی در خوشی و راحتی و آسایش باشد و آن چه می‌خواهد برایش فراهم شود توجه به ضعف و نیاز خویش پیدا نمی‌کند. غرق شدن در لذت‌ها و شهوات باعث ایجاد غفلت از ارزش‌های اخلاقی گشته و هر چه به طرف لذایذ و نعمت‌ها توجه بیشتری کند از معنویات دور خواهد شد، در نتیجه طغیان و سرکشی در روح او بسته گشته و به طرف خودخواهی و خود پرستی سوق داده می‌شود.

در قرآن کریم به ارتباط طغیان با احساس غنی تصریح شده است:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ \* أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْنَى» «1».

این چنین نیست که انسان سپاس گزار باشد مسلماً انسان سرکشی می‌کند.\* برای این که خود را بی‌نیاز می‌پندارد.

بنابر این خداوند متعال می‌بایست بر اساس حکمت بالغه خود در شرایط مختلف و با روش‌های گوناگون به انسان‌ها بفهماند و توجه دهد که سر تا پا نیازمندند، تا بدین وسیله دل‌های آنان متوجه به خدا گردد و نافع‌ترین وسیله در این میان وجود بعضی حوادث و مصائب است.

این قاعده کلی را خداوند در قرآن کریم مطرح کرده و می‌فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالصَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ» «2».

هیچ پیامبری را در شهری نفرستادیم مگر آن که اهلش را پس از تکذیب آن پیامبر به تهیدستی و سختی و رنج و بیماری دچار کردیم، باشد که

(1) علق (96): 6-7.

(2) اعراف (7): 94.



## پرسشها و پاسخها، ص: 122

به پیشگاه ما فروتنی و زاری کنند.

پس یکی دیگر از حکمت‌های خدا در وجود مصائب و مشکلات زندگی این است که انسان حالت خضوع، تضرع، شکستگی و احساس نیازمندی پیدا کرده و به نعمت‌هایی که خداوند در اختیارش گذاشته مغرور نشود.

«وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسَّيِّئِ وَ نَقَصْنَا مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ» «1».

و فرعونیان را به قحطی و خشکسالی‌های متعدد و کمبود بسیار شدید بخشی از محصولات دچار نمودیم تا متذکر شوند.

د: نقش دیگری که مشکلات و گرفتاری‌ها در زندگی بشر دارند این است که باعث درک اهمیت نعمت‌ها می‌شوند همه ما از هوا استفاده می‌کنیم و می‌دانیم که بزرگ‌ترین عامل حیات برای هر موجود زنده‌ای آب و هوا است، به طوری که اگر اکسیژن هوا به ما نرسد جان ما به خطر می‌افتد اما کمتر کسی است که به این مطلب توجه کند که هوا هم يك نعمت عظیمی است و به خاطر آن خدا را شکر کند و این به خاطر آن است که هوا همیشه در اختیار ما بوده و هست.

خداوند برای این که مردم قدر نعمت‌هایش را بدانند و در مقام شکر برآیند و بدین وسیله تکامل پیدا کنند گاه نوساناتی در وجود نعمت‌ها پدید می‌آورد تا مردم در موقع کمبود بفهمند که این نعمت ارزش دارد و اگر نباشد چه می‌شود.

---

(1) اعراف (7): 130.

## پرسشها و پاسخها، ص: 123

گاهی ممکن است این سؤال در ذهن عده‌ای ایجاد شود که چه مانعی داشت خداوند زندگی انسان‌ها را به گونه‌ای قرار می‌داد که هیچ فقیر و مستضعفی در عالم پیدا نمی‌شد و مردم بدون رنج و زحمت به عیش و نوش می‌پرداختند؟ باید گفت که این یکی از حکمت‌های خداوند در تدبیر انسان‌ها است تا بدین وسیله مردم نعمت‌های مختلف را درک کنند و به اهمیت آن‌ها واقف شوند.

در روایتی آمده که جرئیل علیه السلام خدمت رسول اکرم رسید و پس از ابلاغ سلام الهی، عرض کرد: یا رسول الله، خدای متعال به شما پیغام رسانیده که اگر بخواهید تمام خزائن روی زمین را در اختیار شما قرار می‌دهد (البته بیان این دسته روایات برای آموزش ما و درک کردن اهمیت مطلب است و الا خداوند از باطن پیامبرش آگاه هست) حضرت فرمود:

«من از خدا می‌خواهم که يك روز مرا سیر بدارد تا شکر نعمت‌های او را به جا آورم و يك روز مرا گرسنه بدارد تا نیاز و فقر و احتیاج خودم را به خدای متعال خوب درک کرده و از او مسألت نمایم» **«1»**.

---

(1) مکارم الاخلاق: 24 فصل 2؛ سنن النبی صلی الله علیه و آله: 110 باب 1، حدیث 30؛ عیون اخبار الرضا: 1/33، حدیث 33؛ بحار الانوار: 64/69، باب 95، حدیث 13.

پرسشها و پاسخها، ص: 124

### سؤال 7:

فلسفه فرود بلاها و مصائب بر معصومان علیه السلام چیست با آن که امامان علیهم السلام و انبیای الهی معصوم بوده و اهل گناه و غفلت نیز نبودند؟

در بعضی روایات اهل بیت علیهم السلام آمده که گرفتاری و مشکلاتی که برای انسان ایجاد می‌شود از رهگذر گناه و نافرمانی حق است تجربه و شواهد تاریخی نیز شاهد و گویای این مدعا است که امت‌ها و اقوامی بوده‌اند که از انواع نعمت‌های الهی بهره‌مند بودند اما بر اثر مخالفت امر خدا و گناه به نکبت و ذلت کشیده شدند و نعمت‌ها از آنها سلب شد این موضوع باعث شده که در ذهن عده‌ای سؤال فوق ایجاد شود که اگر بلاها به خاطر گناه است پس چگونه انبیا و ائمه علیهم السلام با سختی‌ها و مصائب رو به رو می‌شدند؟

در جواب باید بگوییم: اگر چه این روایات در جای خود صحیح است اما هرگز معنای انحصار از آن فهمیده نمی‌شود چون روایات اهل بیت علیهم السلام در شرایط متفاوتی از آنها صادر شده گاهی شخصی نزد امام علیه السلام می‌آمده و

از گرفتاری و مشکلات به امام شکایت می کرده و امام که طیب معنوی بود با توجه به حالات آن شخص مثلاً می فرمودند:

زیانت را حفظ کن و گاهی شخص دیگری می آمده و حضرت می فرمودند: که گناه نکن چون گناه باعث ایجاد مصائب و بلاها است. از این رو روایات اهل بیت علیهم السلام را باید در کنار هم قرار داده و بعد نتیجه گیری کرد.

### پرسشها و پاسخها، ص: 125

در مورد معصومین علیهم السلام ما معتقدیم که آنها دارای مقام عصمت بودند و نه تنها گناه نمی کردند فکر گناه هم نمی کردند و بلاهایی که در زندگی اهل بیت علیهم السلام وجود داشته عقوبتی نبوده بلکه بلاهای معصومین علیهم السلام مثبتی بوده به این معنی که معصومین علیهم السلام با تحمل مشکلات و صبر در برابر بلاها به ثواب الهی نائل می شدند در واقع بلاها زمینه ساز تکامل و تقرّب اولیای الهی است چنان که امام صادق علیه السلام فرمودند:

«بیش از همه مردم پیامبران الهی گرفتار حوادث سخت و بلاهای طاقت سوز می شوند سپس کسانی که پشت سر آنها قرار دارند، به تناسب شخصیت و مقامشان و درجات ایمانشان» «1».

در روایت دیگری نیز آمده است:

«در بهشت مقامی است که هیچ کس بدان دست نمی یابد مگر در پرتو گرفتاریها و ابتلائاتی که در دنیا پیدا کرده است» «2».

با توجه به آن چه ذکر شد اولیای الهی به خاطر معرفتشان بلاها و مصائب را نعمت و هدیه ای از طرف خداوند و مقدمه ای برای گشوده شدن درهای رحمت الهی می دانستند. امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می فرمایند:

«زمانی که سختیها به اوج خود می رسد فرج نزدیک است و هنگامی که حلقه های بلا تنگتر می شود راحتی و آسودگی فرا می رسد» «3».

(1) کافی: 252 / 2، حدیث 1 - 2.

(2) بحار الانوار: 212 / 64، باب 12 حدیث 16؛ کافی: 255 / 2، حدیث 14.

(3) نهج البلاغه: حکمت 351.

پرسشها و پاسخها، ص: 126

امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

«المصائبُ مَنَحٌ مِنَ اللَّهِ»

. «مصائب هدیه‌های خداوند هستند» «1».

روزی یکی از اصحاب امام باقر علیه السلام به نام حمران از فلسفه سختی‌ها و مصائب امام علی علیه السلام و دو فرزند عزیزش از آن حضرت سؤال کرد امام علیه السلام فرمودند:

«... ای حمران این مصائب که بر آنان فرود آمد نه به خاطر این بود که به گناهی دست زده باشند و نه به این دلیل بود که مکافات و عصبان و سربلندی از فرمان خداوند را بچشند بلکه از آن رو بود که خداوند می‌خواست آنها را از این رهگذر به مقام‌ها و کرامت الهی نایل سازد پس هرگز درباره حرکت و رفتار ایشان دچار اندیشه‌های ناصواب مشو» «2».

---

(1) کافی: 260 / 2، حدیث 2؛ بحار الانوار: 8 / 69، باب 94، حدیث 5.

(2) بحار الانوار: 276 / 44، باب 33، حدیث 5.

پرسشها و پاسخها، ص: 127

سؤال 8:

چرا مؤمنان گرفتار بلا و مصیبت می‌شوند اما کسانی که اهل خدا نیستند و در غفلت از خدا و قیامت به سر می‌برند در ناز و نعمت و آسایش و دور از بلاها و غصه‌ها زندگی می‌کنند؟

اولاً: گرفتاری و مصیبت و مشکلات در زندگی فرد یا گروهی هیچ گاه به طور مطلق ملاک بد بودن یا گناهکار بودن و نشان عذاب الهی نیست.

همان طور که نعمت‌ها، امکانات زندگی، رفاه و آسایش هم نشانه خوب بودن و تقرّب افراد به درگاه خداوند نخواهد بود.

ثانیاً؛ هنگامی که انسان گناه می‌کند از سه حالت بیرون نیست یا خودش متوجّه می‌شود و باز می‌گردد و یا خداوند تازیانه بلا بر او می‌نوازد تا بیدار شود و یا شایستگی هیچ يك از این دو را ندارد خدا به جای بلا نعمت به او می‌بخشد و این همان «عذاب استدرجی» است به این معنی که خداوند گناهکاران و طغیان‌گران جسور را طبق يك سنّت فوراً مجازات نمی‌کند بلکه درهای نعمت‌ها را به روی آنها می‌گشاید، هر چه بیشتر در مسیر طغیان گام برمی‌دارند، نعمت خود را بیشتر می‌کند و این از دو حال خارج نیست، یا این نعمت‌ها باعث تنبّه آنها می‌شود که در این حال برنامه «هدایت الهی» عملی شده و یا این که بر غرور و بی‌خبریشان می‌افزاید در این صورت مجازاتشان به هنگام رسیدن به آخرین مرحله دردناک‌تر خواهد بود؛ زیرا هنگامی که غرق انواع ناز و نعمت‌ها می‌شوند خداوند همه را از آنها می‌گیرد و طومار

### پرسشها و پاسخها، ص: 128

زندگی آنها را در هم می‌پیچد و این گونه مجازات بسیار سخت‌تر است.

بنابراین گناهکاران تأخیر کیفر الهی را دلیل بر پاکی و درستی خود و یا ضعف و ناتوانی پروردگار نگیرند و ناز و نعمت‌هایی را که در آن غرقند نشانه تقرّیبشان به خدا ندانند چه بسا این پیروزی‌ها و نعمت‌هایی که به آنها می‌رسد مقدمه مجازات استدرجی پروردگار باشد؛ خدا آنها را غرق نعمت می‌کند و به آنها مهلت می‌دهد و بالا و بالاتر می‌برد اما سرانجام چنان به زمین می‌کوبد که اثری از آنها باقی نماند، از این جهت انسان باید به هنگام روی آوردن نعمت‌های الهی مراقب باشد نکند این امر که ظاهراً نعمت است «عذاب استدرجی» گردد.

به همین دلیل مسلمانان بیدار در این گونه مواقع در فکر فرو می‌رفتند و به بازنگری اعمال خود می‌پرداختند، چنان که در حدیثی آمده که یکی از یاران امام صادق علیه السلام عرض کرد:

من از خدا مالی طلب کردم به من روزی فرمود، فرزند خواستم به من بخشید، خانه‌ای طلب کردم به من مرحمت کرد، من از این می‌ترسم نکند این «استدرج» باشد امام فرمود:

«اگر این‌ها توأم با حمد و شکر الهی است استدرج نیست نعمت است» 1.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید:

«إِنَّهُ مَنْ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي ذَاتِ يَدِهِ فَلَمْ يَرَ ذَلِكَ اسْتِدْرَاجاً فَقَدْ أَمِنَ خَوْفاً»

. «کسی که خداوند به مواهب و امکاناتش وسعت بخشید و آن را مجازات

(1) کافی: 97/2 باب الشکر، حدیث 17.

پرسشها و پاسخها، ص: 129

استدراجی نداند از نشانه خطر غافل مانده است و خود را از حوادث ترسناک ایمن می پندارد» «1».

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«كَمْ مِنْ مَغْرُورٍ بِمَا قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَكَمْ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ يَسْتُرُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَكَمْ مِنْ مَفْتُونٍ بِنَاءِ النَّاسِ عَلَيْهِ»

. «چه بسیارند کسانی که بر اثر نعمت‌های پروردگار مغرور می شوند و چه بسیارند گناه کارانی که خداوند بر گناهشان پرده افکنده ولی با ادامه گناه به سوی مجازات پیش می روند و چه بسیارند کسانی که از ثناخوانی مردم فریب می خورند» «2».

در حدیث دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمودند:

«يَا بَنَ آدَمَ إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ سُبْحَانَهُ يُتَابِعُ عَلَيْكَ نِعْمَهُ وَأَنْتَ تَعْصِيهِ فَاحْذَرْهُ»

. «ای فرزند آدم! هنگامی که ببینی خداوند پی در پی نعمت‌ها را به تو می بخشد در حالی که تو گناه می کنی از مجازات او بترس که این مقدمه مجازات است» «3».

این موضوع در آیات «4» متعددی از قرآن کریم مطرح شده از جمله این

(1) نهج البلاغه: حکمت 358.

(2) نور الثقلین: 106 / 2.

(3) نهج البلاغه: حکمت 25.

(4) «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» «و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، به تدریج ازجایی که نمی دانند به ورطه سقوط و هلاکت می کشانیم تا عاقبت به عذاب دنیا و آخرت دچار شوند.» اعراف (7): 182؛ «وَلَا يَخْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَمْناً مُلْمًى لَهُمْ خَيْرٌ لَأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا مُلْمًى لَهُمْ لِيُذَادُوا إِنَّمَا لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ» «و کسانی که کافر شدند، گمان نکنند مهلتی که به آنان می دهیم به سودشان خواهد بود، جز این نیست که مهلتشان می دهیم تا بر گناه خود بیفزایند، و برای آنان عذابی خوار کننده است» آل عمران (3): 178؛ «فَلَذَرْنِي وَمَنْ يُكذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» «پس مرا با کسانی که این قرآن را انکار می کنند و آگذار، به زودی ما آنان را به تدریج از آن جا که نمی دانند به سوی عذاب می کشانیم» قلم (68): 44.

پرسشها و پاسخها، ص: 130

آیه شریفه که می فرماید:

«فَلَمَّا نَسُوا مَا دُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَعْتَةً فِإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ» «1».

پس چون حقایقی را که برای عبرت گرفتنشان به آن یادآوری شده بودند، فراموش کردند، درهای همه نعمت ها را به روی آنان گشودیم، تا هنگامی که به آنچه داده شدند، مغرورانه خوشحال گشتند، به ناگاه آنان را به عذاب گرفتیم، پس یکباره از نجات خود درمانده و نومید شدند.

(1) انعام (6): 44.

پرسشها و پاسخها، ص: 131

انسانی که تمام عمر خود را که حداکثر هشتاد یا صد سال بوده با گناه و معصیت سپری کرده و فردای قیامت باید تا ابد در آتش جهنم جاودان بماند چگونه عذاب جاودانه و خلود در جهنم در برابر گناه محدود با اصل عدالت سازگار است؟

1- مجازات ابدی و جاویدان منحصر به کسانی است که تمام روزنه‌های نجات را به روی خود بسته‌اند و علماً و عامداً غرق در فساد و تباهی و کفر و نفاق گشته‌اند، سایه شوم گناه تمام قلب و جان آن‌ها را پوشانیده و در حقیقت به رنگ گناه و کفر درآمده‌اند. همان گونه که در قرآن می‌خوانیم:

«بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» «1».

نه چنین است که می‌گویید بلکه کسانی که مرتکب گناه شدند و آثار گناه، سراسر وجودشان را فرا گرفت، آنان اهل آتشند و در آن جاودانه‌اند.

2- این اشتباه است که بعضی خیال می‌کنند که مدّت و زمان کیفر باید به اندازه مدّت و زمان گناه باشد؛ زیرا رابطه میان «گناه» و «کیفر» رابطه زمانی نیست بلکه رابطه کیفی است، یعنی مقدار زمان مجازات تناسب با

(1) بقره (2): 81.

### پرسشها و پاسخها، ص: 132

کیفیت گناه دارد نه مقدار زمان آن.

مثلاً کسی ممکن است در يك لحظه دست به قتل نفس بزند و طبق پاره‌ای از قوانین محکوم به زندان ابد گردد در این جا می‌بینیم زمان گناه تنها يك لحظه بوده در حالی که مجازات آن گاهی هشتاد سال زندان خواهد بود. بنابراین در بحث مجازات آن چه مطرح است «کیفیت» است نه «کمیت زمان».

3- رنجها، دردها و ناراحتی‌هایی که گناهکاران در جهان دیگر می‌کشند اثر و نتیجه اعمال خود آن‌ها است که دامانشان را فرا می‌گیرد.

در قرآن می‌خوانیم:

«فَالْيَوْمَ لَا تُلْظَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ لَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» «1».



در این روز به هیچ کس ذره‌ای ستم نمی‌شود، و جز آن چه را انجام می‌دادید پاداش داده نمی‌شود.

«فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» «2».

پس بدانند آنان که کارهای ناشایسته انجام داده‌اند جزا داده نمی‌شوند مگر آن چه را همواره انجام می‌داده‌اند.

حال با توجه به مطالب فوق اگر گفته شود سراغ مشروبات الکلی یا موادّ مخدّر نروید چرا که در مدّت کوتاهی قلب و معده و مغز و اعصاب شما را تباه می‌کند اگر کسی رفت و گرفتار ضعف شدید اعصاب و بیماری قلب و عروق و زخم معده شد در برابر چند روز هوس بازی تا

(1) یس (36): 54.

(2) قصص (28): 84.

### پرسشها و پاسخها، ص: 133

پایان عمرش در رنج و عذاب الیم بود هیچ کس ایراد عدم تناسب جرم و جریمه را در این جا مطرح نمی‌کند و این نتیجه برخلاف اصل عدالت نخواهد بود، چرا که وجود این خطر در میگزاری به او اعلام شده و عاقبت آن نیز برای او توضیح داده شده است با این وجود شخص با اختیار خود مرتکب این عمل شده است.

فرض کنید اگر کسی قوانین راهنمایی و رانندگی را عمل نکرد و در يك لحظه حادثه‌ای اتفاق افتاد و فلج شد و سالیان دراز مجبور است این رنج را تحمل کند آیا این پدیده هیچ گونه منافاتی با اصل عدالت پروردگار دارد؟

بنابر این زمانی که پاداش و کیفر نتیجه و اثر خود عمل آدمی باشد مسأله مساوات و برابری از نظر کمیّت مطرح نخواهد بود چه بسا عمل به ظاهر کوچکی (از نظر مقدار زمان) که اثرش يك عمر محرومیّت و شکنجه و ناراحتی است.

بنابراین هنگامی که گناه و کفر و طغیان و سرکشی سراسر وجود انسان را احاطه کرد و تمام بال و پره‌های روح و جان او در آتش بیدادگری و نفاق سوخت چه جای تعجّب دارد که در سرای دیگر برای همیشه از نعمت پرواز در آن جهان وسیع محروم گردد و گرفتار درد و رنج این محرومیّت بزرگ باشد، چرا که قبلاً او را از این خطر بزرگ آگاه ساخته بودند و پیامبران و اوصیای الهی و عقل که رسول باطنی است به او آگاهی لازم را داده بودند اما او از روی علم و عمد و اختیار،

بدون توجه به هشدار خدا، انبیا، اولیا و عقل خود مرتکب گناه شده و آن چه در قیامت با آن برخورد کند نتیجه مستقیم اعمال خود او خواهد بود. بنا بر

### پرسشها و پاسخها، ص: 134

این نه جای شکایتی باقی است و نه منافاتی با قانون عدالت پروردگار دارد.

### پرسشها و پاسخها، ص: 135

## سؤال 10:

بدا یعنی چه؟

مفهوم لغوی بدا ظاهر شدن و آشکار شدن و آشکار گشتن چیزی است که پیش از آن آشکار نبوده و علم یافتن به چیزی پس از جهل به آن است. منظور از بدا در مورد خداوند معنای لغوی آن نیست؛ زیرا مستلزم پیدا شدن علم به چیزی پس از جهل داشتن خدا به آن شیء است. اما در اصطلاح، تغییر و تبدیل «قدر» را «بدا» گویند.

زمانی که تمام مقدمات يك پدیده فراهم شد و علت تامه آن تحقق یافت پیدایش آن پدیده به مرحله قضا و حتمیت رسید و تحقق آن قطعی و مسلم است؛ زیرا تخلف معلول از علت تامه ممکن نیست این امر را قضا گویند.

اما قدر و تقدیر به معنای تعیین ویژگی‌های خاص يك پدیده و مشخص نمودن مجرای وجود و تحقق آن است.

برای مثال يك بوته گل را در نظر بگیرید ویژگی‌های این پدیده چیست؟ در چه شرایطی و از چه مجرای تحقق یافته است؟ آیا می‌توان در يك فضای بسته بدون نور و هوای کافی بوته گل پرورش داد؟

آیا...؟

بنابراین پیدایش يك بوته گل به شرایط ویژه‌ای بستگی دارد. از این عوامل و شرایط و مشخصات در اصطلاح به «قدر» تعبیر می‌شود و بسیار واضح است که تحقق مقدمات و شرایط يك پدیده تا زمانی که

## پرسشها و پاسخها، ص: 136

علت تاّمه آن حاصل نشده و تحقّق پدیده به مرحله حتمیّت «قضا» نرسیده است امکان ختنی شدن و بی تأثیر ماندن در مورد آنها وجود دارد. بنابراین تقدیر قابل دگرگونی و تغییر است از این دگرگونی و تغییر «قدر» به «بدا» تعبیر می شود. در روایات مصادیق فراوانی از «بدا» ذکر شده است «1» که در این جا برای نمونه یکی از روایات را می آوریم:

روزی نبی اکرم صلی الله علیه و آله با جمعی از اصحاب نشستند، مردی یهودی که برای جمع آوری هیزم می رفت به آن حضرت رسید گفت: «السّام عليك» مرگ بر تو باد، حضرت فرمودند: «عليك» بر تو باد، اصحاب زبان به اعتراض گشودند، عرض کردند: «یا رسول خدا او برای شما آرزوی مرگ نمود» حضرت فرمودند: «من نیز پاسخ او را همانگونه به خودش بازگرداندم» سپس فرمودند: «امروز مار زهرآگینی او را گزیده از پای درمی آورد و او دیگر باز نخواهد گشت».

یهودی به راه خود ادامه داد، از آن محل گذشت و پس از مدّتی با پشته ای هیزم بازگشت، وقتی اصحاب او را دیدند با شگفتی علت عدم مرگ او را از رسول خدا صلی الله علیه و آله جویا شدند، حضرت از مرد یهودی خواستند کوله بار خویش را بر زمین نهاد وقتی در آن نگرستند، مار خطرناکی را در میان هیزمها مشاهده کردند.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله از مرد یهودی سؤال فرمودند: «امروز چه کار نیکی انجام داده ای؟» او در پاسخ عرض کرد «کاری انجام نداده ام مگر آن که از دو قرص نان که در اختیار داشتم یکی را به فقیر دادم».

---

(1) بحارالانوار: 92/4، باب 13 البلاء والنسخ.

## پرسشها و پاسخها، ص: 137

حضرت فرمودند: «به همین جهت خداوند بلا را از تو دور داشت همانا صدقه از وقوع پیشامدهای ناگوار جلوگیری می کند» «1».

بنابراین منظور از بدا این است که انسان با اعمال صالحه خود می تواند سیر زندگی و حیات خود را تغییر دهد و این که خداوند دارای دو نوع تقدیر است؛ یکی تقدیر مشروط و دیگر تقدیر مطلق و انسان می تواند در تقدیر مشروط تأثیر بگذارد و این همان قدر الهی است و خداوند از ازل به این امر و وقوع شرط آن علم داشته است.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

«ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ» «2».

سپس برای عمر شما مدتی مقرر کرد، و اجل حتمی و ثابت نزد او است.

یعنی اجل‌ها و عمرها بر دو نوع هستند یکی مشروط که قابل زیادی و کمی است مثلاً با صله ارحام و اعمال صالحه زیاد می‌شود و گناهان عمر را کم می‌کند و دیگری اجل مسمی که غیر قابل تغییر و زیادی و کمی است و این اجل همان مقداری است که علمش نزد خدا است.

در روایات بدا به عنوان يك مسأله اعتقادی از اهمّیت زیادی برخوردار است.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«ما عُبدَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بشيءٍ مثلِ البداءِ»

(1) بحارالانوار: 121 / 4، باب 3، حدیث 67.

(2) انعام (6): 2.

پرسشها و پاسخها، ص: 138

«خداوند به هیچ چیز همچون بدا عبادت نشده است» «1».

و علت اهمّیت و تأکید اهل بیت نسبت به مسأله بدا در این است که اگر چنین اعتقادی در بشر وجود نداشته باشد و او خود را محکوم سرنوشت از پیش تعیین شده و غیر قابل تغییر بداند، ظلمت یأس بر زندگی او سایه افکنده و توان هر گونه تلاش و کوشش در راه رسیدن به کمال را از او سلب خواهد کرد، اما اگر بداند تقدیرات الهی قابل تغییر بوده و انسان تا آخرین لحظات زندگی هم می‌تواند سرنوشت خود را تغییر دهد و آن را هر چند زشت و ناپسند باشد به سرنوشتی نیک و مقرون به سعادت تبدیل نماید در این حال نور امید در دلش تابیده و تا پایان عمر از تلاش و فعالیت باز نمی‌ایستد، از دعا، انفاق، نیکی به دیگران و سایر اعمال پسندیده، کوتاهی نخواهد کرد.

بنابراین شاید راز تأکید بر مسأله بدا گشودن روزنه امید به سوی انسان باشد و تفهیم این نکته که ای انسان! هیچ گاه باب سعادت و کمال به روی تو مسدود نشده، هرگاه در این مسیر قرارگیری حتی پس از انحراف‌های طولانی، باز هم با يك اقدام پسندیده امکان دستیابی به سعادت جاودانه برای تو وجود دارد.

### (1) التوحید، شیخ صدوق: باب 54، حدیث 1.

پرسشها و پاسخها، ص: 139

#### سؤال 11:

آیا روایت نبی اکرم صلی الله علیه و آله که فرمودند: «السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَالشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ» دلالت بر مجبور بودن انسان در اعمالش نمی‌کند؟

همین سؤال و امثال آن در زمان پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام نیز مطرح شده شخصی از امام کاظم علیه السلام درباره معنای این حدیث شریف سؤال کرد حضرت فرمودند:

«الشَّقِيُّ مَنْ عَلِمَ اللَّهُ وَهُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَنَّهُ سَيَعْمَلُ أَعْمَالَ السُّعْدَاءِ»

. «کسی که بدبخت است در همان هنگامی که در شکم مادرش هست، خداوند می‌داند او در آینده کارها و اعمال شقاوت‌مندان را خواهد کرد و کسی که خوشبخت باشد در همان شکم مادرش خداوند می‌داند که او در آینده اعمال و رفتار سعادتمندان را انجام خواهد داد» «1».

با این که می‌تواند مانند صالحان راه خیر و سعادت را طی کند با سوء اختیار راه شرّ و شقاوت را برمی‌گزیند، بنابراین با دقت کردن در روایاتی که در این زمینه وارد شده و آیات قرآن به دست می‌آید که سعادت و شقاوت ذاتی نیستند به این معنی که انسان در تحصیل آن‌ها نقشی نداشته باشد بلکه اکتسابی بودن آن‌ها بر اساس اختیار و اراده انسان ثابت

(1) التوحید، شیخ صدوق: 356، باب 58، حدیث 3.

پرسشها و پاسخها، ص: 140

می شود. خداوند در قرآن کریم می فرماید:

«فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ \* فَأَمَّا الَّذِينَ شَفَعُوا فِي النَّارِ هُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيْقٌ \* خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ \* وَ أَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُوذٍ» «1».

پس برخی تیره بخت و برخی نیک بخت اند. \* اما تیره بختان که خود سبب تیره بختی خود بوده اند در آتش اند، برای آنان در آن جا ناله های حسرت بار و عریده و فریاد است. \* در آن تا آسمانها و زمین پابرجاست جاودانه اند، مگر آن چه را که مشیت پروردگارت اقتضا کرده است؛ بی تردید پروردگارت هر چه را اراده می کند، انجام می دهد. \* اما نیک بختان که به توفیق و رحمت خدا سعادت یافته اند تا آسمانها و زمین پابرجا است، در بهشت جاودانه اند مگر آن چه را مشیت پروردگارت اقتضا کرده، بهشت عطایی قطع ناشدنی و بی پایان است.

در آیه شریفه می فرماید «فَأَمَّا الَّذِينَ شَفَعُوا» آن ها که شقاوت مند شدند و یا می گوید «أَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا» آن ها که سعادت مند شدند اگر شقاوت و سعادت ذاتی بود می بایست گفته می شد: «أما الاشقياء و اما السُّعَدَاء» از این جا روشن می شود که سخن کسانی که می گویند طبق این آیات خداوند از هم اکنون حکم کرده که گروهی در قیامت سعادت مند و گروهی شقاوت مند هستند، و کسانی را که خداوند محکوم به چنین حکمی کرده و می داند سرانجام در قیامت سعید یا شقی خواهند بود

(1) هود (11): 105 تا 108.

پرسشها و پاسخها، ص: 141

محال است که تغییر پیدا کنند و الا لازم می آید که خبر دادن خداوند کذب و علمش جهل شود و این محال است... به کلی بی اساس است.

با توجه به آن چه که در بحث علم خداوند مطرح کردیم مفهوم این آیات و روایات این می شود که در قیامت گروهی در پرتو اعمالشان سعادتمند و گروهی به خاطر اعمالشان شقاوتمندند و خدا می داند چه کسی به اراده خود و به خواست و اختیار خود در طریق سعادت گام می نهد و چه کسی با اراده خود و به خواست و اختیار خود در طریق سعادت قدم می گذارد.

اگر ما محکوم به سعادت و شقاوت ذاتی باشیم و بدون اراده و اختیار به بدی ها و نیکی ها کشانده شویم تعلیم و تربیت لغو و بیهوده خواهد بود. آمدن پیامبران و نزول کتب آسمانی و نصیحت و اندرز و تشویق و توبیخ و سرزنش و بالاخره کیفر و پاداش همگی بی فایده محسوب می گردد.

در روایت داریم که عمر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال کرد حال که (طبق علم خدا) سعید و شقی مشخص شدند آیا جا دارد که ما به خدا و آن چه که قضای حتمی او نوشته و دیگر تغییر نمی پذیرد تکیه نموده و از سعی و عمل دست بکشیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب فرمودند:

«كُلُّ مُيسَّرٍ لِمَا خُلِقَ لَهُ» «1»

. «هر کسی برای آن چه که تقدیر برایش نوشته و به منظور آن آفریده شده

(1) کنز العمال: 70/1، فصل 6، حدیث 6؛ الدر المنثور: 475/4؛ بحار الانوار: 282/4، باب 4.

پرسشها و پاسخها، ص: 142

آماده می باشد و راه آسان دارد».

پس در میان انسانی که برایش بهشت نوشته شده و میان بهشتش راهی است که هیچ چاره ای از پیمودنش نیست. همچنان که میان انسانی که برایش جهنم نوشته شده و بین جهنم راهی است که او نیز باید بپیماید، راه بهشت عبارت است از ایمان و تقوی و راه دوزخ عبارت است از شرك و معصیت. انسانی که بهشت برایش نوشته شده بهشتی برایش رقم خورده که راه آن ایمان و تقوا است پس او نمی تواند بگوید حال که من اهل بهشتم چرا خود را مقید به ایمان و تقوا سازم و همچنین کسی که آتش برایش نوشته شده آتشی برایش حتمی شده که راهش شرك و معصیت است نه آتش مطلق که اگر راه شرك و گناه را هم نپیمود باز به آن برسد بلکه سعادت و شقاوت و رسیدن به جهنم یا بهشت، روی اختیار و پیمودن

راه آن است. روی همین اساس نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله بعد از این که فرمودند: «كُلُّ مُيسَّرٍ لِمَا خُلِقَ لَهُ» این آیه را تلاوت کردند که می‌فرماید:

«فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى \* وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى \* فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى \* وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَى \* وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى \* فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى» «1».

اما کسی که ثروتش را در راه خدا انفاق کرد و پرهیزکاری پیشه ساخت\* و وعده نیکوتر را که وعده خدا نسبت به پاداش انفاق و پرهیزکاری است باور کرد؛\* پس به زودی او را برای راه آسانی که

---

(1) لیل (92): 5- 10.

### پرسشها و پاسخها، ص: 143

انجام همه اعمال نیک به توفیق خداست آماده می‌کنیم\* و اما کسی که از انفاق ثروت بخل ورزید و خود را بی‌نیاز نشان داد\* و وعده نیکوتر را تکذیب کرد،\* پس او را برای راه سخت و دشواری که سلب هرگونه توفیق از اوست آماده می‌کنیم.

بنابر این کسی که توقع دارد به یکی از این دو هدف و غایت (بهشت و جهنم یا سعادت و شقاوت) برسد بدون این که راه آن را پیموده باشد مانند کسی خواهد بود که توقع دارد نخورده سیر و نیاشامیده سیراب شود و بدون کمترین حرکتی از جایی به جای دیگر منتقل گردد با این که خداوند فرموده است:

«وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى \* وَ أَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى \* ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى» «1».

و اینکه برای انسان جز آنچه تلاش کرده هیچ نصیب و بهره‌ای نیست، و اینکه تلاش او به زودی دیده خواهد شد؛ سپس به تلاشش پاداش کامل خواهند داد.

از امام رضا علیه السلام هم روایت شده که فرمودند:

«قلم تقدیر خداوند بر خوشبختی کسی که ایمان آورد و تقوی داشته باشد و بر بدبختی کسی که ایمان نیاورد و نافرمانی ورزد رقم خورده است» «2».



(1) نجم (53): 39 - 41.

(2) میزان الحکمه: 6 / 2806، حدیث 9545؛ قرب الاسناد: 355، حدیث 1270.

پرسشها و پاسخها، ص: 144

البته روایتی که در سوال ذکر شده اشاره به يك اصل تربیتی مهم هم دارد و آن نقش والدین مخصوصاً مادر در تربیت فرزند است خلق و خو و افکار مادر به صورت وراثتی در وجود فرزند هم اثر گذار است.

کودکی که از پدر و مادری که بیماری جسمی و روحی و اخلاقی دارند متولد می شود در همان دوران رحم مقدمات بیماری و بدبختی او به صورت زمینه (نه علت تامه) پدید می آید. اما همان طور که گفته شد از طفل سلب اختیار نمی شود با اختیار می تواند مسیر زندگی خود را تغییر دهد.

پرسشها و پاسخها، ص: 145

## سؤال 12:

چرا خداوند حسن کشش به سمت جنس مخالف را در انسان قرار داده است؟

مجموع کشش های موجود در آفرینش انسان همگی مثبت و سودمند بوده و در سراسر وجود او غریزه شری وجود ندارد.

اگر یکی از این غرایز از وجود او کنار برود و از حیات او حذف شود زندگی او دچار اختلال شده و انسانیت او به خطر می افتد.

انسانی که خدا در آفرینش او خود را با جمله «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» توصیف می کند نمی تواند آمیزه ای از خیر و شر، خوبی و بدی باشد منتهی برخی از غرایز مانند شمشیر دو لبه یا سگه دو رویه هستند که اگر رهبری صحیح نشوند، اگر از طریق عقل و خرد مهار نگردند مایه تباهی او می شوند و آن چه که ابعاد منفی خوانده می شوند و مظهر شر و

بدی تلقی می‌گردند همگی نتیجه غرایز رهبری و تعدیل نیافته است که زندگی و بقای انسان به آنها بستگی دارد و این مسأله غیر از این است که بگوییم در آفرینش او خیر و شر، خوبی و بدی به هم آمیخته شده است.

(1) بحار الانوار: 35 / 99، باب 4، حدیث 17.

(2) نهج البلاغه: خطبه 34.

پرسشها و پاسخها، ص: 377

محضر معصوم ببیند. چرا که ما در زیارت اهل بیت، مثلاً زیارت سید الشهداء علیه السلام می‌خوانیم که:

«یا ابا عبدالله اشهد انک تشهد مقامی وتسمع کلامی وانک حی عند ربک تزق..» «1».

شهادت می‌دهم که تو مرا می‌بینی کلام مرا می‌شنوی و تو زنده‌ای و نزد پروردگارت روزی می‌خوری.

بنابر این انسان باید دائماً خود را در محضر مزور بداند.

باید سعی و تلاش کرد که زیارت با خلوص نیت باشد و در هنگام رفتن به روضه مقدسه گام‌ها را کوتاه‌تر برداشتن، به آرامی و وقار سیر کردن، سعی در تحصیل خضوع و شکستگی خاطر نمودن و تفکر در عظمت و جلالت قدر صاحب آن مرقد منور برای تحصیل زیارت واقعی می‌تواند مؤثر باشد.

(1) مستدرک الوسائل: 345 / 10، باب 59.

پرسشها و پاسخها، ص: 378

پرسشها و پاسخها، ص: 379

## سؤال 1:

در مجالس اهل بیت علیهم السلام سینه زدن که باعث آسیب رسیدن به بدن شود چه حکمی دارد؟  
از بسیاری از روایات شیعه و سنی استفاده می شود که سینه زدن در عزای سید الشهداء علیه السلام گرچه موجب قرمز شدن سینه شود اشکالی ندارد و ما در این جا چند مورد را ذکر می نماییم:

1- امام صادق علیه السلام فرمودند:

«كُلُّ الْجَزَعِ وَالْبُكَاءِ مَكْرُوهٌ سِوَى الْجَزَعِ وَالْبُكَاءِ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» «1».

هر جزع و گریه کردن مکره است غیر از جزع و گریه بر امام حسین علیه السلام.

2- جابر بن عبدالله انصاری به امام باقر علیه السلام عرض کرد: جزع چیست؟

حضرت فرمود:

«أَشَدُّ الْجَزَعِ وَالصُّرَاخِ بِالْوَيْلِ الْعَوِيلِ وَلَطْمُ الْوَجْهِ وَالصَّدْرِ...» «2».

شدیدترین جزع، فریاد و وایلا و صیحه و زدن به صورت و سینه است....

3- ابن قولویه نقل کرده که حور العین در اعلیٰ علین بر حسین علیه السلام به

---

(1) بحار الانوار: 280 / 44، باب 34 حدیث 9.

(2) وسائل الشیعة: 272 / 3، باب 83.

پرسشها و پاسخها، ص: 380

سینه و صورت زدند «1».

4- احمد بن حنبل در مسند خود از عایشه نقل کرده که گفت: «...»

رسول خدا صلی الله علیه و آله قبض روح شد آنگاه سر او را بر بالشتی نهادم در این هنگام من با زنان برخواسته و به خود زده و من به صورت خود می‌زدم «2».

5- شیخ مفید رحمه الله نقل می‌کند چون زینب علیها السلام اشعار برادرش حسین را شنید که می‌گوید:

«يا ذَهْرَ افٍّ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ...»

سیلی به صورت زد و دست برد و گریبان چاک داد و بیهوش شد «3».

تذکر: روایاتی وجود دارد که به ظاهر از نوحه‌سرایی و سینه زدن نمی‌کرده است «4» این دسته از روایات ناظر به عملی است که با قضا و قدر الهی منافات داشته باشد و از روی اعتراض به مقدرات الهی باشد و بر نوحه‌خوانی و سینه‌زنی اثر عقلایی مترتب نگردد در حالی که سینه‌زدن و نوحه‌سرایی برای سید الشهداء علیه السلام نه از روی اعتراض به مقدرات الهی است و نه بدون اثر عقلایی است بلکه عملی است که به جهت تعظیم دین و شعائر الهی و اظهار محبت نسبت به اهلبیت پیامبر علیهم السلام انجام می‌گیرد و نوعی ابراز تنفر از ظلم بنی امیه است.

(1) کامل الزیارات: 80؛ بحار الانوار: 201 / 45، باب 40.

(2) مسند احمد: 274 / 6.

(3) تاریخ طبری: 319 / 4؛ کامل ابن اثیر: 59 / 4؛ ارشاد مفید: 93 / 2.

(4) وسائل الشیعة: 271 / 3، باب 83.

پرسشها و پاسخها، ص: 381

## سؤال 2:

قمه زنی در عزاداری امام حسین علیه السلام چه حکمی دارد؟

مسأله اقامه عزا بر مصیبت سید و سالار شهیدان، حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام عملی است که مطابق با نصّ صریح روایات پیشوایان دین می باشد و تشویق و ترغیب ائمه معصومین علیهم السلام در این امر مهم بر کسی به خصوص بر دوستان و شیعیان آن حضرت پوشیده نیست، و حتی در بعضی از روایات لطمات و صدمات وارد شده بر بدن به خاطر عزای سید الشهداء علیه السلام با ثوابها و اجرهای زیاد معنوی مقابله و معامله شده است. نکته قابل توجه این که در این مسأله نظر مرجع تقلید ضروری و لازم الاجرا است.

پرسشها و پاسخها، ص: 382

## سؤال 3:

آیا سبک‌های جدید ایجاد شده در عزاداری و مراسم‌های مختلف مناسب شأن و مقام اهل بیت است؟

عزاداری، نوحه خوانی و سینه زنی و مطالبی از این قبیل باید مناسب شأن و مقام ائمه علیهم السلام باشد و روش آن هم باید مطابق و مورد پسند عرف متشرعه (متدینین جامعه) باشد و هر روشی که موجب هتک و اهانت و تحقیر ساحت مقدس اهل بیت علیهم السلام باشد یقیناً مجوّز شرعی ندارد و شرکت در این مجالس هم از باب کمک به نشر و تبلیغ امر غیر مشروع، اشکال دارد.

البته تنوع، نوآوری و ساختن سبک‌های جدید برای پرشور کردن و گرم کردن مجالس اهل بیت علیهم السلام امری است پسندیده به شرط آن که ابزار رسیدن به این هدف عالی نیز مشروع باشد چرا که هدف، وسیله را توجیه نمی کند اما متأسفانه بسیاری از سبک‌های جدید و آهنگ‌هایی که برای شور و نوحه استفاده می شود دور از شأن اهل بیت علیهم

السلام است و این مسأله یکی از آسیب‌های موجود در جریان عزاداری اهل بیت علیهم السلام است که باید به آن رسیدگی شود.

پرسشها و پاسخها، ص: 383

#### سؤال 4:

علت و فلسفه برگزاری مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام چیست؟

از روزی که خشت کره زمین نهاده شد و هابیل و قابیل در آینه حق و باطل حادثه آفریدند، تا کنون همیشه حق در برابر باطل نقش آفرینی می‌کند اما حادثه‌ای عظیم‌تر و با ارزش‌تر از حادثه کربلا روی نداده است. زنده نگاه داشتن حادثه عاشورا و مجالس عزاداری از این جهت مورد تأکید قرار گرفته است که:

الف: حضرت سیدالشهداء علیه السلام در آن روز به تمام بشر ثابت کرد برای زنده نگاه داشتن حق باید از مال و جان و هستی خود مایه گذاشت از این جهت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در روایتی فرمودند:

اگر خطری و حادثه‌ای جانان را تهدید کرد از مال و ثروت خود برای حفظ جانان استفاده کن اما اگر خطری دینت را تهدید کرد از جانان مایه بگذار و دینت را حفظ کن «1».

از آن‌جا که انسان همیشه در حادثه‌ای مانند حادثه کربلا قرار دارد.

باید مدام در زندگی خود از حادثه کربلا عبرت بگیرد و به دنبال

---

(1) کافی: 216/2، باب سلامة الدين، حدیث 2.

«... فاذا حَضَرَتْ بَلِيَّةٌ فَاجْعَلُوا اَمْوَالَكُمْ دُونَ اَنْفُسِكُمْ وَاِذَا نَزَلَتْ نازِلَةٌ فَاجْعَلُوا اَنْفُسَكُمْ دُونَ دِيْنِكُمْ...».

پرسشها و پاسخها، ص: 384

طرفداری از لشکر کم تعداد سپاه حسین علیه السلام وجود خود باشد.

برگزاری مراسم امام حسین علیه السلام الگوی دین را به انسان معرفی می کند که از این حادثه تقابل حق و باطل پیروز بیرون آمد ولو آن که تمام هستی خود را در این راه نثار کرد.

ب: برگزاری مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام و اهلیت علیهم السلام نشانه محبت و دوستی آنان است و محبت واقعی کسی است که شرط دوستی را به جا آورد و یکی از شرایط و لوازم دوستی همدردی و همدلی با دوستان در مواقع سوگ یا شادی آنان است. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

شیعیان و پیروان ما در شادی و حزن ما شریکند «1».

ج: از آن جا که عزاداری باید از سر معرفت باشد فردی که با معرفت در مجالس عزاداری شرکت می کند با یادآوری فضایل و مناقب و آرمان های سیدالشهداء علیه السلام زمانی که از مراسم عزاداری خارج می شود به دنبال پیاده کردن اوصاف محبوب در وجود خویشتن است. از این رو باید گفت: انسان سازی یکی از مهم ترین فلسفه عزاداری سیدالشهداء است و از آن جا که جامعه نیز از افراد تشکیل می شود علت دیگر برگزاری مجالس سوگواری اهلیت علیهم السلام را می توان ساختن جامعه بر اساس الگوهای ارائه شده از سوی اسلام دانست.

د: مراسم عزاداری بهترین راه برای تعلیم و تربیت نسل جدید و آشنایی آنان با گفتار و کردار و اهداف سیدالشهداء و اهلیت علیهم السلام می باشد و دشمنان اسلام و اهلیت علیهم السلام چون به این مسائل پی برده اند در

---

(1) بحار الانوار: 287 / 44 باب 34، حدیث 26 «بَفَرَحُونَا لِفَرَحِنَا وَيَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا».

پرسشها و پاسخها، ص: 385

پی کم رنگ کردن و بی محتوا کردن مجالس عزاداری برآمده اند تا به این وسیله بتوانند به اهداف استعماری خود دست پیدا کنند و این خود هوشیاری شیعیان را می طلبد.

ه: اگر به حادثه شهادت امام حسین علیه السلام به شکل محتوایی نگاه کنیم عزاداری بر آن حضرت در حقیقت زنده نگاه داشتن ارزش های والای انسانی و دست یافتن به عناصر انسان ساز و فرهنگ ساز مانند: عبادت، شجاعت، توکل، صبر، امر به معروف و نهی از منکر، شرافت مرگ سرخ بر زندگی ذلت بار، پل بودن مرگ برای عبور از دنیا و رسیدن به

بهشت برین، اعتراض به ظالمان زمان و حمایت از مظلومان جهان، ایثار، فداکاری، غیرت و مردانگی، دفاع از حریم دین، و به مانند شمع سوختن و به جامعه نور بخشیدن است.

### پرسشها و پاسخها، ص: 386

#### سؤال 5:

چرا عزاداری امام حسین علیه السلام بیشتر از سایر ائمه است؟

اولاً: حضرت سیدالشهدا خصوصیتی منحصر به فرد دارد که در سایر ائمه عليهم السلام وجود ندارد. درباره امام حسین علیه السلام و شهادتش روایات متعددی وارد است که آسمان چهل روز به رنگ خون بود «1».

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که بعد از واقعه کربلا آفتاب چهل روز به رنگ سرخ طلوع و غروب می کرد. در عزای آن حضرت عالم متأثر شد.

از دیگر خصوصیات آن حضرت این است که به ایشان ثارالله گفته می شود یا این که همه انبیا قبر مطهر آن حضرت را زیارت می کنند، علاوه بر این که سایر ائمه بر عزاداری امام حسین علیه السلام توصیه و تأکید نموده اند و علت این امر آن است که قیام سیدالشهداء علیه السلام در واقعه عاشورا در شرایطی اتفاق افتاد که حاکمان اسلامی ظلم فراوان می کردند، انسانیت و آزادی در بند کشید شده بود، امت اسلامی تحقیر می شدند، ظلم علیه شیعیان شدت یافته بود، امر به معروف و نهي از منکر فراموش شده بود، بدعتها در دین وارد شده بود اخلاق اسلامی و انسانی فراموش گشته بود و ... همه اینها از يك سو و موقعیت ویژه

---

(1) کامل الزیارات: 90، باب 28.

### پرسشها و پاسخها، ص: 387



امام حسین علیه السلام از جهت مظلومیت و تنهایی، کیفیت برخورد مسلمانان به ظاهر دوست با حضرت، نوع جنگ و برخورد فیزیکی با آن حضرت و اصحاب و اهلبیتش، درس‌های تربیتی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی که از این حادثه به دست می‌آید از سوی دیگر؛ همه و همه شکل خاصی به این حادثه داده است و آن را واقعه‌ای بی نظیر در تاریخ ساخته است؛ چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

«لَا يَوْمَ كَيْوَمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» «1».

و روشن است که با چنین گستردگی که قیام سیدالشهدا علیه السلام دارد عزاداری آن حضرت نیز کثراً و کیفیاً با عزاداری برای سایر اهلبیت علیهم السلام و واقعه‌های دیگر قابل مقایسه نیست، حتی خود معصومین علیهم السلام در طول سال در هر مناسبتی برای آن حضرت اشک می‌ریختند تا جایی که امام زمان علیه السلام فرموده‌اند:

ای جدّ عزیزم! آن قدر برای تو گریه می‌کنم که اگر اشک چشمم تمام شود برایت خون گریه می‌کنم «2».

و این به خاطر خصوصیتی است که در شهادت امام حسین علیه السلام می‌باشد.

(1) اللهوف: 25؛ الأملی، شیخ صدوق: 177؛ المناقب، ابن شهر آشوب: 238 / 3.

(2) المزار، محمد بن المشهدی: 501؛ مکیال المکارم: 153؛ صحیفه الهادیه والتحفه المهدیه: 209.

پرسشها و پاسخها، ص: 388

## سؤال 6:

چرا مراسم ولادت سیدالشهداء بسیار مختصر است و اساساً چرا در فرهنگ شیعه حُزن و اندوه و عزاداری بر سرور و شادمانی غالب است؟

الف: در فرهنگ اسلامی، به همان اندازه که به سوگواری بر اهل بیت علیهم السلام تأکید شده است، به سرور و شادمانی نیز توصیه شده است و حتی در کلمات و جملات گوناگونی، به شادمان کردن دیگران امر شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث زیبایی فرموده‌اند:

کسی که مؤمنی را شادمان کند مرا شادمان کرده و هر که مرا شادمان کند، خدا را شاد کرده است «1».

اسلام شادی و نشاط را به عنوان یک ضرورت و نیاز اساسی برای انسان معرفی کرده است. امام رضا علیه السلام فرموده‌اند:

... وقتی را هم به تفریحات و لذایذ خود اختصاص دهید و از شادی ساعت‌های تفریح، نیروی لازم برای عمل به وظایف وقت‌های دیگر را تأمین کنید «2».

---

(1) الکافی: 2 / 188، باب ادخال السرور علی المؤمنین، حدیث 1 «مَنْ سَرَّ مُؤْمِنًا فَقَدْ سَرَّنِي وَمَنْ سَرَّنِي فَقَدْ سَرَّ اللَّهُ».

(2) فقه الرضا: 337.

### پرسشها و پاسخها، ص: 389

ب: اگر ملتزمان به فرهنگ شیعی، سرور و شادمانی خود را مانند عزاداران علنی نمی‌کنند، اشکال از فرهنگ نیست بلکه پیروان فرهنگ، این کوتاهی را کرده‌اند.

ج: یکی از دلایل غالب بودن عزاداری بر سرور و شادی در فرهنگ شیعی ظلمی است که به اهل بیت علیهم السلام رفته است، ظلمی که نمی‌توان در تاریخ نمونه‌ای برای آن پیدا کرد. در این میان از آن جا که ظلمی که به سیدالشهدا علیه السلام شد از ظلم‌های دیگر به امامان علیهم السلام برتر و عمیق‌تر بود، ذکر مصائب آن حضرت نیز بیشتر و فراگیرتر است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

«لَا يُجِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ» «1».

خدا افشای بدی‌های دیگران را دوست ندارد، جز برای کسی که مورد ستم قرار گرفته‌است که بر ستم‌دیده برای دفع ستم، افشای بدی‌های ستمکار جایز است.

این آیه چه چیزی را می‌خواهد بیان کند؟ به نظر شما اگر امام حسین علیه السلام و اصحاب و اهل بیت او مظلوم نیستند، چه کسی در این عالم می‌تواند ادعای مظلومیت کند؟ مگر اقامه عزرا بر امام حسین علیه السلام غیر از بلند کردن صدا و فریاد برآوردن برای اظهار و اعلام بیزاری از ظالم و دفاع از مظلوم است!

(1) نساء (4): 148.

پرسشها و پاسخها، ص: 391

### سؤال 7:

آیا نوع عزاداری برای امام حسین علیه السلام اعتقاد به شفاعت و یا طلا گرفتن گنبد و بارگاه ائمه علیهم السلام مشابه بعضی از اعمال مسیحیان نیست؟

عقیده و فرهنگ شیعه در مسأله عزاداری کاملاً برخلاف عقاید مسیحیان است؛ زیرا که آنان در روز قتل مسیح که فکر می‌کنند کشته شده است و قرآن خلاف آن را بیان کرده است، جشن می‌گیرند اما شیعیان در عزای سیدالشهدا علیه السلام جز ناله و اشک سر نمی‌دهند. فرهنگ آنان هیچ ربطی به مسأله عزاداری شیعیان ندارند.

طلا گرفتن گنبد و بارگاه اهل بیت علیه السلام نشان از معرفت شیعه است که در فرهنگ مسیحی حرفی از آن معرفت نمی‌توان به میان آورد. چرا که هرگز برای آگاهی مردم کلیساهای خود را طلاکاری نمی‌کنند و آنان برای رسیدن به مقاصد شوم نفسانی خود چنین می‌کنند.

بنابراین هر انسان عاقلی در این مقایسه به حقیقت دست می‌یابد، البته ما نیز قبول داریم که گاهی افراط و تفریط در فرهنگ شیعه قرار دارد اما اگر عده‌ای از شیعیان قسمتی از مال خود را با اختیار در راه اهل بیت علیهم السلام هزینه می‌نمایند عملی از روی اعتقاد و محبت و در جهت تعظیم شعائر است.

پرسشها و پاسخها، ص: 392

## سؤال 8:

فلسفه گریه بر سیدالشهدا و اجر و پاداش آن چیست. و آیا این نکته درست است که از آدم تا خاتم برای آن حضرت اشک ریخته‌اند؟

چگونه می‌توان به این فیض عظیم دست یافت؟

1) گریه بر مصائب اهل بیت علیهم السلام خصوصاً سالار شهیدان کربلا امام حسین علیه السلام یکی از بالاترین و با فضیلت‌ترین مستحبات دین و شعار مذهب ما می‌باشد و به قدری روایات در فضیلت و ثواب گریه بر امام حسین علیه السلام زیاد است که حتی ذکر مختصری از آن هم خود جزوهای مستقل را می‌طلبد به عنوان نمونه این حدیث معروف و مشهور را متذکر می‌شویم که معصومین ما علیه السلام فرموده‌اند:

«مَنْ بَكَى أَوْ ابْكَى أَوْ تَبَاكَى وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ» «1».

هر آن کس که بگرید و یا بگریاند یا خودش را در مصیبت امام حسین علیه السلام به صورت شخص گریان جلوه دهد بهشت بر او واجب می‌شود.

2) گریه بر امام حسین علیه السلام فواید زیادی دارد که مختصراً به چند مورد اشاره می‌شود:

1) سبب غفران و آمرزش گناهان می‌شود.

2) سبب دخول در بهشت جاوید می‌باشد.

---

1) الخصائص الحسينية: 142.

پرسشها و پاسخها، ص: 393

3) سبب ابراز همدردی با معصومین علیه السلام می‌باشد.

4) سبب بیداری دیگران و متوجه شدن آنان به ظلم‌های وارد شده بر اهل بیت علیه السلام می‌باشد.

5) انسان را از عارض شدن صفت زشت قساوت قلب در امان نگه می‌دارد.

علاوه بر این فواید با توجه به آن چه که در فلسفه عزاداری سیدالشهدا علیه السلام ذکر شد می‌توان فلسفه گریه بر سیدالشهدا علیه السلام را در دو امر خلاصه کرد:

الف: جنبه اخلاقی؛ چنان که روشن است گریه ارزشی در فرهنگ شیعی اولاً: گریه‌ای است که موجب تعالی روح است و ثانیاً: سرچشمه آن معرفت است.

گریه بر امام حسین علیه السلام یاد کردن غم و اندوه از دست دادن عاشق حقیقی خداوند متعال است که آینه تمام نمای صفات خداوند است و یا به دلیل عقب‌ماندگی روحی و کمبودهای خود در مقابل مناقب و فضایل آن حضرت و یاران با وفایش می‌باشد.

اشک ریختن بر علی اکبر علیه السلام ناله بر خود است که آن جوان چه فضایی را دارا بود و من چه اندازه از آن خصلت‌ها را دارا هستم؟ این گریه در حقیقت نشان دادن دردی است که انسان را به حرکت وامی‌دارد تا خود را به آن درجه از کمالات برساند و این اشک انسان‌ساز است.

ب: جنبه اجتماعی؛ اگر گریه بر ابا عبد الله علیه السلام از روی معرفت باشد و منشأ آن بعد اخلاقی این حرکت باشد؛ قطعاً این حزن و اندوه، پس از آن که موجب تحوّل درونی انسان گردید زمینه را برای تحوّلات

### پرسشها و پاسخها، ص: 394

اجتماعی فراهم می‌سازد و نتیجه آن ساختن اجتماعی در راستای اهداف متعالی اسلام خواهد بود.

بنابراین می‌توان گفت: یکی از حکمت‌های گریه بر سیدالشهدا علیه السلام ساختن جامعه بر اساس الگوی ارائه شده از سوی آن حضرت است و شاید مراد از این که گفته می‌شود: «إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدْوَةٌ مُحَمَّدِيٌّ وَبَقَائُهُ حُسَيْنِيٌّ» همین باشد که بقای مکتب اسلام - خصوصاً تشیع - وام‌دار گریه بر امام حسین علیه السلام است.

گریه در مجالس اهل بیت علیهم السلام علامت محبت و عشق ما به اهل بیت علیهم السلام است و همان طور که بیان شد از طریق معرفت به دست خواهد آمد، ثمره معرفت و محبت، ولایت اهل بیت عصمت و طهارت است که طریق قطعی تقرب به وجود مقدس حضرت حق و حضرات معصومین علیه السلام خواهد بود

در کتاب بحارالانوار «1» از حضرت رضا علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

هر کس مصائب ما را بیان کند و بر آن چه بر ما وارد شده بگرید، هر آینه در بهشت، جایگاهش همان جایگاه ماست. و نیز فرمودند:

هر کس بر مصائب ما گریه کند یا کسی را بگریاند، همانا روز قیامت که همه چشم‌ها گریان است. چشم او گریان نخواهد شد «2».

---

(1) بحارالانوار: 278 / 44، باب 34.

(2) عیون اخبار الرضا: 264 / 2.

پرسشها و پاسخها، ص: 395

امام صادق علیه السلام فرمودند:

هر کس مصائب ما را ذکر کند و بر آن بگرید و به اندازه بال مگسی چشمان او از گریه تر شود، خداوند همه گناهان او را می‌آمرزد «1».

شخصی نقل می‌کند: من نزد امام صادق علیه السلام بودم که نام امام حسین علیه السلام برده شد، سپس امام صادق علیه السلام شروع به گریه کردند، به حدی که ما نیز به گریه افتادیم، سپس سر مبارکشان را بلند کردند و روایتی را از جد بزرگوارشان امام حسین علیه السلام نقل کردند که:

من کشته اشک‌های شما هستم، هیچ مؤمنی مرا یاد نمی‌کند مگر این که اشک چشمش جاری خواهد شد «2».

و اما در مورد مطلب دوّم باید گفت که گریه پیامبران گذشته بر امام حسین چند جهت داشته که به دو مورد آن اشاره می‌شود:

الف) توجه دادن بشریت و انسانیت نسبت به مظلومیت امام حسین علیه السلام.

ب) اظهار ارادت و تواضع همه پیامبران در برابر سید الشهداء علیه السلام.

اما در مورد این که برای رسیدن به فیض اشک ریختن در عزای سیدالشهداء علیه السلام چه باید کرد باید گفت:

اولاً: خود حالت تباکی و حزن و اندوه داشتن در هنگام ذکر مصیبت امری ارزشمند است.

(1) کامل الزیارات: 103، باب 32.

(2) مستدرک الوسائل: 311/10، باب 49، حدیث 1.

### پرسشها و پاسخها، ص: 396

ثانیاً: معرفت منشأ گریه ارزشی است؛ از این رو اگر احساس می‌کنیم که در هنگام ذکر مصیبت اشک از چشمانمان جاری نمی‌شود و قلبمان نیز متأثر نمی‌گردد باید زمینه‌های ایجاد معرفت به اهل بیت علیهم السلام را در خود تقویت کرده و موانع معرفت را از میان برداریم.

زمینه‌های ایجاد معرفت به اهل بیت علیهم السلام عبارتند از:

1- مطالعه تاریخ زندگی آنان.

2- مطالعه و تفکر در سخنان ایشان.

3- شناخت خدا؛ زیرا آنان تجلی گاه اوصاف الهی‌اند و با شناخت خدا و اوصاف او می‌توان به فضایل آنان پی برد.

موانع معرفت عبارتند از:

1- گناه زیاد.

- 2- سخنان بیهوده.
- 3- آرزوی زیاد.
- 4- ترك عبادات.
- 5- همنشینی با افراد گمراه و ستمگر و آلوده.
- 6- خنده زیاد و ... که تمام این امور باعث قساوت قلب می شود و در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده که جمود عین و نداشتن اشك چشم بر اثر قساوت قلب است. برای از بین رفتن قساوت قلب هم امامان معصوم علیهم السلام توصیه‌هایی را بیان نموده‌اند که مهم‌ترین آنها عبارتند از:
  1. یاد مرگ 2- شنیدن موعظه 3- همنشینی با خوبان 4- گفتگوی علمی 5- محبت به ایتام 6- قرائت قرآن 7- استغفار 8- استمداد از خدا و اهل بیت علیهم السلام.

پرسشها و پاسخها، ص: 398

### سؤال 9:

در مقابل تبلیغات دشمنان برای عزاداری سیدالشهدا چه باید کرد؟

تبلیغات دشمنان بر علیه اهل بیت علیه السلام امری است که از زمان رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده و هست و ما اگر از عزاداری‌ها هم به‌طورکلی دست برداریم باز هم تبلیغات آنها از بین نمی‌رود، پس باید به آنها گفت:

«وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ» «1».

و اگر تو را تکذیب کردند تا آنجا که از ایمان آوردنشان ناامید شدی بگو: عمل من برای من و عمل شما برای شماست، شما از آنچه من انجام می‌دهم، بیزارید، و من از آنچه شما انجام می‌دهید، بیزارم.



و هم چنین در سوره صف آیه 8 می فرماید:

«يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» «2».

می خواهند نور خدا را با دهان هایشان خاموش کنند در حالی که خدا کامل کننده نور خود است، گرچه کافران خوش نداشته باشند.

(1) یونس (10): 41.

(2) صف (61): 8.

پرسشها و پاسخها، ص: 399

و در آیه آخر سوره شعراء می فرماید:

«وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» «1».

و کسانی که ستم کرده اند، به زودی خواهند دانست که به چه بازگشت گاهی باز خواهند گشت؟!

و در خاتمه روایت معروفی را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کنیم که فرمودند:

«أَنَّ لِقَاتِلِ الْحُسَيْنِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ حَرَارَةً لَنْ تَبْرَدَ أَبَدًا» «2»

. همانا در کشته شدن امام حسین علیه السلام در دلها و قلوب مؤمنین حرارتی است که هیچ گاه به سردی نمی گراید.

بنابراین خود پیامبر خیر قطعی داده اند که تمام سعی و تلاش کسانی که می خواهند این شور را از بین ببرند یا از عظمت آن بکاهند بی اثر خواهد بود.

و خواجه شیراز چه زیبا فرمود:

عرض خود می بری و زحمت ما می داری

ای مگس عرصه سیمرخ نه جولانگه توست

(1) شعراء (26): 227.

(2) مستدرک الوسائل: 318 / 10، باب 49، حدیث 13.

پرسشها و پاسخها، ص: 400

### سؤال 10:

آیا سینه زنی و روضه خوانی در پایان مجالس جشن و ولادت ائمه فضیلتی دارد؟

آن چه که از ائمه معصومین علیهم السلام وارد گردیده این است که سفارش نمودند که شیعیان ما در غم و اندوه ما محزون و در شادی ما شاد باشند.

ولی باید توجه داشت که نمک هر مجلسی روضه ائمه معصومین علیهم السلام به ویژه مصیبت حضرت سیدالشهدا علیه السلام می باشد چرا که ظلم و ستمی که در حق ائمه ما روا داشتند و مظلومیتی که این بزرگواران داشتند تاریخ نمونه آن را به خود ندیده است بنابراین روضه خوانی حتی در مجالس خوب است اما در حد متعارف.

اهل بیت علیهم السلام در مواردی شیعیان خود را چنین معرفی می کنند که:

«يُفْرِحُونَ لِفَرَحِنَا وَيَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا» «1»

. در شادی ما شاد مانند و در غم ما اندوهگین.

مسئلاً اگر در مجالس شادی اهل بیت به شیوه ایام عزاداری روضه خوانی شد صحیح نخواهد بود اما اگر از باب اشاره و ذکر توسل باشد مقتضای حال مجلس و این که استفاده غیر صحیح نشود اشکال نخواهد

(1) بحار الانوار: 114 / 10، باب 7 حدیث 1؛ الخصال، شیخ صدوق: 634 / 2، حدیث 10.

پرسشها و پاسخها، ص: 401

داشت، اما آن چه که در بعضی از مجالس جشن ائمه علیهم السلام دیده می شود که شور گرفته و سینه می زنند قطعاً افراط است.

مجالس جشن و میلاد ائمه باید به صورتی باشد که شنونده بتواند تشخیص دهد که این مجلسی که منعقد شده است مجلس شادی و سرور است و به هر روی چه در مجالس جشن و چه مجالس عزاداری ائمه علیهم السلام باید جایگاه رفیع آن بزرگواران رعایت و از هر آن چه موجب وهن مذهب و مقام اهلیت علیهم السلام می گردد اجتناب شود.

پرسشها و پاسخها، ص: 402

### سؤال 11:

آیا پوشیدن لباس مشکی برای عزای سیدالشهدا در سنت اهل بیت علیهم السلام است؟

شواهد تاریخی و ادبی نشان می دهد که رنگ سیاه از دیرباز در میان بسیاری از ملل و اقوام نشان عزا و اندوه بوده است و این امر اختصاص به ایران یا دوران اسلام نداشته است، بلکه اعراب پیش از اسلام، ایرانیان و یونانیان باستان نیز به رسم عزا، جامه سیاه یا کبود می پوشیدند.

مطالعه و بررسی سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام بیانگر این حقیقت است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام نیز مهر تأیید بر این سنت و رسم طبیعی زده و در مقام عمل در عزای عزیزان خویش سیاه می پوشیدند.

امام باقر علیه السلام فرمودند:

«لَيْسَ نِسَاءُ بَنِي هَاشِمٍ السَّوَادَ وَالْمَسُوحَ وَكُنَّ لَا تَشْتَكِينَ مِنْ حَرٍّ وَلَا بَرْدٍ وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعْمَلُ لَهِنَّ الطَّعَامَ لِلْمَأْتَمِ» «1».

زمانی که امام حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید، زنان بنی هاشم لباس سیاه و جامه‌های خشن مویین پوشیدند و از گرما و سرما شکایت

(1) بحار الانوار: 188 / 45، باب 39، حدیث 33؛ وسائل الشیعة: 890 / 2، باب 67، حدیث 10.

### پرسشها و پاسخها، ص: 403

نمی‌کردند. پدرم علی بن الحسین به علت اشتغال آنان به مراسم عزاداری برای آنها غذا درست می‌کرد».

امام حسن علیه السلام نیز در سوگ امیر مؤمنان علی علیه السلام جامه‌های سیاه بر تن کرد و با همین جامه به میان مردم آمد و برای آنان خطبه خواند «1». این نکته را نیز نباید فراموش کرد که پوشیدن لباس مشکی در ایام وفات ائمه علیهم السلام خصوصاً در ایام محرم و صفر دارای پیام‌های ارزشمندی است که به طور اجمال به آنها اشاره می‌شود:

1) مومنان با پوشیدن جامه سیاه در ایام وفات اهل بیت علیه السلام مودت و محبت خود را به خاندان پاک و مظلوم پیامبر صلی الله علیه و آله ابراز می‌کنند، همان مودتی که خداوند متعال در قرآن به آن اشاره فرموده است:

«فَلَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» «2».

بگو: از شما در برابر ابلاغ رسالتم هیچ پاداشی جز مودت نزدیکان که بنابر روایات بسیار اهل بیت - علیهم السلام - هستند را نمی‌خواهم.

و در حقیقت به اصل همدردی که «فَيَحْزَنُونَ لِحُزْنِهِمْ» می‌باشد عمل می‌کنند.

2) شیعیان و محبتان خاندان عصمت و طهارت به وسیله پوشیدن لباس سیاه در این ایام، به احیای (زنده نگهداشتن) امر آن بزرگواران می‌پردازند، چنان که روایت شده:

(1) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: 22 / 16.

(2) شوری (42): 23.

پرسشها و پاسخها، ص: 404

«رَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَحْيَى أَمْرَنَا» «1»

. خدا رحمت کند کسی را که امر ما را زنده نگه دارد.

پوشیدن لباس سیاه در ایام محرم و صفر نیز یادآور حزن و مصیبت ریحانه نبی اکرم صلی الله علیه و آله یعنی حضرت سیدالشهدا علیه السلام است و این مسأله نیز احیای امر امام حسین علیه السلام است.

---

(1) وسائل الشیعة: 22 / 12، باب 10، حدیث 9.

پرسشها و پاسخها، ص: 405

سؤال 12:

آیات و روایاتی که در هنگام مصیبت دعوت به صبر و بردباری می‌نمایند چگونه با روایاتی که تأکید به عزاداری و گریه در شهادت امام حسین علیه السلام دارد قابل جمع‌اند؟ با توجه به آثاری مانند مسکن الفواد که پیرامون صبر در مصیبت نوشته شده است.

1- مصائب و عزاداری بر دو قسم است:

الف) مصائبی که جنبه الهی، معنوی، مذهبی و اجتماعی دارد و ریشه در اعماق دین و مذهب داشته و هیچ جنبه شخصی و خانوادگی ندارد.

ب) مصائبی که جنبه شخصی و فردی دارد مانند مصیبت مرگ پدر، پسر، همسر و...

2- کتاب شریف «مسکن الفواد» کتابی است که مولف بزرگوارش جناب شهید ثانی رحمه الله آن را برای تسکین قلب پدران و مادرانی نوشته که فرزندان خود را از دست داده‌اند و یا فرزندان که نعمت پدر را از دست داده‌اند و تمام روایاتی که در این کتاب شریف پیرامون صبر و بردباری و... وارد شده، در ارتباط با مصائب شخصی است و در این جهت نیاز به این است که ما از این روایات استمداد بگیریم، بلکه صریح آیه قرآن می‌فرماید:

### پرسشها و پاسخها، ص: 406

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ» «1».

و بی تردید شما را به چیزی اندک از ترس و گرسنگی و کاهش بخشی از اموال و کسان و محصولات نباتی یا ثمرات باغ زندگی از زن و فرزند آزمایش می‌کنیم. و صبرکنندگان را بشارت ده.

آنان که مصیبتی را درک می‌کنند شعارشان این است.

«إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ» «2».

ما مملوك خداييم و يقيناً به سوي او بازمي گرديم.

بنابراین مسأله صبر بر مصیبت نزدیکان و نخراشیدن صورت و بدن و بر سر و سینه نزدن در این گونه مصیبت‌ها را نباید با قضیه عزاداری بر سید و سالار شهیدان، حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام مخلوط کرد.

3- همین علما و بزرگانی که ما را از چنین اعمالی در مصیبت نزدیکان نمی‌فرموده‌اند وقتی به قضیه عزاداری امام حسین علیه السلام می‌رسند، نه تنها مردم را تشویق و ترغیب به اقامه عزا می‌کنند، بلکه خودشان هم از کسانی هستند که در صفوف اول هیئت‌های مذهبی همراه با عزاداران بر سر و سینه می‌زنند و نوحه سر داده و عزا بر پا می‌کنند.

خود این سیره و روش آنان در طول تاریخ بیانگر این قضیه است که مسأله مصیبت‌های شخصی را نباید با قضیه عزاداری بر امام حسین علیه السلام خلط نمود و این دو موضوع، کاملاً مجزا هستند.

(1) بقره (2): 155.

(2) بقره (2): 156.

## پرسشها و پاسخها، ص: 407

3- در روایتی که امام حسین علیه السلام به خواهرشان زینب کبری علیها السلام می‌فرماید:

پس از مرگ من صبر پیشه کن و .. «1».

و همین طور مشابه این روایت، از متن روایت به وضوح پیدا است که امام علیه السلام برای حضرت زینب يك وظیفه بسیار بزرگ را معین می‌کند که آن وظیفه اهمیتش فوق اشتغال به امور عزاداری است ولی روایات بسیاری داریم که بیانگر سوگواری حضرت زینب علیها السلام در کوفه و شام و مدینه و منازل بین راه و اقامه عزاداری سید الساجدین در شهر شام می‌باشد که اساس و بنیان عزاداری از فرمایش‌های آن حضرت پایه‌گذاری شده و پایه‌های حکومت بنی‌امیه را متزلزل کرد.

4- از روایات بزرگان اهل سنت نیز به خوبی پیداست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مرگ فرزند عزیزش ابراهیم گریه کرد و نیز در شهادت عمومی بزرگوارش حضرت حمزه اقامه عزای نمود ما در این جا به ترجمه چند روایت مستند اکتفا می‌کنیم:

الف) در کتاب عقد الفرید «2» آمده است که موقع مرگ ابراهیم «فرزند رسول خدا» حضرت در مرگ این کودک گریه کردند. از ایشان سوال شد چرا گریه می‌کنید؟ در پاسخ فرمودند:

در مرگ ابراهیم اشک از دیدگان جاری و قلب در فراق او محزون است ولی بر زبان ما چیزی جاری نمی‌شود که موجب خشم پروردگار بشود.

(1) نفس المهموم: 346 و 355.

(2) عقد الفرید: 19/3.

## پرسشها و پاسخها، ص: 408

ب) ابن جوزی در کتاب تذکرة الخواص «1» از ام ایمن نقل می‌کند که: آن‌گاه که عبدالمطلب (جد پیامبر) از دنیا رفت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دیدم که زیر تابوت عبدالمطلب حرکت می‌کرد در حالی که در مرگ او گریه می‌کرد.

ج) در کتاب طبقات الکبری «2»، ذخائر العقبی «3»، المستدرک علی الصحیحین «4»، تاریخ المدینه «5» و دهها کُتب دیگری که از بزرگان اهل سنّت به جا مانده روایات زیادی آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مرگ ابوطالب، فاطمه بنت اسد، مادر گرامیش آمنه، عمویش حمزه، عثمان بن مظعون، سعد بن ربیع که از شهدای احد بود، گریه و اقامه عزّا نمود.

بد نیست به این روایت اهل سنّت اشاره شود که اولین کسی که با عزاداری و گریه مخالفت کرد چه کسی بود.

حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک «6»، وفائی در کتاب سنن «7» و احمد حنبل در مسند «8» این روایت را نقل کرده‌اند که: پیامبر گرامی بر سر جنازه‌ای حاضر شد در حالی که عمر بن خطّاب نیز حضرت را همراهی

(1) تذکره الخواص: 136 / 1.

(2) طبقات الکبری: 105 / 1.

(3) ذخائر العقبی: 56.

(4) مستدرک الصحیحین: 357 / 1.

(5) تاریخ المدینه: 118 / 1.

(6) مستدرک الحاکم: 381 / 1.

(7) سنن وفائی: 19 / 4.

(8) مسند احمد: 323 / 3.

پرسشها و پاسخها، ص: 409

می‌کرد. پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنید که زنان منزل بر جنازه گریه می‌کنند. عمر با خشم و غضب آنها را از گریه منع کرد، آن‌گاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله رو به عمر کرده و فرمود: ای عمر! این زنان را آزاد بگذار تا گریه کنند، همانا در هر مصیبتی چشم گریان و قلب نالان می‌شود و وعده عهد خدا (قیامت) نزدیک است.



از مجموع روایات و مطالعه تاریخ این نکته به دست می‌آید که گریه و نوحه‌ای که در روایات مورد مذمت قرار گرفته نوحه‌ای است که با عدم رضایت خداوند همراه بوده و عزادار معترض به قضای الهی باشد اما عزاداری امام حسین علیه السلام مقوله‌ای جدا است و روایات ما نیز به این امر تشویق می‌کند؛ چون در متن این عزاداری، بقای اسلام و تزلزل حکومت فاسدان و ظالمان کُفته است و ثمرات معنوی و اجتماعی زیادی به همراه دارد که به بعضی از آن‌ها در قسمت‌های قبل اشاره شد.

### پرسشها و پاسخها، ص: 411

#### مسئله پیرامون معاد فصل اول: اصل معاد

#### سؤال 1:

درباره اصل معاد و دلایل اثبات آن توضیح دهید؟

ایمان به روز جزا در جهان بینی مکتب اسلام یکی از ارکان ضروری دین و از جمله اصول قطعی اعتقادی است و در قرآن شریف و روایات معصومین علیهم السلام هزاران آیه و حدیث درباره آن رسیده است. مسلمانان راستین با اتکا و اطمینان به وحی الهی که بر پیامبر اسلام نازل شده است روز جزا را وعده قطعی خدا می‌دانند و یقین دارند وعده او تخلف‌ناپذیر است. بی‌گمان روز قیامت فرا می‌رسد، میزان عدل الهی بر پا می‌گردد و به حساب مردم رسیدگی خواهد شد.

راه ایمان آوردن به روز جزا، ایمان داشتن به وحی الهی و اطمینان داشتن به صحّت و اصالت آن چه از راه وحی بر انبیا نازل شده است، می‌باشد چرا که معاد از مسائل غیب دین و مربوط به آینده ناشناخته و مجهول است و آدمی جز از راه وحی الهی و اعلام پیامبران نمی‌تواند به فرا رسیدن چنین روزی یقین کند و به آن مؤمن و معتقد گردد. درجه اعتقاد و باور پیروان انبیا به روز جزا، وابسته به درجه ایمان آنان نسبت به وحی و نبوت است.

کسانی که معاد را به یقین باور کرده‌اند و به آن ایمان واقعی دارند هرگز از یادش غافل نمی‌شوند. اینان پیرامون گناه نمی‌گردند و در زندگی از لذائذ و منافع غیر مشروع اجتناب می‌کنند که در روز حساب مورد مؤاخذه و کیفر الهی قرار نگیرند. همچنین برای اعتلای حق و اطاعت

### پرسشها و پاسخها، ص: 412

امر پروردگار به مشکلات و سختی‌ها تن می‌دهند و از مال و جان خود چشم می‌پوشند تا در آخرت از رضوان الهی برخوردار گردند. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«لَوْ كُنْتُمْ تُوقِنُونَ بِخَيْرِ الْآخِرَةِ وَشَرِّهَا كَمَا تُوقِنُونَ بِالْدُنْيَا لَأَثَرْتُمْ طَلَبَ الْآخِرَةِ» «1».

«اگر اطمینان شما به خیر و شر آخرت مانند یقینتان به خیر و شر دنیا می‌بود البته آخرت را انتخاب می‌کردید و در راه آن سعی و کوشش می‌نمودید».

نتیجه آن که دلیل اصلی قیام قیامت و فرا رسیدن روز جزا وحی الهی است که بر تمام پیامبران نازل شده و آنان به پیروان خود ابلاغ نموده‌اند.

هر کس که به وجود خداوند اقرار دارد به معاد نیز معتقد خواهد بود و ظاهراً کسی را نمی‌توان یافت که به مبدأ معتقد باشد ولی معاد را انکار کند.

دلایل فراوانی برای اثبات اصل معاد آورده شده است که به بعضی آن اشاره می‌کنیم:

#### 1- فطرت:

از جمله ادله‌ای که برای اثبات روز جزا می‌آوریم دلیل فطرت است.

اگر انسان خود را از اصطلاحات و خرافات و اشتغالات خالی کند، فطرتش او را به سوی مبدأ و معاد هدایت می‌کند. از جمله حقایقی که فطری است و در وجود ما قرار دارد عشق به بقا و آرزوی خلود

## پرسشها و پاسخها، ص: 413

و جاودانگی است. انسان به حیات جاودان فکر می کند به زندگی ابدی می اندیشد و آرزوی آن را در سر می پروراند. این يك تمایل عارضی و اکتسابی نیست و به گروه معینی اختصاص ندارد بلکه خواهشی است فطری و تمایلی است نهادی که با سرشت انسان آمیخته و در نهاد همه انسانها ریشه طبیعی دارد.

با توجه به این نکته که هیچ غریزه و تمایلی عبث و بیهوده خلق نشده است و با در نظر گرفتن این مطلب که هر يك از غرایز و تمایلات طبیعی به وسیله موضوع و مورد مناسبی در همین جهان اعمال شده و ارضاء می گردد، ولی ارضای غریزه خلود و عشق به بقا در دنیای گذران و ناپایدار غیر ممکن است به این نتیجه می رسیم که یا باید تمایل اصیل و فطری خلود را که در وجود آدمی آفریده شده لغو و باطل بدانیم و یا حیات ابدی آخرت را که در جهان بینی مکتب پیامبران الهی آمده پذیریم و اذعان نماییم که آدمی با مردن پایان نمی پذیرد و نابود نمی شود بلکه تغییر منزل می دهد و از دنیا به عالم جاودان آخرت منتقل می گردد. در آن عالم است که خواهش حیات ابدی اش ارضاء می گردد به زندگی همیشگی دست می یابد و حسن خلودش اقناع می گردد.

مرحوم ملا محسن فیض کاشانی نیز این مطلب را در ضمن بحث های خود آورده است. او می گوید: «چگونه مردم نابود می شوند با آن که خداوند به حکمت خود در سرشت و طبع آنها محبت هستی و دوام آن را آفریده است و فطرتاً از نابودی و فنا کراهت دارد.

با توجه به این مطلب که در این جهان، زندگی ابدی غیر ممکن است اگر عالم دیگری نباشد که به آن جا منتقل گردد و همیشه بماند ناچار این

## پرسشها و پاسخها، ص: 414

ودیعہ الهی که به قضای حق در ضمیر همه انسانها سپرده شده، لغو و باطل خواهد بود و خداوند حکیم از عمل لغو، مبری و منزّه است» «1».

سرا پرده در ملک دیگر زخم

از این ملک روزی که دل برکنم

زملکی به ملکی بود انتقال

پس این مملکت را نباشد زوال

## 2- هدفدار بودن آفرینش

اگر معاد نباشد لازم می آید عالم هستی لغو باشد. درست مثل بازی کودکانه‌ای که کودکی ساعت‌ها زحمت می کشد تا مثلاً خانه‌ای چوبی یا گلی بسازد پس با يك لگد زحمت روزانه خود را به باد می دهد.

سراسر هستی حکایت از تدبیر حکیمانه جهان می کند چگونه می توان باور کرد که از پی آن خاکی که نطفه می شود، نطفه‌ای که به انسان بدل می شود و انسانی که با این همه مشقت و خون جگر سالیان دراز بار زندگی پر رنجی را به دوش می کشد، فرجامی نباشد و با مرگ انسان این همه فرآیندهای حیات بی انجام بماند؟

زیان قرآن در این باره چنین است:

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» «2» «3»

. آیا پنداشته‌اید که شما را بیهوده و عبث آفریدم، و اینکه به سوی ما بازگردانده نمی شوید؟

## 3- عدالت خداوند تعالی

(1) علم الیقین: 837 / 2.

(2) مؤمنون: (23): 115.

(3) دخان (44): 38 - 40؛ انبیا (21)؛ ص (38): 27.

پرسشها و پاسخها، ص: 415

عدم وجود معاد با عدالت خداوندی سازگار نیست. چرا که دنیا جایگاه مناسبی برای اجرای عدالت الهی در مورد صالحان و تبهکاران به طور کامل نمی باشد. اصولاً در دنیا پاداش دادن به برخی از نیکوکاری‌ها - مانند: شهادت در راه خدا - و کیفر دادن برخی از تبهکاری‌ها مانند:

گمراه ساختن انسان‌ها و کشتن نسل‌های بی شمار، امکان پذیر نیست.

پس باید جهان دیگری باشد تا عدل الهی در مورد نیکان و بدان به طور کامل تحقق یابد.

در آیاتی «1» از قرآن به این برهان (برهان عدالت) اشاره شده است:

«أَفَجَعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ \* مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» «2».

آیا ما تسلیم شدگان به فرمان‌ها و احکام خود را چون مجرمان قرار می‌دهیم؟ شما را چه شده؟ چگونه داوری می‌کنید؟

#### 4- سیر تکاملی انسان

دلیل چهارم برای اثبات معاد قانون استکمال است.

این قانون در قرآن به این تعبیر بیان شده است که انسان در ابتدا خاک بود، سپس نطفه شد، پس از آن به علقه تبدیل شد، از علقه نیز به مضغه تغییر یافت و آن گاه انسان شد ابتدا طفلی بیش نبود پس آن گاه از طفولیت پا به نوجوانی گذاشت پس به جوانی رسید سرانجام پیری و مرگ فرا رسید و بعد از مرگ استکمال دیگری هم باید باشد تا این سیر ناقص نباشد بنابراین دفتر حیات انسان با مرگ بسته نمی‌شود و سیر

(1) زلزال (19) 6- 8؛ ص (38): 28.

(2) قلم (68): 35- 36.

پرسشها و پاسخها، ص: 416

تکاملی او ادامه می‌یابد «1».

وزما مردم زحیوان سر زدم

از جمادی مُردم و نامی شدم

پس چه ترسم کی زمردن کم شدم

مُردم از حیوانی و آدم شدم

تا برآرم از ملائک بال و پر

جمله دیگر بمیرم از بشر

وز ملک هم بایدم جستن زجو

کلُّ شیءٍ هالکٌ الا وجهه

بار دیگر از ملک پزان شوم

آن چه اندر وهم ناید آن شوم

(1) «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِّنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنَبِّئَنَّ لَكُمْ وَنُفِّرُ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ نَفْحٍ هَيَّجٍ» «حج (22): 5؛ «وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَىٰ» «نجم (53): 42؛ «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُّصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» «بقره (2): 156.

پرسشها و پاسخها، ص: 417

سؤال 2:

معاد جسمانی یعنی چه؟

در مورد معاد جسمانی و حقیقت آن گفته‌های متفاوتی وجود دارد.

مشهورترین نظریه، نظریه متکلمان اسلامی است که می‌گویند:

خداوند اجزای پراکنده بدن‌ها را جمع کرده و از آن بدنی مانند بدن نخستین می‌آفریند و نفس را به آن بازمی‌گرداند. در این صورت این بدن هر چند غیر از بدن نخست نخواهد بود ولی همین مقدار در تأیید معاد جسمانی کافی است و هرگز لازم نیست که همان بدن نخست باز گردد؛ زیرا عینیت با آفرینش مجدد قابل جمع نیست فقط چیزی که می‌تواند درباره بدن دوم درست باشد؛ عنوان همانند بودن است.

در آیات قرآنی به چنین همانندی اشاره شده است که می‌فرماید:

«أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ» «1».

آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است، قدرت ندارد که پس از مرگشان همانند آنان را بیافریند؟

بنابراین معاد با بدنی خواهد بود که از نظر ماده همان بدن نخستین است که صورت خود را از دست داده بود و بار دیگر صورت نخست را با آفرینش مجدد بازیافت. به خاطر همین اصل است که انسانی که از

(1) یس (36): 81.

### پرسشها و پاسخها، ص: 418

دوران کودکی به پیری می‌رسد يك انسان است هر چند در گردونه زمان صورت‌ها و هیئت‌هایی را از دست داده و صورت‌ها و هیئت‌های جدیدی را به دست آورده است. از این جهت جوان جنایت کار را در دوران پیری قصاص می‌کنند و هرگز کسی اعتراض نمی‌کند که شما انسان غیر جانی را قصاص نموده‌اید.

بنابراین ماده بدن انسان در قیامت همین بدن دنیایی است اما از نظر خصوصیات بدن و حیات آخرتی قابل قیاس با بدن و حیات دنیایی نیست و اگر بنا بود حیات اخروی مانند خصوصیت حیات دنیوی باشد به هم زدن نظام آفرینش و تجدید همان حیات با تمام آن جریان‌ها و خصوصیات کاری بیهوده است. آیات قرآن کریم «1» نیز بر معاد جسمانی به طور روشن تأکید دارند.

(1) «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى» «طه (20): 55؛ «وَتُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ» «یس (36): 51؛ «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» «نور (24): 24؛ «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا» «نساء (4): 56؛ «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنْبئُكُمْ إِذَا مُرِّقْتُمْ كُلَّ مَرْقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» «سبا (34): 7 و...»

### پرسشها و پاسخها، ص: 419

## سؤال 3:

در مورد شبهه آکل و مأكول توضیح دهید.

در مقابل معاد جسمانی شبهاتی وارد شده که در واقع در برابر دلایلی که در مورد معاد جسمانی اقامه شده ارزش علمی ندارد؛ زیرا به تعبیر «شیخ الرئیس» در «شفا» صادق مصدق یعنی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله خبر از «معاد جسمانی» داده است و بر ما است که تصدیق کنیم. حتی اگر به برهان ثابت نشود «1». شبهه در مقابل کلام خداوند تعالی، جهل در مقابل علم است و در واقع نوعی ندانستن است نه شبهه.

یکی از این شبهه‌ها این است که: انسان وقتی مرد تبدیل به خاک می‌شود و خاک مبدل به گیاه و گیاه مبدل به نطفه و بالاخره انسان می‌شود و دوباره انسان می‌میرد و آن سیر را از سر می‌گیرد. بنابراین هرگاه بدن انسانی - مستقیم یا غیر مستقیم - طعمه انسان دیگری شود با قسمتی از اجزای بدن مأكول با بدن آکل (خورنده) ترکیب شده می‌گردد، در این صورت اجزای یاد شده در قیامت یا با بدن آکل می‌باشد و یا جزو بدن مأكول و هر دو فرض از دو نظر دارای اشکال است:

1- یکی از دو بدن آکل و مأكول به طور کامل محشور نگردیده است.

2- اگر یکی از آن دو شایسته پاداش و دیگری مستحق کیفر باشد در کیفر و پاداش رعایت عدالت نخواهد شد.

---

(1) شفاء: 433 / 2؛ بحار الانوار: 50 / 7، باب 3، ذیل حدیث 30 (تذنیب).

## پرسشها و پاسخها، ص: 420

در جواب می‌گوییم: پاداش و کیفر در حقیقت مربوط به روح است اگر بدنی معذب می‌گردد از ناحیه روحی است که در آن است و اگر يك قسمت از بدن مؤمن جزو بدن کافر شود سرانجام این کافر است که معذب می‌گردد نه مؤمن چون فرض این است که بدن دوم به روح کافر تعلق دارد نه بدن اول.



و در فرض مزبور تنها بخشی از اجزای بدن مأكول جزو بدن آکل می‌گردد نه تمام آن و ما دلیلی بر اتحاد بدن اخروی با بدن دنیوی از همه جهات حتی از جهت کمیّت و حجم در دست نداریم. بنابراین زمانی که اجزا از بدن آکل خارج شود و به بدن صاحب اصلی بازگردد؛ بدن دوّم ناقص نخواهد شد بلکه کوچک می‌شود و این بدن کوچک تمام صفات شخص دوّم را بدون کم و کاستی دربردارد و به هنگام رستاخیز همچون فرزندی که کوچک است و سپس بزرگ می‌شود پرورش می‌یابد و به صورت انسان کاملی محشور می‌گردد و این نوع تکامل و پرورش به هنگام رستاخیز هیچ گونه اشکال عقلی و نقلی ندارد.

آری، اگر فرض شود بدنی در اثر تبدیل و تحوّل مکرّر در جهان طبیعت به کلی از بین رفته و جزو بدنهای دیگر می‌گردد به گونه‌ای که هیچ جزئی از آن باقی نماند در این صورت شبهه آکل و مأكول صورت جدی‌تری به خود می‌گیرد. اما با این حال خداوند به اجزای بدن مأكول علم دارد و می‌تواند آنها را از بدنهای دیگر جدا کرده و با هم ترکیب نموده و بدن او را برگرداند، خداوند متعال به این توانایی اشاره می‌کند و می‌فرماید:

پرسشها و پاسخها، ص: 421

«أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ» «1».

آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده است، قدرت ندارد که پس از مرگشان همانند آنان را بیافریند؟ چرا قدرت دارد؛ زیرا اوست که آفریننده بسیار داناست.

(1) یس (36): 81.

پرسشها و پاسخها، ص: 422

سؤال 4:

دلیل بطلان تناسخ در اسلام را بیان فرمایید.

تناسخ، برگرفته از دیدگاه حکمای مشرق زمین است و زیر بنای عقیده آیین‌هایی مانند بودایی و برهمن را تشکیل می‌دهد.

این گروه با اعتقاد به موضوع پاداش و کیفر، منکر معاد و رستاخیز انسان و جهانند و می‌گویند انسان میوه اعمال تلخ و شیرین خود را در همین جهان می‌چشد؛ زیرا اگر نیکوکار باشد روح او به بدن انسان سعادتمند و یا بدن حیوان مفید تعلق می‌گیرد و اگر بدکار باشد روح او به بدن انسان بدبخت و تیره‌روزی بسان افراد معلول و بیمار و یا حیوان پست تعلق می‌گیرد و پاداش و کیفر خود را در این جهان می‌بیند.

این گروه چون واقعیت معاد و حقیقت آن را درک نکرده‌اند و از طریق مشاهده می‌کنند که زندگی بدون اعتقاد به کیفر و پاداش، بی‌مفهوم خواهد بود، خود را از این کشمکش‌ها با عقیده بازگشت دوباره روح از طریق توالد در همین جهان و بازیافت حیات جدید و متناسب با رفتار و کردارهای پیشین رها ساخته‌اند. پس معتقدان به تناسخ چنین می‌پندارند که انسان بعد از مرگ بار دیگر به همین زندگی باز می‌گردد ولی روح او در جسم دیگر (و نطفه دیگر) حلول کرده و زندگی مجددی را در همین دنیا آغاز می‌کند، و این مسأله ممکن است بارها تکرار شود، این زندگی تکراری در جهان را «تناسخ» یا «عود ارواح» می‌نامند.

اکنون که معنای تناسخ روشن شد لازم است علت باطل بودن و امتناع

### پرسشها و پاسخها، ص: 423

آن را بررسی کنیم.

روشن‌ترین گواه بر بی‌پایگی و بی‌اساس بودن تناسخ این است که در صورت تناسخ فعلیت‌ها و کمالات به مرحله قوه و صفر بازگشت می‌کند. به این معنا که انسان آگاه و بیدار که روح و روان او آینه قوانین و خلقت و اسرار آفرینش است به اندازه‌ای کوچک شود که چیزی نفهمد، از نو به صورت علقه، مضغه و... درآید و به تدریج به همان حالت نخستین برسد که این عقب‌گرد را در اصطلاح فلسفی بازگشت فعلیت به قوه می‌گویند.

روح در رستاخیز انسان و جهان از طریق توالد و تناسل به بدن تعلق نمی‌گیرد و بار دیگر انسان به نطفه تبدیل نمی‌شود تا به مرحله انسان کامل برسد. بلکه در قیامت روح به بدن اولی تعلق می‌گیرد بدون آن که مراحل جنینی و کودکی را طی کند. آری، بازگشت روح به بدن نخست در همین دنیا از دیدگاه قرآن مجید امکان‌پذیر است، همان‌گونه که قرآن از وقوع آن خبر داده است؛ چنان که از معجزات حضرت مسیح علیه السلام زنده کردن مرده‌ها بود. بنابراین تفکر و اندیشه تناسخ از نظر قرآن و روایات مردود است.

در آیات قرآن کریم سخن از دو مرگ و زندگی و حیات است. منظور از دو مرگ و دو زنده شدن می‌تواند مرگ در پایان عمر و مرگ در پایان برزخ و زنده شدن در برزخ و زنده شدن در قیامت باشد این در حالی است که بر اساس نظریه تناسخ ارواح انسان‌ها ده‌ها و صدها بار بلکه بیشتر از آن به زندگی دنیوی بازمی‌گردند. این آیات به روشنی عقیده به مسأله

### پرسشها و پاسخها، ص: 424

تناسخ را نفی می‌کنند «1».

در سوره مؤمنون «2» هم از عالمی غیر از دنیا که روح پس از مرگ و جدا شدن از بدن به آن جا خواهد رفت یاد می‌کند و به بدکارانی که درخواست مهلتی دیگر می‌کنند جواب رد داده آنان را از فرصتی دیگر و زندگی مجدد در دنیا ناامید می‌سازد.

در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز «تناسخ» مردود شمرده شده است. امام رضا علیه السلام در پاسخ کسی که از «تناسخ» پرسیده بود فرمودند:

«مَنْ قَالَ بِالتَّنَاسُخِ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مُكَدِّبٌ بِالْجَنَّةِ وَالتَّارِ» «3».

«هرکس به تناسخ معتقد باشد به خداوند بزرگ کافر است و بهشت و جهنم را انکار می‌کند».

(1) بقره (2): 28؛ غافر (40): 11.

(2) (حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ \* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ) مؤمنون (23): 99-100.

(3) عیون اخبار الرضا علیه السلام: 218/1؛ سفینة البحار: 237/8؛ وسائل الشیعة: 341/28.

### پرسشها و پاسخها، ص: 425

## سؤال 5:

تفاوت تناسخ و رجعت چیست؟

پیش از برپایی قیامت گروهی از تبه‌کاران و گروهی از نیکوکاران بنابر بعض روایات به این جهان بازگردانده می‌شوند و در نتیجه روح آنان بار دیگر به بدن دنیوی آنها تعلق می‌گیرد. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که تفاوت این نوع بازگشت (رجعت) با تناسخ چیست؟

همان طور که در ابطال تناسخ گذشت محور تناسخ، تعدد بدن و تنزل نفس از مقام انسانی است ولی در مورد رجعت نه تعدد بدن وجود دارد و نه نفس از مقام شامخ خود و تکاملی که پیدا کرده تنزل می‌یابد بلکه نفس به همان بدنی که ترک کرده و با او هماهنگی کامل داشته و دارد تعلق می‌گیرد. بنابراین در مسأله رجعت هم بدن یکی است که قبل از مرگ مورد تدبیر روح بود و نفس هم همان نفس و روح انسانی است که در گذشته مدبر بدن بوده است.

در رجعت و بازگشت به بدن در این دنیا هرگز فعلیت‌ها و کمالات خود را از دست نمی‌دهد و به صورت تنزل یافته تعلق به بدن پیدا نمی‌کند تا گفته شود حرکت برگشتی از فعلیت به قوه یا به مراتب نازل‌تر محال است بلکه با همان فعلیت‌هایی که در زمینه سعادت یا شقاوت کسب نموده است بار دیگر به بدن دنیوی تعلق پیدا می‌کند.

بنابراین رجعت که یکی از اعتقادات شیعه می‌باشد مانند زنده کردن مردگان توسط حضرت عیسی می‌باشد که در قرآن آمده و هرگز کسی آن

## پرسشها و پاسخها، ص: 426

را جزء مقوله تناسخ منظور نکرده است.

علاوه بر این کسانی که تناسخ را پذیرفته‌اند؛ آن را در مورد همه انسان‌ها مطرح کرده‌اند و معتقد به عمومیت تناسخ می‌باشند در حالی که رجعت فقط برای عده‌ای اتفاق می‌افتد. بنابراین رجعت و تناسخ دو مطلب جدا از هم می‌باشند.

البته سنت کلی الهی بر این است که انسان پس از انتقال به عالم برزخ دیگر به دنیا باز نگردد «1» و آنچه در مورد رجعت یا احیای مردگان در قرآن مشاهده می‌کنیم «2» از موارد استثنایی است نه يك قانون کلی و فراگیر آن چنان که قائلین به تناسخ می‌گویند.

(1) «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ\* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ» مؤمنون (23): 99-100.

(2) «وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» آل عمران (3): 49؛ «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ادْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَّمْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ» مائده (5): 110؛ «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَىٰ الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» بقره (2): 259.

پرسشها و پاسخها، ص: 427

## سؤال 6:

فرزند آخرت بودن یعنی چه؟

امیرالمؤمنین علی علیه السلام بعد از پیروزی در جنگ جمل به هنگام ورود به کوفه مسائل مهمی را در مورد زودگذر بودن دنیا و لزوم غنیمت شمردن فرصت عمر و... بیان کردند از جمله فرمودند:

«فَكُونُوا مِنْ أبنَاءِ الآخرةِ وَلَا تَكُونُوا مِنْ أبنَاءِ الدنیا» «1».

«شما از فرزندان آخرت باشید نه از فرزندان دنیا».

امیرالمؤمنین علیه السلام دو خط کلی را ترسیم می کنند:

یکی خط دنیا پرستان و دیگری خط عاشقان آخرت هر چند گروهی نیز در میان این دو خط سرگردانند.

فرزندان دنیا کسانی هستند که بدون توجه به حقیقت اصلی دنیا که مانند پلی برای عبور به آخرت است به مزایای نسبی و مخلوط به ناگواری‌های دنیا دل باخته و خود را فریب داده‌اند همانند کودکان گستاخی که به گمان ابدیت دامن پدر و مادر، را چسبیده و خود را جزئی غیر قابل تفکیک از پدر و مادر می‌دانند. یاد و فکرشان حیات طبیعی و لذایذ و آلام آن است.

فرزندان دنیا جز خواب و خوراک و خشم و شهوت، طرب و عیش و عشرت چیزی را به رسمیت نمی‌شناسند. آن‌ها تنها به ظاهر زندگی

### (1) نصح البلاغة: خطبه 42.

#### پرسشها و پاسخها، ص: 428

دنیا دل بسته‌اند و حتی به خود اجازه نمی‌دهند که بیاندیشند از کجا آمده‌اند در کجا هستند و به سوی کجا می‌روند. آری، آن‌ها مصداق این آیه‌اند:

«يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» «1».

تنها ظاهری محسوس از زندگی دنیا را می‌شناسند و آنان از آخرت که سرای ابدی و دارای نعمت‌های جاودانی و حیات سرمدی است بی‌خبرند.

آنان چنان در دنیا زندگی می‌کنند که گویا عمر جاویدان دارند و چنان بر آن و بر اموالشان تکیه کرده‌اند که گویا هرگز زوال و فناپی در کار نیست آن گونه که قرآن کریم می‌فرماید:

«يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» «2».

گمان می‌کند که ثروتش او را جاودانه خواهد کرد.

ولی آن‌ها که فرزندان آخرتند با نگاهی دقیق و نافذ به اعماق زندگی دنیا نگرسته و آن را ناپایدار و بی‌قرار یافته‌اند و هرگز به آن دل نمی‌بندند.

تعبیر از دنیا پرستان به فرزندان دنیا و تعبیر از مؤمنان صالح به فرزندان آخرت از آن نظر است که همواره فرزند از طریق عامل وراثت و ژن‌ها شباهت زیادی به پدر و مادر خود دارد، شباهتی که سبب محبت

(1) روم (30): 7.

(2) همزه (105): 3.

### پرسشها و پاسخها، ص: 429

و دوستی و به هم پیوستگی می‌شود. دنیا پرستان فرزندان دنیا هستند به همین دلیل عشق به دنیا تمام وجودشان را پر کرده است به گونه‌ای که گویی برای آنها همه چیز دنیا است و جز آن چیزی وجود ندارد. ولی فرزندان آخرت عشق به خدا تمام وجودشان را پر کرده است و از امکانات زندگی دنیا به عنوان ابزار و وسیله‌ای برای کسب سعادت ابدی خود بهره می‌گیرند.

در جای دیگر هم امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی فضایل اهل بیت علیهم السلام را بازگو می‌کنند در شرایط امامت و رهبری می‌فرمایند:

«وَلْيَكُنْ مِنْ أبنَاءِ الْآخِرَةِ فَإِنَّهُ مِنْهَا قَدِيمٌ وَإِلَيْهَا يَنْقَلِبُ» «1».

«امام باید از فرزندان آخرت باشد که از آنجا آمده و به آن جا خواهند رفت».

بنابراین فرزندان واقعی آخرت امامان معصوم علیهم السلام هستند و اگر ما نیز طالب سعادت هستیم باید پیرو واقعی اهل بیت علیهم السلام در میدان عمل باشیم.

(1) نهج البلاغة: خطبه 153؛ بحارالانوار: 209/1، باب 6، حدیث 11.

### پرسشها و پاسخها، ص: 430

فصل دوم: مسائل مربوط به مرگ

پرسشها و پاسخها، ص: 431

### سؤال 7:

چرا از مرگ می ترسیم؟

بیشتر مردم از مرگ می ترسند، تنها گروه اندکی هستند که بر چهره مرگ لبخند می زنند. اما ببینیم چرا مرگ و مظاهر آن و حتی نشانه‌ها و نام آن برای گروهی درد آور است؟ علت‌های ترس از مرگ را می توان در سه موضوع خلاصه کرد:

#### الف: جهل

انسان وقتی حقیقت مرگ را نداند و آن را به معنی نابودی تفسیر کند حتماً از آن گریزان خواهد بود. چرا که انسان از فنا و نیستی وحشت دارد. اما اگر حقیقت مرگ را آن چنان که هست دریابد و یقین کند ترسش فرو می ریزد و مرگ را کمال خواهد یافت.

اگر انسان با تمام وجودش باور کند که دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است. اگر باور کند که این جسم خاکی، قفسی است برای مرغ روح او که وقتی این قفس شکست، آزاد می شود و به هوای کوی دوست پر و بال می زند هرگز از مرگ وحشت نمی کند در عین این که زندگی را برای پیمودن مسیر تکامل می خواهد.



درباره شهدای کربلا می خوانیم که هر قدر حلقه محاصره دشمن تنگ تر و فشار دشمن بر امام حسین علیه السلام و یارانش بیشتر می شد چهره های آنان برافروخته تر می شد و حتی پیرمردان اصحابش صبح عاشورا خندان بودند وقتی از آنان سؤال می شد چرا؟ می گفتند: برای این که

### پرسشها و پاسخها، ص: 432

ساعاتی دیگر شربت شهادت می نوشیم و حورالعین را در آغوش می گیریم.

#### ب: دل بستگی به دنیا

علت دیگر ترس از مرگ دل بستگی بیش از حد به دنیا است چرا که مرگ میان او و محبوبش جدایی می افکند و دل کندن از آن همه امکاناتی که برای زندگی مرگه و پر عیش و نوش فراهم ساخته برای او طاقت فرسا است.

#### ج: تهنیه نکردن توشه برای آخرت

عامل سوم ترس از مرگ خالی بودن نامه اعمال از حسنات و پر بودن از سیئات و گناهان است. از این جهت انسان گناهکار مرگ را آغاز رسیدن به نتایج شوم اعمال خود می بیند و برای فرار از محاسبه الهی و کیفر اعمال میل دارد هر چه بیشتر مرگ را به عقب بیاندازد «1».

در حدیثی می خوانیم:

کسی خدمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمد عرض کرد: یا رسول الله! من چرا مرگ را دوست ندارم؟ فرمود: آیا ثروت داری؟ عرض کرد: آری فرمود: چیزی از آن را پیش از خود فرستاده ای؟ عرض کرد: نه فرمود:

به همین دلیل است که مرگ را دوست نداری (چون نامه اعمال از حسنات خالی است) «2».

امام حسن مجتبی علیه السلام در روایتی علت ناخوشایند دانستن مرگ را چنین بیان می کنند:

(1) بقره (2): 96.

(2) محجة البیضا: 258 / 8، باب 3؛ الخصال: 13 / 1، حدیث 47.

پرسشها و پاسخها، ص: 433

«لَا تَنْكُمُ أَخْرَجْتُمْ أَخْرَجْتُمْ، وَأَنْتُمْ تَكْرَهُونَ النَّقْلَةَ مِنَ الْعُمَرَانِ إِلَى الْخَرَابِ» «1».

«زیرا شما آخرت خود را ویران و دنیای خود را آباد کرده‌اید و دوست ندارید از آبادانی به ویرانه منتقل شوید».

البته ترس از عقاب و عذاب بعد از مرگ ترس ممدوح است؛ زیرا این ترس همیشه انسان را به یاد مرگ می‌اندازد و یاد مرگ هم آثار بسیار مفیدی دارد از جمله این که انسان را از خواب غفلت بیدار می‌کند و او را به فکر جبران گذشته‌اش می‌اندازد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید:

«مَنْ صَوَّرَ الْمَوْتَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ هَانَ أَمْرُ الدُّنْيَا عَلَيْهِ» «2».

«کسی که مرگ را بین دو چشمش تصور کند امر دنیا بر او سبک می‌گردد و دنیا را به هیچ می‌انگارد».

بیان این نکته ضروری است که ترس از مرگ نباید به حدی باشد که انسان را از رحمت خداوند مأیوس سازد؛ زیرا گناه هر چند بزرگ باشد رحمت خدا بزرگ‌تر و وسیع‌تر از آن است. انسان مؤمن با دو بال خوف و رجا حرکت می‌کند از طرفی به خاطر اعمال و کردار خود در پیشگاه خدا بیمناک می‌شود و از سوی دیگر به رحمت بیکران الهی نگاه می‌کند و به آن امیدوار می‌شود و این دو بال عامل حرکت او به سوی ایمان و عمل نیکو و حسن عاقبت و بهره‌مندی در آخرت می‌شود.

---

(1) معانی الاخبار: 390، حدیث 29.

(2) غرر الحکم: 146، حدیث 2649.

پرسشها و پاسخها، ص: 434

سؤال 8:

آیا کسی از زمان مرگ خود اطلاع و آگاهی دارد؟

از طرفی خداوند در سوره مبارکه لقمان؛ آگاهی از قیامت، نزول باران، چگونگی جنین در رحم مادر، اموری را که انسان در آینده انجام می دهد و محل مرگ او را در اختیار خود می داند و دیگران به آن راهی ندارند، و در مورد سؤال مذکور می فرماید:

«وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» «1».

یقیناً خداست که دانش قیامت فقط نزد اوست، و تنها او باران را نازل می کند، و اوضاع و احوال آنچه را در رحم هاست می داند؛ و هیچ کس نمی داند فردا چه چیزی از خیر و شر به دست می آورد، و هیچ کس نمی داند در چه سرزمینی می میرد؛ بی تردید خدا دانا و آگاه است.

از سوی دیگر هم در تاریخ و روایات متعددی می خوانیم که ائمه علیهم السلام و حتی بعضی از اولیاء الله غیر از امامان از مرگ خود خبر دارند و یا محل دفن خود را بیان کردند از جمله در حوادث مربوط به کربلا، در روایات آمده است؛ که پیامبر یا امیرمؤمنان و انبیای گذشته علیهم السلام از وقوع شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش در این سرزمین خبر داده اند و در کتاب کافی هم

### (1) لقمان (31): 34.

#### پرسشها و پاسخها، ص: 435

بابی در زمینه آگاهی ائمه علیهم السلام از زمان وفاتشان موجود است «1».

بنابر این در جمع بین این دو مطلب و تعارض ظاهری که وجود دارد باید بگوئیم آگاهی بر پاره ای از این امور به صورت علم اجمالی - آن هم از طریق تعلیم الهی - هیچ منافاتی با اختصاص علم تفصیلی آنها به ذات پاک خداوند ندارد و همان طور که گفتیم همین اجمال نیز ذاتی و استقلالی نیست بلکه جنبه عرضی و تعلیمی دارد و از طریق تعلیم الهی است، به مقداری که خدا می خواهد و صلاح می داند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که یکی از یاران حضرت سؤال کرد که: آیا امام علم غیب می داند؟

امام فرمودند:

«لا وَلِكِنْ اِذَا ارَادَ اَنْ يَّعْلَمَ الشَّيْءَ اَعْلَمَهُ اللّٰهُ ذَلِكَ» «2».

«امام علم غیب را ذاتاً نمی‌داند ولی هنگامی که اراده کند چیزی را بداند خدا به او تعلیم می‌دهد».

پس قاعده کلی در این مورد عدم آگاهی از زمان مرگ است ولی به طور استثنا گاهی عده‌ای از افراد که در تہذیب نفس و تزکیه روح کوشیده‌اند و در طریق بندگی خدا ثابت قدم باشند؛ مانند مرحوم شیخ مرتضی طالقانی، حکیم هیدجی، مرحوم آیت اللہ حجّت کوه کمره‌ای، پدر آیت اللہ اراکی، میرزا محمود شیخ الاسلام «3»، آیت اللہ شاه آبادی،

(1) کافی: 258 / 1 کتاب الحجّه، باب أن الأئمة عليهم السلام يعلمون متى يموتون...).

(2) کافی: 257 / 2، باب نادراً فيه ذکر الغیب، حدیث 4.

(3) عرفان اسلامی: 244 / 12.

#### پرسشها و پاسخها، ص: 436

آیت اللہ سید احمد خوانساری و... به تعلیم الهی از زمان مرگ خود آگاه می‌گردند و عدم آگاهی از زمان مرگ برای عموم مردم یکی از الطاف الهی است و از اسباب زنده ماندن انسان تا اجل محدود و مقرر است و اگر انسان از مکان و زمان مرگ خود آگاه بود نور امید در زندگی او خاموش می‌شد و دست از هرگونه تلاش و فعالیت می‌کشید و چه بسا قبل از رسیدن اجل مقرر از غم و ناامیدی جان می‌داد.

یکی از اثرات مهم تربیتی جهل به مرگ این است که انسان عاقل همیشه آماده سفر قیامت است و هر لحظه احتمال فرا رسیدن مرگ را می‌دهد از این رو کمتر گناه می‌کند و اگر احیاناً مرتکب گناه و خطایی شد در صدد جبران آن برآمده و به درگاه الهی توبه می‌کند اما اگر از زمان مرگ آگاه باشد ممکن است دست به هر کاری بزند به این بهانه که فعلاً فرصت دارم و در آینده توبه خواهم کرد.

#### پرسشها و پاسخها، ص: 437

## سؤال 9:

منظور از موت اختیاری، موت أحرر و موت أیض چیست؟

آیا مرگ اقسام مختلفی دارد؟

فلاسفه الهی در نوشته‌های خود فصلی به نام مغایرت نفس با بدن دارند که در آن با دلایلی وجود روح مجرد را ثابت می‌کنند از بحث‌های مناسب این باب موضوع کند روح از بدن است.

این موضوع در کتاب‌های مربوط به احوال افرادی که به تهذیب نفس اشتغال دارند نیز دیده می‌شود به این گونه که سالک پس از طی مراحل به مقامی می‌رسد که کم‌کم انوار و صورت‌های مثالی اشیا را بی‌آنکه با ماده همراه باشد مشاهده می‌کند و ملائکه و فرشتگان را می‌بیند. بر اثر تهذیب نفس و تربیت الهی نفس خویش قدرتی معنوی پیدا می‌کند که به وسیله آن می‌تواند روح مجرد خود را از بدن مادی جدا کند که این همان موت اختیاری است.

می‌گویند: مرحوم شیخ محمد حکیم هیدجی که مردی حکیم، عارف و روشن ضمیر بوده منکر مرگ اختیاری بوده است و این درجه از کمال را برای مردم ممنوع می‌دانسته و در بحث با شاگردان خود انکار جدی می‌کرده است.

شبی بعد از فریضه عشا در حالی که مشغول تعقیبات نماز بوده پیرمردی وارد شده سلام می‌کند و عصایش را در گوشه‌ای می‌گذارد و می‌گوید: جناب آخوند تو چه کار داری به این کارها؟ هیدجی گفت:

### پرسشها و پاسخها، ص: 438

کدام کارها؟ پیرمرد گفت: مرگ اختیاری و انکار آن، این حرف‌ها به شما چه مربوط است؟ هیدجی گفت: این وظیفه ما است، بحث و نقد و تحلیل کار ما است بیهوده که سخن نمی‌گوییم، پیرمرد گفت: مرگ اختیاری را قبول نداری؟ هیدجی گفت: نه پیرمرد در مقابل دیدگان او پای خود را به قبله کشیده و به پشت خوابید و گفت: انا لله وانا الیه راجعون و از دنیا رحلت کرد و گویی هزار سال است که مرده است.

حکیم هیدجی مضطرب شد که جواب طلاب و مردم را چه بدهم؟

بالاخره طلاب را خبر می‌کند آنها به حجره آمدند و همه متحیر و از این حادثه نگران شدند سرانجام بنا شد خادم مدرسه تابوتی بیاورد و شبانه او را به فضای شبستان مدرسه (مدرسه منیریه تهران) ببرند تا فردا برای سایر کارها آماده شوند که ناگاه پیرمرد از جا برخاست و نشست و گفت:

بسم الله الرحمن الرحيم و سپس رو به حکیم هیدجی کرده لبخندی زد و گفت: حالا باور کردی؟ هیدجی گفت: آری، باور کردم، به خدا باور کردم. بعد پیرمرد گفت: آقا جان به درس خواندن نیست؛ عبادت نیمه شب هم لازم دارد، تعبّد می‌خواهد. از همان شب حکیم هیدجی رویه خود را تغییر می‌دهد نیمی از ساعات خود را برای مطالعه و نوشتن و تدریس کردن قرار می‌دهد و نیمی را برای تفکر و ذکر و عبادت و به جایی می‌رسد که باید می‌رسید «1».

مرگ از نظر قرآن «2» و روایات به دو گونه است: اجلّ مسمّی یا مرگ

(1) معادشناسی: 99 / 1 - 101.

(2) انعام (6): 2؛ طه (20): 129 و تفسیر آیات مربوط به آنها؛ المیزان: 8 / 7؛ تفسیر نمونه: 148 / 5.

### پرسشها و پاسخها، ص: 439

طبیعی و مرگ معلق یا زود رس اگر تمام شرایط برای بقای انسان جمع گردد و موانع برطرف شود ساختمان بدن او و استعداد او ایجاب می‌کند که مدّتی طولانی - هر چند این مدّت بالاخره پایان و حدّی دارد - عمر کند اما ممکن است بر اثر سوء تغذیه یا مبتلا شدن به اعتیادهای مختلفی و یا دست زدن به خودکشی یا ارتکاب گناهان خیلی زودتر از آن مدّت بمیرد.

مرگ را در صورت اول اجلّ حتمی و در صورت دوم اجلّ غیر حتمی می‌نامند.

عرفا تقسیم خاصی برای مرگ دارند:

الف: مرگ لعنت (مرگ کافران).

ب: مرگ حسرت (مرگ گنهکاران).

ج: مرگ کرامت (مرگ مؤمنان).

د: مرگ مشاهدات (مرگ پیامبران)

اما در مورد موت أبيض و احمر روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند:

«قُدَامَ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْتَانِ مَوْتُ أَحْمَرٍ وَمَوْتُ أَبْيَضٍ حَتَّى يَذْهَبَ مِنْ كُلِّ سَبْعَةٍ خَمْسَةٌ فَالْمَوْتُ الْأَحْمَرُ السَّيْفُ وَالْمَوْتُ الْأَبْيَضُ الطَّاعُونَ» «1».

«پیش از قیام قائم علیه السلام دو مرگ و میر عمومی رخ می دهد یکی مرگ سرخ و دیگر مرگ سپید تا جایی که از هر هفت نفر پنج تن برود. مرگ

---

(1) کمال الدین و تمام النعمه: 564 / 2، باب 57، حدیث 27؛ بحار الانوار: 207 / 52، باب 25، حدیث 42.

پرسشها و پاسخها، ص: 440

سرخ با شمشیر و مرگ سپید با طاعون است.»

### سؤال 10:

آیا درخواست مرگ از خدا کردن صحیح است یا نه؟

در مورد آرزو کردن مرگ روایات و آیات به دو دسته تقسیم می شوند:

دسته اول آرزو کردن مرگ را از نشانه دوستی خدا می دانند.

دسته دوم از طلب مرگ و آرزو کردن آن نمی کنند.

خداوند متعال در ردّ ادّعای یهود که خود را اولیای خاصّ خدا دانسته و کسی جز یهود را شایسته حیات سعادت‌مندانه اخروی و ورود به بهشت نمی دانستند «1» می فرماید:

«قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنَّ زَعْمَتُمْ أَنْكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» «2».

بگو: ای یهودیان! اگر گمان می کنید که فقط شما دوستان خدايید نه مردم ديگر، پس آرزوی مرگ کنید اگر راستگوييد چون دوستان خدا برای رسیدن به لقاء او مشتاق مرگ هستند.

اگر کسی ادعای دوستی با خدا را دارد، دوست همیشه مشتاق لقای

---

(1) بقره (2): 111.

(2) جمعه (62): 6.

#### پرسشها و پاسخها، ص: 441

دوست است و می دانيم که لقای معنوی پرودگار در قیامت رخ می دهد.

هنگامي که حجاب های عالم دنیا کنار رفت و غبارهای شهوات و هوسها فرو نشست، پردهها برداشته می شود و انسان با چشم دل جمال دل آرای محبوب را می بیند. چنین کسی که به حیات اخروی و نعمت ها و پاداش های عظیم آن معتقد است و با عمل به فرامین الهی خود را شایسته دریافت آن پاداش ها می داند و لطف و رحمت بی کران خداوندی را نیز باور دارد مشتاقانه در انتظار فرا رسیدن مرگ خواهد بود اما قوم یهود که چنین ادعایی داشتند هرگز آرزوی مرگ نکردند چون از اعمال زشت خود به خوبی آگاه بودند.

اما امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«وَاللَّهِ لَا بُنَّ ابِيطَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِتَدْيِ امَّه» «1».

قسم به خدا که علاقه علی بن ابی طالب به مرگ از علاقه کودک به سینه مادرش بیشتر است.

در مورد حمزه سید الشهداء - رضوان الله تعالى علیه - روایت شده:



در دوران جوانی و قبل از اسلام در جنگ‌ها زره بر تن می‌پوشید ولی پس از اسلام بدون پوشیدن زره به میدان جنگ می‌رفت؛ علت را از او پرسیدند در پاسخ فرمود: من قبلاً وداع از این جهان را مرگ و فنا می‌دانستم ولی اینک در پرتو آیین محمدی صلی الله علیه و آله خود را در برابر این حیات فانی ناتوان نمی‌بینم و وداع از آن را دریجه‌ای به سوی رحمت

### (1) نهج البلاغه: خطبه 5.

پرسشها و پاسخها، ص: 442

بیکران الهی می‌دانم «1».

ولی با این وجود اولیای الهی شوق به مرگ داشتند (از آن نمی‌ترسیدند و وحشتی نداشتند) اما آرزوی مرگ نمی‌کردند چرا که می‌دانستند اگر نعمت حیات از آن‌ها گرفته شود میدان عمل هم برچیده می‌شود و آن‌ها دنیا و حیات دنیوی را مسجد و تجارت خانه‌ای می‌دیدند که در آن می‌توانستند با بندگی خداوند به او نزدیک‌تر شوند امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمایند:

«بَقِيَّةُ عُمَرِ الْمُؤْمِنِ لِأَقِيمَةَ لَهُ يُدْرِكُ بِهَا مَا فَاتَ وَيَجِي بِهَا مَا آمَتَ» «2».

«باقیمانده عمر مؤمن را نمی‌توان قیمت گذاری کرد و ارزشی برای آن معین کرد چرا که با آن آنچه از انسان فوت شده جبران می‌شود و آنچه از بین رفته زنده می‌گردد».

حضرت زهرا سلام الله علیها به درگاه الهی عرضه می‌دارد که:

«اللَّهُمَّ عَجِّلْ وَفَاتِي سَرِيعاً».

اولاً: در دوستی او با خداوند هیچ خللی وجود نداشت و به بالاترین مراتب بندگی دست یافته بود.

ثانیاً: دعای او توجّه دادن مردم به ظلم و ستمی بود که بر آن حضرت وارد آمد.

(2) مجمع البیان: 313 / 1.

پرسشها و پاسخها، ص: 443

از این رو در روایات می خوانیم:

وقتی حضرت عیسی علیه السلام مادرش را به خاک سپرد در کنار قبر مادر گریه کرد و خوابش برد در آن حالت مادر را زیارت کرد و به او گفت: چه آرزوی داری؟ مادر در جواب گفت: دوست دارم برگردم و در روزهای گرم و طولانی تابستان روزه بگیرم و در شبهای سرد و طولانی زمستان نماز بخوانم.

بنابراین کسی آرزوی مرگ نمی کند مگر این که مقدمات و شرایط آن را فراهم کرده باشد که بعضی از مقدمات آن عبارت است از:

انجام واجبات، ترك محرمات، پرداخت حق الناس، ترك غیبت، تلاوت قرآن و ...

در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: به شخصی فرمودند: اگر می خواهی آرزوی مرگ کنی این شرایط و مقدمات را باید فراهم کرده باشی «1».

اما اشاره روایاتی که در آن از آرزو کردن مرگ نمی شده است ناظر به صورتی است که آرزوی مرگ به خاطر بی تابی در برابر مشکلات و مصائب باشد؛ زیرا در برابر ناملازمات باید صبر و استقامت نمود و از خداوند استمداد جست و به این مطلب یقین پیدا کرد که راحتی و آسایش مطلق در دنیا وجود ندارد.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

«دَارُ الْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ» «2».

«دنیا سرایی است که با بلا و سختی پیچیده شده است».

---

(1) اثنی عشریه: 325.

(2) نهج البلاغه: خطبه 217.

پرسشها و پاسخها، ص: 444

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند:

«مبادا فردی از شما به خاطر مشکلی که بر او وارد می شود آرزوی مرگ نماید بلکه از خدا بخواهد تا وقتی زندگی برای او منشأ خیر است او را زنده بدارد» «1».

و همچنین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند:

«آرزوی مرگ نکنید چون با مرگ رشته عمل قطع می شود و انسان باز نمی گردد تا بدی هایش را جبران کند» «2».

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به حارث همدانی فرمودند:

«مرگ و پس از مرگ را فراوان یاد کن و هرگز آرزوی مرگ نکن مگر با شرطی استوار» «3».

امام صادق علیه السلام به مردی که آرزوی مرگ می کرد فرمودند:

«آرزوی زندگی کن تا این که خدا را اطاعت کنی و معصیتش نکنی زیرا که اگر زنده باشی و اطاعت کنی برایت بهتر از این است که بمیری و نه طاعت کنی و نه معصیت» «4».

---

(1) مجمع البیان: 320 / 1؛ سنن ابی داود: 3108.

(2) میزان الحکمة: 5694 / 12.

(3) میزان الحکمة: 5694 / 12.

(4) میزان الحکمة: 5694 / 12.

پرسشها و پاسخها، ص: 445

## سؤال 11:

برای آن که سختی‌ها و سكرات مرگ بر ما آسان شود چه باید کرد؟

از لحظات حساسی که آدمی را سخت در فکر فرو می‌برد، لحظه احتضار و پایان عمر انسان‌ها است، در آن لحظه که کار از کار گذشته، و اطرافیان مأیوس و نومید به شخص محتضر نگاه می‌کنند و می‌بینند همچون شمعی که عمرش پایان گرفته آهسته آهسته خاموش می‌شود، با زندگی وداع می‌کند و هیچ کاری از دست هیچ کس ساخته نیست اطرافیان تنها ظواهر حال محتضر را می‌بینند اما از چگونگی انتقال او از این سرا به سرا دیگر و طوفان‌های سختی که در این لحظه برپا است بی‌خبرند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام بسیار زیبا و روشن این لحظات حساس را ترسیم می‌کنند و می‌فرمایند:

«سكرات مرگ، و حسرت از دست دادن نعمت‌های دنیا، به آن‌ها هجوم می‌آورد، اعضای بدنشان به سستی می‌گراید و رنگ از چهره آن‌ها می‌پرد، سپس پنجه مرگ در آن‌ها نفوذ بیشتر می‌کند، آن چنان که زبانش از کار می‌افتد در حالی که در میان خانواده خود قرار دارد با چشم می‌بیند و با گوش می‌شنود (اما یارای سخن گفتن در او نیست) در این می‌اندیشد که عمر خویش را در چه راهی تباه کرد؟ دوران زندگی خود

## پرسشها و پاسخها، ص: 446

را در چه راهی گذرانند؟... انگشت حسرت به دهان می‌گیرد...» «1».

از روایات استفاده می‌شود که لحظه جان‌کندن بر مؤمنان راستین آسان می‌گذرد و بر اساس بعضی از روایات مانند آن است که انسان گل خوشبویی را بو می‌کند و ناگهان خود را در باغ‌های بهشت ببیند «2». اما برای کسانی که گاهی گرفتار گناه و غفلتی شده‌اند جان‌کندن سخت خواهد بود و این سختی و فشار برای پاک شدن از تاریکی‌ها و آلودگی‌ها است. اما با این وجود در روایات اموری برای آسان شدن سكرات موت ذکر شده است که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود:

## 1- انفاق و عمل صالح

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«قَدْ مَالِكٌ أَمَامَكَ يَشْرُكَ اللَّحَاقُ بِهِ» «3».

«دارایی خود را پیش از خود بفرست تا پیوستن به آن شادمانت کند».

## 2- ترك گناه

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفارش به مردی فرمودند:

«از خواهش‌ها کم کن تا تحمل فقر و ناداری بر تو آسان شود و از گناهان بکاه تا مرگ بر تو آسان گردد» «4».

(1) نهج البلاغة: خطبه 108.

(2) الکافی: 1/ 35.

(3) ارشاد القلوب: 1/ 61، باب 13؛ اعلام الدین: 344، حدیث 37.

(4) اعلام الدین: 344.

پرسشها و پاسخها، ص: 447

3- امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«هر کس دوست دارد خدای عز و جل سکرات مرگ را بر او سبک گرداند باید به خویشانش رسیدگی و به پدر و مادرش نیکی کند...» «1».

4- کثرت صلوات بر محمد و آل محمد صلوات الله وسلامه عليهم أجمعين.

5- طول دادن قنوت که در روایت نبوی صلی الله علیه و آله آمده است:

«طُولُ الْقُنُوتِ فِي الصَّلَاةِ يُخَفِّفُ سَكْرَاتِ الْمَوْتِ» «2»

6- زیارت سیدالشهداء علیه السلام، ابن قولویه در کامل الزیارات روایتی نقل کرده که از جمله آثار زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام آسانی سکرات مرگ است «3».

- 7- یاد مصائب امام حسین علیه السلام و گریه در عزای خاندان رسالت نیز در آسانی سكرات مرگ نقش موثری دارد و روایات زیادی در این زمینه از معصومین علیه السلام به ما رسیده است «4».
- 8- شیرین کردن کام دوستان خدا- چه کام ظاهری چه کام باطنی- از طریق حل مشکلات او یکی از پیامدهایش رفع تلخ کامی در دم مرگ است.
- 9- زیاد گفتن ذکر لاحول ولاقوة الا بالله.

(1) اعلام الدین: 344.

(2) میزان الحکمه: 5698 /12.

(3) کنز العمال: 435 /7، حدیث 19658.

(4) کامل الزیارات: باب 56، حدیث 3.

پرسشها و پاسخها، ص: 448

- 10- تلاوت مستمر سوره‌های یاسین، صافات، نازعات، زلزال «1».
- 11- محبت و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام.
- 12- پوشاندن و اطعام دادن «2».
- 13- خواندن نماز در شب هفتم ماه رجب (چهار رکعت) «3».
- 14- خواندن کلمات فرج (لا اله الا الله الحلیم الکریم...) «4».
- 15- خواندن دعای: «اعْدُدْتُ لِكُلِّ حَوْلٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...» «5» ده مرتبه در روز.

(1) بحار الانوار: 238 - 11 /81

(2) بحار الانوار: 380 / 71.

(3) منازل الآخره: 10 - 11.

(4) بحار الانوار: 332 / 92.

(5) سفينة البحار: 397 / 2.

پرسشها و پاسخها، ص: 449

## سؤال 12:

آیا موقع جان دادن ملك الموت را می توانیم ببینیم؟

از روایات اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود که یکی از مشهودات محتضر در اولین مراحل انتقال، که از علامت پایان یافتن دوران زندگی دنیا و آغاز حیات برزخی است مشاهده فرشتگانی است که از طرف حضرت باری تعالی مأمور قبض روحند.

البته انتظار این که فرشتگان قبض روح همانند اجسام مادی قابل رؤیت باشند انتظاری نامعقول است چرا که فرشتگان از جمله موجودات مجردند. شاید بتوان گفت: فرشتگان می توانند به شکل های مختلف متمثل شوند در این صورت است که انسان می تواند آنان را مشاهده کند چنانچه در جریان حضرت مریم علیها السلام «1» فرشته بزرگ الهی به صورت انسانی موزون بر مریم ظاهر شد.

محتضر در لحظه ای که ملك الموت را می بیند و جهان ناآشنای بعد از مرگ را مشاهده می کند متوجه می شود که زندگی دنیایش سپری شده و در آستانه عالم آخرت قرار گرفته است در این موقع سخت نگران و مضطرب می شود و دچار شدیدترین فشار روحی می گردد به موجب روایاتی که از اولیای دین رسیده است این ساعت برای آدمی از ساعات بسیار سنگین و دشوار است.

(1) مریم (19): 17.

پرسشها و پاسخها، ص: 450

امام سجاد علیه السلام می فرمایند:

«سخت‌ترین ساعات برای فرزند آدم سه ساعت است. اول ساعتی است که ملك الموت را می‌بیند دوّم ساعتی است که از قبر برمی‌خیزد سوّم ساعتی است که در پیشگاه الهی قرار می‌گیرد سپس یا به سوی بهشت می‌رود و یا روانه آتش می‌گردد» «1».

البته این نکته نیز نباید فراموش شود که ملك الموت برای قبض روح افراد برای انواع و اصناف مردم به صورت‌های مختلف ظاهر می‌شود.

در روایتی می‌خوانیم ابراهیم خلیل علیه السلام به ملك الموت گفت: آیا می‌توانی با آن صورتی که روح فاجر را قبض می‌کنی خودت را به من نشان دهی؟ ملك الموت عرض کرد: تو طاقت و تحمل آن را نداری.

حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: چرا، ملك الموت عرض کرد: صورت خود را از من برگردان و سپس مرا ببین. حضرت ابراهیم علیه السلام بدین طریق به ملك الموت نظر کرد ناگهان دید مرد سیاه چهره‌ای با موهای راست شده و بوی متعفن و با لباس‌های سیاه به طوری که از دهان و از دو سوراخ بینی او دود و آتش زبانه می‌کشید در مقابل او حاضر است. ابراهیم علیه السلام با دیدن او غش کرد و سپس به هوش آمد و فرمود: اگر شخص فاجر در هنگام موت غیر از این منظره نبیند برای او کافی خواهد بود «2». در روایت دیگری از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده که فرمودند:

«سوگند به آن که جانم در دست او است مشاهده ملك الموت

(1) الخصال، شیخ صدوق: 119، حدیث 108.

(2) بحار الانوار: 143/6، حدیث 7.

پرسشها و پاسخها، ص: 451



سخت تر از هزار ضربه شمشیر است» «1».

بنابراین عزرائیل که می تواند برای قبض روح فاجر خود را به صورتی درآورد که ابراهیم خلیل از هول و هراس آن غش کند خواهد توانست در هنگام قبض روح مؤمن خود را به شکلی درآورد از حیث زیبایی و جمال که محتضر قدرت تحمل نداشته و از شدت لذت و جدائیت او خود به خود جان تسلیم کند.

---

(1) میزان الحکمة: 5696 / 12.

پرسشها و پاسخها، ص: 452

### سؤال 13:

یاد مرگ چه فواید و آثاری دارد؟

بعضی از فواید یاد مرگ بر اساس روایات اهل بیت علیهم السلام عبارت است از:

1- بازدارنده انسان از بیهودگی و بازی های دنیوی است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

«به خدا سوگند یاد مرگ مرا از هزل و بیهودگی و بازی باز می دارد» «1».

2- موجب انجام دادن اعمال و کردار نیک است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرمایند:

«آن که چشم به راه مرگ باشد در کارهای نیکو بکوشد» «2».

3- مانع انجام دادن کارهای زشت و ناروا است.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند:

«یاد کنید از مرگ؛ نابودکننده لذات و بر هم زننده عیشها و قطع کننده آرزوها، آن زمان که شتابان به سوی گناهان می روید» «3».

4- انسان را از خواب غفلت بیدار می کند.

(1) نخبج البلاغة: خطبه 83.

(2) بحار الانوار: 171 / 77، حدیث 7.

(3) نخبج البلاغة: حکمت 98.

پرسشها و پاسخها، ص: 453

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

«ذَكَرَ الْمَوْتَ يُبَيِّتُ الشَّهَوَاتِ فِي النَّفْسِ وَيَقْطَعُ مَنَابِتَ الْعُقَلَةِ وَيُقَوِّي الْقَلْبَ بِمَوَاعِدِ اللَّهِ تَعَالَى وَيُرِقُّ الطَّبَعُ وَيَكْسِرُ اَعْلَامَ الْهَوَى وَيُطْفِئُ نَارَ الْحِرْصِ وَيُحَقِّرُ الدُّنْيَا» «1»

. «یاد مرگ می میراند و برطرف می کند شهوتها و خواهشهای نفس را، ریشه کن می کند هر چه را که مورث غفلت است و قوت می دهد میل به جانب خدا را و دل را نرم می کند و آثار و علامات هوا و هوس را در هم می شکنند و آتش حرص را خاموش می کند و دنیا را در نظر انسان بی قدر و بی اعتبار می کند».

5- باعث قناعت انسان و راضی بودن او می شود.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

«کسی که زیاد یاد مرگ کند از دنیا به کم و اندک راضی گردد» «2».

و در سخن دیگر می‌فرمایند:

«کسی که مرگ را فراوان یاد کند از دنیا به قدر کفاف خرسند شود» «3».

6- مصائب را برای انسان آسان می‌کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند:

---

(1) مصباح الشریعه: 506؛ بحار الانوار: 133 / 6، باب 4، حدیث 32.

(2) نهج البلاغه: حکمت 349.

(3) میزان الحکمه: 5685 / 12.

پرسشها و پاسخها، ص: 454

«مرگ و روز بیرون آمدنتان از قبرها و ایستادن در پیشگاه خداوند عزّ وجلّ را فراوان یاد کنید تا مصائب بر شما آسان شود» «1».

7- باعث زنده شدن دل و آسانی مرگ می‌شود.

پیامبر اسلام علیه السلام فرمودند:

«مرگ را فراوان یاد کنید؛ زیرا هیچ بنده‌ای آن را بسیار یاد نکرد مگر این که خداوند دلش را زنده گردانید و مردن را بر او آسان ساخت» «2».

8- پاک کننده گناهان است.

پیامبر گرامی اسلام علیه السلام فرمودند:

«مرگ را فراوان یاد کنید؛ زیرا که یاد مرگ گناهان را می‌زداید و به دنیا بی‌رغبت می‌کند...» «3».

(1) میزان الحکمة: 5683 / 12؛ بحار الانوار: 132 / 6؛ الخصال: 616 / 2.

(2) کنز العمال: 232 / 15، حدیث 42098.

(3) همان: 231 / 15، حدیث 42091.

پرسشها و پاسخها، ص: 455

فصل سوم: برزخ و قبر

پرسشها و پاسخها، ص: 456

#### سؤال 14:

لطفاً در مورد عالم برزخ توضیح دهید.

در لغت عرب حدّ فاصل بین دو چیز را برزخ گویند و چون جهان بعد از مرگ حدّ فاصل بین زندگی موقت دنیا و حیات جاودان عالم آخرت است در قرآن شریف و روایات اولیای دین آن عالم به نام برزخ خوانده شده است.

بر اساس جهان بینی مکتب پیامبران الهی، با سپری شدن ایام زندگی دنیا و فرا رسیدن مرگ، روح آدمی از بدن جدا می شود به عالم برزخ منتقل می گردد و در آن سرای، به حیات خویش ادامه می دهد اگر متوفی از گروه پاکان و نیکان

باشد به پاداش اعمال خوب خود در آن عالم متنعم است و اگر از گروه بدان و گناهکاران باشد به کیفر کارهای ناپسند خویش معذب خواهد بود و این وضع همچنان باقی و برقرار است تا زمانی که قیامت برپا گردد مردم به فرمان الهی از قبرها برانگیخته شوند و برای رسیدگی به حساب‌های خود در محکمه عدل الهی حضور یابند.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که:

«الْبَرْزُخُ هُوَ الْقَبْرُ وَهُوَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» «1».

«برزخ قبر است و آن ثواب و عقاب بین دنیا و آخرت است».

(1) مجمع البحرين: 430 / 2؛ تفسیر نور الثقلین: 553 / 3؛ حدیث 122؛ میزان الحکمة: 252 / 1.

پرسشها و پاسخها، ص: 457

آیات و روایات «1» زیادی بر عالم برزخ دلالت دارد از جمله این آیه شریفه است که می‌فرماید:

«وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» «2».

و پیش رویشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می‌شوند.

(1) بقره (2): 154؛ نوح (71): 25؛ روم (30): 55؛ مؤمن (40): 11 و...

(2) مؤمنون (23): 100.

پرسشها و پاسخها، ص: 458

آیا مومنان نیز دارای فشار قبر هستند؟ چه عواملی باعث تشدید یا تضعیف فشار قبر می‌شود؟

از روایات و احادیث اهل بیت علیهم السلام استفاده می‌شود که فشار قبر عمومیت دارد و برای همه هست مگر افراد اندکی و این فشار قبر برای عده‌ای کیفر اعمال محسوب می‌شود و به منزله کفاره گناهان و جبران کوتاهی‌ها است.

امام صادق علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل فرموده است که:

«ضَعَطَةُ الْقَبْرِ لِلْمُؤْمِنِ كَقَارَةِ لِمَا كَانَ مِنْهُ مِنْ تَضْيِيعِ النَّعَمِ» «1».

«فشار قبر برای مؤمن کفاره نعمت‌هایی است که تباه کرده است».

ابی بصیر می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «آیا کسی از سختی‌ها و فشار قبر نجات می‌یابد امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمودند:

«از فشار قبر به خدا پناه می‌بریم چقدر اندک‌اند کسانی که از فشار قبر نجات می‌یابند. پس امام در ادامه فرمودند: «رسول اکرم صلی الله علیه و آله در تشییع جنازه سعد- در حالی که هفتاد هزار ملکه جنازه وی را تشییع می‌کردند- شرکت کرد و سر به آسمان بلند نمود و سپس فرمود: «آیا شخصی مانند سعد هم فشار و سختی‌های قبر را می‌بیند؟» امام صادق علیه السلام فرمود:

«پناه بر خدا این فشار به خاطر بدخویی و کج خلقی او بر خانواده‌اش

(1) بحار الانوار: 221 / 6، باب 8، حدیث 16.

پرسشها و پاسخها، ص: 459

بود... «1».

در این روایت می‌بینیم سعد بن معاذ که از اصحاب جلیل القدر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود هم به خاطر بداخلاقی با خانواده گرفتار فشار قبر می‌شود.

در مورد عوامل تشدید یا تضعیف فشار قبر باید گفت: فقط آن چه از اهلیت علیهم السلام به ما رسیده است می‌تواند راه‌گشای آشنایی ما به این عوامل باشد. به طور کلی همه انحرافات و آلودگی‌های فکری عقیدتی، اخلاقی و عملی - که شرعاً از آنها نمی‌شده - می‌تواند در فشارهای برزخی موثر باشد ولی در کلمات اهلیت علیهم السلام بعضی از آلودگی‌های خاص به عنوان عامل تشدید فشار قبر معرفی شده است مانند: تند خوئی نسبت به خانواده خود، سخن چینی، غیبت، بی‌مبالاتی نسبت به طهارت و... «2».

اما اعمالی که باعث کم شدن یا برطرف شدن این فشارها می‌شود عبارتند از:

بجا آوردن رکوعی تام و کامل در نماز، مداومت بر خواندن سوره «زخرف»، قرائت سوره «نساء» در هر جمعه، به جا آوردن نماز شب، خواندن سوره «تکواثر» هنگام خواب، گذاشتن دو چوب‌تر با میّت، روزه گرفتن چهار روز از ماه رجب و دوازده روز از ماه شعبان، تلاوت سوره «ن والقلم» در نماز واجب و مستحب. موارد دیگری را نیز با تتبع در احادیث ائمه علیهم السلام می‌توان به موارد فوق اضافه کرد «3».

---

(1) بحار الانوار: 261 / 6.

(2) بحار الانوار: 222 / 6 و 245.

(3) منازل الآخرة: 26 - 30؛ لغالی الأخبار: 25 / 5.

پرسشها و پاسخها، ص: 460

این نکته را هم نباید فراموش کرد که این که چه رابطه‌ای بین بعضی اعمال با شدت یا ضعف فشار قبر وجود دارد مسأله‌ای است که از حیطه علم و ادراک ما بالاتر است و چون ما با محسوسات و مادیات سروکار داریم نمی‌توانیم به طور حقیقی عالم مثال و برزخ را بشناسیم، بنابراین از طریق معصومین علیهم السلام که خداوند به آنها علم به این مسائل را عنایت کرده است به امور ماورای این عالم مطلع می‌شویم.

پرسشها و پاسخها، ص: 461

## سؤال 16:

آیا درباره فشار و عذاب قبر در قرآن کریم مطلبی بیان شده است و دیگر این که عذاب قبر چقدر طول می کشد؟ و این عذاب برای کسی که به دار آویخته می شود یا غرق می شود چگونه می باشد؟

یکی از حوادث مهم عالم برزخ فشار قبر و عذاب قبر می باشد، با دقت در روایات و آیات مربوط به عالم برزخ و عذاب قبر روشن می شود که مراد از قبر آن گودال کوچکی نیست که انسان را در آن دفن می کنند بلکه مقصود جهانی است که انسان پس از مرگ و پیش از بر پا شدن قیامت در آن زندگی می کند و چون قرار گرفتن در قبر ملازم یا سرآغازی برای ورود به عالم برزخ می باشد واژه قبر در مورد آن به کار رفته است.

در روایتی از امام سجاد علیه السلام نیز کلمه برزخ همان قبر معنا شده است «1».

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود:

«گروهی از ما پیوسته درباره عذاب قبر در شك بودند تا این که سوره «أَهْلَكُمُ التَّكَاثُرُ» نازل شد تا آن جا که فرمود: كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ که منظور از آن عذاب قبر است سپس می فرماید: ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ که منظور عذاب قیامت است» «2».

بنابراین عذاب قبر در قرآن هم آمده اما این که چقدر طول می کشد

(1) بحار الانوار: 6/ 159، حدیث 19.

(2) مجمع البیان: 10/ 534، تفسیر سوره تکاثر.

## پرسشها و پاسخها، ص: 462

کسی اطلاعی ندارد و بستگی به افراد و اعمال آنها دارد چون عذاب قبر به منزله کفاره گناهان و جبران کوتاهی ها است؛ از این رو کسانی که گناه بیشتری در نامه عمل دارند عذاب آنها بیشتر خواهد بود.



از روایات استفاده می‌شود که روح بعد از جدا شدن از این بدن به بدن‌های لطیفی شبیه به بدن دنیوی که در اصطلاح به آن «بدن مثالی» می‌گویند تعلق می‌گیرد و سؤال و فشار قبر نیز مربوط به روح و آن بدن مثالی است.

با توجه به آنچه اشاره کردیم این روح است که فشار را تحمل می‌کند.

بنابراین انسان غرق شده یا سوخته یا به دار آویخته اگرچه در قبر به معنای مشهور آن نباشند اما روح آنها وارد عالم برزخ شده و در فشار و زحمت بسیار سختی نسبت به کردار خود قرار می‌گیرد.

در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که از حضرت سؤال کردند:

اگر کسی چندین روز به دار آویخته شده باشد فشار قبر درباره او چگونه است؟ امام فرمودند:

«خدای زمین خدای هوا نیز هست؛ به هوایی که بر او احاطه دارد دستور داده می‌شود که از هر طرف بر او فشار وارد کند» «1».

(1) الکافی 3/ 241، باب المسأله فی القبر، حدیث 17؛ بحار الأنوار: 6/ 266، باب 8، حدیث 112.

پرسشها و پاسخها، ص: 463

### سؤال 17:

آیا انسان در برزخ می‌تواند به خدا و ائمه نزدیک‌تر شود به عبارت دیگر آیا در عالم برزخ تکامل امکان دارد؟

با ورود به برزخ و «نظام برزخی» تحوّل و حرکت ادامه دارد و هر چند نتیجه حرکت آدمی در دنیا است ولی دنباله و تداوم آن به شمار می‌رود و این حرکت در جهت سیر به سوی خدا است تا بر اثر آن معایب و نقایص را از دست بدهد و با کسب کمالات قابلیت‌ها و خصوصیات جدید، لیاقت ورود به عالم حشر را پیدا کند و احکامی متناسب با احکام و

آثار نظام حشری را دارا شود از این حقیقت به عنوان تکامل برزخی یاد می‌شود که حکایت گر تداوم حرکت و تحوّل در «نظام برزخی» است.

از آیات و روایات استفاده می‌شود که روح پس از ورود به عالم برزخ بر اساس نظام برزخی و مسیری که در نظام دنیایی داشته به سیر و حرکت خود ادامه می‌دهد. این حرکت برای اهل ایمان که به بعضی از گناهان آلوده شده‌اند به صورت تحمّل فشارها، سختی‌ها و گرفتاری‌ها در حدّ نظام برزخی خواهد بود تا کم کم این حجاب‌ها و عیوب و نقایص برطرف شود و لیاقت ورود به عالم لقای رب با اسمای رحمت را کسب کنند.

اما افرادی که مسیر و مقصدشان در دنیا جز انکار و عناد نیست به سوی «لقای خداوند با اسمای غضب» در حرکت بوده‌اند کیفیت حرکت و تحوّل آن‌ها در برزخ به صورت فرو رفتن در عمق عذاب‌ها و ضلالت‌ها و انحراف در حدّ نظام برزخی خواهد بود.

#### پرسشها و پاسخها، ص: 464

به بیان دیگر: تکامل برزخی برای مؤمنان به مفهوم نزدیک‌تر شدن به خدا و رها شدن از حجاب‌ها، موانع و رنگ‌ها، عبور از حجب نوری و در نهایت بیرون آمدن از کسوت خود و وجه حق شدن در حدّ و اندازه نظام برزخی است.

اما برای معاندان و انسان‌هایی که از صراط مستقیم منحرف بوده و در طریق انکار و یا عناد قرار داشته‌اند به مفهوم نزدیک‌تر شدن به سوی عمق آتش، عذاب و طرد و لعن خداوند در حدّ نظام برزخی است.

گفتنی است حرکت و نزدیک شدن به آخر راه انتخاب شده، برای مومنان و منحرفان در عالم برزخ توأم با منعم بودن یا معذب بودن است؛ یعنی بهشت برزخی و نعمت‌های بهشتی در برزخ، در عین این که نتیجه برزخی راه و ایمان و صلاح در زندگی دنیوی است و انسان با آنها متنعم است نحوه خاصی دارد که پیش برنده است، حرکت دهنده و نزدیک کننده به حضرت حق و اشتیاق آور برای قرب بیشتر و لقای بهتر حق است.

جهنم برزخی و عذاب‌های آن در برزخ نیز در عین این که نتیجه برزخی راه ضلالت در زندگی دنیایی بوده و انسان با آن‌ها معذب است نحوه خاصی دارد که به سوی عمق عذاب و اصل و ریشه آن سوق می‌دهد، در نتیجه عذاب هم شدیدتر شده و سیر به سوی سخط و غضب حق ادامه پیدا می‌کند.

ابو بصیر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام از ارواح مؤمنان سؤال نمودم امام علیه السلام فرمودند:

## پرسشها و پاسخها، ص: 465

در منازل و حجراتی از بهشت هستند و از طعام بهشتی می‌خورند و از شراب بهشت می‌آشامند و می‌گویند: پروردگارا! قیامت را برای ما به زودی پیش بیاور و آن چه به ما وعده فرموده‌ای عنایت فرما و آخر ما را به اوّل ما ملحق کن «1».

تعبیر «يَا كَلُونَ مِنْ طَعَامِهَا وَيَشْرَبُونَ مِنْ شَرَابِهَا» در عین این که از تنعم ارواح مؤمنان با طعام و شراب بهشت خبر می‌دهد گویای حرکت و تقرّب مداوم نیز هست چرا که شراب و طعام بهشت طعام و شراب قرب است و هر کس از آنها بهره‌مند گردد مقرب و مقرب‌تر خواهد بود و این که می‌گویند: خدایا! قیامت را برای ما به زودی پیش بیاور نشان دهنده این است که ارواح در عین تنعم با نعمت‌های بهشت در يك حالت اشتیاق و پیش روی می‌باشند و نه در حال سکون و غفلت و قانع بودن به آن چه در آیند.

در روایت دیگری «2» که مضمون آن نقطه مقابل مضمون روایت قبلی است استفاده می‌شود که ارواح کفار و معاندان به سوی عمق آتش و اصل آن در حرکت بوده و انتهای راه برای خود آنان روشن گشته و می‌بینند که به طرف آتش کوبنده‌تر و عذاب دردناک‌تر و اصل جحیم پیش می‌روند و راه برگشت هم ندارند و می‌فهمند که با مرگ دیگری و تحوّل جدیدی که همان قیام ساعت است به اصل آتش بیش از پیش نزدیک‌تر خواهند شد از این جهت با تضرّع دعا می‌کنند و می‌خواهند که

---

(1) الکافی: 3 / 135 باب آخر فی ارواح المؤمنین، حدیث 4.

(2) الکافی: 3 / 135، باب فی ارواح الکفار، حدیث 2.

## پرسشها و پاسخها، ص: 466

خدای متعال قیامت را پیش نیارد و اصل جحیم را که به آنها وعده داده است منجز نکند.

نتیجه: در برزخ هم نتیجه اعمال هست و هم حرکت و تکامل. این تکامل برای فرد مؤمن پاك شدن از آلودگی‌ها و خلاصی از رنگ‌ها و تعلّقات است و برای شخص کافر و معاند فرو رفتن بیشتر در ضلالت، عناد و طرد و دوری از خداوند در حدّ نظام برزخی.

## پرسشها و پاسخها، ص: 467

## سؤال 18:

اعمالی که به نیابت از اموات انجام می‌دهیم آیا برای آنها مؤثر است؟

اعمال و کارهای خیر هر انسانی دارای آثار معنوی و روحانی می‌باشد که به اصطلاح دینی به آن «ثواب» گفته می‌شود.

ثواب خاصیت از بین بردن گناهان و بالا بردن درجه و مقام انسان را دارد و از طرفی خداوند تبارک و تعالی فرشتگان زیادی دارد که هر گروهی از آنها وظیفه معینی را انجام می‌دهند عده‌ای از آنان وظیفه دارند که هر ثوابی که به روح میّت اهدا شد را تحویل بگیرند و در عالم برزخ به روح او برسانند. بنابراین اگر بازماندگان برای میّت کار خیری انجام دادند آن میّت از آن کار خیر بهره‌مند می‌گردد. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«همان گونه که زنده‌ها با هدایا شاد می‌شوند اهل قبر و برزخیان نیز با ترحم و استغفاری که درباره آنان می‌شود شاد می‌گردند» «1».

در جای دیگر می‌فرمایند:

«تا وقتی که رطوبت آب روی خاک قبر هست عذاب قبر از میّت دور می‌شود» «2».

---

(1) من لا یحضره الفقیه: 1/ 117، حدیث 53، محجة البیضا: 8/ 292.

(2) الکافی: 3/ 199، باب تربیع القبر و رشه بالماء، حدیث 6.

پرسشها و پاسخها، ص: 469

## سؤال 19:

مراد از جسم مثالی چیست؟

از روایات معتبر، این مطلب به دست می‌آید که روح انسان پس از مفارقت از «بدن مادی» به جسم لطیفی تعلق می‌گیرد که از هر جهت تماثل با این بدن دنیوی دارد و تنها امتیاز آن نداشتن غلظت جرمانی است.

یعنی از نظر صورت مانند این بدن است آن چنان که هر کس آن را ببیند می‌گوید این همان شخص دنیایی است و در عین حال فاقد ماده و جرمیت می‌باشد که در دنیا واجد آن بوده است. تقریباً مانند صورتی که از انسان، در آئینه و اجسام صیقلی مشاهده می‌گردد. روح تا زمانی که در عالم برزخ است با همین جسم لطیف و قالبی که مُمائل با کالبد دنیایی او است زندگی می‌کند و تمام تلذذات یا تألّمات برزخی را با همان «جسم مثالی» ادراک می‌نماید. تا عالم «حشر» و قیامت کبری فرا رسد.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«وقتی که خدا روح آدمی را گرفت او را در قالبی مانند قالب دنیایی وی قرار می‌دهد پس (ارواح با آن بدن) می‌خورند و می‌آشامند و هنگامی که کسی بر آنها وارد شود او را با همان صورت و شکلی که در دنیا داشت می‌شناسند» «1».

(1) الکافی: 245 / 3، حدیث 6.

### پرسشها و پاسخها، ص: 470

و این قالب مثالی بنا به گفته بعض بزرگان، در حال حیات دنیوی نیز موجود است و در باطن این بدن بسان «مغز» در باطن «پوست» تحت تصرف مستقیم نقش انسانی قرار گرفته است که «نفس» اولاً و بلاواسطه در آن تصرف نمود، و ثانیاً و مع الواسطه در بدن متصرف می‌باشد و این همان بدنی است که آدمی، خود یا دیگران را در عالم خواب با آن مشاهده می‌نماید «1».

بعضی هم می‌گویند: این قالب بعد از مرگ از زوائد و یا از اجزای اصلیه بدن آفریده شده و مورد تعلق روح قرار می‌گیرد «2».

(1) علم الیقین: 194؛ معاد، دستغیب: 56.

(2) کفایة الموحدين: 253 / 4.

پرسشها و پاسخها، ص: 471

### سؤال 20:

آیا انسان پس از مرگ می تواند از عالم دنیا با خبر شود؟

عواملی را که انسان طی می کند رو به کمال و ترقی می باشد یعنی در هر عالم احاطه نسبت به عالم قبلی وجود دارد. مثلاً همه ما عالم جنین که همان زندگی 9 ماهه در رحم مادر می باشد را گذرانده ایم الان که در عالم بعدی یعنی دنیا آمده این احاطه و آگاهی کلی را نسبت به مسائل عالم جنین داریم. عالم برزخ نیز عالم تکاملی بالاتری پس از دنیا است که روح انسان در آن احاطه بر امور دنیا دارد و در عالم قیامت باز احاطه بر همه عوالم گذشته وجود دارد. اما نباید فراموش کرد که این احاطه و آگاهی بر کلیات امور عالم دنیا است و اطلاع بر جزئیات عالم دنیا چیزی است که نمی توان به طور قطعی آن را تأیید یا رد کرد.

این احاطه و آگاهی با توجه به میزان ایمان و تقوای انسانها متفاوت خواهد بود. یعنی مؤمنی که در درجه بالای از ایمان قرار دارد مانند معصومین علیهم السلام نحوه آگاهی او با افراد معمولی فرق می کند. در این جا چند روایت را به عنوان نمونه می آوریم:

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَبْرُؤُ أَهْلَهُ فَيَرَى مَا يُحِبُّ وَيُسْتَرُّ عَنْهُ مَا يَكْرَهُ، وَإِنَّ الْكَافِرَ لَيَبْرُؤُ أَهْلَهُ فَيَرَى مَا نَكْرَهُ وَيُسْتَرُّ مَا يُحِبُّ. قَالَ وَمِنْهُمْ مَنْ يَبْرُؤُ كُلَّ جَمْعَةٍ وَمِنْهُمْ مَنْ يَبْرُؤُ عَلَى قَدْرِ عَمَلِهِ».

## پرسشها و پاسخها، ص: 472

«مومن اهل خود را می بیند و آن چه را که موجب محبت او است می بیند لیکن چیزهایی را که موجب کراهت او می گردد از نظر او پوشیده می شود، کافر نیز اهل خود را می بیند و آن چه را موجب ناراحتی و کراهت او است مشاهده می کند و لیکن چیزهایی که موجب محبت او است و دوست دارد از نظر او پوشیده می گردد. حضرت فرمودند: بعضی از مؤمنان در هر هفته يك بار در روز جمعه به زیارت و ملاقات اهل خود می رسند و بعضی بر حسب مقدار عمل خود می توانند آنان را ملاقات و زیارت کنند» «1».

از حاج سیّد ابوالحسن مرتضوی اصفهانی نقل شده که تصحیح کتاب منتهی الآمال مرحوم شیخ عباس قمی رحمه الله چاپ علمیه اسلامیة به من واگذار شده بود به عبارتی رسیدم که به نظرم غلط آمد پیش خود گفتم:

چرا آن مرحوم چنین کرده است؟ به هر صورت آن را طبق نظر خودم اصلاح نمودم. صبح اول وقت دیدم آقازاده ایشان حاج میرزا علی آقا به منزل ما آمد و گفت: دیشب مرحوم والد را در خواب دیدم و به من فرمودند: صبح اول وقت برو نزد حاج سیّد ابوالحسن و بگو: من معذرت می خواهم مطلب همان طوری است که اصلاح کرده اید. من از احاطه آن مرحوم نسبت به امور عالم دنیا در شگفت شدم «2».

---

(1) الکافی: 3/ 230، باب أَنَّ الْمَيِّتَ يَرُورُ أَهْلَهُ، حدیث 1.

(2) روزه‌هایی از عالم غیب: 2- 231.

## پرسشها و پاسخها، ص: 473

## سؤال 21:

در مورد شب اول قبر و اتفاقاتی که رخ می دهد بفرمائید؟

چنانچه بارها ملاحظه نمودید زندگی برزخی با مردن شروع می‌شود و قبر همان برزخ انسان است و در عالم برزخ یا شب اول قبر حوادث متعددی اتفاق می‌افتد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

## 1- سؤال قبر:

وقتی انسان وارد عالم قبر و برزخ می‌شود دو فرشته به سراغ او می‌آیند و از اصول عقاید یعنی از توحید، نبوت، امامت او و این که از چه پیشوایانی پیروی می‌کرده و از چگونگی مصرف کردن عمر در راهها و کارهای مختلف و طریق کسب اموال و مصرف آنها می‌پرسند.

افراد با ایمان در کمال اطمینان پاسخ می‌دهند. از طرف خدا ندا می‌رسد که بنده من راست گفته در قبرش فرش بهشتی بگسترانید، دری از بهشت به قبرش بگشایید و از جامه‌های بهشتی در برش نمایید تا قیام قیامت شود و نزد ما بیاید و آن چه نزد ما مهیا گردیده، به مراتب برای او بخت است.

همین سؤالات از کفار و افراد بی‌ایمان می‌شود و پاسخ ناصحیح می‌گویند، خطاب می‌رسد بنده من به دروغ و خلاف واقع سخن گفت در قبرش فرشی از آتش بگسترانید، لباسی از جامه‌های آتشین در برش نمایید و دری از آتش به رویش بگشایید تا قیامت بر پا گردد و نزد ما

## پرسشها و پاسخها، ص: 474

بیاید و آن چه برای او نزد ما است از اینها بدتر است «1».

از روایات بسیاری بر می‌آید که سؤال قبر برای همه مردم نیست بلکه به دو گروه اختصاص دارد گروه اول کسانی هستند که از ایمان خالص برخوردارند و گروه دوم آنانند که دارای کفر خالصند «2».

اما بعضی از بزرگان عقیده دارند که قول حق، مفاد روایاتی است که همه انسانها را مشمول سؤال و جواب می‌داند گرچه شدت و ضعف دارد، برخی کمتر و بعضی بیشتر مورد سؤال قرار می‌گیرند «3».

## 2- فشار و عذاب قبر:

در مورد فشار و عذاب قبر به طور مستقل مطالبی را اشاره کردیم. آن چه در این جا بیان می‌کنیم این است که مقصود از فشار قبر این نیست که دیواره‌های قبری که در گورستان حفر شده به هم نزدیک می‌شوند و جسد میت را در مضیقه قرار



می دهند بلکه مقصود فشار نامرئی و غیر محسوسی است که در قبر برزخی، بر روح و جسد برزخی متوقی وارد می آید و او را به شدت ناراحت و معذب می سازد.

3- تجسم اعمال:

از آیات قرآن «4» و روایات «5» برمی آید که اعمال خوب درست کاران

(1) بحار الانوار: 6/ 264، حدیث 107؛ الکافی: 3/ 239، باب 159، حدیث 12.

(2) همان: 6/ 235، حدیث 52.

(3) تفسیر موضوع قرآن کریم (معاد در قرآن): 4/ 214.

(4) آل عمران (3): 30.

(5) بحار الانوار: 6/ 230، حدیث 35.

#### پرسشها و پاسخها، ص: 475

و کارهای بد بدکاران به گونه ای که بر ما مجهول است در عالم برزخ و قیامت مجسم می گردند و همه انسانها اعمال روا و ناروایی را که در دنیا انجام داده اند خواه کوچک باشد و خواه بزرگ در مقابل خویش حاضر می یابند و از نزدیک مشاهده می کنند و این خود یکی از پیچیده ترین و مشکل ترین امور در عالم بعد از مرگ است.

اعمال انسان از لحظات بعد از مرگ یعنی در مراحل ابتدایی عالم برزخ تمثیل می یابد و صاحب عمل با چشم برزخی آن را می بیند و تا قیام قیامت با او خواهد بود. پاکان از مشاهده کارهای خویش مسرور و شادمانند و ناپاکان متألم و ناراحت.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند:

«... فاذا اخرجوا من قُبورهم خَرَجَ مَعَهُ كُلُّ انسانٍ عَمَلُهُ الَّذِي كَانَ عَمَلُهُ فِي دارِ الدنْيا لِانَّ عَمَلَ كُلِّ انسانٍ كَصَحْبِهِ فِي قَبْرِهِ»  
«1».

«موقعی که مردم از قبرها بیرون کشیده می‌شوند با هر انسان اعمالی که در دنیا انجام داده است از قبر خارج می‌گردد چرا که عمل هر فرد در قبرش با او همنشین و مصاحب بوده است».

4- حضور معصومین علیهم السلام:

وقتی مؤمن بمیرد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و حضرت علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام همراه با ملائکه مقرب می‌آیند اگر مؤمن توانست جواب نکیر و منکر را بدهد آن‌ها به نفع او شهادت می‌دهند و اگر نتوانست و زیانش بند آمد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به امر خدا شهادت می‌دهد که این مؤمن زیانش از ترس بند آمده و آلا به آن چه شما می‌پرسید معتقد

---

(1) بحار الانوار: 230 / 6، حدیث 35.

پرسشها و پاسخها، ص: 476

است و حضرت علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نیز فرمایش حضرت رسول صلی الله علیه و آله را تأیید می‌کنند «1».

در پایان ذکر این نکته را لازم می‌دانیم که بسیاری از حوادث عالم بعد از مرگ که در روایات و آیات آمده از دیدگاه مادی و محاسبه ظاهری برای ما قابل حل نیست. اگر افراد حدّ خویش را بشناسند و فهم نارسای خویش را معیار درک تمام حقایق قرار ندهند و چیزی را که نمی‌دانند انکار نکنند گرفتار کفر و الحاد نمی‌شوند و خود را دچار عذاب الهی نمی‌سازند.

«عن ابی عبدالله علیه السلام قال: لَوْ أَنَّ الْعِبَادَ إِذَا جَهِلُوا وَقَفُوا وَمَ يَجْحَدُوا لَمْ يَكْفُرُوا» «2».

«امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر بندگان خدا در مقابل آن چه نمی‌دانند توقف کنند و انکارش ننمایند، به کفر و بی‌دینی مبتلا نمی‌شوند».

---

(1) بحار الانوار: 229 / 6، باب 7، حدیث 32.

(2) الكافي: 120 / 2، باب الكفر، حديث 31؛ وسائل الشيعة: 32 / 1، حديث 47.

پرسشها و پاسخها، ص: 477

## سؤال 22:

نوزادی که زمان تولد می میرد آیا در عالم برزخ رشد می کند یا ثابت می ماند؟

از سخنان اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود که از این فرزندان نگهداری می شود و تحت مراقبت هستند تا بزرگ شوند و بعد در بهشت به والدینشان ملحق می شوند.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند:

«خداوند متعال ابراهیم و ساره علیهما السلام را به کفالت اطفال مؤمنان مأمور کرده تا ایشان را در قصری از دُر نگهداری کنند و از درختی که در بهشت است و لوله‌هایی مانند سرپستان گاو دارد غذا دهند و چون روز قیامت شود لباس نو در تن ایشان کنند و به بوی خوش معطر ساخته، به عنوان هدیه نزد پدرانشان بفرستند، پس این اطفال با پدرانشان در بهشت پادشاهانند» «1».

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که:

«اطفال شیعیان ما نیز از مؤمنان هستند فاطمه علیها السلام آنان را تربیت می کند و روز قیامت آن اطفال را به سوی پدرانشان هدایت می کند» «2».

اما کودکان و نوزادانی که پدر و مادرشان کافر بوده‌اند تکلیفشان با خدا

(1) نورالثقلین: 140 / 5.

(2) تفسیر قمی: 332 / 2.

## پرسشها و پاسخها، ص: 478

است.

در بعضی روایات آمده که فرزندان کفار به بهشت می‌روند ولی دارای درجه و مقام کمتری هستند. در برخی روایات هم آمده که برای آنها و برخی افراد دیگر که در دنیا تکلیف نداشته‌اند مانند دیوانگان و...

صحنه‌ای شبیه صحنه دنیا ایجاد می‌شود و امتحان می‌شوند به هر حال حقیقت حال آنها برای ما روشن نیست اما مسلم این است که:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» «1».

یقیناً خدا به اندازه وزن ذره‌ای به احدی ستم نمی‌کند.

فضل و رحمت خداوند هم فراوان است:

«رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» «2».

رحمت همه چیز را فرا گرفته است.

(1) نساء (4): 40.

(2) اعراف (7): 156.

## پرسشها و پاسخها، ص: 479

فصل چهارم: قیامت

پرسشها و پاسخها، ص: 480

## سؤال 23:

بھشت و جهنم در کجا قرار دارند؟

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

«وَلَقَدْ رَأَوْا نَزْلَةَ أُخْرَىٰ \* عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ \* عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ» «1».

و بی تردید يك بار دیگر هم او را دیده است، نزد سدره المنتهی، در آنجا که جنة المأوی است.

بنابراین هر جا جایگاه سدره المنتهی باشد، کنار آن، جایگاه بھشت موعود است و چون جایگاه «سدره المنتهی» «2» و حقیقت آن برای ما روشن نیست؛ در نتیجه جایگاه بھشت نیز در محاق ابهام خواهد ماند و نمی توان درباره آن اظهار نظر قطعی کرد.

«تفتازانی» در این باره می گوید:

«در مورد جایگاه بھشت و دوزخ دلیل روشنی وجود ندارد و اکثریت معتقدند که جایگاه بھشت بالای آسمانهای هفتگانه است و به آیه «عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ \* عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ» و به سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «سقف بھشت عرش خدا است» «3» استناد نموده اند و جایگاه دوزخ را زیر

(1) نجم (53): 15 - 13.

(2) درختی در آسمان هفتم در کناری است؛ که منتهای اعمال مردم و رسیدن علم خلق و رسیدن جبرئیل علیه السلام است (لغت نامه دهخدا).

(3) بحار الأنوار: 206 / 8، باب 23، در ضمن حدیث 204.

پرسشها و پاسخها، ص: 481

طبقات زمین دانسته‌اند ولی حق در این مسأله این است که بدون اظهار نظر قطعی، علم آن را به خدای دانا واگذار کنیم».

علامه مجلسی می‌فرماید:

«این که بهشت و دوزخ آفریده شده‌اند مورد قبول جمهور مسلمانان است و تنها اندکی از معتزله معتقدند که آنها در روز قیامت آفریده می‌شوند و آیات و روایات بسیار در این باره عقیده آنان را مردود می‌سازد و اما این که جایگاه آنها کجا است از روایات چنین استفاده می‌شود که بهشت بالای آسمان‌های هفتگانه و دوزخ در طبقه هفتم زمین است. این دیدگاه مورد قبول اکثر مسلمانان است» «1».

سؤال از جایگاه بهشت و دوزخ در صورتی صحیح است که آنها جزئی از این جهان باشند؛ به گونه‌ای که بتوان میان آن دو و این جهان نسبتی برقرار کرد در این صورت جا دارد سؤال کنیم بهشت و دوزخ در کجای این جهان جای گرفته‌اند؟ اما اگر بهشت و دوزخ را جهان مستقل از آسمان و زمین بدانیم؛ پرسش از جایگاه آنها غیر صحیح است و هر يك برای خود احکام و قوانین و شرایط مخصوص خود دارند.

---

(1) بحار الانوار: 205 / 8، باب 23.

پرسشها و پاسخها، ص: 482

سؤال 24:

آیا جز کفار لجوج و معاند بقیه انسان‌ها در نهایت به بهشت خواهند رفت؟

در این زمینه دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد یکی از آنها دیدگاه محدثان است.

احادیثی که گویای دیدگاه محدثان است به 4 دسته تقسیم می‌شوند:

1- احادیثی که بیان گر عدم خلود اهل ایمان در آتش است:

ابن ابی عمیر از حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام نقل می‌کند:

«خدا در آتش جز اهل کفر و انکار را جاودان نمی‌سازد یعنی کافران و مشرکان جاودانه معذبند و آن کسی که از گناهان بزرگ دوری جوید از گناهان کوچک مورد سؤال قرار نمی‌گیرد... ابن ابی عمیر گوید: از آن حضرت پرسیدم: شفاعت شامل چه گروهی از گناه کاران می‌شود؟

فرمود: پدرم از پدرانش نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شفاعت من در حق مرتکبان گناهان بزرگ از امتم خواهد بود. اما نیکو کاران مشکلی نخواهند داشت» «1».

2- روایاتی که دلالت بر نجات دوستان خاندان ولایت دارد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

(1) التوحید، شیخ صدوق: 402، باب 63، حدیث 6؛ بحار الانوار: 351 / 8، باب 27، حدیث 1.

پرسشها و پاسخها، ص: 483

«أما والله لا يدخل النار منكم إثنان لا والله ولا واحد» «1».

«به خدا سوگند هرگز دو نفر بلکه حتی يك نفر از شما شیعیان داخل آتش نخواهد شد».

3- دسته‌ای از روایات عذاب جاودان را در حق گروه یا گروه‌هایی ثابت می‌کند:

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«اعداء علي عليه السلام هم المخلدون في النار أبد الأبدین ودهر الداهرين» «2».

«دشمنان علی علیه السلام (ناصریان) همان کسانی هستند که در آتش ابدی جاودان خواهند بود و همواره خواهند سوخت».

4- روایاتی که دلالت بر نجات عده‌ای از دوزخ دارد.

محمد بن مسلم می‌گوید: درباره سرنوشت پایانی دوزخیان از امام صادق علیه السلام پرسیدم، فرمود: پدرم امام باقر علیه السلام می‌فرمود:

«يَخْرُجُونَ مِنْهَا فَيَنْتَهِي بِهِمْ إِلَى عَيْنٍ عِنْدَ بَابِ الْجَنَّةِ تُسَمَّى عَيْنَ الْحَيَوَانِ فَيَنْصَحُ عَلَيْهِمْ مِنْ مَاءِهَا فَيَنْتَبِهُونَ كَمَا تَنْبُتُ الزَّرْعُ تَنْبُتُ لِحُومِهِمْ وَجُلُودُهُمْ وَشُعُورُهُمْ» «3».

«از دوزخ خارج می‌شوند و آنان را نزد چشمه‌ای به نام «حیوان» که نزدیک در بهشت قرار دارد خواهند برد و از آب به ایشان ریخته می‌شود

(1) بحار الانوار: 8 / 354، باب 27، حدیث 4.

(2) همان: 362، باب 27، حدیث 37.

(3) بحار الانوار: 8 / 360، باب 27، حدیث 29.

### پرسشها و پاسخها، ص: 484

در این وقت چون رویش گیاه، گوشت، پوست و موهایشان می‌روید و وارد بهشت می‌شوند».

محدثان مسلمان بین دسته‌های مختلف روایات یاد شده جمع کرده و هر کدام به نظر خود تفسیری هماهنگ از آنها ارائه داده‌اند البته برخی از آن آراء، مشترك بين افراد یا گروه‌های فراوان است.

علامه مجلسی رحمه الله در مقام جمع میان روایات یاد شده بر این باورند که:

1- کافران و منکران ضروریات دین اسلام در آتش جاودان خواهند بود جز مستضعفانی که نقصان عقل دارند، یا حجّت بر آنان تمام نشده است، در این صورت امید نجات آنان هست.



2- گروه‌های غیر شیعه و کسانی که منکر ضروریات اسلام نیستند اگر در تعصّب شدید و دشمنی با اهل بیت علیه السلام سخت کوشیده و حجّت بر آنان تمام شده باشد نیز در آتش جاودان خواهند بود. اما اگر حجّت بر ایشان تمام نشده یا کم عقل بوده‌اند باز امید نجاتشان می‌رود.

3- صاحبان گناهان بزرگ از شیعیان داخل آتش خواهند شد و مدّتی عذاب خواهند چشید ولی سرانجام شفاعت نصیبشان خواهد شد.

برخلاف شیعیان راستین که حتّی يك نفر آنان هم در دوزخ دیده نمی‌شوند «1».

---

(1) بحار الانوار: 363 / 8، ذیل حدیث 41.

پرسشها و پاسخها، ص: 485

### سؤال 25:

منظور از گردنه‌ها و راه‌های پر خطر و دشوار قیامت چیست؟

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در یکی از سخنان خود می‌فرماید:

«آماده حرکت شوید، خدا شما را بیامرزد که بانگ کوچ را سر دادند، وابستگی به زندگی دنیا را کم کنید و با زاد و توشه نیکو به سوی آخرت بازگردید که پیشاپیش شما گردنه‌ای سخت و دشوار و منزل گاه‌هایی ترسناک وجود دارد که باید در آن جاها فرود آید و توقّف کنید آگاه باشید که فاصله نگاه‌های مرگ بر شما کوتاه است...» «1».

از روایات و آیات استفاده می‌شود که انسان در سفری که به سوی فردای قیامت در پیش دارد منازل متعدّدی را باید عبور کند و در هر منزلی عقبه‌ها و موافقی سخت در پیش رو دارد.

منزل اول: منزل مرگ است که عقبات و جاهای دشوار دارد که از جمله این عقبه‌ها و گردنه‌های دشوار سكرات موت است که درباره آن در جای خود بحث کردیم.

یکی دیگر از عقبه‌های آن عدیله هنگام مرگ است به این معنی که شیطان در آن لحظات حساس نزد محتضر حاضر می‌شود و او را وسوسه می‌کند تا ایمان او را بگیرد.

### (1) نهج البلاغة: خطبه 195.

#### پرسشها و پاسخها، ص: 486

مراد از عدیله عدول کردن از حق به باطل هنگام مردن است و مداومت بر دعای عدیله «1» برای حفظ ایمان در پایان عمر مؤثر می‌باشد.

منزل دوم: قبر است که عقبه‌هایی دارد از جمله:

وحشت قبر:

در روایت آمده که قبر هر روز می‌گوید: «أنا بَيْتُ الْعُرْبَةِ أَنَا بَيْتُ الْوَحْشَةِ أَنَا بَيْتُ الدَّوْدِ» «2» یعنی منم خانه غربت منم خانه وحشت منم خانه کرم.

فشار قبر که مطالبی پیرامون آن گذشت.

سؤال نکیر و منکر در قبر:

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«شیعه ما نیست هر که سه چیز را انکار کند: معراج، سؤال قبر و شفاعت» «3».

منزل سوم: برزخ است که هر کسی در آن مهمان عمل خویش خواهد بود.

منزل چهارم: قیامت است که مواقف و عقبه‌هایی دارد.

شیخ صدوق رحمه الله در مورد عقباتی که در راه محشر است کلامی دارد که مضمون آن چنین است:

(1) سفينة البحار: 6 / 177 - 178.

(2) بحار الانوار: 6 / 266، باب 8، حدیث 115.

(3) بحار الأنوار: 6 / 223، باب 8، حدیث 23.

پرسشها و پاسخها، ص: 487

به اعتقاد ما هر عقبه‌ای اسم واجب و فرضی است از اوامر و نواهی الهی پس انسان به هر عقبه‌ای برسد که به نام یکی از واجبات یا محرمات است از او در آن مورد سؤال می‌شود اگر کوتاهی کرده باشد او را نگاه می‌دارند و اگر کوتاهی نکرده باشد و رحمت خدا شامل حال او شود از آن عقبه نجات می‌یابد و نوبت به عقبه دیگر (واجب یا حرام الهی) می‌رسد و این عقبات همه بر روی صراط قرار دارد، از جمله این عقبات عقبه ولایت، صله رحم، امانت و نماز است و به طور کلی به اسم هر واجب یا حرام الهی عقبه‌ای در فردای قیامت وجود دارند که بنده را در آن عقبه‌ها نگاه می‌دارند و در مورد آن فریضه از او سؤال می‌کنند «1».

(1) بحار الانوار: 7 / 128، باب 6، حدیث 11؛ حقّ الیقین: 465، فصل 13.

پرسشها و پاسخها، ص: 488

سؤال 26:

آیا پل صراط وجود دارد؟ و مقصود از آن چه می‌باشد؟

«صراط» در لغت به معنی راه است و صراطی که در آیات قرآن با اشاره «1» و در روایات به روشنی آمده در حقیقت ظهور باطن صراطی است که انسان‌ها در زندگی دنیا داشته و در آن قرار گرفته بودند چرا که افراد در زندگی دنیا یا صراط و راهی به سوی خدا دارند یا راهی به سوی غیر خدا.

کسانی که در دنیا بر صراط مستقیم بودند یعنی از جاده مستقیم حقیقت، دین‌داری و ولایت منحرف نشده‌اند در آخرت هم از صراطی که روی جهنم است صحیح و سالم عبور خواهند کرد. آن‌ها در این دنیا از روی پل‌ی که بر روی نفس اماره است گذشتند و به مقام انسانیت نائل آمدند در آن جا هم از روی پل‌ی که روی جهنم است می‌گذرند و به اعلی‌علیین می‌رسند. ولی آن‌ها که در آتش سوزاننده نفس اماره غوطه‌ور شده‌اند یقیناً از پل صراط قیامت هم نتوانند گذشت و به دوزخ سقوط خواهند کرد همان طور که در دنیا در آتش شهوت، غضب و... گرفتار بودند.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

(1) «مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ \* وَفُؤُهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ \* مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ \* بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ»  
صافات (37): 23-26؛ «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ» فجر (89): 14.

#### پرسشها و پاسخها، ص: 489

«مردم بر صراط و طبقه‌های مختلفی عبور می‌کند و صراط از مو نازک‌تر و از شمشیر برنده‌تر است پس گروهی از صراط عبور می‌کنند مانند برق (با سرعت) و کسانی از آن عبور می‌کنند مثل فرار اسب و دسته‌ای از صراط با دست و شکم عبور می‌کنند (با زحمت و کندی) برخی با پا و گروهی با افت و خیز و گیر و دار عبور می‌کنند؛ گاهی بخشی از آتش او را می‌گیرد و گاهی ترکش می‌کند» «1».

از روایت استفاده می‌شود که در عبور از صراط انسان‌ها متفاوتند و این نشان دهنده آن است که هر کسی بسته به نوع حرکتش در دنیا و چگونگی عقیده، عمل و اخلاق عبورهای مختلف از صراط خواهد داشت.

اگر کسی در دنیا از کنار گناه به سرعت عبور کرد و آلوده نشد در فردای قیامت هم از این راهی که به بهشت منتهی می‌شود به سرعت عبور خواهد کرد هر چه در دنیا در مسیر بندگی و عمل صالح سیر انسان بهتر باشد عبور در فردای قیامت سریع‌تر و با سوزندگی کمتر خواهد بود و هر چه سیر بدتر بوده باشد حرکت از صراط کندتر و با سوزندگی بیشتر همراه خواهد بود.

نازك بودن و تیز بودن صراط می‌تواند اشاره به دقیق بودن دین خدا باشد؛ انسان اگر مراقب نباشد و دچار غفلت شود و از مسیر صحیح منحرف شود ممکن است در يك لحظه آن چه را که در طول سالیان متمادی از طریق بندگی و سلوک در راه دین کسب کرده است همه را از

(1) بحار الانوار: 64 / 8، باب 22، حدیث 1؛ الأملی، شیخ صدوق: 242، مجلس 33، حدیث 5.

پرسشها و پاسخها، ص: 490

دست بدهد و در دو راهی‌های امتحان نتواند مسیر صحیح و راه درست را انتخاب کند البته انسان با کمی انحراف در جهنم نمی‌افتد ولی به قدر انحرافش بهره از صراط مستقیم کمتر دارد.

به همین جهت است که وظیفه داریم در شبانه روز حداقل 10 مرتبه از خداوند درخواست کنیم که:

«أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» «1».

ما را به راه راست راهنمایی کن.

بنابراین باید بیدار بود و از خداوند استمداد کرد تا در مسیر بندگی دچار لغزش نشویم.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«همانا صراط بر روی جهنم کشیده شده و لغزنده است» «2».

در روایات دو مصداق اعلاى صراط مستقیم دین اسلام «3» و امامان معصوم مخصوصاً امیرالمؤمنین علی علیه السلام معرفی شده‌اند.

امام صادق علیه السلام در روایتی درباره معنای صراط می‌فرماید:

«صراط راه شناخت خدای عزوجل است و دو گونه است: صراطی در دنیا است و صراطی در آخرت، صراط دنیا همان امامی است که طاعتش واجب است هر که در دنیا او را بشناسد و از راهنمایی‌هایش پیروی کند از صراط آخرت که پلی است بر روی دوزخ بگذرد و هر که او

---

(1) حمد (1): 6.

(2) میزان الحکمه: 3062 / 7، حدیث 10468؛ کنز العمال: 386 / 14، حدیث 39034.

(3) الدرّ المنثور: 14 / 1 - 15؛ بحار الأنوار: 363 / 35، باب 16.

پرسشها و پاسخها، ص: 491

را در دنیا نشناخت قدمش در قیامت بر صراط بلغزد و در آتش جهنم سقوط کند» «1».

---

(1) بحار الانوار: 11 / 24، باب 24، حدیث 3؛ معانی الأخبار: 32، حدیث 1؛ المیزان: 41 / 1.

پرسشها و پاسخها، ص: 492

### سؤال 27:

مراد از عذاب‌های مادی و معنوی یا جسمانی و روحانی در جهنم چیست؟

از آن جا که معاد هم جنبه جسمانی دارد و هم جنبه روحانی و اعمال انسان هم در این جهان هم اعمال قلبی و روحی است و هم اعمال مادی و جسمی، از این جهت هر کدام مجازات و پاداش مناسب خود می‌طلبند بنابراین پاداشها و مجازات‌های اخروی به دو نوع است؛ جسمی و روحی.

مجازات‌های جسمانی دوزخیان:

1- شدت فوق العاده عذاب‌های دوزخیان.

عذاب الهی در آن روز به قدری هولناک است که مجرم حاضر می شود تمام سرمایه های خود و همه عزیزانش بلکه تمام مردم جهان را برای نجات خودش فدا کند اما چه سود که هیچ یک از اینها از او پذیرفته نمی شود و او گرفتار اعمال خویش و عواقب دردناک آن است «1».

(1) «يُبَصَّرُونَهُمْ يَوَدُّ الْمُحْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمئذٍ بِنَبِيٍّ \* وَصَاحِبِيهِ وَأَخِيهِ \* وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ \* وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا \* ثُمَّ يُنْجِيهِ» معارج (70): 11-14؛ «فجر (89): 25-26؛ «فَيَوْمئذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا \* وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدًا» غاشبه (88): 24؛ «انظِلُّوا إِلَى ظِلٍّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ \* لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ \* إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرِّرٍ كَالْقَصْرِ \* كَأَنَّهُ جِمَالَةٌ صُفْرٌ» مرسلات (77): 30-33؛ «وَيَتَحَنَّنُهَا الْأَشْفَى \* الَّذِي يَصْنَلِي النَّارَ الْكُبْرَى \* ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى» اعلی (87): 11-13؛ بحار الانوار: 288/8، باب 24.

پرسشها و پاسخها، ص: 493

2- غذاها و نوشیدنی های مرگ بار دوزخیان «1».

از آیات قرآن در این زمینه استفاده می شود که یکی از بدترین مجازات های دوزخیان غذاها و نوشیدنی ها است یعنی درست همان

(1) «رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ \* رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ \* لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ \* رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ \* بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ \* فَاذْقَبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ \* يَعْنَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ \* رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ \* أَتَى هُمُ الدُّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ \* ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ بَجْنُونَ \* إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنْ كُنْتُمْ عَائِدُونَ \* يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنتَقِمُونَ \* وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ \* أَنْ أَدَّوْا إِلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ إِيَّايَ لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ \* وَأَنْ لَا تَعْلَمُوا عَلَى اللَّهِ إِيَّايَ آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ \* وَإِني عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُون \* وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاَعْتَرِلُون \* فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ هُوَ لَاءَ قَوْمٍ مُجْرِمُونَ \* فَأَسْرَبَ بَعَادِي لَيْلًا إِنْكُمْ مُتَّبِعُونَ \* وَأَنْزَلْنَا الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُعْرَفُونَ \* كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ \* وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ \* وَنَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَكَهِنُوا \* كَذَلِكَ وَأَوْزَيْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ \* فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ \* وَلَقَدْ بَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ \* مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَالِيًا مِنَ الْمُسْرِفِينَ \* وَلَقَدْ اخْتَرْنَا لَهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ \* وَأَتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ \* إِنَّ هُوَ لَأَكْبَرُ مِنْ أَنْ هِيَ إِلَّا مُؤْتَتَنَا الْأُولَى وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ \* فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ \* أَهْمُ خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تُبَعِّ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا

مُجْرِمِينَ \* وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ \* مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ \* إِنَّ يَوْمَ الْفُصْلِ مِيقَاتِهِمْ أَجْمَعِينَ \* يَوْمَ لَا يُعْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ \* إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ \* إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ دَحَانَ (44) 6-43؛ «إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ \* وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ \* لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ وَيُفْقِدُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ \* دُخُورًا وَهُمْ عَذَابٌ وَأَصِيبٌ \* إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ \* فَاسْتَفْتِهِمْ أَهَمْ أَشَدُّ خَلْفًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَّازِبٍ \* بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ \* وَإِذَا دُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ \* وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ \* وَقَالُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ \* إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا ءَأِنَّا لَمَبْعُوثُونَ \* أَوْ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ \* قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ \* فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ \* وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ \* هَذَا يَوْمُ الْفُصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكذِّبُونَ \* احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَرْوَاحَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ \* مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْحَنِيمِ \* وَفَقُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُورُونَ \* مَا لَكُمْ لَا تَنصَرُونَ \* بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ» صافات (37) 6-26؛ «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهَا مِنْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَعِثُّوا يُعَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا» كهف (18): 29 و...

#### پرسشها و پاسخها، ص: 494

چیزی که انسان باید از آن لذت ببرد مایه درد و رنج شدید او می شود.

«زُقُوم»، «ضریع» و «غسلین» به عنوان غذا و «حمیم»، «مهمل»، «صدید» و «غساق» به عنوان آشامیدنی های دوزخیان در قرآن مطرح شده است.

#### 3- لباس دوزخیان «1».

لباس که پوششی است در برابر سرما و گرما و مانعی است در برابر انواع آسیب هایی که ممکن است به بدن برسد و وسیله ای است برای زینت و زیبایی، در آن جا اسباب درد و رنج و کیفر و عذاب خواهد بود.

#### 4- بادهای کشنده و سایه های سوزان «2».

#### 5- زندان های انفرادی دوزخ «3».

(1) «وَوَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ \* سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطَرَانٍ وَتَعْشَىٰ وُجُوهُهُمْ النَّارُ» ابراهیم (14): 49-50؛ «هَذَا نِ حَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ \* يُصْهِرُ بِهِ مَا فِي



بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ \* وَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ \* كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ» حج (22):  
19 - 22.

(2) «إِذَا رَجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا \* وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا \* فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا \* وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً \* فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ \* وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ \* وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ \* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ \* فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ \* ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَى \* وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ \* عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ \* مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ \* يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ \* بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ \* لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْفَوْنَ \* وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ \* وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ \* وَخُورٍ عَيْنٍ \* كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ \* جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ \* لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَعْوًا وَلَا تَأْتِيهَا إِلَّا قِيلاً سَلَاماً سَلَاماً \* وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ \* فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ \* وَطَلْحٍ مَنضُودٍ \* وَظِلٍّ مَمْدُودٍ \* وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ \* وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ \* لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ \* وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ \* إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً \* فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا \* غُرُبًا أَتْرَابًا \* لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ \* ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَى \* وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ \* وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ» واقعه (56): 4 - 41.

(3) «وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّبِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا \* لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا» فرقان (25):  
13 - 14.

پرسشها و پاسحها، ص: 495

6- افکنده شدن غل و زنجیر بر گردن دوزخیان «1».

(1) «تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ \* غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطُّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَهُ الْمَصِيرِ \* مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْزُرُكَ تَعَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ \* كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ \* وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ \* الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ \* رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنِ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ \* وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْقَوْزُ الْعَظِيمُ \* إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لِمَ قُمْتُ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ مَفْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ \* قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَخْيَبْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ \*



تَقُومُ السَّاعَةُ أَذْجَلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ \* وَإِذْ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ \* قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ \* وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَازِنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ \* قَالُوا أَوْ لَمْ تَكُنْ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دَعَاؤُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ \* إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ \* يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَهُمْ اللَّعْنَةُ وَهُمْ سُوءُ الدَّارِ \* وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَأَوْزَنَّا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ \* هُدًى وَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ \* فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ \* إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِعَيْرِ سُلطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي ضُدُورِهِمْ إِلَّا كِبِيرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ \* لَخَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ \* وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ

\* إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ \* وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ \* اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لَتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ \* ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ \* كَذَلِكَ يُؤْفَكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَحْحَدُونَ \* اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ \* هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

\* قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِي الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ \* هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَرَابٍ ثُمَّ مِّنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ ثُمَّ لَتَبْلُغُوا شُبُهَانَ وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَقَّى مِنْ قَبْلُ وَلَتَبْلُغُوا أَجَلًا مُّسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ \* هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ \* أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنَّى يُصْرَفُونَ \* الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَمَا أُرْسِلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ \* إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ \* مؤمن (40): 2- 71.

پرسشها و پاسخها، ص: 497

7- نواخته شدن شعله‌های آتش بر چهره‌ها «1».

8- کوبیدن گرزهای آتشین بر سرهای دوزخیان «2».

9- کور محسور شدن برخی از دوزخیان «3».

مجازات‌های روحی و معنوی:

منظور از دردها و کیفرهای روحانی؛ اموری است که روح و جان انسان را در فشار قرار می دهد. هرچند تأثیری در جسم او ظاهراً نداشته باشد و یا آن که تأثیر دو گانه دارد هم جسم را مستقیماً آزار می دهد و هم روح را.

برخی از این مجازات‌ها عبارتند از:

1- عذاب خوار کننده «4».

2- رسوایی دوزخیان «5».

3- غم و اندوه دامنه دار «6».

4- تحقیر و سرزنش فراوان «7».

(1) «وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ» مؤمنون (23): 104.

(2) «وَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ» حج (22): 21.

(3) «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» طه (20): 124.

(4) «وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ» حج (22): 57.

(5) «رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» آل عمران (3): 192.

(6) «كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَدُوفُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ» حج (22): 22.

(7) «وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ\* وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ\* أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ\* الَّذِينَ يَرْتُونَ الْفُرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ\* وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ طِينٍ\* ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ\* ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا\* ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ\* ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ\* ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ\* وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ\* وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى دَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ\* فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَجِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ\* وَسَجْرَةً يُخْرَجُ مِنْ طُورٍ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَصِنَعٍ لِلْأَكْلِيلِ\* وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ

فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ \* وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ \* وَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ \* فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولَى \* إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فُتَرَتَّبُوا بِهِ حَتَّى حِينٍ \* قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَدَدْتُ \* فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطَبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُعْرِضُونَ \* فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ \* وَقُلْ رَبِّ أُنزِلْنِي مُنزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنزِلِينَ \* إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ \* ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ \* فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ \* وَقَالَ الْمَلَأُ مِنَ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِيعَادِهِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ بِمَا تَشْرَبُونَ \* وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ \* أَعِيدْكُمْ أَنْتُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْتُمْ مُخْرَجُونَ \* هِيَاهُ هِيَاهُ لِمَا تُوْعَدُونَ \* إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ \* إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ \* قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَدَدْتُ \* قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ \* فَأَخَذْتُهُمُ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ \* ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ \* مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْجِرُونَ \* ثُمَّ أَرْسَلْنَا نُوحًا نَذِيرًا لِكُلِّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ \* ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ \* إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ \* فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ \* فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ \* وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ \* وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ \* يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ \* وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ \* فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ \* فَذَرَهُمْ فِي عَمْرِهِمْ حَتَّى حِينٍ \* أَبْجَسُوبُونَ أَمَّا نُمِدُّهُم بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَيْنَ \* نَسَارِعُ هُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَل لَّا يَشْعُرُونَ \* إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ \* وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ \* وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ \* أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ هَا سَابِقُونَ \* وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ \* بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي عَمْرَةٍ مِنْ هَذَا وَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ هَا عَامِلُونَ \* حَتَّى إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ \* لَّا يَجْأَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنْنَا لَّا تَنْصَرُونَ \* قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُثَلَّى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ تَنْكِبُونَ \* مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ \* أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأُولَى \* أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ \* أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ وَأَكْتَرَتْهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ \* وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ \* أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَّاجَ رَبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ \* وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ \* وَإِنَّ الَّذِينَ لَّا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاجِبُونَ \* وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَّجُوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ \* وَلَقَدْ أَخَذْنَا لَهُمُ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكْبَرُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ \* حَتَّى إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ

صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ \* وَإِنَّ الَّذِينَ لَّا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاجِبُونَ \* وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَّجُوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ \* وَلَقَدْ أَخَذْنَا لَهُمُ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكْبَرُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ \* حَتَّى إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ

مُبْلِسُونَ\* وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ\* وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ\* وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ\* بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ\* قَالُوا أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا إِذَا نَا كَمُبْعوثُونَ\* لَقَدْ وَعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ\* قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ\* سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ\* قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ\* سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ\* قُلْ مَنْ يَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُحْيِيهِ وَيُمِيتُهُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ\* سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ\* بَلْ أَنْتِنَاهُمْ بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ\* مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ\* عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ\*

قُلْ رَبِّ إِنَّمَا تُرِيتَنِي مَا يُوعَدُونَ\* رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ\* وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرَبِّكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ\* ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السِّيئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ\* وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ\* وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ\* حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ\* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ\* فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ\* فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ\* وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ\* تَلْفَحُ وُجُوهُهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ\* أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكذِّبُونَ\* قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ\*

رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ» مؤمنون (23): 8-107؛ «وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمْ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ» سجده (32): 20.

پرسشها و پاسخها، ص: 499

5- صدای وحشتناک و خشم آلود جهنم «1».

(1) «إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيظًا وَزَفِيرًا» فرقان (25): 12.

پرسشها و پاسخها، ص: 500

6- حضور مأموران خشن و سخت گیر «1».

7- گفتگوی حسرت آور بهشتیان با جهنمیان «2».

8- آتشی که قلب و جان انسان را می‌گدازد؛ چه بسا شدیدتر از عذاب‌های جسمانی باشد «3».

(1) «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» تحریم (66): 6.

(2) «وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأُذِّنْ مُؤَدِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» اعراف (7): 44.

(3) «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ\* الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ» همزه (104): 6- 7.

پرسشها و پاسخها، ص: 501

### سؤال 28:

منظور از چاه ویل چیست، در کجا است و جایگاه کیست؟

«ویل» در لغت به مواردی گفته می‌شود که فرد یا افرادی به هلاکت بیفتند و شخصی به حال آن‌ها متأسف شود و معنی عذاب و بدبختی را می‌دهد و به گفته بعضی مفهومی شدیدتر از عذاب دارد.

گروهی گفته‌اند: «ویل» چاه یا دره‌ای در دوزخ است ولی منظور این گویندگان این نیست که در لغت به این معنی آمده بلکه در حقیقت بیان يك مصداق است.

این تعبیر در قرآن کریم 27 مرتبه در موارد مختلفی از جمله درباره کفار «1»، مشرکان «2» دروغگویان «3»، تکذیب کنندگان «4»، گنهکاران «5»، کم فروشان «6»، عیب جویان «7» ظالمان «8» و نماز گزاران بی‌خبر «9» به کار

رفته

- (1) «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ» مریم (19): 37.
- (2) «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ» فصلت (41): 6.
- (3) «وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ» حاثیه (45): 7.
- (4) «وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ» رسالات (77): 15.
- (5) «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسْتَ تَرَوَاهُ بِه تَمَنَّا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ» بقره (2): 79.
- (6) «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ» مطفنین (83): 1.
- (7) «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» همزه (104): 1.
- (8) «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابٍ يَوْمَ الْيَوْمِ» زحرف (43): 65.
- (9) «فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ» ماعون (107): 4.

#### پرسشها و پاسخها، ص: 502

است ولی بیشترین مورد استعمال آن در قرآن مجید در مورد تکذیب کنندگان است از جمله در سوره رسالات این جمله ده بار تکرار شده است:

«فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ».

وای در آن روز بر تکذیب کنندگان.

در روایتی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده که فرمودند:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ذَا يُومٍ يَا عَلِيُّ انَّ جِبْرِيْلَ أَخْبَرَنِي اِنَّ اُمَّتِي تَعُدُّرُ بِكَ مِنْ بَعْدِي فَوَيْلٌ لِّمَنْ وِيْلٌ لَهُمْ - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا وِيْلٌ؟ قَالَ:



وَادٍ فِي جَهَنَّمَ أَكْثَرُ أَهْلِهِ مُعَادُوكَ وَالْقَاتِلُونَ لِدُرِّيتِكَ وَالنَّاكِبُونَ لِيَبْعَتِكَ...» «1».

«روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: علی جان جبرئیل مرا خبر کرد که امت من با تو بی وفایی می کنند بعد از من وای بر آنان وای بر آنان. از پیامبر پرسیدم وای چیست؟ حضرت فرمودند: يك وادی در جهنم است که اکثر اهل آن دشمنان تو و قاتلین ذریه تو و کسانی هستند که بیعت با تو را شکستند...».

(1) سفینه البحار: 613 / 8؛ تفسیر فرات کوفی: 215 - 216، حدیث 288؛ بحار الأنوار: 312 / 8، باب 25، حدیث 82.

پرسشها و پاسخها، ص: 503

### سؤال 29:

بعد از مشخص شدن تکلیف بندگان در قیامت آیا خلقت دیگری نیز در کار خواهد بود؟

آیات مربوط به قیامت بیان گر این واقعیت است که در آن روز نظام زندگی دگرگون خواهد شد زمین به گونه ای دیگر تبدیل خواهد شد:

«يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» «1».

در روزی که زمین به غیر این زمین، و آسمانها به غیر این آسمانها تبدیل شود، و همه در پیشگاه خدای یگانه قهار حاضر شوند.

در روز رستاخیز با ویران شدن زمین، فرو ریختن کوهها، شکافتن آسمان و محو شدن ستارگان و حوادث دیگر بساط جهان در هم پیچیده شده «2» پس آن زمین مانند زمین دنیا نخواهد ماند تا انسانی بر روی آن زندگی کند. انسانهایی که از نسل آدم و حوا علیه السلام هستند همه می میرند نیکوکاران آنها به بهشت و بدکاران به جهنم می روند.

عَلَّامَهُ طِبَابِئِي رَحِمَهُ اللهُ بَعْدَ أَنْ كَانَتْ أَقْوَالُ مَفْسِّرِينَ فِي مَوْرَدِ تَبْدِيلِ زَمِينٍ وَ آسْمَانٍ وَ رَوَايَاتُ بَابِ رَا نَقْلٍ مِي كُنْتُمْ مِي فَرْمَايَنْد:

(1) ابراهيم (14): 48.

(2) الميزان: 148 / 2.

### پرسشها و پاسخها، ص: 504

مسلم است که معنای تبدیل، آن است که حقیقت آسمان و زمین و آن چه بین آنها است همان آسمان و زمین است، جز این که نظام جاری در آنها غیر از نظام جاری در دنیا است.

بنابراین اوصاف زمین و آسمان تبدیل می شود نه خود آنها «1». ذات و ماهیت آنها ثابت و غیر متبدل است و تنها صورت و شکل آنها دگرگون می شود.

پس می توان گفت پس از برپایی قیامت بساط آفرینش برچیده نمی شود گرچه خداوند گستره آسمانها را طومار گونه درهم می پیچد.

پس از انقراض این نسل دگر بار آفریده دیگری بدون پدر و مادر در زمینی جدید آفریده می شود و هیچ بعید نیست که همین خبری که نسبت به آنان به ما داده شد، به آنان داده شود و گفته شود پیش از شما آفرینش بود آدم و آدم و آدمها دوره و دوره و ادوار و... و بعد از شما نیز به طور مداوم خواهد بود الی ماشاءالله «2».

محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمودند «3»:

«خداوند از روزی که در زمین بنای آفرینش را نهاد هفت عالم آفرید که آنها از فرزندان آدم به حساب نمی رفتند، آنها را از زمین آفرید و پی در پی بر آن ساکن شدند و سرانجام منقرض گشتند. پس آدم ابوالبشر را آفرید و فرزندان او را از نسل او خلق کرد، به خدا سوگند هیچ گاه بهشت

(1) الميزان: 3 / 12 - 91.

(2) تفسیر موضوعی قرآن کریم (معاد در قرآن): 5/ 536 - 537.

(3) نورالثقلین: 108/5، حدیث 16 و به همین مضمون در حدیث 17.

پرسشها و پاسخها، ص: 505

از ارواح مؤمنان خالی نبوده و آتش از ارواح کافران و گنه کاران خالی نمانده است. شاید این گونه می‌پنداری که چون قیامت برپا گردد و خداوند بدن‌های اهل بهشت را با ارواح آنها همراه گرداند و بدن‌های اهل دوزخ را همراه ارواحشان در جهنم یکی سازد دیگر او در شهرها مورد پرستش قرار نمی‌گیرد؟ و خلقی نمی‌آفریند تا او را پرستند و به یکتایی و بزرگی او پردازند؟

چنین نیست، به خدا سوگند آفرینشی خواهد داشت که بدون نر و ماده پدر و مادر پدید آمده و او را بندگی کنند، بزرگش شمارند و توحیدش گویند او زمینی می‌آفریند که آنها را حمل کند و آسمانی بیافریند که در سایه‌اش باشند آیا نمی‌بینی که خداوند می‌فرماید «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ» «1» و می‌فرماید: «أَفَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ» «2» آیا ما از آفرینش نخستین عاجز و درمانده شدیم تا از دوباره آفریدن عاجز و درمانده شویم؟ چنین نیست بلکه آنان با این همه دلایل روشن و استوار باز در آفرینش جدید در تردیدند.

(1) ابراهیم (14): 48.

(2) ق (50): 15.

پرسشها و پاسخها، ص: 506

سؤال 30:

روح چیست؟

«روح» در لغت در اصل به معنی «نفس» و «دویدن» است، بعضی تصریح کرده‌اند که روح و ریح هر دو از يك معنی مشتق شده‌اند همان طور که در روایتی «1» از امام صادق علیه السلام آمده است: که اگر روح انسانی که گوهر مستقل و مجردی است به این نام نامیده شده است به خاطر آن است که از نظر تحرك و حیات آفرینی و ناپیدا بودن همچون باد است.

خداوند در قرآن کریم در پاسخ بعضی از مشرکان می‌فرماید:

«وَسَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» «2».

و از تو درباره روح می‌پرسند، بگو: روح از امر پروردگار من است، و از دانش و علم جز اندکی به شما نداده‌اند.

چهارده قرن قبل قرآن کریم درباره روح سخن گفته، آن را از امور مربوط به خداوند معرّفی نموده است و صریحاً خاطر نشان ساخته است که آگاهی و اطلاع بشر نسبت به این راز نهفته و حقیقت ناشناخته و مجهول کم و ناچیز است. در دنیای پیشرفته امروز نیز وضع دانشمندان از نظر شناخت عمق و ماهیت روح تغییر نکرده است و همه

---

(1) الکافی: 1/ 133، باب الروح، حدیث 3.

(2) اسراء (17): 85.

### پرسشها و پاسخها، ص: 507

آن را جز مسائل پیچیده‌ای می‌دانند که هنوز حل نشده است.

اما نکاتی که از قرآن و روایات در مورد روح استفاده می‌شود این است که:

1- آن چه که ما را از حیوانات جدا می‌سازد و مایه شرف ما است و تمام قدرت و فعالیت ما از آن سرچشمه می‌گیرد و به کمک آن زمین و آسمان را جولانگاه خود قرار می‌دهیم و اسرار علوم را می‌شکافیم همین روح عظیمی است که در قرآن مطرح است.

2- روح موجودی است از «عالم امر» و ساختمانی مغایر با ساختمان ماده دارد از افق زمان و مکان بیرون می‌باشد و وجود آن دفعی است نه تدریجی و تغییری در آن راه ندارد.

با توجه به این خصوصیات می‌توان تجرّد روح را بر اساس آیات قرآن استنباط کرد «1».

3- روح منسوب به حضرت حق است «2».

حقیقت روح هرچه باشد و فلاسفه مادی و الهی در نفی و اثبات آن با هر بیان سخن بگویند اثری در جهان بینی مکتب پیامبران نمی‌گذارد و ایمان پیروان راستین آنان را متزلزل نمی‌کند؛ زیرا تمام انبیای الهی در طول تاریخ به استناد وحی خداوند به مردم اعلام نموده‌اند که حیات بشر با مرگ پایان نمی‌یابد بلکه از عالمی به عالم دیگر منتقل می‌گردد و روحش در عالم غیب که ما نمی‌شناسیم باقی و جاودان است.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد که آیا روح پس از خروج از بدن متلاشی

(1) معارف قرآن: 1 / 354 - 355.

(2) «مریم (19): 17».

پرسشها و پاسخها، ص: 508

می‌گردد یا باقی می‌ماند حضرت فرمودند:

«تا روزی که در صور دمیده شود همچنان باقی و پایدار خواهد بود» «1».

بنابراین روح حقیقتی است مستقل از جسم، و بعد از متلاشی شدن جسم باقی می‌ماند اما این که روح مجرّد است یا نیمه مجرّد و بحث‌هایی از این قبیل در مباحث مربوط به معاد تأثیر چندانی ندارد و همان طور که گذشت از آیات قرآن تجرّد آن را می‌توان استنباط کرد.

(1) بحار الانوار: 216 / 6، باب 8، حدیث 8.

پرسشها و پاسخها، ص: 509

## سؤال 31:

آیا اصل ارتباط با ارواح از نظر اسلام صحیح است یا نه؟

درباره این که آیا انسان‌ها قبل از مرگ می‌توانند با ارواح مردگان در بیداری یا در عالم رؤیا ارتباط برقرار سازند و از اوضاع و احوالشان آگاه گردند باید گفت: پاسخ اجمالی این پرسش مثبت است ولی روشن شدن مطلب نیاز به پاسخ تفصیلی دارد.

از نظر دینی ارتباط با ارواح کسانی که از دنیا رفته‌اند نه تنها يك امر ممتنع و محال نیست بلکه در منابع اسلامی هم آمده است و در پاره‌ای از روایات گاهی بعضی از ائمه طاهرین علیهم السلام در بیداری با ارواح گذشتگان ارتباط داشته‌اند و با آنان سخن گفته‌اند و گاهی این ارتباط برای افراد غیر معصوم نیز دست داده و در حال بیداری با روح مرده سخن گفته‌اند در اینجا برای نمونه به دو مورد اشاره می‌شود.

حبه عُرَیْی که یکی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است می‌گوید:

در معیت امام به خارج کوفه رفتم حضرت در قبرستان وادی السلام توقّف نمود مانند کسی که در مقابل مردی برای مکالمه ایستاده است.

من نیز با قیام آن حضرت ایستادم تا خسته شدم، ناچار نشستم مدّتی گذشت از نشستن نیز آزرده شدم دوباره به پا خاستم و آن قدر ایستادم که مثل بار اوّل دچار خستگی شدم مجدداً نشستم پس از مدّتی برخاستم عبا را از دوش برداشتم و به علی علیه السلام عرض کردم من از این همه سر پا ایستادن بر شما می‌ترسم، ساعتی استراحت کنید و عبا را خود را

## پرسشها و پاسخها، ص: 510

گستردم تا حضرت بنشیند. به من فرمود: ای حبه این توقّف من چیزی جز گفتگو و انس با مؤمن نیست عرض کردم آیا آن‌ها هم با یکدیگر انس و الفت دارند و گفتگو می‌کنند فرمود: آری، اگر پرده برداشته شود می‌بینی که حلقه حلقه گرد هم آمده‌اند با یکدیگر سخن می‌گویند، پرسیدم: اینان اجسامند یا ارواح؟ پاسخ داد: ارواحند. سپس فرمود:

هیچ مؤمنی نیست که در نقطه‌ای از نقاط زمین بمیرد، مگر آن که به روحش گفته می‌شود به وادی السلام ملحق شود که این وادی خود قطعه‌ای از قطعات بهشت است «1».

اصبغ ابن نباته می‌گوید:

روزی سلمان متوجه من شد و فرمود: ای اصبغ! با رسول خدا قراری داشتیم او به من فرموده: موقعی که مرگت نزدیک می‌شود مَیّتی با تو سخن می‌گوید، میل دارم بدانم آیا مرگم نزدیک شده یا نه طبق دستور سلمان با چند نفر دیگر سلمان را در تابوتی گذاشتند و به قبرستان بردند او را متوجه قبله کردند آن گاه با صدای بلند گفت: سلام بر شما ای ساکنان وادی ابتلا! سلام بر شما ای روپوشیدگان از دنیا! جوابی نشنید دوباره به آنها سلام کرد و گفت: شما را به خداوند بزرگ و پیامبر کریم می‌خوانم که یک نفر از شما مرا پاسخ گوید من سلمان فارسی صحابی پیامبرم و او به من فرموده بود وقتی مرگت نزدیک می‌شود مرده‌ای با تو سخن می‌گوید می‌خواهم بدانم اجلم رسیده یا نه؟

سلمان از روح مرده‌ای پاسخ گرفت، جواب سلامش را داد و گفت

(1) بحار الانوار: 268 / 6، باب 8، حدیث 117؛ الکافی: 243 / 3، باب فی ارواح المؤمنین، حدیث 1.

### پرسشها و پاسخها، ص: 511

سخنانت را می‌شنویم هر چه می‌خواهی سؤال کن. سلمان پرسید: آیا از اهل بهشتی یا اهل دوزخ؟ گفت از کسانی هستم که خداوند مرا مشمول عفو و رحمت خود قرار داده و بهشتی هستم سلمان درباره چگونگی مرگ و همچنین از اوضاع و احوال بعد از مرگش سؤالاتی نمود و همه را جواب گفت. پس از پایان گفتگو به دستور سلمان او را از تابوت بیرون آوردند و روی زمین گذاردند آنگاه متوجه حضرت حق شد و گفت:

«ای آن که در دستش خزاین هر چیز است و به سوی او برگشتن همه، و او است که افراد را از بلا و عذاب مصون می‌دارد و کسی قادر نیست مانع عذاب وی شود به تو ایمان آوردم و از پیامبرت پیروی نمودم و کتاب مقدّست را تصدیق کردم هم اکنون وعده‌ای که داده‌ای فرا رسیده است ای آن که خلف وعده نمی‌کنی. روح مرا بگیر و به رحمت ملحق فرما و در خانه فضل و کرم فرود آور «1»».

سپس شهادتین به زبان جاری کرد و جان به جان آفرین تسلیم نمود.

از این دو مورد که ذکر شد روشن می‌شود که از نظر دینی ارتباط با ارواح اموات در حال بیداری، امری ممکن و قابل وقوع است ولی این بدان معنا نیست که هر کس بخواهد بتواند هر روحی را که مایل باشد احضار کند، با او سخن بگوید و رابطه پرسش و پاسخ برقرار نماید.

حقیقت این است که با میزگردان و رمالی و طالع بینی نمی‌توان با عالم برزخ و ارواح گذشتگان ارتباط ایجاد کرد. (طهارت روح و تهذیب نفس در این امر بسیار موثر است).

---

(1) بحار الانوار: 374 / 22، باب 11، حدیث 13.

پرسشها و پاسخها، ص: 512

یکی از راههای ارتباط با ارواح مردگان و شناخت غیب عالم برزخ، که مورد تأیید عقل و شرع قرار دارد رؤیای صادقه است. این قبیل رؤیای خود دلیل واضحی بر بقای روح و حیات بعد از مرگ است و این خوابها پاره‌ای از واقعیت‌های پنهان را آشکار می‌سازد «1».

رؤیاهای صادقه نمونه‌های فراوانی دارد که علاقمندان می‌توانند به کتاب «مردگان با ما سخن می‌گویند» مراجعه نمایند.

---

(1) معاد از نظر روح و جسم و گفتار فلسفی: 305 / 1 - 318.

پرسشها و پاسخها، ص: 513

سؤال 32:

چگونه در حالت خواب، بدن حیات دارد ولی روح در بدن نیست مگر زنده بودن وابسته به روح نیست؟

باید توجه داشت که حیات انسان بر سه گونه است:



«حیات نباتی» که بر اساس آن سلول‌های بدن دارای تغذیه و رشد و نمو و تولید مثل‌اند؛ مانند همه گیاهان.

«حیات حیوانی» که شامل حسّ و حرکت نیز می‌شود، اعم از حرکات غیر اختیاری مانند ضربان قلب و نبض یا حرکات اختیاری مانند راه رفتن يك حیوان و تکان دادن دست و پا.

«حیات انسانی» که مربوط به ادراکات عالیه انسان و تصمیم و اراده و تحلیل مسائل مختلف و ابداع و ابتکار و احساس تعهد و مسئولیت است.

مسلم است که در حال خواب نوع اول و دوم از انسان گرفته نمی‌شود تنها نوع سوم است که آن را از دست می‌دهد.

امام کاظم علیه السلام فرمودند:

«انسان هرگاه می‌خواهد روح حیوانی در بدن می‌ماند و آن چه از او خارج می‌شود روح عقل است (حیات انسانی)»  
«1».

(1) بحار الانوار: 43 / 58، باب 42، حدیث 19؛ میزان الحکمه: 2158 / 5، حدیث 7506.

پرسشها و پاسخها، ص: 514

به تعبیر بعضی از مفسران روح دارای سه حالت است:

گاه شعاع آن بر ظاهر و باطن بدن می‌افتد و گاه فقط بر ظاهر آن می‌تابد و گاه پرتو آن به طور کلی از ظاهر و باطن جمع می‌شود.

اولی حال بیداری است، دومی حال خواب و سومی حال مرگ است «1».

در روایتی می‌خوانیم که ابو بصیر از امام صادق علیه السلام سؤال کرد که آیا هنگام خواب روح از بدن خارج می‌شود؟ حضرت فرمودند:

«نه، ای ابوبصیر! زیرا اگر روح از بدن جدا شود (به طور کامل) دیگر به آن باز نمی‌گردد منتها روح چون خورشید وسط آسمان است که پرتو آن همه جا را می‌گیرد» «2».

(1) تفسیر کبیر: 26 / 284.

(2) جامع الاخبار: 488، حدیث 1360؛ میزان الحکمه: 5 / 2158، حدیث 7505.

پرسشها و پاسخها، ص: 515

## سؤال 33:

آیا روح و نفس تفاوت دارند و مراتب نفس را بیان کنید؟

آن چه از ظاهر بعض آیات و روایات و همچنین کلمات اهل لغت استفاده می شود این است نفس و روح در بعض موارد به يك معنا می باشند.

خداوند در قرآن کریم می فرماید:

«اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» «1».

و خداست که روح مردم را هنگام مرگشان به طور کامل می گیرد، و روحی را که صاحبش نموده است نیز به هنگام خوابش می گیرد، پس روح کسی که مرگ را بر او حکم کرده نگه می دارد، و به بدن باز نمی گرداند و دیگر روح را تا سرآمدی معین باز می فرستد؛ مسلماً در این واقعیت برای مردمی که می اندیشند، نشانه هایی بر قدرت خداست.

علامه طباطبایی رحمه الله می فرماید:

«مراد از «انفس» ارواح است ارواحی که متعلق به بدنها است نه مجموع روح و بدن، چون مجموع روح و بدن کسی در هنگام مرگ

---

(1) زمر (39): 42.

پرسشها و پاسخها، ص: 516

گرفته نمی شود تنها جانها گرفته می شود، یعنی علاقه روح از بدن قطع می گردد و دیگر روح به کار تدبیر بدن و دخل و تصرف در آن نمی پردازد و مراد از کلمه «موتها» مرگ بدنها است» «1».

مرحوم شیخ صدوق در کتاب «اعتقادات» درباره نفس می فرماید:

اعتقاد ما درباره نفوس این است که نفوس عبارت از ارواحی است که زندگی و حیات وابسته به آن است «2».

راغب اصفهانی می نویسد:

النَّفْسُ الرُّوحُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ» «3» نفس در این آیه شریفه همان روح است «4».

کتاب لسان العرب هم روح همان نفس معنی شده است «5».

در ذیل آیه شریفه «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» امام صادق علیه السلام فرمودند:

«منادی از طرف پروردگار روحش را ندا می کند» «6».

البته نفس در معانی دیگری «7» مثل حقیقت شی، نفس اماره (که یکی از مراتب نفس کلی است و از آن به خود طبیعی تعبیر شده است، خون (زمانی که گفته می شود سالت نفسه یعنی خونس جاری شد) به معنای

---

(1) المیزان: 407 / 17؛ 350 / 1.

(2) اعتقادات صدوق: 47؛ بحار الأنوار: 249 / 6، حدیث 87.

(3) انعام (6): 93.

(4) مفردات غریب القرآن: 501.

(5) لسان العرب: 462 / 2.

(6) مجمع البحرين: 112 / 4.

(7) مجمع البحرين 112 / 4.

### پرسشها و پاسخها، ص: 517

چشمه و جسد و گاهی هم به معنای مجموع روح و بدن استعمال شده است «1».

به عقیده بعضی علما روح نیز مانند نفس، مشترك لفظی است و در معانی متعددی مانند: وحی، جبرئیل، عیسی، اسم اعظم، رحمت، قرآن، حیات و... استعمال شده است بنابر این در بعضی موارد روح و نفس به يك معنا خواهند بود نه در همه موارد «2».

ذکر این نکته لازم است که نفس، آن گاه که به معنای روح به کار می‌رود شامل مراتب شش گانه‌ای است که در قرآن بدان اشاره شده است:

**اولین مرتبه**، نفس افسار گسیختگی آن است که قرآن کریم از آن به نفس اماره تعبیر کرده است در این حالت نفس به زشتی‌ها امر می‌کند.

**دومین مرتبه**، نفس زیبا شدن زشتی‌ها در نفس است و این وقتی است که شهوت و غضب بر آدمی حکم فرما شود این مرتبه نفس به «نفس مزینه» مشهور است.

**سومین مرتبه**، وسوسه‌ها و مکرهایی است که نفس برای رسیدن به مقاصد نامشروع برمی‌گزیند در این وادی، نفس به گول زدن خود می‌پردازد از این نفس به «نفس مسوله» تعبیر کرده‌اند.

**چهارمین مرتبه**، مقامی است که آدمی آن گاه که به زشتی‌ها دست می‌زند به فطرت خویش بازگشت می‌کند و به ملامت خویش می‌پردازد از این مرحله به «نفس لوامه» تعبیر می‌شود.

---

(1) مجمع البحرين: 114 / 4.

(2) بحار الانوار: 101 / 58، باب 42.

پرسشها و پاسخها، ص: 518

مرتبۀ پنجم، آن گاه تحقق می یابد که نفس تحت تربیت انبیا و اولیا قرار می گیرد و در اثر معرفت به عالم غیب از اسارت قوای شهوانی و غضبی رهایی می یابد و به آرامش می رسد.

در این مرتبه نفس لذات معنوی را می چشد که از آن به «نفس مطمئنه» تعبیر کرده اند.

مرتبۀ آخر، فنای نفس است در آن چه مولا و محبوب می خواهد که «نفس راضیه و مرضیه» است «1».

---

(1) درآمدی بر سیر و سلوک: 79 به نقل از میراث ادبی علمای شیعه: 203 - 204.

